

تعليم اللغة الفارسية

الدرس الاول

مرحبا َ=سلام

-السيد=آقا

-انت=شما

-تكون=هستيد

-اجنبي=خارجي

-ايراني=ايراني

-أين=كجا

-انا=من هستم

-نعم=بله

-اسم=اسم

-اسمك=اسم شما

-ما هو=چيه

-اسمي علي=اسم من علي َ

-مع السلامة=خدا حافظ

-في امان الله=خدا نگهدار

بعدما كررت الكلمات، انتبه الى الحوار بين علي ومحمد في مطعم الجامعة...

-علي: سلام آقا.

-السلام عليكم سيدي.

-محمد: وعليكم السلام.

-علي: آيا شما خارجي هستيد؟

-هل انت اجنبي؟

-محمد: بله، من مصرى هستم، آيا شما ايراني هستيد؟

-نعم، انا مصري- وهل انت ايراني؟

-علي: بله من ايراني هستم.

-نعم، انا ايراني.

-محمد: اسم شما چيه؟

-ما اسمك؟

-علي: اسم من علي َ، اسم شما چيه؟

-اسمي علي، ما اسمك؟

-محمد: اسم من محمد.

-اسمي محمد.

استمعتم الى الحوار بين علي ومحمد مرتين، استمعوا اليه مرة اخرى، ولكن هذه المرة بالفارسية فقط، حاولوا ان تكررؤه...

-علي: سلام آقا.

-محمد: سلام.

-علي: شما خارجي هستيد؟

-محمد: بله من مصرى هستم، شما ايراني هستيد؟

-علي: بله من ايراني هستم.

-محمد: اسم شما چيه؟

-علي: اسم من علي َ، اسم شما چيه؟

-محمد: اسم من محمد.

علي ومحمد يتكلمان مع بعضهما قليلاً، وبعد تناول الطعام يودعان بعضهما ويخرجان من المطعم، يقول محمد لـعلي:

-محمد: استودعك الله سيد علي.

-خدا حافظ علي آقا!

-علي: خدا حافظ!

-استودعك الله.

-استمعوا الآن الى الحوار بالفارسية فقط...

-محمد: خدا حافظ علي آقا!

-علي: خدا ننگهدار.

الدرس الثالث

السلام عليكم=سلام

السيد علي صمدي=آقای علي صمدي

اسمي=اسم من

كيف حالك؟=حال شما چطور؟

أشكرك-شكراً=متشكراً

هل انت بخير؟=حال شما خوبه؟

شكراً جزيلاً=خیلی ممنون

طالب جامعي=دانشجو

تاريخ=تاریخ

طالب في التاريخ=دانشجوی تاریخ

انت=شما

انت تكون=هستید (فعل مساعد)

لا=نه

أنا=من

أكون (ي حذف الفعل المساعد في العربية)=هستم

أنا لست=نیستم

آداب-أدب=ادبیات

طالب في الادب الفارسي=دانشجوی ادبیات فارسی

الادب الفارسي=ادبیات فارسی

بعدما كررت الكلمات، نذهب الآن الى قاعة الجامعة ونستمع الى الحوار بين محمد وعلي.

علي:سلام محمد.

السلام عليكم يا محمد.

محمد: سلام على آقا.

وعليكم السلام يا سيد علي.

علي: اسم من علي صمدي.

اسمي علي صمدي.

محمد: بله، آقای صمدي! حال شما چطور؟

نعم، سيد علي صمدي! كيف حالك؟

علي: متشكراً، حال شما خوبه؟

أشكرك، هل انت بخير؟

محمد: خیلی ممنون.

شكراً جزيلاً.

علي: شما دانشجوی تاریخ هستيد؟

هل انت طالب في التاريخ؟

محمد: نه. من دانشجوی تاریخ نیستم.

لا. انا لست طالباً في التاريخ.

علي: شما دانشجوی ادبیات فارسی هستيد؟

هل انت طالب في الادب الفارسي؟

محمد: بله، من دانشجوی فارسی هستم، شما دانشجوی تاریخ هستيد؟

نعم، انا طالب في الادب الفارسي، هل انت طالب في التاريخ؟

علي: بله، من دانشجوی تاریخ هستم.

نعم، انا طالب في التاريخ.

نأمل ان تكونوا قد فهمتم تماماً الحوار بين محمد وعلي، نستمع الى الحوار مرة اخرى، ولكن هذه المرة بالفارسية

فقط، فاستمعوا وكرروا العبارات...

علي: سلام محمد.

محمد: سلام عليكم.

علی: اسم من علی، علی صمدی.
 محمد: بله، سلام آقای علی صمدی، حال شما چطور؟
 علی: متشکرم، حال شما خوبه؟
 محمد: خیلی ممنون.
 علی: شما دانشجوی تاریخ هستید؟
 محمد: نه، من دانشجوی تاریخ نیستم.
 علی: شما دانشجوی ادبیات فارسی هستید؟
 محمد: بله، من دانشجوی ادبیات فارسی هستم، شما دانشجوی تاریخ هستید؟
 علی: بله، من دانشجوی تاریخ هستم.
 اذن يعرف محمد و علی بعضهما الآن، وانتم ایضا ستعرفونهما اکثر بالتدریج، وبمتابعتکم لما یجری بینهما ستتعلمون الفارسیة اکثر فاکثر.
 اہم العبارات التي تعلمتوها حتی الآن ہی کالاتی...
 السلام علیکم.
 کیف حالک؟
 هل انت بخیر؟
 اشکرك، شکراً جزیلاً.
 هل انت ایرانی؟
 نعم، انا ایرانی.
 ما اسمک؟
 اسمی محمد.
 هل انت طالب فی الادب الفارسی؟
 لا، انا لست طالباً فی الادب الفارسی، انا طالب فی التاريخ".
 سلام.
 حال شما چطور؟
 حال شما خوبه؟
 متشکرم، خیلی ممنون.
 شما ایرانی هستید؟
 بله، من ایرانی هستم.
 اسم شما چیه؟
 اسم من محمد.
 شما دانشجوی ادبیات فارسی هستید؟
 نه، من دانشجوی ادبیات فارسی نیستم، من دانشجوی تاریخ هستم.

۴

هل انت بخیر؟=خوبی
 شکراً=ممنون
 هل=آیا
 بنایة- مبنی=ساختمان
 واحد=یک
 اثنان=دو
 البنایة رقم واحد=ساختمان یک
 البنایة رقم اثنین=ساختمان دو
 فَـ ، اذن=پس
 أنا=من
 غرفة=اتاق
 جدید=جدید
 غرفة جدیدة=اتاق جدید
 أبحث عن شیء=در جستجوی چیزی هستم.
 لماذا=چرا
 هناك=هست، وجود دارد.
 غرفتی=اتاق من
 صغیر=کوچک
 مزدحم=شلوغ

الغرفة صغيرة ومزدحمة=اتاق کوچک وشلوغه

سرير=تخت

سرير شاغر=تخت خالی

عندنا=ما... داریم.

عندكم=شما... دارید.

في=در

في الغرفة=در اتاق

نحن=ما

غرفتنا=اتاق ما

تعال=بیا

جيد جداً=خیلی عالی

الى الغرفة=به اتاق

الآن بعدتعلّم المفردات نستمع الى محادثة محمد وعلي:

محمد: سلام على خوبي؟

محمد: السلام عليكم هل انت بخير؟

علي: سلام. ممنون.

علي: عليكم السلام. شكراً.

محمد: آيا شما در ساختمان يك هستيد؟

محمد: هل انت في البناية رقم واحد؟

علي: نه من در ساختمان يك نيستم.

علي: لا انا لست في البناية رقم واحد.

محمد: پس شما در ساختمان دو هستيد؟

محمد: اذن انت في البناية رقم اثنين؟

علي: بله. اتاق من در ساختمان دو است.

علي: نعم. غرفتي في البناية رقم اثنين.

محمد: من در جستجوی يك اتاق جديد هستم.

محمد: أبحث عن غرفة جديدة.

علي: اتاق جديد؟ چرا؟

علي: غرفة جديدة؟ لماذا؟

محمد: من يك اتاق جديد می خواهم. چون اتاق من کوچک وشلوغه.

محمد: أريد غرفة جديدة لان غرفتي صغيرة ومزدحمة.

علي: ما در اتاق يك تخت خالی داریم.

علي: هناك في غرفتنا سرير شاغر.

محمد: شمار در اتاق يك تخت خالی دارید؟

محمد: هل هناك في غرفتك سرير شاغر؟

علي: بله. به اتاق ما بیا.

علي: نعم. تعال الى غرفتنا.

محمد: خیلی عالی.

محمد: جيد جداً.

هل فهمتم قصة البرنامج؟ يوجد سرير شاغر في غرفة علي ولذلك يستطيع محمد الذهاب الى غرفة علي والاقامة

معه. انتبهوا الى محادثة محمد وعلي مرة اخرى.

محمد: سلام. على خوبي؟

محمد: السلام عليكم، علي هل انت بخير.

علي: سلام. ممنون.

علي: عليكم السلام. شكراً.

محمد: آيا شما در ساختمان يك هستيد؟

محمد: هل انت في البناية رقم واحد؟

علي: نه. من در ساختمان يك اقامت ندارم.

علي: لا انا لست في البناية رقم واحد.

محمد: پس شما در ساختمان دو هستيد؟

محمد: اذن انت في البناية رقم اثنين.

علي: بله. اتاق من در ساختمان دو است.

علي: نعم. غرفتي في البناية رقم اثنين.
محمد: من در جستجوی یک اتاق جدید هستم.
محمد: أبحث عن غرفة جديدة
علي: اتاق جدید؟ چرا؟
علي: غرفة جديدة؟ لماذا؟
محمد: من یک اتاق جدید می خواهم. چون اتاق من کوچک و شلوغ.
محمد: اريد غرفة جديدة. لان غرفتي صغيرة ومزدحمة.
علي: ما در اتاق یک تخت خالی داریم.
علي: يوجد في غرفتنا سرير شاغر.
محمد: شما در اتاق یک تخت خالی دارید؟
محمد: يوجد في غرفتك سرير شاغر؟
علي: بله. به اتاق ما بیا.
علي: نعم. تعال الى غرفتنا.
محمد: خیلی عالی.
محمد: جيد جداً.

5

سعد الله اوقاتك=روز بخیر
السيد داروي=آقای داوری
غرفة=اتاق
غرفتنا=اتاق ما
نحن=ما
سرير=تخت
سرير شاغر=تخت خالی
أدري=می دانم
بنایة=ساختمان
اثان=دو
البناية رقم اثنين=ساختمان دو
واحد=یک
البناية رقم واحد=ساختمان یک
تحب=دوست داری
عامل لربط الجملة=است
اذا=اگر
يمكن=ممکن است
غرفتي=اتاق من
تفضل=بفرمانید
هذا=این
استماره=فرم
انت=تو
انتم (وتستخدم للمفرد احتراماً)=(شما
طالب جامعي=دانشجو
طلاب جامعيون=دانشجویان
شكراً جزيلاً=خیلی متشکرم
شكراً جزيلاً=خیلی ممنون

آمل ان تكونوا قد كتبتم المفردات، والآن الى محادثة محمد وعلي مع السيد داروي:
علي: سلام آقا.
السلام عليكم سيدي.
آقای داروی: سلام. روز بخیر.
عليكم السلام. اسعد الله اوقاتك.

علی: آقای داوری ما در اتاقمان یک تخت خالی داریم.

السید داوری، في غرفتنا يوجد سرير شاغر.

آقای داوری: بله. می دانم.

نعم، أدري.

علی: این آقا محمد است. او دانشجوی ادبیات فارسی است.

هذا هو السيد محمد. هو طالب في فرع الادب الفارسي.

محمد: سلام آقای داوری.

السلام عليكم السيد داوري.

آقای داوری: سلام. شما در ساختمان دو هستید؟

عليكم السلام. انت في البناية رقم اثنين؟

محمد: نه. اتاق من در ساختمان یک است.

لا. غرفتي في البناية رقم واحد.

آقای داوری: شما ساختمان دو را دوست داری؟

وتحبُّ البناية رقم اثنين؟

محمد: بله. اگر ممکن است.

نعم. اذا أمكن.

استمعوا الى المحادثة مرة أخرى ولكن دون تعريب:

علی: سلام آقا

آقای داوری: سلام. روز بخیر.

علی: آقای داوری ما در اتاقمان یک تخت خالی داریم.

آقای داوری: بله. می دونم.

علی: این آقا محمد است. او دانشجوی ادبیات فارسی است.

محمد: سلام آقای داوری.

آقای داوری: سلام. شما ساختمان دو هستید؟

محمد: نه. اتاق من در ساختمان یک است.

آقای داوری: وشما ساختمان دو را دوست دارید؟

محمد: بله. اگر ممکن است!

لا يجيب السيد داوري وهو ينهض من وراء منصدته ويتوجه الى درج في زاوية من غرفته ويبحث بين الاوراق الموجودة فيه، محمد وعلي ينظران الى بعضهما، ثم يجلس السيد داوري خلف منصدته ويديه ورقة بيضاء. الورقة هي استمارة خاصة لطلاب البناية رقم اثنين يجب على الطلاب ان يملوا الاستمارة، السيد داوري يعطي الورقة لمحمد ويقول:

آقای داوری: بفرمانید، فرم دانشجویها ساختمان دو.

السید داوري: تفضل، استمارة طلاب البناية رقم اثنين.

محمد: خیلی متشکرم آقا.

اشکرت سیدی.

علی: خیلی ممنون.

شکراً لك.

مرة أخرى (دون التعريب:

آقای داوری: بفرمانید، فرم دانشجویها ساختمان دو.

محمد: خیلی متشکرم آقا.

علی: خیلی ممنون.

يملاً محمد الاستمارة ويقدمها للسيد داوري، محمد وعلي مسروران، لانهما يقيمان معاً بعد الآن في الغرفة رقم اثني عشر في البناية رقم اثنين/ب

٦

انا بخير = خوبم

هذا/ هذه = این

انا = من

أكون = هستم

فرصة سعيدة = خوشوقتم

اهلاً وسهلاً = خوش آمدید

حول = در مورد

حولك مع = ..در مورد شما با

معي = با من
 هو / هي = او
 يأتي = می آید
 الى = به
 الى الغرفة = به اتاق
 جيد جداً = خیلی خوب است
 شاغر = خالی
 سریر = تخت
 هذا السرير شاغر = این تخت خالی است
 خزانة = کُمد
 هذه الخزانة = این کُمد
 أرجو / عفواً = خواهش می کنم
 شكراً جزیلاً = خیلی ممنون
 جزیل / كثير = خیلی
 يذهب محمد وعلي الى الغرفة، الغرفة في الطابق الثاني، يطرق علي الباب ويدخل الاثنان معاً، سعيد في الغرفة،
 استمعوا الى الحوار بينهم:
 علي: سلام سعيد.
 علي: مرحباً سعيد.
 سعيد: سلام، حال شما چطور است؟
 سعيد: مرحباً، كيف حالكم؟
 علي: خوبم، متشكراً، اين آقا محمد است.
 علي: انا بخير، اشكرك، هذا محمد.
 محمد: سلام، حال شما خوب است؟
 محمد: مرحباً، هل أنت بخير؟
 سعيد: سلام، متشكراً، من سعيدم.
 سعيد: مرحباً، اشكرك، انا سعيد.
 محمد: خوشوقتم.
 محمد: فرصة سعيدة.
 سعيد: خوش آمدید، علي درباره شما با من صحبت کرده است.
 سعيد: اهلاً وسهلاً، لقد تحدث عنك علي معي.
 علي: سعيد! محمد از امروز به اتاق ما می آید، او دانشجوی ادبیات فارسی است.
 علي: سعيد! يأتي محمد الى غرفتنا من اليوم، هو طالب بالادب الفارسي.
 سعيد: خوب است، اين تخت خالی است.
 سعيد: جيد، هذا السرير شاغر.
 محمد: متشكراً، اين تخت من است؟
 محمد: شكراً، هذا سريري؟
 سعيد: بله، اين تخت و اين كمد شماست.
 سعيد: نعم، هذا سريرك وهذه خزانتك.
 محمد: خیلی ممنون سعيد، خیلی ممنون علي.
 محمد: شكراً جزیلاً سعيد. شكراً جزیلاً علي.
 علي: خواهش می کنم.
 علي: عفواً.
 استمعوا الى الحوار مرة اخرى / في هذا الحوار مجاملات وعبارات يُستفاد منها كثيراً. انتبهوا رجاءً:
 علي: سلام سعيد.
 سعيد: سلام، حال شما چطور است؟
 علي: خوبم، متشكراً، اين آقا محمد است.
 محمد: سلام، حال شما خوب است؟
 سعيد: سلام، متشكراً، من سعيدم.
 محمد: خوشوقتم.
 سعيد: خوش آمدید، علي در مورد شما با من صحبت کرده است.
 علي: سعيد! محمد از امروز به اتاق ما می آید. او دانشجوی ادبیات فارسی است.
 سعيد: خوب است، اين تخت خالی است.

محمد: متشكراً، أين تخت من است؟
سعيد: بله، أين تخت و أين كمد شماست.
محمد: خیلی ممنون سعيد، خیلی ممنون علی.
علی: خواهش می کنم

۷

صبح الخیر = صبح بخیر
الساعة = ساعت
کم = چند است
کم هي الساعة = ساعت چند است؟
السابعة = هفت
الساعة السابعة = ساعت هفت است
نعم = آری
نعم = بله
متأخر = دیر
كثيراً = خیلی
متأخر كثيراً = خیلی دیر است
هذا اليوم = امروز
صباحاً = صبح
أنت = تو
عندك = داری
الصف = کلاس
حافلة = اتوبوس
بالحافلة = با اتوبوس
الجامعة = دانشگاه
إلى الجامعة = به دانشگاه
أنت تذهب = تو ... می روی
الكلية = دانشکده
بقربي = نزدیک من
أذهب = می روم
مشياً = پیاده
ايضاً = هم
إنّ = پس
استعجل = عجله کن
تذهب الحافلة = اتوبوس می رود

الآن استمعوا إلى الحوار:
علی: صبح بخیر محمد.
علی: صباح الخير محمد.
محمد: صبح بخیر، ساعت چند است؟
محمد: صباح الخير، كم الساعة؟
علی: هفت است.
علی: السابعة.
محمد: ساعت هفت است؟
محمد: الساعة هي السابعة؟
علی: آری خیلی دیر است.
علی: نعم، متأخراً كثيراً.
سعيد: سلام صبح بخیر.
سعيد: السلام عليكم، صباح الخير.
علی: صبح بخیر، امروز صبح تو کلاس داری؟
علی: صباح الخير، هل عندك محاضرة صباح اليوم؟

سعيد: بله ساعت ٨.

سعيد: نعم، في الساعة الثامنة.

محمد: سعيد! تو با اتوبوس به دانشگاه مي روي؟

محمد: سعيد! انت تذهب الى الجامعة بالحافلة؟

سعيد: نه دانشكده نزديك است . من پياده مي روم.

سعيد: لا، الكلية قريبة. أنا أذهب مشياً.

محمد: علي! تو هم پياده به دانشگاه مي روي؟

محمد: علي! أنت أيضاً تذهب الى الجامعة مشياً؟

علي: نه، من با اتوبوس به دانشگاه مي روم.

علي: لا، أنا أذهب الى الجامعة بالحافلة.

محمد: من هم با اتوبوس به دانشگاه مي روم.

محمد: أنا أيضاً أذهب الى الجامعة بالحافلة.

علي: پس عجله كن، اتوبوس ساعت هفت ونيم مي رود.

علي: إذن عَجَل، الحافلة تذهب في الساعة السابعة والنصف.

محمد: باشد. خداحافظ سعيد.

محمد: حسناً، في أمان الله سعيد.

علي: خداحافظ.

علي: في امان الله.

سعيد: به سلامت.

سعيد: مع السلامة.

استمعتم الي الحوار؟ الحوار كان طويلاً تقريباً، لكن العبارات كانت بسيطة. والان استمعوا الي الحوار مرة اخري.

علي: صبح بخير محمد.

علي: صباح الخير محمد.

محمد: صبح بخير، ساعت چند است؟

محمد: صباح الخير، كم الساعة؟

علي: هفت است.

علي: السابعة.

محمد: ساعت هفت است؟

محمد: الساعة هي السابعة؟

علي: آري خيلي دير است.

علي: نعم، متاخراً كثيراً.

سعيد: سلام، صبح بخير.

سعيد: السلام عليكم، صباح الخير.

علي: صبح بخير، امروز صبح تو كلاس داري؟

علي: صباح الخير، هل عندك محاضرة صباح اليوم؟

سعيد: بله ساعت ٨.

سعيد: نعم في الساعة الثامنة.

محمد: سعيد! تو با اتوبوس به دانشگاه مي روي؟

محمد: سعيد! أنت تذهب الى الجامعة بالحافلة؟

سعيد: نه دانشكده نزديك است. من پياده مي روم.

سعيد: لا، الكلية قريبة. أنا أذهب مشياً.

محمد: علي! تو هم پياده به دانشگاه مي روي؟

محمد: علي! أنت أيضاً تذهب الى الجامعة مشياً؟

علي: نه، من با اتوبوس به دانشگاه مي روم.

علي: لا، انا اذهب الى الجامعة بالحافلة.

محمد: من هم با اتوبوس به دانشگاه مي روم.

محمد: أنا أيضاً أذهب الى الجامعة بالحافلة.

علي: پس عجله كن، اتوبوس ساعت هفت ونيم مي رود.

علي: إذن عَجَل، الحافلة تذهب في الساعة السابعة والنصف.

محمد: باشد. خداحافظ سعيد.

محمد: حسناً، في امان الله سعيد.

علي: خداحافظ.

علي: في امان الله.
سعيد: به سلامت.
سعيد: مع السلامة

٨

أنت = تو
من اين أنت = اهل كجايي
شيراز = شيراز
أنا من شيراز = شيرازي ام
اسرة = خانواده
اسرتي = خانواده من
في = در
في شيراز = در شيراز
ما هي مهنته؟ = چه کار است؟
هو / هي = او
ما هي مهنته؟ = او چه کار است؟
أبي = پدرم
شرطي = پليس
ابوك = پدرت
معلمة / معلم = معلم
امي = مادرم
ماذا يفعل؟ ماذا تفعل؟ = چه کار می کند؟
ربة بيت = خانه دار
هو ليس / هي ليست = او... نيست
صورة = عكس
سيدة = خانم
هذه السيدة = اين خانم
امك = مادرت
هي / هو = او
جده = مادر بزرگ
هي جدتي = مادر بزرگم است
بنت / ابنة / فتاة = دختر
أخت = خواهر
هي اختك = خواهرت است
هي اختي = خواهرم است
تلميذ / تلميذة = دانش آموز
الان حيث تعلمت كلمات الدرس استمع الي الحوار بين محمد و علي:
-محمد: علي! تو كجايي هستي؟
محمد: علي! من اين انت؟
-علي: من شيرازي ام. خانواده من در شيراز هستند.
علي: أنا شيرازي. أسرتي في شيراز.
-محمد: پدر تو چه کاره است؟
محمد: ما هي مهنة والدك؟
-علي: پدرم پليس است.
علي: والدي شرطي.
-محمد: مادرت چه کار می کند؟
محمد: ماذا تعمل والدتك؟
-علي: او خانه دار است.
علي: هي ربة بيت.
-محمد: مادر من کار می کند. او مترجم است.
محمد: والدتي تعمل. هي مترجمة.
-علي: پدرت چه کار است؟

علي: ما هي مهنة والدك؟
 -محمد: پدرم معلم است. این عکس خانواده من است
 محمد: والدي معلم. هذه صورة أسرتي.
 استمعوا مرة أخرى الى الحوار بين محمد وعلي:
 -محمد: علي! تو كجايي هستي؟
 محمد: علي! من أين انت؟
 -علي: من شیرازی ام. خانواده من در شیراز هستند.
 علي: أنا شیرازی. أسرتي في شیراز.
 -محمد: پدر تو چه کار است؟
 محمد: ما هي مهنة والدك؟
 -علي: پدرم پلیس است.
 علي: والدي شرطي.
 -محمد: مادرت چه کار می کند؟
 محمد: ماذا تعمل والدتك؟
 -علي: او خانه دار است.
 علي: هي ربة بيت.
 -محمد: مادر من کار می کند. او مترجم است.
 محمد: والدتي تعمل. هي مترجمة.
 -علي: پدرت چه کاره است؟
 علي: ما هي مهنة والدك؟
 -محمد: پدرم معلم است. این عکس خانواده من است.
 محمد: والدي معلم. هذه صورة أسرتي.
 يأخذ علي الصورة من محمد. فهي صورة عائلية صغيرة و ينظر علي الي الصورة و يسأل محمداً:
 -علي: این آقا پدرت است؟
 علي: هذا السيد والدك؟
 -محمد: بله. این آقا پدرم است. او معلم است.
 محمد: نعم. هذا السيد والدي. هو معلم.
 -علي: این خانم مادرت است؟
 علي: هذه السيدة والدتك؟
 -محمد: نه او مادر بزرگم است. این خانم مادرم است.
 محمد: لا هي جدتي. هذه السيدة والدتي.
 -علي: و این دختر، خواهرت است؟
 علي: وهذه الفتاة أختك؟
 -محمد: بله این خواهرم است. او دانش آموز است.
 محمد: نعم. هذه أختي. هي تلميذة.
 استمعوا الى الحوار مرة أخرى.
 -علي: این آقا پدرت است؟
 علي: هذا السيد والدك؟
 -محمد: بله. این آقا پدرم است. او معلم است.
 محمد: نعم. هذا السيد والدي. هو معلم.
 -علي: این خانم مادرت است؟
 علي: هذه السيدة والدتك؟
 -محمد: نه او مادر بزرگم است. این خانم مادرم است.
 محمد: لا هي جدتي. هذه السيدة والدتي.
 -علي: و این دختر، خواهرت است؟
 علي: وهذه الفتاة أختك؟
 -محمد: بله این خواهرم است. او دانش آموز است.
 محمد: نعم. هذه أختي. هي تلميذة

صوراً لمحمد. ينظر محمد الى الصور ويسال علي عن أسرته لكي نتعرف علي أسرة علي الأفضل أن نتعلم الكلمات الجديدة مع مراجعة لبعض الكلمات السابقة :

من هو هذا السيد؟ = اين آقا كيست؟

أبي = پدرم

شاب / شابة = جوان

أيضاً = هم

أمي = مادرم

ام ابن / ولد = مادرپسر

ابن پسر = هذا الولد

برادر = أخ

أخت = خواهر

أخي = ب رادرم

أختي = خواهرم

ابنة / بنت = دختر

كم = چند تا

أنت... لك = تو... داري

واحد / واحدة = يك

إثنان / إثنان = دو

أنا... لي = من... دارم

أسرة = خانواده

كبير / كبيرة = بزرگ

ابن الاسرة الاكبر = پسر بزرگ خانواده

أنت = تو هستی

أنا... لست = من... نیستم

أخي = برادرم است

فقط = فقط

أنا ... ليس لي = من... ندارم

أعرف، اعلم = مي دانم

أَنْ / الذي = كه

ما عمل؟ = چه كاره؟

ما هي مهنته = او چه كاره است؟

موظف = كارمند

بنك = بانك

موظف بنك = كارمند بانك

أختي الكبيرة = خواهر بزرگم

ممرض = پرستار

أختي الصغيرة = خواهر كوچكم

حتي الان / لَمَّا / ما زال = هنوز

هو يذهب = او... مي رود

إلى المدرسة = به مدرسه

إلى الحوار بين محمد وعلي. ينظر محمد إلى الصور ويسأل علياً:

محمد: اين آقا كيست؟

محمد: من هو هذا السيد؟

علي: ايشان پدرم است.

علي: هو أبي .

محمد: اوه، پدرت جوان است.

-محمد: اوه، أبوك شاب .

علي: بله، پدرم جوان است. اين خانم هم مادرم است.

-علي: نعم أبي شاب، وهذه السيدة هي امي .

محمد: اين پسر كيست؟

-محمد: من هو هذا الولد؟

علي: اين پسر، برادرم است.

-علي: هذا الولد أخي .

محمد: اين دختر، خواهرت است؟

-محمد: هذه الفتاة، اختك؟

علي: بله اين دختر، خواهرم است.

-علي: نعم. هذه الفتاة أختي .

محمد: شما چند تا خواهر و برادرید؟

-محمد: كم أخ وأخت انتم؟

علي: من يك برادر و دو خواهر دارم.

-علي: أنا لي أخ وأختان .

محمد: تو پسر بزرگ خانواده‌اي؟

-محمد: أنت الولد الأكبر في الأسرة؟

علي: نه من پسر بزرگ خانواده نيستم. برادرم پسر بزرگ خانواده است .

-علي: لا أنا لست الولد الأكبر في الأسرة. أخي هو، الولد الأكبر في الأسرة .

محمد: من برادر ندارم. من فقط يك خواهر دارم .

-محمد: أنا ليس لي أخ. لي أخت فقط .

علي: بله. مي دانم تو يك خواهر داري .

-علي: نعم، أعلم أنت لك أخت واحدة .

محمد: برادر تو چه كاره است؟

-محمد: ما هي مهنة أخيك؟

علي: برادرم كارمند است. كارمند بانك .

-علي: أخي موظف. موظف بنك .

محمد: خواهرت چي؟

-محمد: وأختك؟

علي: خواهر بزرگم پرستار و خواهر كوچكم به مدرسه مي رود .

-علي: أختي الكبيرة ممرضة وأختي الصغيرة لازالت تذهب الى المدرسة .

مرة أخرى إلى الحوار بين محمد وعلي. انتبهوا إلي أنَّ الفاعل يأتي في اول الجملة باللغة الفارسية بينما يأتي الفعل في آخرها.

محمد: اين آقا كيست؟

-محمد: من هو هذا السيد؟

علي: ايشان پدرم است.

-علي: هو أبي .

محمد: اوه، پدرت جوان است .

-محمد: اوه، ابوك شاب .

علي: بله، پدرم جوان است. اين خاتم هم مادرم است .

-علي: نعم أبي شاب، وهذه السيدة هي أمي .

محمد: اين پسر كيست؟

-محمد: من هو هذا الولد؟

علي: اين پسر، برادرم است .

-علي: هذا الولد أخي .

محمد: اين دختر، خواهرت است؟

-محمد: هذه الفتاة، أختك؟

علي: بله اين دختر، خواهرم است .

-علي: نعم. هذه الفتاة أختي .

محمد: شما چند تا خواهر و برادرید؟

-محمد: كم أخ وأخت أنتم؟

علي: من يك برادر و دو خواهر دارم .

-علي: أنا لي أخ وأختان .

محمد: تو پسر بزرگ خانواده‌اي؟

-محمد: أنت الولد الاكبر في الأسرة؟

علي: نه من پسر بزرگ خانواده نیستم. برادرم پسر بزرگ خانواده است .

-علي: لا أنا لست الولد الاكبر في الأسرة. أخي، الولد الاكبر في الأسرة .

محمد: من برادر ندارم. من فقط یک خواهر دارم .

-محمد: أنا ليس لي أخ. لي أخت فقط .

علي: بله. می دانم تو یک خواهر داری .

-علي: نعم، أعلم أنت لك أختاً واحدة .

محمد: برادر تو چه کاره است؟

-محمد: ما هي مهنة أخيك؟

علي: برادرم کارمند است. کارمند بانک .

-علي: أخي موظف. موظف بنك .

محمد: خواهرت چي؟

-محمد: وأختك؟

علي: خواهر بزرگم پرستار است و خواهر کوچکم به مدرسه می رود .

-علي: أختي الكبيرة ممرضة وأختي الصغيرة لازالت تذهب الي المدرسة.

_____.

10

امروز = اليوم/هذا اليوم

بعد از ظهر = بعد الظهر / عصر

بیکار = عاطل /متفرغ

تو = أنت

من... نیستم = أنا... لست

تو نیستی = أنت لست

امشب = الليلة / هذه الليلة

چه = ماذا /كيف

فکر کنم = أتصور /اظن

چرا = لماذا

برای = ل / لاجل

خرید = الشراء/التسوق

وقت = الوقت

تو داری = أنت لكَ / عندكَ

نه = لا

من ندارم = انا ليس لي

چون = لأن

من دارم = انا لي

درس = محاضرة/درس

او = هو / هي

او نیست = هو ليس / هي... ليست

او ندارد = هو ليس له / هي ليست لها

او مي رود = هو يذهب / هي تذهب

به = الي

کتابخانه = مكتبة

فردا = غداً

ما مي رويم = نحن نذهب

چطور است ؟ كيف

خوب است = حسناً/جيد

پس = اذن

والان حيث قرأتم المفردات وترجمتها. ندعوكم الى قراءة الحوار بين علي ومحمد، وهما في غرفتهما يطالعان دروسهما فيقول محمد:

علي: محمد، تو امروز بعد از ظهر بيكاري؟

-علي: محمد، هل أنت متفرغٌ عصر اليوم؟

محمد: نه. بعد از ظهر بيكار نيستم.

-محمد: لا. لست متفرغاً بعد الظهر.

علي: تو بعد از ظهر بيكار نيستي، امشب چه؟

-علي: أنت لست عاطلاً بعد الظهر، وكيف الليلة؟

محمد: آري... فكر كنم... براي چه؟

-محمد: نعم... اظن... لماذا؟

علي: تو براي خريد وقت داري؟

-علي: أنت عندك وقت للتسوق؟

محمد: نه، من وقت ندارم.

-محمد: لا، أنا ليس عندي وقت.

علي: چرا وقت نداري؟

-علي: لماذا ليس لديك وقت؟

محمد: چون من امشب درس دارم.

-محمد: لأن لي درسا الليلة.

علي: سعيد چه؟ او امشب بيكار است؟

-علي: وسعيد كيف؟ هو متفرغٌ الليلة؟

محمد: نه، او امشب بيكار نيست.

-محمد: لا، هو ليس متفرغاً الليلة.

علي: سعيد هم براي خريد وقت ندارد؟

-علي: سعيد أيضاً ليس لديه وقت للتسوق؟

محمد: نه، او امشب به كتابخانه مي رود. فردا به خريد مي رويم. چطور است؟

-محمد: لا، هو يذهب الليلة الي المكتبة. غداً نذهب للتسوق. كيف هذا؟

علي: خوب است. پس ما فردا به خريد مي رويم.

-علي: جيد. إذن نحن نذهب للتسوق غداً.

كما لاحظتم، لا يستطيع محمد وسعيد أن يذهبا مع علي للتسوق الليلة، لأن لمحمد درسا ويريد سعيد ايضاً أن يذهب الي المكتبة. لهذا يقبل علي اقتراح محمد ان يذهبا للتسوق غداً. الى الحوار مرة اخرى:

علي: محمد، تو امروز بعد از ظهر بيكاري؟

-علي: محمد، هل أنت متفرغٌ عصر اليوم؟

محمد: نه. بعد از ظهر بيكار نيستم.

-محمد: لا. لست عاطلاً بعد الظهر.

علي: تو بعد از ظهر بيكار نيستي، امشب چه؟

-علي: أنت لست متفرغاً بعد الظهر وكيف الليلة؟

محمد: آري... فكر كنم... براي چه؟

-محمد: نعم... اظن... لماذا؟

علي: تو براي خريد وقت داري؟

-علي: أنت هل لك وقتٌ للتسوق؟

محمد: نه، من وقت ندارم.

-محمد: لا، أنا ليس لدي وقت.

علي: چرا وقت نداري؟

-علي: لماذا ليس لديك وقت؟
 محمد: چون من امشب درس دارم.
 -محمد: لأن لي درسا الليلة.
 علي: سعيد چه؟ او امشب بیکار است؟
 -علي: وسعيد كيف؟ أهو متفرغ َ الليلة؟
 محمد: نه او امشب بیکار نیست.
 -محمد: لا هو ليس متفرغاً الليلة.
 علي: سعيد هم براي خريد وقت ندارد؟
 -علي: سعيد أيضاً ليس لديه وقت للتسوق؟
 محمد: نه، او امشب به کتابخانه می رود. فردا به خريد مي رويم. چطور است؟
 -محمد: لا، هو يذهب الليلة الي المكتبة. غداً نذهب للتسوق كيف هذا؟
 علي: خوب است. پس ما فردا به خريد مي رويم.
 -علي: جيد. إذن نحن نذهب للتسوق غداً.

11

امروز = اليوم/هذا اليوم
 بعدازظهر = بعد الظهر
 به كجا = الي اين
 شما ميرويد = انتم تذهييون
 ما مي رويم = نحن نذهب
 فروشگاه = متجر
 به = الي
 کدام = اي
 فروشگاه کتاب = محل بيع الكتب
 کتاب فروشي = متجر الكتب / محل بيع الكتب
 ما نمي رويم = نحن لا نذهب
 سوپرمارکت = سوپر مارکت/ متجر كبير
 چيزي = شيئا
 تومي خواهي = أنت تريد
 فکركنم = أظن / أتصور
 چند = كم / عدداً / عدة
 تخم مرغ = بيض
 بسته = رزمة / غلابة
 پنير = جبن
 يك بسته پنير = علبة جبن واحدة
 من لازم دارم = أنا بحاجة/ انا احتاج
 تولاژم داري = أنت بحاجة
 باشد = حسناً/ جيد
 براي تو = لك
 من مي خرم = أنا اشتري
 زحمت مي كشيد = تكلف نفسك
 خيلي ممنون = شكراً جزيلاً
 پدري = ابوك
 او تلفن كرد = هو إتصل هاتفياً/هي اتصلت هاتفياً
 او سلام رساند = هو بلغ تحياته / هي بلغت تحياتها
 ساعت چند = أي الساعة
 تقريبا = تقريباً/حوالي
 ساعت هشت و بيست دقيقه = الساعة الثامنة وعشرون دقيقة
 الان = الآن/حاليا
 در = في
 درمصر = في مصر
 آنها هستند = هم موجودون
 آنهايستند = هم غير موجودين

تعطيلات = عطله
براي تعطيلات = للعطل
سال = سنة / عام
هرسال = كل سنة / كل عام

الى الحوار بين محمد وسعيد:
سعيد: محمد شما امروز بعد از ظهر به كجا مي رويد؟
سعيد: محمد انتما الي اين تذهبان بعد ظهر اليوم؟
محمد: به فروشگاه مي رويم.
محمد: نذهب الي المتجر.
سعيد: به كدام فروشگاه مي رويد؟ به فروشگاه كتاب مي رويد؟
سعيد: الي اي متجر تذهبان؟ تذهبان الي متجر الكتب؟
محمد: نه. ما به كتاب فروشي نمي رويم. ما به سوپر ماركت مي رويم. تو چيزي لازم داري؟
محمد: لا. نحن لا نذهب الي محل بيع الكتب. نحن نذهب الي السوبر ماركت. أحتاج شيئا؟
سعيد: آري. فكر مي كنم چند تخم مرغ ويك بسته پنير لازم دارم.
سعيد: نعم. أظن أحتاج عدة بيضات وعلبة جبنٍ واحدة.
محمد: باشد. من براي مي خرم.
محمد: حسناً. انا اشترى لك.
سعيد: خيلي ممنون. زحمت مي كشي.
سعيد: شكراً جزيلاً. تكلف نفسك.
استمعنا الي الحوار. كيف كان؟ أظن أنه كان بسيطاً. نستمع الي الحوار مرة اخري:
سعيد: محمد شما امروز بعد از ظهر به كجا مي رويد؟
سعيد: محمد انتما الي اين تذهبان بعد ظهر اليوم؟
محمد: به فروشگاه مي رويم.
محمد: نذهب الي المتجر.
سعيد: به كدام فروشگاه مي رويد؟ به فروشگاه كتاب مي رويد؟
سعيد: الي اي متجر تذهبان؟ تذهبان الي متجر الكتب؟
محمد: نه. ما به كتاب فروشي نمي رويم. ما به سوپر ماركت مي رويم. تو چيزي لازم داري؟
محمد: لا. نحن لا نذهب الي متجر الكتب. نحن نذهب الي السوبر ماركت. أحتاج شيئا؟
سعيد: آري. فكر مي كنم چند تخم مرغ ويك بسته پنير لازم دارم.
سعيد: نعم. أظن أحتاج عدة بيضات وعلبة جبنٍ واحدة.
محمد: باشد. من براي مي خرم.
محمد: حسناً. انا اشترى لك.
سعيد: خيلي ممنون. زحمت مي كشي.
سعيد: شكراً جزيلاً. تكلف نفسك.
يتذكر سعيد أن والد محمد اتصل هاتفيا من الامارات، لكنّ محمداً كان ذاهباً الي صالون الحلاقة. يبلغ سعيد محمداً الموضوع ويقول:
سعيد: راستي. پدري امروز تلفن كرد. سلام رساند.
سعيد: الحقيقة اتصل والدك اليوم هاتفيا وبلغ تحياته.
محمد: آه؟ ساعت چند؟
محمد: آه؟ أي الساعة؟
سعيد: فكر مي كنم تقريباً ساعت ۸/۲۰ دقيقه.
سعيد: أظن حوالي الساعة الثامنة وعشرين دقيقة.
محمد: او از مصر زنگ مي زد؟
محمد: هو كان يتصل من مصر؟
سعيد: نه. پدري گفت آنها الان در امارات هستند.
سعيد: لا. قال والدك هم الان في الامارات.
محمد: بله. آنها هر سال براي تعطيلات به امارات مي روند.
محمد: نعم. هم يذهبون للعطلة (لقضاء العطلة) الي الامارات كل عام.
إذن قرأنا الحوار بين سعيد ومحمد وتعلمنا مفردات وعبارات جديدة. والآن نقرأ الحوار مرة اخرى :
سعيد: راستي. پدري امروز تلفن كرد. سلام رساند.
سعيد: الحقيقة اتصل والدك اليوم هاتفيا وبلغ تحياته.

محمد: آه؟ ساعت چند؟
محمد: آه؟ أي الساعة؟
سعيد: فكر مي كنم تقريباً ساعت ٨/٢٠ دقيقة.
سعيد: اظن حوالي الساعة الثامنة وعشرين دقيقة.
محمد: او از مصر زنگ مي زد؟
محمد: هو كان يتصل من مصر؟
سعيد: نه. پدرت گفت آنها الان در امارات هستند.
سعيد: لا. قال والدك هم الآن في الامارات.
محمد: بله. آنها هر سال براي تعطيلات به امارات مي روند.
محمد: نعم. هم يذهبون للعطلة (لقضاء العطلة) الي الامارات كل عام

۱۲

فرمانيد=تفضلاً/تفضلاً
چه = ماذا، ما
شما می خواهید = انتما تريدان ، انتم تريدون
پاکت = عليه /قنينة
ماست = لبن
کره = زبدة
نوشابه = مشروب مرطب بلا كحول
ما می خواهیم = نحن نريد
لازم داریم = نحتاج
دو = اثنان
سه = ثلاثة
صابون = صابون
شامپو=شامبو
کُنسرو = معلب
ماهی=سمک
کنسرو ماهی = معلَّب سمک /سمک معلب
دیگر چه؟ماذا بعد؟
نان =خبز
آنجا = هناك
ما داریم = نحن عندنا /نحن نمتلك
شیشه = قنينة زجاجية /قنينة
آبليمو = عصير ليمون
شیر = حليب
شما بدهيد = أنتم إعطوا
راستی = الحقيقة
تُخم مرغ=بيض
پنیر = جبن
او = هو، هي
می خواهد = يريد
برنج =رز
روغن = زيت
كمی = قليلاً
ما نداريم = نحن ليس عندنا /نحن لانملك
لطفاً = رجاءاً /الرجاء
کدام؟أي؟
ساختمان =مبنى/بنایة
احتمالاً = احتمالاً/ربما/يحتمل
همکلاسی = زميل / زميلان/زملاء في صف واحد
دوست=صديق
متشکرم =شکراً / انا متشکر

اما الآن الى الحوار بين محمد وعلي والبائع:

فروشنده: بفرمانيد، چه می خواهید؟

البائع: تفضلاً، ماذا تريدان؟

محمد: ما يك ظرف ماست، دو بسته كره و يك نوشابه می خواهیم.

محمد: نحن نريد علبة لبننا وعلبتي زبد و قنينة واحدة مشروباً مرتباً.

علي: سه عدد صابون، يك شامپو و دو كنسرو ماهی هم لازم داریم.

علي: نحتاج ايضاً ثلاثة صابونات و قنينة شامبو واحدة و علبتي سمك مغّاب.

فروشنده: ديگر چه؟ نان هم آنجاست. نان می خواهید؟

البائع: ماذا بعد؟ الخبز ايضاً هناك. أتريدان خبزاً؟

علي: خير، ممنون. يك شيشه آبليمو و دو بطري شیر هم بدهيد.

علي: لا، ممنون. إعط ايضاً قنينة زجاجية عصير ليمون و قنينتي حليب.

محمد: راستی، سعيد هم چند تا تخم مرغ و يك بسته پنير می خواهد. علي! ما برنج و روغن داریم؟

محمد: الحقيقة، يريد سعيد ايضاً عدة بيضات و علبة واحدة جبن. علي! نحن عندنا رز و زيت؟

علي: بله. کمی برنج داریم، اما روغن نداريم.

علي: نعم. عندنا قليل من الرز، لكن ليس عندنا زيت.

محمد: پس آقا لطفاً تخم مرغ، پنير و روغن هم به ما بدهيد.

محمد: إذن إعطنا رجاءاً سيدي بيضاً و جبناً و زيتاً ايضاً.

نرجو أن تكونوا قد انتبهتم الى الحوار حيث كانت فيه مفردات كثيرة. الى الحوار مرة اخرى لكن بدون ترجمة هذه المرة:

فروشنده: بفرمانيد، چه می خواهید؟

محمد: ما يك ظرف ماست، دو بسته كره و يك نوشابه می خواهیم.

علي: سه عدد صابون، يك شامپو و دو كنسرو ماهی هم لازم داریم.

فروشنده: ديگر چه؟ نان هم آنجاست. نان می خواهید؟

علي: خير، ممنون. يك شيشه آبليمو و دو بطري شیر هم بدهيد.

محمد: راستی، سعيد هم چند تا تخم مرغ و يك بسته پنير می خواهد. علي! ما برنج و روغن داریم؟

علي: بله. کمی برنج داریم، اما روغن نداريم.

محمد: پس آقا لطفاً تخم مرغ، پنير و روغن هم به ما بدهيد.

يضع البائع البضائع في عدة اكياس، وبينما يحسب ثمنها بالحاسوب، يسأل علياً:

فروشنده: شما دانشجو هستيد؟

البائع: أنتما طالبان جامعيان؟

علي: بله ما دانشجو هستيم.

علي: نعم نحن طالبان جامعيان.

فروشنده: شما در کدام ساختمان ساكن هستيد؟ ساختمان ۳؟

البائع: أنتما تسكنان في أي مبنى؟ المبنى ثلاثة؟

علي: خير، ما در ساختمان ۲ هستيم.

علي: لا. نحن في المبنى اثنين.

فروشنده: پس احتمالاً همكلاسی هستيد؟

البائع: إذن محتمل زميلان (في صف واحد)؟

علي: خير، ما با هم دوست هستيم.

علي: لا نحن معاً صديقان.

نقرأ ثانية الحوار بين البائع وعلي لكن بدون ترجمة:

فروشنده: شما دانشجو هستيد؟

علي: بله ما دانشجو هستيم.

فروشنده: شما در کدام ساختمان ساكن هستيد؟ ساختمان ۳؟

علي: خير، ما در ساختمان ۲ هستيم.

فروشنده: پس احتمالاً همكلاسی هستيد؟

علی: خیر، ما با هم دوست هستیم.

۱۳

سوق = بازار
سوق طهران = بازار تهران
هذا، هذه = این
ما أروع! = چه جالب!
قديم، عتيق = قدیمی
ما اسم هذا المكان؟ = اسم اینجا چیست؟
ثلاثمائة = سیصد
الناس = مردم
سنة = سال
يقولون = می گویند
قبل = قبل
السوق الكبرى = بازار بزرگ
هنا = اینجا
كثير = خیلی
موجود = هست
سوق قديمة = بازار قدیمی
متجر = فروشگاه
هم لديهم = آنها دارند
كل شيء = همه چیز
الكل = همه
جيد = خوب
كل المدن = همه شهرها
رخيص = ارزان
ممر = راهرو
ضيق = باریک
سقف = سقف
عال، مرتفع = بلند
لي = برایم
رائع = جالب است
أنا أتصور = من فکر می کنم
دائماً = همیشه
مزدحم = شلوغ
المدن = شهرها
مدينة = شهر
آخر = دیگر

إلى الحوار بين محمد وزميله حميد:

محمد: حميد! فكر می كنم اين بازار خیلی قديمی است.

محمد: حميد! أتصور هذه السوق قديمة جداً.

حميد: بله. اين محل قديمی است. از سیصد سال قبل، اینجا بازار تهران است.

حميد: نعم. هذا المكان قديم. منذ ثلاثمائة سنة، هذا المكان سوق طهران.

محمد: چه جالب! اسم اینجا چیست؟

محمد: ما أروعه! ما اسم هذا المكان؟

حميد: مردم به اینجا بازار بزرگ می گویند.

حميد: الناس يسمون هذا المكان السوق الكبرى.

محمد: خیلی فروشگاه در اين بازار هست.

محمد: توجد متاجر كثيرة في هذه السوق.

حميد: بله. اینجا همه چیز هست. خوب و ارزان.

حميد: نعم. كل شيء موجود في هذا المكان. جيد ورخيص.

محمد: اما راهروی بازار باریک است.
 محمد: لکن ممّر السوق ضیق.
 حمید: بله. راهرو باریک و سقف خیلی بلند است.
 حمید: نعم. الممرّ ضیق والسقف عالٍ جداً.
 محمد: آری. اینجا همه چیز برایم جالب است.
 محمد: نعم. هنا كل شيء رائع لي.
 نستمتع مرة أخرى الى الحوار، ولكن باللغة الفارسية فقط.
 محمد: حمید! فکر می کنم این بازار خیلی قدیمی است.
 حمید: بله. این محل قدیمی است. از سیصد سال قبل، اینجا بازار تهران است.
 محمد: چه جالب! اسم اینجا چیست؟
 حمید: مردم به اینجا بازار بزرگ می گویند.
 محمد: خیلی فروشگاه در این بازار هست.
 حمید: بله. اینجا همه چیز هست. خوب و ارزان.
 محمد: اما راهروی بازار باریک است.
 حمید: بله. راهرو باریک و سقف خیلی بلند است.
 محمد: آری. اینجا همه چیز برایم جالب است.
 ينظر محمد الى حراك الناس وأنشطتهم في السوق. السوق مكتظة بالمارة والمتسوقين. متاجر الألبسة في ممّر، ومتاجر المجوهرات في ممّر آخر، ثم متاجر السجاد في الممرّ الذي يليه وهكذا... فكل ما تبغون موجود في هذه السوق... نستمتع الى تتمة الحوار بين محمد وحميد:
 محمد: اینجا همیشه شلوغ است؟
 محمد: هل هذا المكان مزدحم دوماً؟
 حمید: بله، اینجا همیشه شلوغ است.
 حمید: نعم. هذا المكان مزدحم دوماً.
 محمد: شهرهای دیگر هم بازار قدیمی دارند؟
 محمد: المدن الاخرى ايضاً لها اسواق قديمة؟
 حمید: بله، همه شهرهای ایران بازار قدیمی دارند.
 حمید: نعم. جميع المدن الايرانية لها اسواق قديمة.
 نستمتع الى الحوار بين محمد وحميد مرة أخرى.
 محمد: اینجا همیشه شلوغ است؟
 حمید: بله، اینجا همیشه شلوغ است.
 محمد: شهرهای دیگر هم بازار قدیمی دارند؟
 حمید: بله، همه شهرهای ایران بازار قدیمی دارند.

١٤

ازار = سوق
 این = هذا، هذه
 قدیمی = قديم، عتيق
 300 = ثلاثمائة
 سال = سنة، عام
 قبل = قبل / سابق
 اینجا = هذا المكان / هنا
 بازار تهران = سوق طهران
 چه جالب = ما أروع!
 اسم اینجا چیست؟ = ما اسم هذا المكان؟
 مردم = الناس
 می گویند = يقولون، يسمون
 بازار بزرگ = السوق الكبرى
 خیلی = كثيراً
 هست = موجود
 فروشگاه = متجر
 همه چیز = كل شيء
 خوب = جيد

ارزان = رخيص / بخس
راهرو = ممر
باريك = ضيق
سقف = سقف
بلند = عالي، مرتفع
برايمن = لي
جالب است = رائع
من فكر مي كنم = أنا أتصور
همیشه = دائماً، دوما
شلوغ = مزدحم، مكتظ
شهر = مدينة
شهرها = المدن
ديگر = آخر، آخري
بازار قديمي = سوق قديمة
آنها دارند = هم لديهم / هم عندهم
همه = الكل / الجميع
همه شهرها = كل المدن

الآن إلى الحوار بين محمد وزميله حميد:
محمد: حميد! فكر می كنم اين بازار خيلي قديمی است.
محمد: حميد! أتصور هذه السوق قديمة جداً.
حميد: بله. اين محل قديمی است. از سيصد سال قبل، اینجا بازار تهران است.
محمد: نعم. هذا المكان قديم. منذ ثلاثمائة سنة، هذا المكان سوق طهران.
محمد: چه جالب! اسم اینجا چیست؟
محمد: ما أروعه! ما اسم هذا المكان؟
حميد: مردم به اینجا بازار بزرگ می گویند.
حميد: الناس يسمون هذا المكان السوق الكبرى.
محمد: خيلي فروشگاه در اين بازار هست.
محمد: توجد متاجر كثيرة في هذه السوق.
حميد: بله. اینجا همه چیز هست. خوب و ارزان.
حميد: نعم. كل شيء موجود في هذا المكان. جيد ورخيص.
محمد: اما راهروی بازار باريك است.
محمد: لكن ممر السوق ضيق.
حميد: بله. راهرو باريك و سقف خيلي بلند است.
حميد: نعم. الممر ضيق والسقف عالي جداً.
محمد: آری. اینجا همه چیز برايمن جالب است.
محمد: نعم. هنا كل شيء رائع لي.
نستمع مرة أخرى إلى الحوار، ولكن باللغة الفارسية فقط.
محمد: حميد! فكر می كنم اين بازار خيلي قديمی است.
حميد: بله. اين محل قديمی است. از سيصد سال قبل، اینجا بازار تهران است.
محمد: چه جالب! اسم اینجا چیست؟
حميد: مردم به اینجا بازار بزرگ می گویند.
محمد: خيلي فروشگاه در اين بازار هست.
حميد: بله. اینجا همه چیز هست. خوب و ارزان.
محمد: اما راهروی بازار باريك است.
حميد: بله. راهرو باريك و سقف خيلي بلند است.
محمد: آری. اینجا همه چیز برايمن جالب است.
ينظر محمد الى حراك الناس وأنشطتهم في السوق. السوق مكتظة بالمارة والمتسوقين. متاجر الألبسة في ممر، ومتاجر المجوهرات في ممر آخر، ثم متاجر السجاد في الممر الذي يليه وهكذا... فكل ما تبغون موجود في هذه السوق... إلى تنمة الحوار بين محمد وحميد:
محمد: اینجا همیشه شلوغ است؟
محمد: هل هذا المكان مزدحم دوماً؟

حمید: بله، اینجا همیشه شلوغ است.
 حمید: نعم. هذا المكان مزدحم دوماً.
 محمد: شهرهای دیگر هم بازار قدیمی دارند؟
 محمد: المدن الاخرى ايضاً لها اسواق قديمة؟
 حمید: بله، همه شهرهای ایران بازار قدیمی دارند.
 حمید: نعم. جميع المدن الايرانية لها اسواق قديمة.
 نستمتع الى الحوار بين محمد وحميد مرة اخرى.
 محمد: اینجا همیشه شلوغ است؟
 حمید: بله، اینجا همیشه شلوغ است.
 محمد: شهرهای دیگر هم بازار قدیمی دارند؟
 حمید: بله، همه شهرهای ایران بازار قدیمی دارند.

۱۵

این = هذا، هذه
 ساعت = ساعة، الساعة
 چندانست؟ كم...؟
 کدام؟ أي؟ اية؟
 طلايى = ذهبي، ذهبية
 40 هزار = أربعون ألفاً
 تومان = تومان
 گران = غالي
 ارزان = رخيص/بخس
 من دارم = أنا عندي، انا لي
 بفرمائيد = تفضلوا
 اینجا = هنا/هذا المكان
 خیلی = كثيرا /جدا
 قشنگ = جميل، جميلة
 زیبا = جميل، جميلة
 قیمتش چندانست؟ قیمتها؟ كم ثمنها؟ كم سعرها؟
 20 هزار = عشرون ألفاً..
 تابلو = لوحة
 طبیعی = طبيعي، طبيعية
 طبیعت = الطبيعة
 بهار = الربيع
 ایران = ايران
 چرا؟ لماذا؟
 چیزی = شيء
 تو نمي خري؟ أنت لا تشتري؟
 فرصت = فرصة، مجال، وقت
 دیگر = آخر، آخرى
 البته = طبعاً

والآن الى الحوار بين محمد والبائع.
 محمد: ببخشيد آقا، اين ساعت چند است؟
 محمد: عذراً سيدي، هذه الساعة كم؟
 فروشنده: کدام ساعت؟
 البائع: أية ساعة؟
 محمد: اين ساعت طلايى.
 محمد: هذه الساعة الذهبية.
 فروشنده: قيمت اين ساعت ۴۰ هزار تومان است.
 البائع: قيمة هذه الساعة أربعون ألف تومن.
 محمد: اوه.. گران است.
 محمد: اوه... غالية.

فروشنده: البته ساعت ارزان هم داریم. بفرمایید اینجا. این ساعت هم جنس خوبی دارد و هم قیمت آن مناسب است.

البائع: طبعاً عندنا ساعة رخيصة أيضاً. تفضلوا هنا. هذه الساعة نوعيتها جيدة وسعرها مناسب أيضاً.
محمد: قیمتش چند است؟

محمد: سرها كم؟

فروشنده: ۲۰ هزار تومان.

البائع: عشرون ألف تومان.

محمد: نه. متشكرم.

محمد: لا. شكراً.

كما لاحظنا، لم يشتَر محمدُ الساعة، نستمع مرة أخرى الى الحوار بين محمد والبائع باللغة الفارسية فقط.

محمد: ببخشید آقا، این ساعت چند است؟

فروشنده: کدام ساعت؟

محمد: این ساعت طلایی.

فروشنده: قیمت این ساعت ۴۰ هزار تومان است.

محمد: اوه.. گران است.

فروشنده: البته ساعت ارزان هم داریم. بفرمایید اینجا. این ساعت هم جنس خوبی دارد و هم قیمت آن مناسب است.

محمد: قیمتش چند است؟

فروشنده: ۲۰ هزار تومان.

محمد: نه. متشكرم.

يُشاهدُ حميدُ لوحةً رسم في أحد المتاجر ويعجب بها كثيراً. ويشتريها ويتحدث مع محمد بشأنها. نستمع الى الحوار بينهما:

حميد: محمد! این تابلو قشنگ است؟

حميد: محمد! هذه اللوحة جميلة؟

محمد: بله. خیلی زیباست. خیلی طبیعی است.

محمد: نعم. جميله جداً! طبيعية جداً!

حميد: این طبیعت بهار در ایران است. محمد! تو چیزی نمی خری؟

حميد: هذه طبيعة الربيع في إيران. محمد! أنت لا تشتري شيئاً؟

محمد: الآن نه، در يك فرصت دیگر من هم يك تابلوی نقاشی می خرم.

محمد: الآن لا، في فرصة أخرى انا أيضاً أشتري لوحة رسم.

نستمع الى الحوار مرة أخرى باللغة الفارسية فقط.

حميد: محمد! این تابلو قشنگ است؟

محمد: بله. خیلی زیباست. خیلی طبیعی است.

حميد: این طبیعت بهار در ایران است. محمد! تو چیزی نمی خری؟

۱۶

تعطيلات = عطلة

توچکاري کنی؟ أنت ماذا تفعل؟

من مي مانم = انا أبقى

من نمي مانم = انا لا أبقى

در تهران = في طهران

از تهران = من طهران

به شیراز = الى شیراز

من مي روم = انا أذهب

کي؟ متى؟

جمعه = الجمعة

تومي آبي = أنت تأتي

از شیراز به تهران مي آبي؟ تأتي من شیراز الى طهران؟

من فکر مي کنم = انا أتصور

جمعه بعد = الجمعة القادمة

تقريباً = تقريباً

یک هفته = أسبوع واحد

تو می مانی = أنت تبقى
کشورت = بلادك،
تونمی روی = أنت لا تذهب
من نمی توانم = أنا لا أستطيع
من کار دارم = أنا لی عمل
از فردا = من الغد
من به سر کار می روم = أنا أذهب للعمل
جدي = حقاً؟ بجد؟
چه کاری = أي عمل؟
دفتر روزنامه = مكتب صحيفة
من ترجمه می کنم = أنا أترجم
من از عربی به فارسی ترجمه می کنم = أنا أترجم من العربية الى الفارسية
مقاله = مقال
مصاحبه = مقابلة
خبر = خبر
عالی است = ممتاز، رائع
موفق باشی = موفق

الآن إلهواری بین الزمیلین:

محمد: علی! تو در تعطیلات چه کار می کنی؟
محمد: علی! أنت ماذا تفعل في العطلة؟
علی: من در تهران نمی مانم. به شیراز می روم.
علی: انا لا أبقي في طهران. أذهب الى شیراز.
محمد: کی به شیراز می روی؟
محمد: متى تذهب الى شیراز؟
علی: جمعه به شیراز می روم.
علی: أذهب الى شیراز الجمعة.
محمد: کی از شیراز به تهران می آیی؟
محمد: متى تأتي من شیراز الى طهران؟
علی: فکر می کنم جمعه آینده به تهران می آیم.
علی: أظن اني سأتي الجمعة القادمة الى طهران.
محمد: پس تقریباً يك هفته در شیراز می مانی.
محمد: إذن تبقى أسبوعاً واحداً تقريباً في شیراز.
علی: بله. تو چه کار می کنی؟ به کشورت نمی روی؟
علی: نعم. أنت ماذا تفعل؟ لا تذهب الى بلدك؟
محمد: نه. نمی توانم. کار پیدا کردم. از فردا به سر کار می روم.
محمد: لا. لا أستطيع. حصلت على عمل. من الغد أذهب الى العمل.
علی: جدی؟ چه کاری؟
علی: حقاً؟ أي عمل؟
محمد: من از فردا در دفتر روزنامه ترجمه می کنم.
محمد: من الغد أترجم في مكتب الجريدة.
علی: چه ترجمه می کنی؟
علی: ماذا تترجم؟
محمد: مقاله، مصاحبه، خبر... از عربی به فارسی ترجمه می کنم.
محمد: مقالة، مقابلة، خبر... أترجم من العربية الى الفارسية.
علی: عالی است. موفق باشی.
علی: ممتاز. موفق.
محمد: متشکرم.
محمد: شكراً.
نستمع الى الحوار مرة أخرى بالفارسية فقط.
محمد: علی! تو در تعطیلات چه کار می کنی؟
علی: من در تهران نمی مانم. به شیراز می روم.
محمد: کی به شیراز می روی؟

علی: جمعه به شیراز می روم.
 محمد: کی از شیراز به تهران می آیی؟
 علی: فکر می کنم جمعه آینده به تهران می آیم.
 محمد: پس تقریباً يك هفته در شیراز می مانی.
 علی: بله. تو چه کار می کنی؟ به کشورت نمی روی؟
 محمد: نه. نمی توانم. کار پیدا کردم. از فردا به سر کار می روم.
 علی: جدی؟ چه کاری؟
 محمد: من از فردا در دفتر روزنامه ترجمه می کنم.
 علی: چه ترجمه می کنی؟
 محمد: مقاله، مصاحبه، خبر... از عربی به فارسی ترجمه می کنم.
 علی: عالی است. موفق باشی.
 محمد: متشکرم.

۱۷

فردا = غداً

با من = معي

چایخانه = مقهي

به چایخانه = الي المقهي

تو می آیی = أنت تأتي

من می شناسم = أنا أعرف

کجاست = أين هو؟ أين هي؟

نزدیک خیابان = قرب الشارع

خیابان بهار = شارع بهار

فقط = فقط

چای = شاي

ما می خوریم = نحن نأكل

ما می نوشیم = نحن نشرب

غذا = طعام

دیزی چیست = ما هو الدیزی

غذای ایرانی = طعام ایرانی

گوشت = لحم

گوسفند = خروف

نخود = حمص

لوبیا = لوبيا

پیاز = بصل

آنها می پزند = هم يطبخون

آبگوشت = ماء لحم

خوشمزه = لذیذ

ساعت چند = في أي ساعة

ما می رویم = نحن نذهب

ساعت ۱۲ = الساعة الثانية عشرة

میدان = ساحة

میدان انقلاب = ساحة الثورة

منتظر = منتظر

منتظرت = بانتظارك

من منتظرت هستم = أنا بانتظارك

خوب است = جيد

من می آیم = أنا آتي

والآن الى الحديث بين محمد وحמיד:

حمید: محمد! فردا با من به چایخانه می آیی؟

حمید: محمد! غداً تأتي معي الي المقهي؟

محمد: چایخانه؟

محمد: المقهي؟
 حميد: بله من يك چايخانه خوب مي شناسم.
 حميد: نعم. أنا أعرف مقهي جيدة.
 محمد: كجاست؟
 محمد: أين هو؟
 حميد: نزدیک است. در خیابان بهار است.
 حميد: هو قريب. في شارع بهار.
 محمد: آنجا فقط چاي مي نوشيم؟
 محمد: هناك نشرب الشاي فقط؟
 حميد: نه غذا هم دارد. "ديزي".
 حميد: لا هناك طعام أيضاً. "الديزي".
 محمد: "ديزي" چیست؟
 محمد: ما هو "الديزي"؟
 حميد: "ديزي" يك غذاي ايراني است. گوشت گوسفند را با لوبيا ونخود وپياز مي پزند. به آن آبگوشت هم مي گویند.
 حميد: "الديزي" هو طعام ايراني. يطبخون لحم الخروف مع اللوبيا والحمص والبصل. يسمونه "ماء لحم" أيضاً.
 محمد: غذاهي ايراني خوشمزه است.
 محمد: الاطعمة الايرانية لذيذة.
 حميد: بله. ديزي هم خوشمزه است.
 حميد: نعم الديزي أيضاً لذيذ
 *****.
 الي الحوار مرة اخري لكن بدون ترجمة:
 حميد: محمد! فردا با من به چايخانه مي آيي؟
 محمد: چايخانه؟
 حميد: بله من يك چايخانه خوب مي شناسم.
 محمد: كجاست؟
 حميد: نزدیک است. در خیابان بهار است.
 محمد: آنجا فقط چاي مي نوشيم؟
 حميد: نه غذا هم دارد. "ديزي".
 محمد: "ديزي" چیست؟
 حميد: "ديزي" يك غذاي ايراني است. گوشت گوسفند را با لوبيا ونخود وپياز مي پزند. به آن آبگوشت هم مي گویند.
 محمد: غذاهي ايراني خوشمزه است.
 حميد: بله. ديزي هم خوشمزه است.
 نستمع الآن الي تتمة الحوار بين محمد وحميد:
 محمد: ساعت چند به چايخانه مي رويم؟
 محمد: في أي ساعة نذهب الي المقهي؟
 حميد: من ساعت ۱۲ در ميدان انقلاب منتظرت هستم.
 حميد: أنا في الساعة الثانية عشرة بانتظارك في ساحة الثورة.
 محمد: خوب است، من هم ساعت ۱۲ به ميدان انقلاب مي آيم.
 محمد: طيب، أنا أيضاً في الساعة الثانية عشرة آتي الي ساحة الثورة.
 الي الحوار مرة اخري باللغة الفارسية فقط.
 محمد: ساعت چند به چايخانه مي رويم؟
 حميد: من ساعت ۱۲ در ميدان انقلاب منتظرت هستم.

آقا = السيد
 دوست من = صديقي
 اغنية = آواز
 آوازه‌ها = آغاني
 آوازه‌های ایرانی = آغاني ایرانیه
 او آواز می خواند = هويغندي
 ساز = آله
 اسم = اسم
 چیست = ماذا
 سه تار = البزغ
 آن = ذلك، تلك
 ساز ایرانی = آله ایرانیه
 صدا = صوت
 خیلی = كثيراً
 دلنشین = جذاب
 دارچین = قرفة
 چای = شاي
 چای دارچین = شاي بالقرفة
 تو می خوری = أنت تأكل
 تو می نوشی = أنت تشرب
 من نمی دانم = أنا لا أعرف
 من فکر می کنم = أنا أظن
 خوشمزه = لذيذ
 قوری = إبريق شاي
 من می گیرم = أنا أخذ، أنا اشتري
 دوتا = اثنان
 دیزی = ديزي
 پلو = رز
 ما می خوریم = نحن نأكل
 ما نمی خوریم = نحن لا نأكل
 سبزی = خضار
 پیاز = بصل
 ترشی = مخلّل
 نان = خبز
 جالب است = رائع

والآن الي الحديث بين محمد وحמיד.
 محمد: چه جالب! اینجا موسیقی اجرا می شود.
 محمد: ما أروعه! هناءةُ عزف موسيقي حية.
 حمید: بله. آن آقا دوست من است. آوازه‌های ایرانی می خواند.
 حمید: نعم. ذلك السيد صديقي. يغني أغاني إيرانية.
 محمد: اسم آن ساز چیست؟
 محمد: ما اسم تلك الآلة؟
 حمید: اسم آن سه تار است. سه تار، یک ساز قدیمی ایرانی است.
 حمید: اسمها البزغ. البزغ آله ایرانیه قديمة.
 محمد: صدای این ساز خیلی دلنشین است.
 محمد: صوت هذه الآلة جذاب جداً.

الي الحوار مرة اخري ولكن بدون ترجمة.
 محمد: چه جالب. اینجا موسیقی اجرا می شود.
 حمید: بله. آن آقا دوست من است. آوازه‌های ایرانی می خواند.
 محمد: اسم آن ساز چیست؟
 حمید: اسم آن سه تار است. سه تار، یک ساز قدیمی ایرانی است.
 محمد: صدای این ساز خیلی دلنشین است.

يستمع محمد وحמיד الي موسيقي وأغنية ايرانية لبضع دقائق. بعد ذلك يتحدث حميد مع محمد... نستمع الي الحديث بينهما:

حميد: چای دارچین می نوشی؟

حميد: تشرب شاياً بالقرفة؟

محمد: نمی دانم. خوشمزه است؟

محمد: لا أعرف. هو لذیذ؟

حميد: بله. من یک قوری چای دارچین می گیرم با دو تا دیزی.

حميد: نعم. أنا أخذ ابريق شاي واحد شاي بالقرفة مع ديزيين اثنين.

محمد: دیزی را با پلو می خوریم؟

محمد: نأكل الدیزی مع الرز؟

حميد: نه دیزی را با پلو نمی خوریم. ما دیزی را با سبزی و پیاز وترشی و نان می خوریم.

حميد: لا. لا نأكل الدیزی مع الرز. نحن نأكل الدیزی مع الخضروات والبصل والمخلل والخبز.

محمد: جالب است.

محمد: رائع.

الي الحوار مرة أخرى. لكن هذه المرة بدون ترجمة:

حميد: چای دارچین می نوشی؟

محمد: نمی دانم. خوشمزه است؟

حميد: بله. من یک قوری چای دارچین می گیرم با دو تا دیزی.

محمد: دیزی را با پلو می خوریم؟

حميد: نه دیزی را با پلو نمی خوریم. ما دیزی را با سبزی و پیاز وترشی و نان می خوریم.

محمد: جالب است.

۱۹

تو علاقه داري = أنت تحبّ

شعر فارسي = شعر فارسي

من دوست دارم = أنا أحبّ

چرا؟ = لماذا؟

تو نمي خواني = أنت لا تقرأ

تو مي داني = أنت تعلم

فارسي = الفارسية

سخت = صعب

پروين اعتصامي = پروين اعتصامي

تو مي شناسي = أنت تعرف

او كيست؟ من هو؟ من هي؟

استاد = استاذ ، استاذة

ادبيات = أدب

شاعر = شاعر

شعرش = شعره

چه طور است؟ = كيف هو؟

ساده = بسيط

زیبا = جميل

مردم = الناس

زبان مردم = لغة عامة الناس

نزدیک = قريب

به نظرت = برأیک

به نظرم = برأبي

تو مي فهمي = أنت تفهم

من مي فهم = أنا أفهم

چه خوب! = ما أروعه

پس = إذن

من مي خرم = أنا أشتري

کتاب شعر = کتاب شعر

من کمک می کنم = أنا أساعد

بلفت انتباه حمید کتاب علی غلافه صورة لسيده محببة. يُري الكتاب لمحمد ويقول:

حمید: محمد! تو به شعر فارسي علاقه داري؟

حمید: محمد! أنت تحبّ الشعر الفارسي؟

محمد: بله. من شعر فارسي را خیلی دوست دارم.

محمد: نعم أنا أحبّ الشعر الفارسي كثيراً.

حمید: پس چرا شعر فارسي نمی خوانی؟

حمید: إذن لماذا لا تقرأ الشعر الفارسي؟

محمد: می دانی که فارسی من خوب نیست و شعر فارسی خیلی سخت است.

محمد: تعرف ان فارسیّتي ليست جيدة، والشعر الفارسي صعب جداً. (محمد: تعرف أنا لا أجيد الفارسية جيداً، والشعر الفارسي صعب جداً).

حمید: تو پروین اعتصامی را می شناسی؟

حمید: أنت تعرف بروين اعتصامي؟

محمد: نه، او کیست؟ استاد ادبیات است؟ یا...

محمد: لا. من هي؟ استاذة الآداب؟ أم...

حمید: نه. پروین اعتصامی شاعر است.

حمید: لا. بروین اعتصامی شاعرة.

محمد: شعرش چطور است؟

محمد: كيف هو شعرها؟

حمید: شعرهای پروین ساده و زیباست. به زبان عامه ی مردم نزدیک است.

حمید: أشعار بروين بسيطة وجميلة. قريبة الي لغة عامة الناس.

محمد: به نظرت، من هم اشعار پروین را می فهمم؟

محمد: برآیك، أنا أيضاً أفهم أشعار بروين؟

حمید: آری، اشعار او ساده است.

حمید: نعم أشعارها بسيطة.

محمد: چه خوب! پس من دیوان اشعار پروین را می خرم.

محمد: ما أروعه! إذن أنا أشتري ديوان أشعار بروين.

حمید: من هم به تو کمک می کنم.

حمید: أنا أيضاً أساعدك.

نستمع مرة اخري الي الحوار لكن بالفارسية فقط.

حمید: محمد! تو به شعر فارسي علاقه داري؟

محمد: بله. من شعر فارسي را خیلی دوست دارم.

حمید: پس چرا شعر فارسي نمی خوانی؟

محمد: می دانی که فارسی من خوب نیست و شعر فارسی خیلی سخت است.

حمید: تو پروین اعتصامی را می شناسی؟

محمد: نه، او کیست؟ استاد ادبیات است؟ یا...

حمید: نه. پروین اعتصامی شاعر است.

محمد: شعرش چطور است؟

حمید: شعرهای پروین ساده و زیباست. به زبان عامه ی مردم نزدیک است.

محمد: به نظرت، من هم اشعار پروین را می فهمم؟

حمید: آری، اشعار او ساده است.

محمد: چه خوب! پس من دیوان اشعار پروین را می خرم.

حمید: من هم به تو کمک می کنم.

شما مي رسيد = آنتم تَصِلون
ما مي رسيم = نحن نَصِل
نيم = نصف
ساعت = ساعة
ديگر = بعد
نيم ساعت = نصف ساعة
بَراي = لـ
شما = آنتم
هتل = فندق
مَن = أنا
جا رزرو کردم = حجزتُ مكاناً
هتل آزادي = فندق آزادي
آدرس = عنوان
شما مي دانيد = آنتم تعلمون
ما مي دانيم = نحن نعلم
ما مي آييم = نحن نأتي
مستقيم = مباشرة
من مي روم = أنا اذهب
من مي بينم = أنا أري
حتماً = بالتأكيد
پسرم = ولدي
خداحافظ = في أمان الله

والآن الي الحديث بين علي ووالدته.

علي: الو؟

علي: الو؟

مادر علي: الو، سلام علي جان.

والدة علي: الو، مرحباً عزيزي علي.

علي: سلام مادر. حالتان چطور است؟

علي: مرحباً أُمي. كيف حالكم؟

مادر علي: ما خوب هستيم، تو چطوري؟

والدة علي: نحن بخير. وأنت كيف حالك؟

علي: بد نيستم. الآن شما كجا هستيد؟

علي: لا بأس. أين أنتم الآن؟

مادر علي: ما نزديك تهران هستيم.

والدة علي: نحن قرب طهران.

علي: كي به تهران مي رسيد؟

علي: متي تَصِلون طهران؟

مادر علي: فكر مي كنم نيم ساعت ديگر به تهران مي رسيم.

والدة علي: أظن بعد نصف ساعة نصل طهران.

علي: من براي شما در هتل جا رزرو کردم. هتل آزادي. آدرس هتل را مي دانيد؟

علي: أنا حجزت لكم مكاناً في الفندق. "فندق آزادي". تعرفون عنوان الفندق؟

مادر علي: بله. مي دانيم. ما مستقيم به هتل آزادي مي آييم.

والدة علي: نعم. نعرف. نحن نأتي مباشرة الي فندق آزادي.

علي: خوب است. من هم به هتل مي آيم. شما را آنجا مي بينم.

علي: جيد. أنا ايضاً آتي الي الفندق. أراكم هناك.

علي: من براي شما در هتل جا رزرو کردم. هتل آزادي. آدرس هتل را مي دانيد؟

مادر علي: حتماً پسرم. خداحافظ.

والدة علي: بالتأكيد ولدي. في أمان الله.

علي: خداحافظ.

علي: في امان الله.

الي الحديث بين علي وأمه مرة اخري بالفارسية فقط.

علي: الو؟

مادر علي: الو، سلام علي جان.
 علي: سلام مادر. حالتان چطور است؟
 مادر علي: ما خوب هستيم، تو چطوري؟
 علي: بد نيستم. الان شما كجا هستيد؟
 مادر علي: ما نزديك تهران هستيم.
 علي: كي به تهران مي رسيد؟
 مادر علي: فكر مي كنم نيم ساعت ديگر به تهران مي رسيم.
 علي: من براي شما در هتل جا رزرو كردم. هتل آزادي. آدرس هتل را مي دانيد؟
 مادر علي: بله. مي دانيم. ما مستقيم به هتل آزادي مي آييم.
 علي: خوب است. من هم به هتل مي آيم. شما را آنجا مي بينم.
 مادر علي: حتماً پسر. خداحافظ.
 علي: خداحافظ.

۲۱

تو مي داني = أنت تعلم
 پدر = والد
 مادر = والدۀ
 امروز = اليوم
 آنها آمدند = هم جاءوا
 او دارد = هو عنده
 مريض = مريض
 عمل جراحي = علمية جراحية
 براي = لـ
 رفت = ذهب
 بيماري قلبي = وعكة قلبية
 کدام = أي
 بيمارستان = مستشفى
 آنجا = هناك
 براي عمل جراحي مي كنند = يجرون له عملية جراحية
 كي = متي
 من نمي دانم = أنا لا أعلم
 من فكر مي كنم = أنا أظن
 هفته = أسبوع
 هفته بعد = الاسبوع القادم
 حتماً = بالتأكيد
 پس = إذن
 عيادت = زيارة مريض
 من به عيادت مي روم = أنا أذهب لزيارة مريض
 پدرش = والده

الي الحوار بين سعيد ومحمد:
 محمد: سعيد! علي كجاست؟ تو مي داني؟
 محمد: سعيد! اين علي؟ أنت تعلم؟
 سعيد: علي به هتل آزادي رفت. پدر ومادر او به تهران آمدند.
 سعيد: علي ذهب الي فندق آزادي جاء والده ووالدته الي طهران.
 محمد: إ... أنها كي آمدند؟
 محمد: إ... هما متي جاءا؟
 سعيد: امروز آمدند. چون پدر علي مريض است.
 سعيد: جاء اليوم. لأن والد علي مريض.
 محمد: پس براي معالجه به تهران آمدند؟
 محمد: إذن جاءا الي طهران للمعالجة؟
 سعيد: بله. پدر علي مبتلا به بيماري قلبي است.
 سعيد: نعم والد علي مصاب بمرض القلب.

محمد: متأسفم. مي داني کدام بیمارستان مي رود؟
 محمد: آسف. تعلم الي أي مستشفى يذهب؟
 سعيد: او به بیمارستان دی می رود و آنجا او را عمل جراحی می کنند.
 سعيد: هو يذهب الي مستشفى دي وهناك يجرون له عملية ٍ جراحية.
 محمد: كي-مَلَش مي کنند؟
 محمد: متي يجرون له العملية؟
 سعيد: نمي دانم. فکر مي کنم هفته بعد.
 سعيد: لا أعلم. أظن الاسبوع القادم.
 محمد: من حتماً به عيادت پدر علی می روم.
 محمد: أنا أذهب لزيارة والد علي بالتأكيد.
 سعيد: من هم به بیمارستان می آیم.
 سعيد: أنا أيضاً آتي الي المستشفى.

الي الحوار مرة أخرى باللغة الفارسية فقط.
 محمد: سعيد! علي کجاست؟ تو مي داني؟
 سعيد: علي به هتل آزادي رفت. پدر ومادر او به تهران آمدند.
 محمد: ! ... آنها كي آمدند؟
 سعيد: امروز آمدند. چون پدر علي مريض است.
 محمد: پس براي معالجه به تهران آمدند؟
 سعيد: بله. پدر علي مبتلا به بیماری قلبی است.
 محمد: متأسفم. مي داني کدام بیمارستان مي رود؟
 سعيد: او به بیمارستان دی می رود و آنجا او را عمل جراحی می کنند.
 محمد: كي-مَلَش مي کنند؟
 سعيد: نمي دانم. فکر مي کنم هفته بعد.
 محمد: من حتماً به عيادت پدر علی می روم.
 سعيد: من هم به بیمارستان می آیم.

۲۲

قلنا أن علياً ذهب الي الفندق للقاء والديه وأخته، فقصي الليل هناك وفي صباح اليوم التالي ذهب الي الجامعة، فشهده زميله محمد امام الجامعة وذهب اليه ليتحدث معه عما جري... نتابع الحديث بينهما بعد تعلم المفردات الجديدة....

كجايي = أين أنت

خوبم = أنا بخير

شنيدم = سمعتُ

پدرت = والدك

الان = الآن

آنها هستند = هم موجودون، هما موجودان

بیماري = مرض

پدرم = والدي

كجاست ؟ أين هو؟، أين هي

امروز = اليوم

حالش خوب است = صحته جيّدة

بیمارستان = مستشفي

او تنها = هو لوحده

پیش = عند

پیش او = عنده

مادرت = والدتك

خواهرم = אחتي

اونیست = هو ليس

کي = متي

عمل جراحي = عملية جراحية

آينده = قادم

پزشک = طبيب

او مي گوید = هو يقول

دوشنبه = الاثنين

سه شنبه = الثلاثاء

بعد = القادم

زود = سريع

حالش خوب مي شود = تتحسن حاله

آماده = حاضر

کمک = مساعدة

ما = نحن

هستيم = نحن موجودون

خيلي = كثيراً

متشکرم = شكراً

الآن الي الحوار بين محمد وعلي:

محمد: سلام علي، حالت چطور است؟ کجايي؟

محمد: مرحباً علي، كيف حالک؟ أين أنت؟

علي: سلام محمد، خوبم. تو چطوري؟

علي: مرحباً محمد، أنا بخير، وكيف حالک؟

محمد: ممنون. چه خبر؟ شنيدم که پدرت در تهران است.

محمد: شكراً. ما الخبر؟ سمعت أن والدک في طهران.

علی: بله. پدر و مادر و خواهرم در تهران هستند. پدرم بیمار است.

علی: نعم. والدي ووالدتي وأختي الآن في طهران. والدي مريض.

محمد: بله. شنیدم. متاسفم. الان حالش چطور است؟ کجاست؟

محمد: نعم. سمعتُ. أنا آسفٌ. كيف حاله الآن؟ أين هو؟

علی: حالش خوب است. او الان در بیمارستان است.

علی: حاله جَيِّدَة. هو الآن في المستشفى.

محمد: تنهاست یا مادرت پیش اوست؟

محمد: هو وحدهُ ام والدتك معه؟

علی: نه، تنها نیست. مادر و خواهرم هم در بیمارستان هستند.

علی: لا ليس وحيداً. والدتي وأختي أيضاً في المستشفى.

محمد: كي او را عمل جراحی می کنند؟

محمد: متي يجرون له عملية جراحية؟

علی: دكتر می گوید دوشنبه یا سه شنبه ي آینده.

علی: الطبيب يقول الاثنين او الثلاثاء القادم.

محمد: ان شاء الله حالش زود خوب می شود. من وسعيد آماده کمک به تو هستیم.

محمد: إن شاء الله تتحسن حالهُ سريعاً. أنا وسعيدٌ مستعدان لمساعدتك.

علی: خيلي ممنون.

علی: شكراً جزيلاً.

الحوار بين محمد وعلي مرة أخرى بالفارسية فقط.

محمد: سلام علی، حالت چطور است؟ کُجایی؟

علی: سلام محمد، خوبم. تو چطوری؟

محمد: ممنون. چه خبر؟ شنیدم که پدرت در تهران است.

علی: بله. پدر و مادر و خواهرم در تهران هستند. پدرم بیمار است.

محمد: بله. شنیدم. متاسفم. الان حالش چطور است؟ کجاست؟

علی: حالش خوب است. او الان در بیمارستان است.

محمد: تنهاست یا مادرت پیش اوست؟

علی: نه، تنها نیست. مادر و خواهرم هم در بیمارستان هستند.

محمد: كي او را عمل جراحی می کنند؟

على: دكتور می گوید دوشنبه یا سه شنبه ی آینه.

محمد: ان شاء الله حالش زود خوب می شود. من وسعید آماده کمک به تو هستم.

على: خیلی ممنون.

۲۳

نتابع الحوار بخصوص ما يجري لوالد علي في المستشفى.
أجريت لوالد علي عملية جراحية في القلب وهو الآن بحالة جيدة. يبلغ محمد زميله علياً بأنه يريد زيارة والده في المستشفى. الوقت المحدد لزيارة المريض هو من الساعة الرابعة وحتى السادسة عصراً. يصل محمد المستشفى في حوالي الساعة الخامسة، ويسأل الممرضة عن رقم الغرفة التي يرقد فيها والد علي. فتخبره بأنه في الطابق الرابع. يشاهد محمد علياً في ممر الطابق الرابع ويشرع بالحديث معه. قبل متابعة الحديث بينهما ومع والد علي نتعرف الى المفردات الجديدة التي ستستخدم خلاله.

پدر = الوالد

حالش چطور است = كيف حاله

دیدن = رؤية

توأمدي = أنت جنت

خواهش می کنم = عفواً

اتاق = غرفة

کدام = أي

با من = معي

بیا = تعال

خوبم = أنا بخير

تو چطوري = كيف أنت

شما چطورید = كيف أنتم

دوست = صديق

دوست صميمي = صديق حميم

خوشبختم = فرصة سعيدة

به خاطر = لاجل

گل = ورد

گلها = ورود

زحمت کشيدي = تکرمت

الان = الآن

بهتر = أفضل

امروز بهترم = انا اليوم أفضل

فكر مي كنم = أَظَنّ

عمل جراحي = عملية جراحية

براي = لـ ، لأجل

سخت = صعب

چون = لأنّ

پير = عجوز

تو نيستي = أنتَ لستَ

جوان = شاب

جراحان = جراحون

بسيار خوب = جيد جداً

او دارد = هو عنده

من از او متشكرم = أنا أشكره

الحوار بين محمد وعلي ووالد علي:

محمد: سلام علي. حال پدرت چطور است؟

محمد: مرحبا علي. كيف حال أبيك؟

علي: سلام، خوب است. الحمد لله. از آمدنت متشكرم.

علي: جيد. الحمد لله. شكراً لمجيئك.

محمد: خواهش مي كنم. پدرت در کدام اتاق است؟

محمد: عفواً، والدك في أيّ غرفة؟

علي: با من بيا.

علي: تعال معي.

الحوار مرة أخرى باللغة الفارسية فقط.

محمد: سلام علي. حال پدرت چطور است؟

علي: سلام، خوب است. الحمد لله. از آمدنت متشكرم.

محمد: خواهش مي كنم. پدرت در کدام اتاق است؟

علي: يا من بيا.

يدخل محمد وعلي الغرفة. والد علي مستلق ِ علي السرير والمرضة تفحصه. تخرج الممرضة من الغرفة. يتقدم محمد نحو والد علي ويبيده باقة ورود ويسأل عن حاله.

محمد: سلام. حالتان چطور است؟ من محمد هستم.

محمد: مرحباً. كيف حالک؟ أنا محمد.

پدر علي: سلام. الحمد لله من خوبم. تو چطوري؟

والد علي: مرحباً. الحمد لله أنا بخير. وأنت كيف؟

علي: پدر! محمد، دوست صميمي من است.

علي: أبي! محمد، صديقي الحميم.

پدر علي: خوشبختم. زحمت کشيدي. به خاطر گلها خيلي ممنون.

والد علي: فرصة سعيدة. شكراً جزيلاً علي الورود.

محمد: خواهش مي كنم. الان حالتان چطور است؟ بهتر شده ايد؟

محمد: عفواً. كيف حالک الان؟ أصبحت أفضل؟

پدر علي: بله. امروز بهترم. فکر می كنم كه عمل جراحي براي من سخت تر از ديگران است، چون من پيرم.

والد علي: نعم. اليوم أفضل. أظنّ أنّ العملية الجراحية لي أصعب من الآخرين، لاني عجوز.

محمد: نه شما پير نيستي. شما جواني وايران جراحيان خيلي خوبي دارد.

محمد: لا أنت لست عجوراً. أنت شاب وفي ايران جراحيان جيّدون جداً.

پدر علي: بله. دكتور رضوي جراح بسيار خوبي است. از او متشكرم.

والد علي: نعم. الدكتور رضوي جراح جيّد جداً. أنا أشكره.

نستمع للحوار مرة أخرى باللغة الفارسية فقط.

محمد: سلام. حالتان چطور است؟ من محمد هستم.

پدر علي: سلام. الحمد لله من خوبم. تو چطوري؟

علي: پدر! محمد، دوست صميمي من است.

پدر علي: خوشبختم. زحمت کشيدي. به خاطر گلها خيلي ممنون.

محمد: خواهش مي كنم. الان حالتان چطور است؟ بهتر شده ايد؟

پدر علي: بله. امروز بهترم. فکر می كنم كه عمل جراحي براي من سخت تر از ديگران است، چون من پيرم.

محمد: نه شما پير نيستي. شما جواني وايران جراحيان خيلي خوبي دارد.

پدر علي: بله. دكتور رضوي جراح بسيار خوبي است. از او متشكرم.

۲۴

الحوار بين علي ومحمد. فبعد أسبوع من إجراء عملية جراحية لوالد علي، يذهب سعيد لزيارته في المستشفى. وقد أبلغ زميله محمداً عبر الهاتف بأن حال والد علي قد تحسنت ولربما يغادر مع أسرته الي شيراز غداً او بعد غدٍ.

المفردات الجديدة

خانواده = أسرة

خانواده ات = أسرتک

آنها مي روند = هم يذهبون

همه خوبند = کلاً هم بخير

فردا = غداً

پس فردا = بعد غدٍ

به راحتی = بسهولة

اوراه مي رود = هو يمشي

بسيار خوب = جيد جداً

خواهند رفت = سيذهبون

درست است = صحيح

بیمارستان = مستشفى

بیمارستانها = مستشفيات

جراحان = جراحون

مردم = الناس

کشور = بلد

کشورها = بُلدان

همسايه = جار

عمل جراحي = عملية جراحية

آنها مي ايند = هم يأتون

راستي = طَيِّب

تو مي روي = أنت تذهب

من مي روم = أنا أذهب

با خانواده ام =مع أسرتي

چند روز = كم يوماً؟

تو مي ماني = أنت تبقي

من مي مانم = أنا أبقى

تقريباً = حوالي

هفته = أسبوع

یک هفته = أسبوع واحد

تو برمي گردي = أنتَ تعود

من برمي گردم = أنا أعود

كي = متي

جمعه = الجمعة

چون = لأنَّ

خيلي =جدا

خيلي كار دارم = عليّ واجباتٌ كثيرةٌ

يسجلّ محمد رقم الهاتف النّقّال لعلّی. ويتصل به... نستمع الى الحديث بينهما:

محمد: خانواده ات چطورند؟

محمد: كيف حالُ أسرتك؟

علی: همه خوبند. آنها فردا يا پس فردا به شیراز خواهند رفت.

علی: کلهم بخیر. هم سيذهبون الي شیراز غداً او بعد غدٍ.

محمد: الان پدرت چطور است؟ خوب است؟

محمد: كيف حال والدك الآن؟ هو بخير؟

علی: بله. خيلي خوب است. او به راحتی راه مي رود. دكتر رضوي جراح بسيار خوبي است.

علی: نعم. جيّد جداً. هو يمشي بسهولة. الدكتور رضوي جراح جيّد جداً.

محمد: بله. جراحان ايراني بسيار خوب اند.

محمد: نعم. الجراحون الايرانيون جيّدون جداً.

علی: درست است. ايران بيمارستانها وجراحان خوبي دارد ومردم كشورهاي همسايه براي عمل جراحي به ايران مي آیند.

علی: صحیح. ایران عندها مستشفيات وجراحون جیدون، والناس من البلدان الجارة یأتون الي ایران لاجراء عمليات جراحية.

محمد: راستي تو هم به شیراز مي روي؟

محمد: طيب! أنت أيضاً تذهب الي شیراز؟

علی: بله. من هم با خانواده ام به شیراز مي روم.

علی: نعم. أنا أيضاً أذهب مع أسرتي الي شیراز.

محمد: چند روز در شیراز مي ماني.

محمد: كم يوماً تبقي في شیراز؟

علی: تقريبا یک هفته.

علی: أسبوعاً واحداً تقريباً.

محمد: کي به تهران بر می گردی.

محمد: متي تعود الي طهران؟

علی: جمعه به تهران بر می گردم، چون در اینجا خیلی کار دارم.

علی: أعود الي طهران الجمعة، لان علي واجبات كثيرة ً هنا.

الحوار مرة أخرى وباللغة الفارسية فقط.

محمد: خانواده ات چطورند؟

علی: همه خوبند. آنها فردا یا پس فردا به شیراز خواهند رفت.

محمد: الان پدرت چطور است؟ خوب است؟

علی: بله. خیلی خوب است. او به راحتی راه مي رود. دکتر رضوي جراح بسیار خوبی است.

محمد: بله. جراحان ایرانی بسیار خوب اند.

علی: درست است. ایران بیمارستانها وجراحان خوبی دارد ومردم کشورهای همسایه براي عمل جراحی به ایران مي آیند.

محمد: راستي تو هم به شیراز مي روي؟

علی: بله. من هم با خانواده ام به شیراز مي روم.

محمد: چند روز در شیراز مي ماني.

علی: تقريبا یک هفته.

محمد: کي به تهران بر می گردی.

علی: جمعه به تهران بر می گردم، چون در اینجا خیلی کار دارم.

محمد في السوق. يريد أن يشتري قميصاً ليقدمه هدية لصديقه. يقف أمام معارض الالبسة و يتفحص ما في داخلها بدقة. أسعار بعض الالبسة واضحة للعيان من خلف الزجاج، و أسعار البعض الآخر منها غير واضحة. بعد فترة وجيزة، يدخل محمد أحد المتاجر و يبدأ بالحديث و الاستفسار من صاحبه. ثمة مفردات جديدة في الحديث بينهما هي :

پيراهن = قميص

من مي خواهم = أنا أريد

چه پيراهني = أي قميص

تو دوست داري = أنت تُحبّ

مردانه = رجالي

اندازه = مقياس

بزرگ = كبير

براي خودت = لِنفسك

تو مي خواهي = أنت تُريدُ

براي تو = لك

نه = لا

براي دوستم = لصديقي

من مي خرم = أنا أشتري

چه رنگي = أي لون

آبي = أزرق

سبز = أخضر

بفرما = تفضّل

بين = أنظر

اين رنگ = هذا اللون

آبي كم رنگ = أزرق فاتح

بهتر = أفضل

مي پسندي = يُعجبك

دوستت = صديقك

زرد = أصفر

او مي پوشد= هو يلبس

نمي دانم= لا أعرف

او نمي پوشد= هو لا يلبس

اين = هذا

خوب = جيد

الآن نستمع الي الحوار:

محمد: سلام آقا. من يك پيراهن مي خواهم.

محمد: مرحباً سيدي. أنا أريد قميصاً.

فروشنده: سلام. چه پيراهني دوست داري؟

البائع: مرحباً. أي قميص تُحب؟

محمد: يك پيراهن مردانه، اندازه بزرگ.

محمد: قميص رجالي، مقياسه كبير.

فروشنده: پيراهن را براي ِ خُودت می خواهی؟ اندازه بزرگ بَرای ِ تو مناسب نیست.

البائع: أترید القميص لنفسك؟ المقياس الكبير ليس مناسباً لك.

محمد: نه. پيراهن را براي دوستم مي خرم.

محمد: لا. أشتري القميص لصديقي.

فروشنده: چه رَنگی دوست داري؟

البائع: أي لون تُحب؟

محمد: آبی یا سبز.

محمد: أزرق أو أخضر.

فروشنده: بفرما. اين پيراهنها را ببين.

البائع: تفضل. شاهد هذه القميصان.

محمد: نه. نه. اين رنگ خوب نیست. آبی کمرنگ بهتر است.

محمد: لا. لا. هذا اللون ليس جيداً. الأزرق الفاتح أفضل.

فروشنده: اين پيراهن را مي پسندي؟ دوستت پيراهن زرد مي پوشد؟

البائع: هذا القميص يُعجبك؟ هل صديقك يلبس قميصاً أصفر؟

محمد: نمي دانم. فکر مي کنم او پيراهن زرد نمي پوشد. همين پيراهن ِ آبی خوب است.

محمد: لا أعرف. أَظَنَّا أَنَّهُ لَا يَلْبِسُ قَمِيصاً أَصْفَرَ. هَذَا الْقَمِيصُ الْأَرْزَقُ جَيِّدٌ.

الحوار مرة أخرى لكن باللغة الفارسية فقط.

محمد: سلام آقا. من یک پیراهن می خواهم.

فروشنده: سلام. چه پیراهنی دوست داری؟

محمد: یک پیراهن مردانه، اندازه بزرگ.

فروشنده: پیراهن را برای خُودَت می خواهی؟ اندازه بزرگ برای تو مناسب نیست.

محمد: نه. پیراهن را برای دوستم می خرم.

فروشنده: چه رنگی دوست داری؟

محمد: آبی یا سبز.

فروشنده: بفرما. این پیراهنها را ببین.

محمد: نه. نه. این رنگ خوب نیست. آبی کمرنگ بهتر است.

فروشنده: این پیراهن را می پسندی؟ دوستت پیراهن زرد می پوشد؟

محمد: نمی دانم. فکر می کنم او پیراهن زرد نمی پوشد. همین پیراهن آبی خوب است.

۲۶

الحوار بین محمد وأحد موظفي دائره البريد. إذ أنَّ محمداً يريد إرسال مجموعه كتب الي أحد أقاربه الذي يعيش في اليابان. بالطبع هذا الحوار يشمل عبارات ومفردات جديدة لا بد من تعلّمها قبل الحوار.

ببخشید = عفواً

بسته = رزمة

من دارم = أنا عندي

پست = برید

پستی = بریدیه

به کجا = الي أين

شما می فرستید = أنتم ترسلون

تو می فرستی = أنت ترسل

من می فرستم = أنا أرسل

ژاپن = اليابان

چه چیزی = أي شيء؟

سه = ثلاثة

لطفاً = رجاءاً

بازکن = إفتح

کتابها = الکتب

پاکت = ظرف

مخصوص = خاص

ما می گذاریم = نحن نضع

کی = متی؟

می رسد = یصل

پست عادی = برید عادی

با پست پیشتاز = بالبرید السریع

بعد از = بعد

سه هفته = ثلاثة اسابيع

چطور = کیف؟

کمتر از = أقل من

ده روز = عشرة أيام

آدرس = العنوان

اینجا = هنا

بنویس = اکتب

الحوار بین محمد وموظف البرید:

محمد: ببخشید آقا. من یک بسته ی پستی دارم.

محمد: عفواً سیدی. أنا عندي رزمة بریدیه.

کارمند: بسته را به کجا می فرستی؟

الموظف: الی أين تُرسل الرزمة؟

محمد: آن را به ژاپن می فرستم.

محمد: أُرسلها الی اليابان.

کارمند: چه چیزی در این بسته است؟

الموظف: أي شيء داخل هذه الرزمة؟

محمد: سه کتاب.

محمد: ثلاثة ُ كتب.

کارمند: لَطفاً بسته را باز کن. ما کتابها را در یک پاکت مخصوص می گذاریم.

الموظف: رجاءاً افتح الرزمة. نحن نضع الكتب في ظرف خاص.

محمد: این کتابها کی به ژاپن می رسد؟

محمد: هذه الكتب متي تصل الي اليابان؟

کارمند: با پُستِ عادي آن را می فرستی یا با پُستِ پیشتاز؟

الموظف: بالبريد العادي تُرسلها أم بالبريد السريع؟

محمد: با پُستِ عادي.

محمد: بالبريد العادي.

کارمند: با پُستِ عادي بعد از سه هفته این بسته به ژاپن می رسد.

الموظف: بالبريد العادي تصل هذه الرزمة الي اليابان بعد ثلاثة أسابيع.

محمد: با پُستِ پیشتاز چطور؟

محمد: بالبريد السريع كيف؟

کارمند: با پُستِ پیشتاز کمتر از ده روز. لَطفاً آدرس را اینجا بنویس.

الموظف: بالبريد السريع أقل من عشرة أيام. رجاءاً أكتب العنوان هنا.

محمد: بله. حتماً.

محمد: نعم. حتماً.

الحوار مرة أخرى وبالفارسية فقط.

محمد: ببخشید آقا. من یک بسته ی پُستی دارم.

کارمند: بسته را به کُجا می فرستی؟

محمد: آن را به ژاپن می فرستم.

کارمند: چه چیزی در این بسته است؟

محمد: سه کتاب.

کارمند: لَطفاً بسته را باز کن. ما کتابها را در یک پاکت مخصوص می گذاریم.

محمد: این کتابها کی به ژاپن می رسد؟

کارمند: با پُستِ عادي آن را می فرستی یا با پُستِ پیشتاز؟

محمد: با پُستِ عادي.

کارمند: با پُستِ عادی بعد از سه هفته این بسته به ژاپن می رسد.

محمد: با پُستِ پیشتاز چطور؟

کارمند: با پُستِ پیشتاز کمتر از ده روز. لطفاً آدرس را اینجا بنویس.

محمد: بله. حتماً.

نستودعکم الله، والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

۲۷

الحوار بین علي وبائع ورود، لان عليا يريد شراء باقة ورود ليهديها الي احد اصدقائه، وبالطبع تتركب عبارات الحوار من مفردات جديدة فلنتعرف على معانيها أولاً ثم نتابع الحوار:

لطفاً = رجاءاً

دسته گل = باقة ورود

یکشاخه گل = وردة

چه رنگی = أي لون؟

تو دوست داری = أنت تحب

زرد = أصفر

تو می بینی = أنت تري

گلها = ورود

آنجا = هناك

سمت چپ = الجهة اليسري

من می بینم = أنا أري

گل زرد = وردة صفراء

چند = كم

الحوار بین علي وبائع الورد:

علي: سلام آقا. لطفاً به من یک دسته گل بدهید.

علي: مرحباً سيدي. رجاءاً إعطني باقة ورود.

فروشنده: سلام. چه رنگی را دوست داری؟

البائع: مرحباً. أي لون تُحب؟

علي: چه رنگی؟

علي: أَيَلَوْن؟

فروشنده: گُلها آنجاست. دَر سَمَتِ چپ.

البائع: الورود هناك. في الجهة اليسري.

علي: بله. بله. مي بينم. گل زرد خيلي قشنگ است.

علي: نعم. نعم. أري. الوردة الصفراء جميلة جداً.

فروشنده: چند شاخه گل مي خواهي؟

البائع: كم وردة تريد؟

علي: پنج شاخه كافي است.

علي: خمس ورود كافية.

معاني المفردات الأخرى:

اليوم = امروز

ينزل المطر = باران می بارد

منذ الصباح = از صبح

الي الآن = تا الان

الجو = هوا

بارد = سرد

مريم = گل مريم

اثتان = دو

زهرة =

أنا أضع = من مي گذارم

لك = بَرای تو

زهرة مريم = دو شاخه گل مريم

نتابع بقية الحوار:

فروشنده: امروز خیلی باران می بارد.

البائع: اليوم ينزل المطر غزيراً.

علي: بله. از صبح تا الان باران می بارد. هوا سرد است.

علي: نعم. منذ الصباح حتي الآن ينزل المطر. الجو باردٌ.

فروشنده: گل مریم هم می خواهی؟

البائع: تريد زهرة مریم أيضاً؟

علي: بله. لطفاً دو شاخه گل مریم هم به من بدهید.

علي: نعم. رجاءاً إعطني زهرتي مریم أيضاً.

فروشنده: حتماً. برایت دو شاخه گل مریم هم می گذارم.

البائع: حتماً. أضع لك زهرتي مریم أيضاً.

كل الحوار وبالفارسية فقط.

علي: سلام آقا. لطفاً به من یک دسته گل بدهید.

فروشنده: سلام. چه رنگي را دوست داري؟

علي: چه رنگی؟

فروشنده: بگو لها آنجاست. در سمت چپ.

علي: بله. بله. مي بینم. گل زرد خيلي قشنگ است.

فروشنده: چند شاخه گل مي خواهي؟

علي: پنج شاخه كافي است.

فروشنده: امروز خیلی باران می بارد.

علي: بله. از صبح تا الان باران می بارد. هوا سرد است.

فروشنده: گل مریم هم می خواهی؟

علي: بله. لطفاً دو شاخه گل مریم هم به من بدهید.

فروشنده: حتماً. برایت دو شاخه گل مریم هم می گذارم.

بهذا نأتي الي ختام حلقة برنامجنا لهذا اليوم. الي اللقاء والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

۲۸

حوار بين محمد وسكرتيرة طبيب، لأنّ محمداً يعاني من ألم شديد في إحدى أسنانه لذلك يراجع عيادة أحد أطباء الاسنان للمعالجة. وقبل الحوار نتعرف على معاني مفرداته.

من مي خواهم = أنا أريد

متاسفانه = للأسف

او وقت ندارد = هو ليس لديه وقت

چطور = كيف؟

فردا = غداً

ده = عشرة

صبح = صباحاً

دندان = السن

درد = ألم

آيا مي تواني ؟ = هل بإمكانك؟

بيايي = أن تأتي

رنج مي برم = أعاني

خب = حسناً

منتظر باش = إنتظر

نيم ساعت = نصف ساعة

هنوز = لمّا

او نيامده است = هو لمّا يأتِ

من منتظر مي مانم = أنا أنتظر

اگر = لَو

او نيامد = هو لم يأتِ

به جاي او = بدلاً منه

او معاينه مي كند = هو يفحص

چه شده است = ماذا حدث؟

دندانم درد مي كند = سِنِي تُولَمَنِي

سمت راست = الجهة اليمني

بالا = الأعلى

من پر مي كنم = أنا أحشو

دو بار = مرّتان

هفته = أسبوع

من مي دهم = أنا أعطي

سه شنبه = الثلاثاء

پنج شنبه = الخميس

لطفاً = رجاءاً

دهان = فم

دهانت = فمک

بازکن = إفتح

الحوار بين محمد وسكرتيرة طبيب الاسنان.

محمد: سلام خانم. من يك وقت از دكتر مي خواهم.

محمد: مرحباً. أنا أريد موعداً من الطبيب.

منشي: سلام. الان متأسفانه دكتر وقت ندارد.

السكرتيرة: مرحباً. للأسف ليس لدي الطبيب وقت الآن.

محمد: بعد از ظهر چطور؟ دكتر بعد از ظهر وقت دارد؟

محمد: بعد الظهر كيف؟ لدي الطبيب وقت بعد الظهر؟

منشي: نه متأسفانه. دكتر بعد از ظهر هم وقت ندارد. آیا مي تواني فردا ساعت ده صبح بيايي؟

السكرتيرة: لا. للأسف. ليس لدي الطبيب وقت بعد الظهر أيضاً. هل بإمكانك أن تأتي غداً في الساعة العاشرة صباحاً.

محمد: فردا؟ اما من امروز از دندان درد شديدي رنج مي برم.

محمد: غداً؟ لكن أنا اليوم أعاني من ألم شديد في السن.

منشي: خوب، منتظر باش. نيم ساعت بعد نوبت آقاي محمدي است. اما او هنوز نيامده است.

السكرتيرة: حسناً، إنتظر. بعد نصف ساعة يأتي دور السيد محمدي. لكنه لم يأت حتي الآن.

محمد: منتظر مي مانم.

محمد: إنتظر.

منشي: اگر آقاي محمدي نيامد، دكتر ترا به جای او معاينه می کند.

السكرتيرة: لو لم يأت السيد محمدي يفحصك الطبيب بدلاً منه.

محمد: بله، اين خوب است.

محمد: نعم، هذا جيد.

بعد نصف ساعة يدخل محمد علي الطبيب، فيسأله الطبيب:

دكتر: چه شده است؟

الطبيب: ماذا حدث؟

محمد: آقاي دكتر دندانم خیلی درد می کند. سمت راست فک بالا.

محمد: سیدی الطیب، سِنَدِي تُولَمَنِي كَثِيرًا. الجهة اليمنى من الفك الاعلى.

دکتر: بله دندانّت را باید پر کنم. دوبار در این هفته به تو نوبت می دهم سه شنبه و پنجشنبه.

الطبيب: نعم يجب أن أحشوسنَدَك. أعطيك موعين في هذا الاسبوع الثلاثاء والخميس.

محمد: اگر بعد از ظهر باشد، بهتر است.

محمد: لو يكون بعد الظهر أفضل.

دکتر: خوب. سه شنبه و پنجشنبه بعد از ظهر. لطفاً دهانت را باز کن.

الطبيب: حسناً. الثلاثاء والخميس بعد الظهر. رجاءاً إفتح فمك.

الي هنا ناتي الي ختام حلقة برنامجنا لهذا اليوم. نستودعكم الله، والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته.

۲۹

حوار هاتفي بين محمد وموظف في أحد مكاتب سيارات الاجرة ثم بينه وبين سائق سيارة يستقلّها متوجّهاً الي شركة كان محمد علي موعد مع مديرها .

معاني المفردات التي ستستخدم في الحوار:

وقت بخير = أسعدت أوقاتاً

من می خواهم = أنا أريد

تو می روی = أنت تذهب

خیابان = شارع

خیابان فردوسی = شارع فردوسی

ده = عشرة

تاكسي می آید = التاكسي يأتي

خیلی = جداً

بیست و پنج = خمسة وعشرون

من عجله دارم = أنا مستعجل

دیر شده = الوقت متأخر

زود = بسرعة

نزدیک = قريب

خدا حافظ = في أمان الله

خدا نگهدار = في حفظ الله

چرا = لماذا

چرا ایستادی = لماذا توقفت

چیزی شده است = حدث شيء

ماشین = سيارة

پنجر = مثقوب

لاستیک ماشین = اطار العجلة

من عوض می کنم = أنا أبدل

من ندارم = ليس لدي

دیگر = آخر

با = مع

برایت = لك

من می گیرم = انا آخذ

ببخشید = عذراً

آنچه پیش آمد = ما حدث

پنجر شده = ثقب

من خودم = أنا بنفسی

من دیر کردم = أنا تأخرت

خواهش می کنم = عفواً

الحوار بين محمد وموظف مكتب سيارات الاجرة.

محمد: الو، سلام. وقت بخیر. من یک تاکسی می خواهم.

محمد: الو، مرحباً. أسعدت أوقاتاً. أنا أريد سيارة أجرة.

کارمند: سلام. کجا می روی؟

الموظف: مرحباً. أين تذهب؟

محمد: خیابان فردوسی.

محمد: شارع فردوسی.

کارمند: تو از مشترکین ما هستی؟

الموظف: أنت من مشتركينا؟

محمد: بله. من مشترك شماره ۲۵ هستم.

محمد: نعم. أنا المشترك رقم ۲۵.

کارمند: ده دقیقه بعد تاکسی می آید.

الموظف: بعد عشر دقائق يأتي التاكسي.

محمد: أمّا من خیلی عجله دارم. دیر شده.

محمد: لكنّي مستعجل جداً. الوقت متأخر.

کارمند: تاکسی زود می آید. خیابان فردوسی نزدیک است.

الموظف: التاكسي يأتي بسرعة. شارع فردوسي قريب.

محمد: خوب است. خدا حافظ.

محمد: حسناً. في امان الله.

کارمند: خدا نگهدار.

الموظف: في حفظ الله.

والآن ننتقل الى الحوار بين محد وسائق التاكسي.

محمد: چرا ایستادی؟ چیزی شده است؟

محمد: لماذا توقّفت؟ حدث شيء؟

راننده: فکر می کنم لاستیک ماشین پنجر است.

السائق: أظنّ أن اطار السيارة مثقوب.

محمد: پنجر؟ اما من خیلی عجله دارم.

محمد: ماذا؟ مثقوب؟ لكنّي مستعجل جداً.

راننده: بله. لاستیک پنجر است. الان آن را عوض می کنم.

السائق: نعم. الإطار مثقوب الآن أبدله.

محمد: اما من وقت ندارم. با یک تاکسی دیگر می روم.

محمد: لكنّي ليس لديّ وقت. أذهب مع تكسي آخر.

راننده: من برایت یک تاکسی می گیرم. ببخشید برای آنچه که پیش آمد.

السائق: أنا أستاذرك لك تكسي. عذراً لما حدث.

محمد: نه. نه. خواهش مي كنم. من دير كردم.

محمد: لا، لا. عفواً. انا تأخرتُ.

محمد: الو، سلام. وقت بخير. من يك تاکسي مي خواهم.

کارمند: سلام. کجا مي روي؟

محمد: خيابان فردوسي.

کارمند: تو از مشترکين ما هستي؟

محمد: بله. من مشترک شماره ۲۵ هستم.

کارمند: ده دقيقه بعد تاکسي مي آيد.

محمد: اما من خيلي عجله دارم. دير شده.

کارمند: تاکسي زود مي آيد. خيابان فردوسي نزديک است.

محمد: خوب است. خداحافظ.

کارمند: خدا نگهدار.

محمد: چرا ايستادي؟ چيزي شده است؟

راننده: فکر مي كنم لاستيك ماشين پنچر است.

محمد: پنچر؟ اما من خيلي عجله دارم.

راننده: بله. لاستيك پنچر است. الان آن را عوض مي كنم.

محمد: اما من وقت ندارم. با يك تاکسي ديگر مي روم.

راننده: من براي يك تاکسي مي گيرم. ببخشيد براي آنچه كه پيش آمد.

محمد: نه. نه. خواهش مي كنم. من دير كردم.

۳۰

الحوار يدور بين محمد وحديد حول عيد نوروز وهو أحد الاعياد القومية الايرانية. بداية الى معاني مفردات الحوار.

رفتگر = کُنْـاَس

خيابان = شارع

خيابانها = شوارع

بيشتر = أكثر

آنها تمیز مي کنند = هم ينظفون

اين روزها = هذه الايام

همه = الكل

مردم = الناس

فرش = سجّاد

آنها مي شويند = هم يغسلون

چون = لأنّ

هفته = أسبوع

سه هفته بعد = بعد ثلاثة أسابيع

سال جديد = السنة الجديدة

شروع مي شود = يبدأ

خودشان = أنفسهم

آنها آماده مي كنند = هم يهيئون

چطور = كيف

ايراني ها = الايرانيون

همه جا = كل مكان

قبل از = قبل

چه روزي است = أي يوم

روزها = أيام

اولين = أول

ما مي گوييم = نحن نقول

جشن = عيد

ملي = قومي

نو = جديد

لباسهاي نو = ملابس جديدة

آنها مي خرند = هم يشترون

شيريني = حلوي

درست است = صحيح

آنها درست مي كنند ، مي سازند = هم يصنعون

بازار = السوق

خيلي = مزدحم

آنان = هم

مهماني = ضيافة

آنها مي روند = هم يذهبون

خانه = بيت

پدربزرگ = الجد

مادربزرگ = الجدة

پدر = الأب

مادر = الأم

فاميل ها = الأقارب

دوست = صديق

دوستان = أصدقاء

به نظرم = برأيي

الآن الحوار:

محمد: به نظرم اين روزها رفتگرها خيابانها را بيشتتر تميز مي كنند. چرا مردم فرش مي شويند؟

محمد: برأيي ينظف الكناسون الشوارع أكثر هذه الايام. لماذا يغسل الناس السجّاد؟

حميد: سال جديد به زودي شروع مي شود و مردم خودشان را براي استقبال از آن آماده مي كنند.

حميد: ستبدأ السنة الجديدة، والناس يهينون أنفسهم لاستقبالها.

محمد: مردم چطور خودشان را آماده مي كنند؟

محمد: كيف يهيئ الناس أنفسهم؟

حميد: ايرانيها خانه ها و خيابانها را قبل از نوروز تميز مي كنند. آنها همه جا را مي شويند.

حميد: الايرانيون ينظفون البيوت والشوارع قبل "نوروز". هم يغسلون كل مكان.

محمد: "نوروز" در ايران چه روزي است؟

محمد: يوم نوروز أي يوم في ايران؟

حمید: ما به اولین روزهای سال "نوروز" می‌گوییم. نوروز یک جشن ملی برای ایرانیهاست.

حمید: نحن نسَمي أول أيام السنة "نوروز". نوروز عيد قومي للایرانیین.

محمد: ایرانیها برای نوروز دیگر چه کار می‌کنند؟

محمد: الایرانیون ماذا يفعلون أيضاً لـ"نوروز"؟

حمید: آنها لباسهای نو می‌خرند. شیرینی درست می‌کنند یا می‌خرند.

حمید: هم یشترون ملایس جدیدة. يصنعون الحلويات او یشترون.

محمد: درست است. بازار هم این هفته شلوغ است.

محمد: صحیح. السوق أيضاً مزدحمة هذا الاسبوع.

حمید: ایرانی‌ها در عيد "نوروز" به مهمانی می‌روند. به خانه پدر بزرگ و مادر بزرگ، پدر و مادر، فامیلها و دوستان می‌روند.

حمید: الایرانیون یذهبون للضيافة في عيد "نوروز". یذهبون الي بيت الجد والجدة والوالدين والأقارب والاصدقاء.

الحوار لكن باللغة الفارسية فقط.

محمد: به نظرم این روزها رفتگرها خیابانها را بیشتر تمیز می‌کنند. چرا مردم فرش می‌شویند؟

حمید: سال جدید به زودی شروع می‌شود و مردم خودشان را برای استقبال از آن آماده می‌کنند.

محمد: مردم چطور خودشان را آماده می‌کنند؟

حمید: ایرانیها خانه‌ها و خیابانها را قبل از نوروز تمیز می‌کنند. آنها همه جا را می‌شویند.

محمد: "نوروز" در ایران چه روزی است؟

حمید: ما به اولین روزهای سال "نوروز" می‌گوییم. نوروز یک جشن ملی برای ایرانیهاست.

محمد: ایرانیها برای نوروز دیگر چه کار می‌کنند؟

حمید: آنها لباسهای نو می‌خرند. شیرینی درست می‌کنند یا می‌خرند.

محمد: درست است. بازار هم این هفته شلوغ است.

حمید: ایرانی‌ها در عيد "نوروز" به مهمانی می‌روند. به خانه پدر بزرگ و مادر بزرگ، پدر و مادر، فامیلها و دوستان می‌روند.

حوار عبر الهاتف بين أحمد وصديقه علي، حول الحقيقة العامة، مع حديث مختصر في البداية عن صديق آخر
لعلي، وهو مصارع. ولكن، وكما جرت العادة، معاني المفردات:

ديشَب = ليلة امس

تلفن کردم = اتَصَلْتُ هاتفياً

تونبودي = أنت لم تكن

كجا = أين

رڤتم = ذهبتُ

به خانه دوستم = الي بيت صديقي

تومي شناسيش = أنتتَ عَرَفُهُ

من نمي شناسمش = أنا لا أعرفه

كشتي گیر = مصارع

پس فردا = بعدَ غد

او مي رود = هو يذهب

خدا حافظي = توديع

تو رڤتي = أنت ذهبت

شام = العشاء

آري = نعم

پدر و مادرم = أبي وأمي

پارک شهر = الحديقة العامة

پارک = الحديقة

رڤتيم = ذهبنا

بدنبود = لا بأس

او آمد = هو جاء

او آورد = هو جاء بـ

ميوه = فاكهة

شلوغ = مزدحم

مثل همیشه = كالعادة

تابستان = الصيف

فرصت خوبي است = فرصة مناسبة

رڤتن = الذهاب

آيا = هل

إذن الحوار:

احمد: علي! ديشب به شما تلفن كردم. خانه نبودی. كجا بودی؟

احمد: علي! إتصلتُ بك ليلة أمس. لم تكن في البيت. أين كنت؟

علي: ديشب به خانه دوستم مهدي رفتم. تو مهدي را مي شناسي؟

علي: ليلة أمس ذهبتُ الي بيت صديقي مهدي. أنت تعرف مهدي؟

احمد: نه. نمی شناسمش.

احمد: لا. لا أعرفه.

علي: مهدي كُشتی گیر است. پس فردا براي مُسابقه به تركيه خواهد رفت.

علي: مهدي مصارع. سيذهب بعد غد الي تركيا للمسابقة.

احمد: پس براي خداحافظي به خانه مهدي رفتي؟

احمد: إذن ذهبتُ الي بيت مهدي للتوديع؟

علي: آري. براي خداحافظي رفتم. تو ديشب كجا بودي؟

علي: نعم ذهبتُ للتوديع. أنتَ أين كنت ليلة أمس؟

احمد: خانه بودم وبعد از شام با پدر و مادرم به پارک شهر رفتيم.

احمد: كنتُ في البيت وبعد العشاء ذهبتُ الي الحديقة العامة مع أبي وأمي.

علي: آيا به شما خوش گذشت؟

علي: هل استمتعتم؟

احمد: بلي. بد نبود. مادرم چاي و ميوه آورده بود.

احمد: نعم. لا بأس. كانت جاءت أمي بالشاي والفاكهة.

علي: آيا پارک شهر شلوغ بود؟

علي: هل كانت الحديقة العامة مزدحمة؟

احمد: آري. مثل همیشه پارک شلوغ بود.

احمد: نعم. كالعادة. كانت الحديقة العامة مزدحمة.

علي: شبهاي تابستان فرصتِ خوبی برای رفتن به پارک است.

علي: ليالي الصيف فرصة مناسبة للذهاب الي الحديقة.

الحوار مرة أخرى باللغة الفارسية فقط.

احمد: علي! ديشب به شما تلفن كردم. خانه نبودی. كجا بودی؟

علي: ديشب به خانه دوستم مهدي رفتم. تو مهدي را مي شناسي؟

احمد: نه. نمی شناسمش.

علي: مهدي کُشتی گیر است. پس فردا براي مُسابقه به ترکیه خواهد رفت.

احمد: پس براي خداحافظي به خانه مهدي رفتي؟

علي: آري. براي خداحافظي رفتم. تو ديشب کجا بودي؟

احمد: خانه بودم وبعد از شام با پدر و مادرم به پارک شهر رفتيم.

علي: آيا به شما خوش گذشت؟

احمد: بلي. بد نبود. مادرم چاي و ميوه آورده بود.

علي: آيا پارک شهر شلوغ بود؟

احمد: آري. مثل همیشه پارک شلوغ بود.

علي: شبهاي ِ تابستان فرصت ِ خوبی براي ِ رفتن به پارک است

۳۲

حوار بين محمد وحامد، حول برنامج للتسلق يشارك فيه عدد من طلبة الجامعة،
المفردات .:

چه خبر است ؟ ما الخبر؟

برنامج = برنامه

كوه نوري = تسلق الجبال

برنامج كوه نوري = برنامج تسلق الجبال

تفريح = تنزه

جالب = رائع

هرکس = کل من

او دوست دارد = هو يرغب

اسمش = اسمه

اینجا = هنا

بیايد = يأتي

او مي نويسد = هو يكتب

چه روزي ؟ أي يوم

پنجشنبه = الخميس

صبح زود= الصباح الباكر

تو علاقه داري= أنت تُحب

آنها مي روند= هم يذهبون

ليست = قائمة

چه جالب= ما أروعه!

نمي روي؟= لا تذهب؟

برمي گردند= يعودون

چه وقت؟ كي؟= متي؟

ما مي رويم = نحن نذهب

ما برمي گرديم = نحن نعود

در اين باره = بهذا الخصوص

با ما = معنا

تو بيا=أنت تعال

مي آيند= يأتون

خوش مي گذرد=يكون مُمتعاً

دوستان = أصدقاء

دوستان ما = اصدقاءنا

همه = الجميع

سعي مي كنم =أحاول

صحبت مي كنم = أتحدث

الجزء الاول من الحوار:

محمد: اينجا چه خبر است؟

محمد: ما الخبر هنا؟

حامد: يك برنامه كوهنوردي است!

حامد: هناك برنامج تسلق الجبال.

محمد: كوهنوردي؟

محمد: تسلق الجبال؟

حامد: آري. يك تفريح جالب است. هر كس دوست دارد بيايد، اسمش را اينجا مي نويسد.

حامد: نعم. تنزه رائع كل من يرغب بالمجيء يكتب اسمه هنا.

محمد: اين برنامه چه روزی است؟

محمد: هذا البرنامج في أي يوم؟

حامد: پنجشنبه صبح زود. تو به کوهنوردی علاقه داری؟

حامد: الخميس، الصباح الباكر. أنت تحب تسلق الجبال؟

محمد: آري. خيلي.

محمد: نعم. كثيراً.

الحوار مرة أخرى وبالفارسية فقط.

محمد: اينجا چه خبر است؟

حامد: يك برنامه کوهنوردي است!

محمد: کوهنوردي؟

حامد: آري. يك تفريح جالب است. هر كس دوست دارد بيايد، اسمش را اينجا مي نويسد.

محمد: اين برنامه چه روزی است؟

حامد: پنجشنبه صبح زود. تو به کوهنوردی علاقه داری؟

محمد: آري. خيلي.

حامد: علي وسعيد هم به کوهنوردي مي روند. اسمهاي آنها در ليست است.

حامد: علي وسعيد أيضاً يذهبون لتسلق الجبال. اسمائهم في القائمة.

محمد: چه جالب! تو نمي روي؟

محمد: ما أروعه. أنت لا تذهب؟

حامد: بله. من هم مي روم. ما پنجشنبه صبح زود به کوه مي رويم و شب بر مي گرديم.

حامد: نعم. أنا أذهب أيضاً. نحن نذهب الي الجبل، الخميس في الصباح الباكر ونعود مساءً.

محمد: خوب است.

محمد: جيد.

حامد: تو هم با ما بيا. خيلي خوش مي گذرد. همه دوستان ما مي آيند.

حامد: أنت أيضاً تعال معنا. يكون ممتعاً جداً. جميع أصدقائنا يأتون.

محمد: سعي مي كنم. امروز با سعيد وعلي در اين باره صحبت مي كنم.

محمد: أحاول. اليوم أتحدّث بهذا الخصوص مع سعيد وعلي.

حامد: علي وسعيد هم به کوهنوردي مي روند. اسمهاي آنها در ليست است.

محمد: چه جالب! تو نمي روي؟

حامد: بله. من هم مي روم. ما پنجشنبه صبح زود به کوه مي رويم و شب بر مي گرديم.

محمد: خوب است.

حامد: تو هم با ما بيا. خيلي خوش مي گذرد. همه دوستان ما مي آيند.

محمد: سعي مي کنم. امروز با سعيد وعلي در اين باره صحبت مي کنم.

۳۳

مفردات و عبارات جديدة، سنتعلّمها من خلال حوار بين محمد وأمرأة ضيّعتُ محفظةً نقودها.

تو پیدا کردی = أنت وجدتَ

تو پیدا نکردی = أنت لم تجِدْ

کیف پول = محفظة نقود

متأسفم = آسف

من پیدا کردم = أنا وجدت

من پیدا نکردم = أنا لم أجِدْ

کیف تو = محفظةُك

تو گم کردی = أنت ضيّعتَ

کجا = اين

من گم کردم = أنا ضيّعتُ

پلیس = شرطي

بود = كان

همین جا = ها هنا

این کیف دستي = هذه محفظة يدوية

آن شب = تلك الليلة

تو خبر دادی = أنت أخبرتَ

من خبر دادم = أنا أخبرتُ

من خبر ندادم = أنا لم أخبرُ

چون = لأن

ندیدم = لم أرَ

آنجا=هناك

خبر بده = إخبار

چه رنگي است = ما لونه

سبز= أخضر

کوچک =صغير

کارت =بطاقة

در کیفم = في محفظتي

پیش = عند

برو= إذهب

زود= بسرعة

پیدایش می کنی= تجده

کمکت می کند= يساعدك

الجزء الاول من الحوار:

زن: سلام. آیا یک کیف پول پیدا نکردی؟

المرأة: مرحباً. أَلَمْ تجدْ محفظةً نفود؟

محمد: نه متأسفم. من پیدا نکردم. آیا کیف را گم کرده‌ای؟

محمد: لا آسف. أنا لَمْ أجِدْ. هل ضيَعْتَ محفظتك؟

زن: بله. کیف پولم را گم کردم.

المرأة: نعم. ضيَعْتَ محفظةً نفودي.

محمد: کیف پولت کجا بود؟

محمد: أين كانتْ محفظةً نفودك؟

زن: همین جا. در این کیف دستی بود. اما الآن نیست.

المرأة: ها هنا. في هذه المحفظة اليدوية. أما الآن فليستْ موجودة.

محمد: آیا به پلیس خبر دادی؟

محمد: هل أخبرتِ الشرطة؟

زن: نه، به پلیس خبر ندادم. چون من مأمور پلیس ندیدم.

المرأة: لا. لم أخبر الشرطة. لأنني لم أرَ شرطياً.

محمد: پلیس آنجاست. حتماً به پلیس خبر بده.

محمد: الشرطي هناك. إخباري الشرطي حتماً.

زن: الآن به او خبر مي دهم.

المرأة: الآن أخبره.

محمد: كيفت چه رنگي است؟

محمد: ما لون محفظتك؟

زن: كيفم سبز وكوچك است. يك كارت هم در كيفم بود.

المرأة: محفظتي خضراء وصغيرة ً. وكانت فيها بطاقة أيضاً.

محمد: برو پیش پلیس. امیدوارم كيفت را زود پیدا كني.

محمد: إذهبي عند الشرطة. أرجو ان تجدي محفظتك بسرعة.

زن: ان شاء الله. پلیس حتما به من كمک مي كند.

المرأة: إن شاءالله. تساعدني الشرطة.

محمد: بله. حتماً كمكت مي كند.

محمد: نعم. تساعدك.

الحوار مرة أخرى وبالفارسية فقط.

زن: سلام. آیا يك كيف پول پیدا نكردي؟

محمد: نه متأسفم. من پیدا نكردم. آیا كيفت را گم کرده‌ای؟

زن: بله. كيف پولم را گم كردم.

محمد: كيف پولت كجا بود؟

زن: همین جا. در اين كيف دستي بود. اما الآن نیست.

محمد: آیا به پلیس خبر دادی؟

زن: نه، به پلیس خبر ندادم. چون من مأمور پلیس نديدم.

محمد: پلیس آنجاست. حتماً به پلیس خبر بده.

زن: الآن به او خبر مي دهم.

محمد: كيفت چه رنگي است؟

زن: كيفم سبز وكوچك است. يك كارت هم در كيفم بود.

محمد: برو پیش پلیس. امیدوارم کيفت را زود پیدا کنی.

زن: ان شاء الله. پلیس حتما به من کمک می کند.

محمد: بله. حتماً کمکت می کند.

۳۴

بعد المفردات الجديدة حوار بين محمد وعلي حول برنامج للتسلق أعدّه مجموعة من طلبة الجامعة :

من شنيدم = أنا سمعتُ

کار داری = لديك عمل

کوهنوردی = تسلّق الجبال

کار ندارم = ليس لديّ عمل

درست است = صحيح

راستش = الحقيقة

تو می آیی = أنت تأتي

کفش = جِذاء

با ما = معنا

پس = إنّ

خواهیم گذراند = سنقضي

می کنی عَـفْـهـلُ

من نمی دانم = أنا لا أدري

می خواهم بخرم = أريد أن أشتري

می توانم = أستطيع

سه شنبه = الثلاثاء

بیایم = آتي

خیابان = شارع

پنجشنبه = الخميس

ورزشی = رياضي

تو داری = أنت لديك

اسمت = إسمك

تو نوشتی = أنت كتبت

هنوز = حتى الآن

من می روم = أنا أذهب

من می نویسم = أنا أكتب

والآن الى الحوار:

محمد: شنیدم تو وسعید به کوهنوردی می روید. درست است؟

محمد: سمعت أنت وسعيد تذهبان لتسلق الجبال. صحيح؟

علی: آری. تو هم با ما می آیی؟ اوقات خوشی را خواهیم گذراند.

علی: نعم. أنت أيضاً تأتي معنا؟ سنقضي أوقاتاً ممتعة.

محمد: نمی دانم. آیا می توانم بیایم یا نه.

محمد: لا أدري، هل أستطيع أن آتي أم لا.

علی: روز پنجشنبه برنامه ات چیست؟ آیا کار داری؟

علی: يوم الخميس... ما هو برنامجك؟ هل لديك عمل؟

محمد: نه پنجشنبه کار ندارم. اما راستش من لباس و کفش مناسب برای کوهنوردی ندارم.

محمد: لا. الخميس، ليس لدي عمل. لكن الحقيقة ليس عندي ملابس وجذاء مناسبان لتسلق الجبال.

علی: مهم نیست. من هم لباس و کفش مناسب ندارم.

علی: ليس مهماً. أنا أيضاً ليس لي ملابس وجذاء مناسبان.

محمد: پس چه کار می کنی؟

محمد: إنَّني ماذا تفعل؟

علی: من می خواهم بخرم. سه شنبه بعد از ظهر به خیابان جمهوری می روم. آنجا مرکز فروش کفش و لباس ورزشی است. تو هم با من می آیی؟

علی: أنا أريد أن أشتري. بعد الظهر الثلاثاء أذهب الى شارع الجمهورية. هناك مركز لبيع الأحذية والملابس الرياضية. تأتي أنت معي أيضاً؟

محمد: آری من هم سه شنبه بعد از ظهر کاری ندارم.

محمد: نعم. أنا أيضاً ليس عندي عمل بعد الظهر الثلاثاء.

علی: اسمت را در لیست نوشتی؟

علی: كتبت إسمك في القائمة؟

محمد: نه هنوز ننوشته ام. الآن می روم واسم را می نویسم.

محمد: لا لم أكتب حتى الآن. أذهب الآن وأكتب اسمي.

الحوار مرة أخرى وبالفارسية فقط.

محمد: شنیدم تو وسعید به کوهنوردی می روید. درست است؟

علی: آری. تو هم با ما می آیی؟ اوقات خوشی را خواهیم گذراند.

محمد: نمی دانم. آیا می توانم بیایم یا نه.

علی: روز پنجشنبه برنامه ات چیست؟ آیا کار داری؟

محمد: نه پنجشنبه کار ندارم. اما راستش من لباس و کفش مناسب برای کوهنوردی ندارم.

علی: مهم نیست. من هم لباس و کفش مناسب ندارم.

محمد: پس چه کار می کنی؟

علی: من می خواهم بخرم. سه شنبه بعد از ظهر به خیابان جمهوری می روم. آنجا مرکز فروش کفش و لباس ورزشی است. تو هم با من می آیی؟

محمد: آری من هم سه شنبه بعد از ظهر کاری ندارم.

علی: اسمت را در لیست نوشتی؟

محمد: نه هنوز ننوشته ام. الآن می روم واسم را می نویسم.

۳۵

حوار يدور بين علي ومحمد من جهة، وصاحب أحد محال بيع التجهيزات والالبسة الرياضية من جهة أخرى، لأنّ الزميلين قرّرا المشاركة في برنامج لتسلّق الجبال أعدّته مجموعة من طلبة الجامعة.

نستمع اولاً الي مفردات الجزء الاول من الحوار ومعانيها:

وقت بخير = طابث أوقاتكم

بفرمانيد = تفضّلوا

ما مي خواهيم = نحن نريد

دوتا= اثنان

كوله پشتي = حقيبة

آن = ذلك

آن چند است = ذلك بكم؟

كدام = أي

مشكي = أسود

دريبالا= في الاعلي

كنار= جنب

ساك = حقيبة

سفيد = ابيض

هفت هزار تومان = سبعة آلاف تومان

مثل آن = مثل ذلك

رنگ = لون

ديگر = آخر

داري = عندك

آبي = أزرق

سبز = أخضر

ببخشيد = عذراً

قهوه اي = بُني

۹ هزار = تسعة آلاف

كمي = قليلاً

بزرگتر = اكبر

اينجا = هنا

مدل = موديل

ماداريم = عندنا

لطفاً = رجاءاً

بياور = هات

سمت چپ = جهة اليسار

پشت = خلف

پشت شیشه = خلف الزجاج

کوچک = صغير

کوچکتر = أصغر

همان = ذاته

من مي خواهم = أنا أريد

به چشم = سمعاً وطاعةً

الجزء الاول من الحوار:

علي: سلام. وقت بخير.

علي: مرحباً. طابث أوقاتك.

فروشنده: روز بخير. بفرماييد.

البائع: طابث أوقاتكم. تفضلوا.

علي: ما دو تا كوله پشتي می خواهيم. آن كوله پشتي چند است؟

علي: نحن نريد حقيبتين. بكم تلك الحقيبة؟

فروشنده: کدام كوله پشتي؟

البائع: أية حقيبة؟

علي: آن كوله پشتي مشكى كه كنار ساك سفيد است.

علي: تلك الحقيبة السوداء التي في جنب الحقيبة البيضاء.

فروشنده: بله. بله. آن كوله پشتي ۷ هزار تومان است.

البائع: نعم. نعم. تلك الحقيبة ُ بسبعة آلاف تومان.

علي: آيا مثل آن رنگ ديگرى هم دارى؟

علي: هل عندك مثلها بلون آخر أيضاً؟

فروشنده: بله. آن كوله در سه رنگ است. مشكي، آبي و سبز.

البائع: نعم. تلك الحقيبة في ثلاثة ألوان. أسود، أزرق وأخضر.

تتمة الحوار:

محمد: ببخشيد، اين كوله پشتي قهوهاي چند است؟

محمد: عذراً. بكم هذه الحقيبة البنية؟

فروشنده: ۹ هزار تومان. كمى بزرگتر است. اينجا چند مدل ديگر هم داريم.

البائع: بتسعة آلاف تومان. هذه اكبر قليلاً. عندنا هنا عدة موديلات أخرى أيضاً.

محمد: لطفاً آن كوله پشتي را بياور. سمت چپ پشت شيشه.

محمد: رجاءاً هات بتلك الحقيبة. جهة اليسار، خلف الزجاج.

فروشنده: بفرما. از اين مدل كوچكتر هم داريم.

البائع: تفضّل. من هذا الموديل عندنا أصغر أيضاً.

محمد: پس من اين را مي خواهم.

محمد: إذن أنا أريد هذه.

فروشنده: به چشم.

البائع: سمعاً وطاعة َ.

کامل الحوار وباللغة الفارسية فقط.

علي: سلام. وقت بخیر.

فروشنده: روز بخیر. بفرمایید.

علي: ما دو تا کوله پشتی می خواهیم. آن کوله پشتی چند است؟

فروشنده: کدام کوله پشتی؟

علي: آن کوله پشتی مشکی که کنار ساک سفید است.

فروشنده: بله. بله. آن کوله پشتی ۷ هزار تومان است.

علي: آیا مثل آن رنگ دیگری هم داری؟

فروشنده: بله. آن کوله در سه رنگ است. مشکی، آبی و سبز.

محمد: ببخشید، این کوله پشتی قهوه‌ای چند است؟

فروشنده: ۹ هزار تومان. کمی بزرگتر است. اینجا چند مدل دیگر هم داریم.

محمد: لطفاً آن کوله پشتی را بیاور. سمت چپ پشت شیشه.

فروشنده: بفرما. از این مدل کوچکتر هم داریم.

محمد: پس من این را می‌خواهم.

فروشنده: به چشم.

۳۶

حوار بین محمد و علي من جهة، وصاحب محلّ لبيع الاحذية الرياضية من جهة أخرى

وقت بخیر = طابث اوقاتکم

خوش آمدید = أهلاً وسهلاً

بفرمایید = تفضلّوا

کفش = حذاء

یک جفت کفش = زوج أحذية

ما می‌خواهیم = نحن نريد

برای من = لي

براي دوستم = لصديقي

اينجا = هنا

چطور = كيف

خوب است = جيد

كفش ورزشي = حذاء الرياضة

زيبا = جميل

به نظرم = برأبي

كوچك = صغير

شماره = رقم

بزرگ = كبير

بزرگتر = اكبر

چه شماره اي = أي رقم؟

تومي خواهي = أنت تريد

من مي خواهم = أنا أريد

١ = و احد وأربعون

٢ = اثنان وأربعون

٣ = ثلاثة وأربعون

همين مدل = هذا الموديل

سفيد = أبيض

ساده = عادي

چند لحظه = عدة لحظات

صبركن = إصبر

اندازه = قياس

كمي = قليلاً

تنگ = ضيق

الجزء الاول من الحوار:

علي: سلام. روز بخير

علي: مرحباً طابث أوقاتكم.

فروشنده: سلام. خوش آمدید. بفرمائید.

البائع: مرحباً. اهلاً وسهلاً. تفضلاً.

علي: ما دو جفت کفش ورزشي مي خواهيم. يك جفت براي ِ من، و يك جفت براي دوستم.

علي: نحن نريد زوجي أحذية رياضية. زوج لي وزوج لصديقي.

فروشنده: بفرمائید اینجا. مدلهای کفش ورزشي اینجاست.

البائع: تفضلاً هنا. هنا موديلات أحذية رياضية مختلفة.

علي: محمد! این کفش چطور است؟ خوب است؟

علي: محمد! كيف هذا الحذاء؟ جيد؟

محمد: آری. زیباست. اما به نظرم برای ِ تو کوچک است.

محمد: نعم. جميل. اما برأبي صغير بالنسبة لك.

والآن تتمة الحوار:

علي: ببخشید. آیا از این مدل شماره بزرگتر داري؟

علي: عفواً. هل عندك من هذا الموديل رقم اكبر؟

فروشنده: چه شماره‌هاي مي خواهي؟

البائع: أي رقم تريد؟

علي: ۴۲ يا ۴۳.

علي: اثنان وأربعون أو ثلاثة وأربعون.

محمد: من هم شماره ۴۱ مي خواهم.

محمد: أنا أيضاً أريد رقم واحد وأربعين.

فروشنده: همین مدل؟

البائع: نفس هذا الموديل؟

محمد: نه. من آن کفش سفید ِ ساده را می خواهم.

محمد: لا. أنا أريد ذلك الحذاء الأبيض العادي.

فروشنده: چند لحظه صبر کنید. بفرمائید این دو جفت کفش براي ِ شما.

البائع: إصبرا عدة لحظات. تفضلاً هذان زوجا أحذية لكما.

فروشنده: چطور است؟ آیا اندازه است؟

البائع: كيف هو؟ هل يناسب قياسك؟

محمد: نه كمى تنگ است. آیا شماره بزرگتر داري؟

محمد: لا، هذا ضيق قليلاً. هل عندك رقم أكبر؟

فروشنده: بله دارم.

البائع: نعم، عندي.

محمد: متشكراً.

محمد: شكراً.

تكرار كامل الحوار وباللغة الفارسية.

علي: سلام. روز بخير

فروشنده: سلام. خوش آمدید. بفرمائید.

علي: ما دو جفت کفش ورزشي مي خواهيم. یک جفت براي ۰ من، و یک جفت براي دوستم.

فروشنده: بفرمائید اینجا. مدلهای کفش ورزشي اینجا است.

علي: محمد! این کفش چطور است؟ خوب است؟

محمد: آری. زیباست. اما به نظرم برای ۰ تو کوچک است.

فروشنده: چند لحظه صبر کنید. بفرمائید این دو جفت کفش براي ۰ شما.

علي: ببخشید. آیا از این مدل شماره بزرگتر داري؟

فروشنده: چه شماره‌های مي خواهی؟

علي: ۴۲ يا ۴۳.

محمد: من هم شماره ۴۱ مي خواهم.

فروشنده: همین مدل؟

محمد: نه. من آن کفش سفید ۰ ساده را می خواهم.

فروشنده: چطور است؟ آیا اندازه است؟

محمد: نه كمى تنگ است. آیا شماره بزرگتر داري؟

فروشنده: بله دارم.

محمد: متشکراً.

قلنا في الحلقة السابعة ان الزميلين محمد وعلي قرّرا الانضمام الي مجموعة من طلبة الجامعة للقيام برحلةٍ الي شمال طهران وتسَلّق الجبال هناك. في هذه الحلقة نستمع اليحوار بين الزميلين اثناء عملية التسَلّق وبعد صعودهما الي إحدى القمم. لكن نستمع أولاً الي معاني المفردات، فكونوا معنا.

دست = يد

دستت = يدك

بدّه = إعطِ

خسته شدم = تعبْتُ

بيا= تعالَ

كمي= قليلاً

بالا=لعلّو

بالا تر= أعلي

استراحت مي كنيم = نستريح

آنجا= هناك

رستوران =مطعم

مي خوريم = نتناولُ

صبحانه =فُطور

زيبا= جميل

چه زيباست = ما أجمله

تو مي بيني = انت تري

برزگ= كبير

ساختمان = مبني

ساختمانها = مباني

بلند= عالي

بين =أنظر

بلندترين =أعلي

من مي بينم = أنا أري

من دوست دارم = أنا أحبّ

قشنگ= جميل

عجله كن =عجّل

نگاه كن # نُظَرْ

بعدا = فيما بعد

من مي گويم = انا أقول

الجزء الاول من الحوار:

علي: محمد! دستت را به من بده.

علي: محمد! اعطني يدك.

محمد: [خسته و با يك نفس عميق] آه! ... خسته شدم.

محمد: آه! ... تعبْتُ.

علي: بيا، كمى بالاتر برويم، سپس استراحت مي كنيم.

علي: تعال نصعد قليلاً، ثم نستريح.

محمد: آنجا رستوران است؟

محمد: هناك مطعم؟

علي: بله. آنجا رستوران است. آنجا صبحانه مي خوريم.

علي: نعم. هناك مطعم. هناك نتناول الفطور.

محمد: چه زيباست! از اين بالا تهران خيلي زيباست.

محمد: ما اجملها! من هذالعلو طهران جميلة جداً.

الي الجزء الثاني والآخر للحوار:

علي: مي بيني؟ تهران خيلي بزرگ است!

علي: تاري؟! طهران كبيرة جداً!

محمد: بله. تهران خيلي بزرگ است و ساختمانهاي خيلي بلندي دارد.

محمد: نعم. طهران كبيرة جدا و فيها مبان عالية جداً.

علي: آنجا را نگاه كن. آن برج، برج ميلاد است.

علي: اُنظُر الي هناك. ذلك البرج، برج ميلاد.

محمد: بله. مي بينم. خيلي بلند است.

محمد: نعم. أري. عالي جداً.

علي: برج ميلاد يكي از بلندترين برجهاي جهان است.

علي: برج ميلاد أحد أعلي الابراج في العالم.

محمد: تهران را دوست دارم. تهران خيلي بزرگ و قشنگ است. آن ساختمان چيست؟

محمد: أحب طهران. طهران كبيرة وجميلة جداً! ما ذلك المبني؟

علي: عجله كن، بعداً به تو مي گويم آن ساختمان چيست.

علي: عَجَل، فيما بعد أقول لك ما ذلك المبني.

كامل الحوار باللغة الفارسية.

محمد: چه زيباست! از اين بالا تهران خيلي زيباست.

علي: بله. آنجا رستوران است. آنجا صبحانه مي خوريم.

محمد: آنجا رستوران است؟

علي: بيا، كمی بالاتر برويم، سپس استراحت مي كنيم.

محمد: [خسته و با يك نفس عميق] آه! ... خسته شدم.

علي: محمد! دستت را به من بده.

علي: مي بيني؟ تهران خيلي بزرگ است!

محمد: بله. مي بينم. خيلي بلند است.

علي: برج ميلاد يكي از بلندترين برجهاي جهان است.

محمد: تهران را دوست دارم. تهران خيلي بزرگ و قشنگ است. آن ساختمان چيست؟

علي: عجله كن، بعداً به تو مي گويم آن ساختمان چيست.

۳۸

حوار في جزئين بين الزميلين محمد وعلي حول بعض الاعمال التي يريد محمد القيام بها. أما مفردات الحوار فهي:

لطفاً = رجاءاً

صبح زود = الصباح الباكر

بيدارم كن = أيقظني

من دارم = أنا لدي

كار = عمل

تونداري = أنت ليس لديك

كلاس = صف / درس / محاضرة

درست است = صحيح

آري = نعم

من ندارم = أنا ليس لدي

چه کار داري = ماذا لديك من عمل؟

چند = عدة

نامه = رسالة

من مي نويسم = أنا أكتب

من پست مي كنم = أنا أبعث بالبريد

پدرم = والدي

براي من = لي

پست مي كني = تبعث بالبريد

بده = إعط

نامه ات = رسالتك

برايت = لك / من اجلك

چه کار مي كني = ماذا تفعل؟

دوستم = صديقي

هفته = أسبوع

درسهاي ما = دروسنا

ما مطالعه مي كنيم = نحن نطالع

ما آماده مي شويم = نحن نتهياً

چند ساعت = كم ساعة؟

مطالعه مي كنيد = تطالعان

از = من

تا = حتى، الي

هشت = ثمانية

دو = اثنان

شش ساعت = ست ساعات

خیلی زیاد است = کثیر جداً

ما استراحت می کنیم = نحن نستريح

ما می خوریم = نحن نتناول

ناهار = غداء

خوب باشد = حسناً

الجزء الاول من الحوار:

محمد: علي! لطفاً صبح زود بیدارم کن. فردا خیلی کار دارم.

محمد: علي! رجاءاً أيقظني في الصباح الباكر. لديّ عمل كثير غداً.

علي: تو فردا کلاس نداری.

علي: أنت ليست لك محاضرة غداً.

محمد: آري، كلاس ندارم.

محمد: نعم، ليست لديّ محاضرة.

علي: پس چه کار داری؟

علي: إذن ماذا لديك من عمل؟

محمد: فردا چند نامه می نویسم و پست می کنم. یک نامه هم به پدرم فاکس می کنم.

محمد: غداً أكتبُ عدة رسائل وأبعثها بالبريد. أبعثُ رسالة بالفاكس أيضاً لوالدي.

علي: آيا براي من هم یک نامه پُست می کنی؟

علي: هل تبعثُ لي أيضاً رسالة بالبريد؟

محمد: آري. نامه ات را به من بده. برایت پُست می کنم. تو فردا چه کار می کنی؟

محمد: نعم. إعطني رسالتك. أبعثُها لك بالبريد. أنت ماذا تفعل غداً؟

علي: من ودوستم اين هفته درسهایمان را مطالعه می کنیم. ما برای امتحان آماده می شویم.

علي: أنا وصديقي نطالع دروسنا هذا الاسبوع. نحن نتهيأ لامتحان.

الى تتمة الحوار:

محمد: چند ساعت مطالعه می کنید؟

محمد: كم ساعة تطالعان؟

علي: از ۸ صبح تا ۲ بعد ازظهر درس می خوانیم.

علي: نطالع دروسنا من الثامنة صباحاً وحتى الثانية بعد الظهر.

محمد: ٦ ساعت مطالعه مي كنيد؟ خيلي زياد است!

محمد: تطالعان ستّ ساعات؟ كثيرة جداً.

علي: البته نيم ساعت هم استراحت مي كنيم. وساعت ٢ ناهار مي خوريم.

علي: طبعاً نستريحُ أيضاً نصف ساعة. و نتناول الغداء في الساعة الثانية.

محمد: پس ساعت ٧ صبح بيدارم كن.

محمد: اِذَنْ أيقظني في الساعة السابعة صباحاً.

علي: باشد!

علي: حسناً.

تكرار كامل الحوار مرة واحدة وبالفارسية فقط.

محمد: علي! لطفاً صبح زود بيدارم كن. فردا خيلي كار دارم.

علي: تو فردا كلاس نداري.

محمد: آري، كلاس ندارم.

علي: پس چه كار داري؟

محمد: فردا چند نامه مي نويسم و پست مي كنم. يك نامه هم به پدرم فاكس مي كنم.

علي: آيا براي من هم يك نامه پُست مي كني؟

محمد: آري. نامه ات را به من بده. براي پُست مي كنم. تو فردا چه كار مي كني؟

علي: من و دوستم اين هفته درسهايمان را مطالعه مي كنيم. ما براي امتحان آماده مي شويم.

محمد: چند ساعت مطالعه مي كنيد؟

علي: از ٨ صبح تا ٢ بعد ازظهر درس مي خوانيم.

محمد: ٦ ساعت مطالعه مي كنيد؟ خيلي زياد است!

علي: البته نيم ساعت هم استراحت مي كنيم. وساعت ٢ ناهار مي خوريم.

محمد: پس ساعت ٧ صبح بيدارم كن.

علي: باشد!

ببخشيد = عفواً

ميدان آزادي = ساحة الحرية

كجاست = أين

اتوبوس = حافلة

تو مي روي = أنت تذهب

فرقي نمي كند = لا يفرق

فكر مي كنم = أظن

راحت = مريح

راحت تر = أكثر راحةً

ايستگاه = موقف

نزدیک = قريب

كمي = قليلاً

جلوتر = للأمام

بليط = تذكرة

بليط فروشي = مبيع التذاكر

کنار = جنب

رهگذر = عابر

تو = أنت

پياده مي شودي = تنزل

من = أنا

پياده مي شوم = أنزل

دو ايستگاه = موقفان

پياده شو = إنزل

خبرت مي كنم = أخبرك

خواهش مي كنم = عفواً

وقتي كه = عندما

برسيم غَصِلْ

الجزء الاول من الحوار:

محمد: ببخشيد. ميدان آزادي كجاست؟

محمد: عفواً. أين ساحة الحرية؟

رهگذر: ميدان آزادي؟ با اتوبوس مي روي يا با تاکسي؟

عابر: ساحة الحرية؟ تذهب بالحافلة أم بالتكسي؟

محمد: فرقي نمي كند.

محمد: لا يفرق.

رهگذر: فكر مي كنم با اتوبوس راحت تر است. ايستگاه اتوبوسهاي ميدان آزادي نزديك است.

عابر: أظنّ بالحافلة أكثر راحةً. محطة حافلات ساحة الحرية قريب.

محمد: ايستگاه كجاست؟

محمد: أين المحطة؟

رهگذر: کمی جلوتر. نزديك بانک.

عابر: للامام قليلاً، قرب البنك.

محمد: ببخشيد. بليط فروشي كجاست؟

محمد: عفواً. أين مبيع التذاكر؟

رهگذر: بليط فروشي هم کنار ايستگاه است.

عابر: مبيع التذاكر أيضاً جنب المحطة.

محمد: متشكرم.

محمد: شكراً.

نعيد الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: ببخشيد. ميدان آزادي كجاست؟

رهگذر: ميدان آزادي؟ با اتوبوس مي روي يا با تاکسي؟

محمد: فرقي نمي كند.

رهگذر: فكر مي كنم با اتوبوس راحت تر است. ايستگاه اتوبوسهاي ميدان آزادي نزديك است.

محمد: ايستگاه كجاست؟

رهگذر: کمی جلوتر. نزديك بانک.

محمد: ببخشيد. بليط فروشي كجاست؟

رهگذر: بلیط فروشی هم کنار ایستگاه است.

محمد: متشکرم.

الجزء الثاني من الحوار:

محمد: ببخشید. میدان آزادی نزدیک است؟

محمد: عفواً. میدان الحرية قريب؟

مسافر: بله. تو در میدان آزادی پیاده می شوی؟

مسافر: نعم. أنت تنزل في میدان الحرية؟

محمد: بله. من در میدان آزادی پیاده می شوم.

محمد: نعم. أنا أنزل في میدان الحرية.

مسافر: بعد از دو ایستگاه پیاده شو. وقتی که برسیم خبرت می کنم.

مسافر: إنزل بعد موقفين. عندما نصل، أخبرك.

محمد: متشکرم.

محمد: شكراً.

مسافر: خواهش می کنم.

مسافر: عفواً.

نعيد الحوار باللغة الفارسية:

محمد: ببخشید. میدان آزادی نزدیک است؟

مسافر: بله. تو در میدان آزادی پیاده می شوی؟

محمد: بله. من در میدان آزادی پیاده می شوم.

مسافر: بعد از دو ایستگاه پیاده شو. وقتی که برسیم خبرت می کنم.

محمد: متشکرم.

مسافر: خواهش می کنم.

حوار في جزئين بين محمد وبين صيدلاني، حول شراء أدوية له ولزميله علي، بالإضافة الي اشياء أخرى معاني مفردات الجزء الاول:

وقت به خير = طابت أوقاتك

نسخه = وصفة

داري = لڊيک

بفرما=تفضلْ

دوستم =صديقي

لطفاً= رجاءاً

بده = إعط

چشم = طاعة / سمعا و طاعة

ديروز=أمس

از= من

سررد= ألم في الرأس

رنج مي برم = أعاني

سه = ثلاثة

قرص= حب

بخور =تناولْ

بسته = مجموعة

خميردندان = معجون أسنان

مسواک = فرشاة الأسنان

مي خواهم = أريد

مي خواهي = تريد

ويترين = معرض

کوچک = صغير

چه رنگي =أي لون

فرقي نمي کند= لا يفرق

آبي = أزرق

آماده = جاهز

دارو = دواء

هزار= أربعة آلاف

بالغ مي شود = يبلغ

الجزء الاول من الحوار:

محمد: سلام. وقتتان بخير.

محمد: السلام عليكم. طابث أوقاتكم.

كارمند: سلام. بفرما. نسخه داري؟

الموظفة: و عليكم السلام. تفضلُ. لديك وصفة؟

محمد: بله. بفرما. اين نسخه دوستم است.

محمد: نعم. تفضلي. هذه وصفة صديقي.

كارمند: لطفاً نسخه را به دكتر بده.

الموظفة: رجاءاً إعطِ الوصفة للطبيب.

محمد: چشم. ببخشيد دكتر من از ديروز از سردرد رنج مي برم.

محمد: طاعة. عفواً دكتر، أنا أعاني من يوم أمس من ألم في رأسي.

دكتر: يك بسته آسپرين به تو مي دهم روزي سه قرص بخور.

الطبيب: أعطيكَ مجموعة حبوب أسبرين. تناول ثلاثة حبات يومياً.

الآن الى بقية الحوار:

محمد: ببخشيد. خمير دندان ومسواك هم مي خواهم.

محمد: عفواً أريد أيضاً معجون وفرشة اسنان.

كارمند: چه خمير دنداني مي خواهی؟ بفرما اینجا. خمير دندان ومسواكها در اين ويترين است.

الموظفة: أيّ معجون أسنان تريد؟ تفضلُ هنا. معاجن وفرشاة الاسنان في داخل هذا المعرض.

محمد: لطفاً اين خمير دندان كوچك واين مسواك را بده.

محمد: رجاءاً إعطيني هذا المعجون وهذه الفرشة.

كارمند: مسواك از چه رنگی می خواهی؟

الموظفة: فرشاة من أيّ لون تريد؟

محمد: فرقی نمی کند. لطفاً مسواك آبي بده.

محمد: لا يفرق. رجاءاً إعطيني فرشاة زرقاء.

كارمند: بفرما. داروهايت آماده است. قيمت داروها با مسواك وخمير دندان ٤ هزار تومان مي شود. لطفاً مبلغ را به صندوق بده.

الموظفة: تفضل. ادويتك جاهزة. قيمة الادوية وفرشة الاسنان والمعجون تبلغ أربعة آلاف تومان. رجاءاً إعطِ المبلغ للصندوق.

الحوار باللغة الفارسية.

محمد: سلام. وقتتان بخیر.

کارمند: سلام. بفرما. نسخه داری؟

محمد: بله. بفرما. این نسخه دوستم است.

کارمند: لطفاً نسخه را به دکتر بده.

محمد: چشم. ببخشید دکتر من از دیروز از سردرد رنج می برم.

دکتر: یک بسته اسپرین به تو می دهم روزی سه قرص بخور.

محمد: ببخشید. خمیر دندان و مسواک هم می خواهم.

کارمند: چه خمیر دندانی می خواهی؟ بفرما اینجا. خمیر دندان و مسواکها در این ویترین است.

محمد: لطفاً این خمیر دندان کوچک و این مسواک را بده.

کارمند: مسواک از چه رنگی می خواهی؟

محمد: فرقی نمی کند. لطفاً مسواک آبی بده.

کارمند: بفرما. داروهای آماده است. قیمت داروها با مسواک و خمیر دندان ۴ هزار تومان می شود. لطفاً مبلغ را به صندوق بده.

۴۱

حوار بین علي وأخته مریم، وهي ممرضة تعتزم المجيء الي طهران قادمة من شیراز بحثاً عن وظيفة، وكذلك حوار آخر بين علي وزميله محمد.

الجزء الاول من المفردات، ثم الحوار:

حالت چطور است؟ = كيف حالک؟

تو چطوري؟ = أنت كيف حالک؟

نمی دانم = لا أعرف

یک ساعت دیگر = بعد ساعة

می رسم = أصِلُ

صدا = صوت

صدایم = صوتي

صدای تو = صوتک

نمی شنوم = لا أسمع

میگویم = أقول

تو می شنوي = أنت تسمع

فهميدم = فهمتُ

ترمينال = محطة

مي آيم = أجيء

منتظر باش = أنتظر

منتظرم باش = إنتظرنِي

منتظر مي مانم = أبقى منتظراً

رستوران = مطعم

قطع شد = انقطعَ

دوباره = ثانية

ارتباط قطع شد = انقطعَ الإتصال

خواهر = أخت

خواهرت = أختك

مي آيد = يأتي

مي رسد = يصلُ

دانشجو = طالب جامعي

پرستار = ممرضة، ممرض

براي = لـ

كار = عمل

مي ماند = يَبقى

شش = ستة

شش ماه = ستة ُ أشهر

الجزء الاول من الحوار عبر الهاتف بين علي وأخته مريم:

علي: الو، سلام مريم.

علي: الو، مرحباً مريم.

مريم: سلام علي. حالت چطور است؟

مريم: مرحباً علي. كيف حالك؟

علي: خوبم. تو چطوري؟ الان كجايي؟

علي: أنا بخير. كيف حالك؟ أين أنت الآن؟

مريم: درست نمي دانه كجا هستم. ولي فكر مي كنم كه ما يك ساعت ديگر به تهران مي رسيم.

مريم: لا أعرف بالضبط أين أنا. لكن أظن أننا سنصل طهران بعد ساعة.

علي: الو، مريم. صدايت را خوب نمي شنوم.

علي: الو مريم. لا أسمع صوتك جيداً.

مریم: می گویم، یک ساعت دیگر به تهران می رسم. علی صدایم را می شنوی؟

مریم: آقول، سأصلُ الي طهران بعد ساعة. علي... تسمع صوتي؟

علی: آری. فهمیدم. یک ساعت دیگر به تهران می رسی. پس من هم به ترمینال می آیم. آنجا منتظرم باش.

علی: نعم. فهمتُ. ستصل الي طهران بعد ساعة. إذن أنا أيضاً أجيء للمحطة. إنتظريني هناك.

مریم: باشد. منتظر می مانم. اما کجا؟

مریم: حسناً. أبقى منتظرة. لكن أين؟

علی: در رستوران. ... قطع شد.

علی: في المطعم. ...إنقطعَ.

الحوار مرة أخرى وباللغة الفارسية.

علی: الو، سلام مریم.

مریم: سلام علی. حالت چطور است؟

علی: خوبم. تو چطوری؟ الان کجایی؟

مریم: درست نمی دانه کجا هستم. ولی فکر می کنم که ما یک ساعت دیگر به تهران می رسیم.

علی: الو، مریم. صدایت را خوب نمی شنوم.

مریم: می گویم، یک ساعت دیگر به تهران می رسم. علی صدایم را می شنوی؟

علی: آری. فهمیدم. یک ساعت دیگر به تهران می رسی. پس من هم به ترمینال می آیم. آنجا منتظرم باش.

مریم: باشد. منتظر می مانم. اما کجا؟

علی: در رستوران. ... قطع شد.

الجزء الثاني من الحوار ويدور بين علي ومحمد:

محمد: خواهرت به تهران می آید؟

محمد: أختک تأتي الي طهران؟

علی: آری. یک ساعت دیگر به تهران می رسد.

علی: نعم. ستصلُ الي طهران بعد ساعة.

محمد: خواهرت دانشجو است؟

محمد: أختک طالبة جامعية؟

علی: نه. او پرستار است. برای کار به تهران می آید و شش ماه اینجا می ماند.

علی: لا. هي ممرضة. تأتي الي طهران للعمل وتبقى هنا ستة اشهر.

الحوار مرة أخرى باللغة الفارسية.

محمد: خواهرت به تهران مي آيد؟

علي: آري. يك ساعت ديگر به تهران مي رسد.

محمد: خواهرت دانشجو است؟

علي: نه. او پرستار است. براي كار به تهران مي آيد و شش ماه اينجا مي ماند.

٤٢

حوار في جزئين بين علي وأخته مريم وزميله محمد، بعد ما يلتقون قرب الجامعة.

الجزء الاول من المفردات والعبارات الجديدة:

آنجا = هناك

خواهرم = أختي

از آشنايي با شما خوشوقتم = فرصة سعيدة
آمدی = جنت

كي = متي
منتظر ماندي = بقيت منتظراً

پنج = خمسة
رسيدم = وصلت

خوردي = تناولت
ناهار = غداء

نخوردم = لم أتناول
شما خوردید؟ أنتما تناولتما؟

ما نخورديم = نحن لم نتناول
مي رويم = نذهب

بيا = تعال
دور = بعيد

مي رويم = نذهب
پياده = مشياً

پاکت = ظرف
اين چيست؟ ما هذا؟

خريدم = اشتريت
مي فرستم = أبعث

اداره پست = دائرة البريد

الجزء الاول من الحوار:

علي: اه... خواهرم آنجاست... سلام مريم، خوبي؟

علي: اه... أختي هناك... مرحباً مريم أنتِ بخير؟

مريم: سلام.

مريم: مرحباً.

محمد: سلام مريم خاتم. من محمد هستم.

محمد: مرحباً سيدة مريم. أنا محمد.

مريم: سلام. از آشنايي با شما خوشوقتم. حالت خوب است؟

مريم: مرحباً. فرصة سعيدة، أنت بخير؟

محمد: ممنون. من هم از آشنايي ات خوشوقتم.

محمد: شكراً. فرصة سعيدة لي أيضاً.

علي: كي رسيدي؟ خيلي منتظر ماندي؟

علي: متي وصلت؟ إنتظرت كثيراً؟

مريم: نه. پنج دقیقه قبل رسيدم.

مريم: لا. وصلت قبل خمس دقائق.

علي: ناهار خوردی؟

علي: تناولت الغداء؟

مريم: نه نخوردهام. شما ناهار خوردید؟

مريم: لا لمأناول. أنتمأناولتُما الغداء؟

علي: نه ما هم ناهار نخورديم. الان به رستوران می رويم. تو هم بيا.

علي: لا. نحن أيضاً لمأناول الغداء. نذهب الآن الي المطعم. تعالي أنتِ أيضاً.

الحوار، الجزء الثاني:

مريم: رستوران دور است؟ با تاکسي می رويم؟

مريم: المطعم بعيد؟ نذهب بالتكسي؟

علي: نه دور نیست. پیاده می رويم. غذاي اين رستوران خوب است.

علي: لا. ليس بعيداً. نذهب مشياً. طعام هذا المطعم جيد.

علي: اين پاکت چیست؟

علي: ما هذا الظرف؟

مريم: یک هدیه است. برای دوستم خريدم. آن را به شیراز می فرستم.

مریم: اینها هدیه. اشتريتُها لصديقتي. أبعثها الي شیراز.

علي: پس، بعد از ناهار با هم به اداره پست می رویم.

علي: إذن نذهب معاً الي دائرة البريد بعد الغداء.

كامل الحوار باللغة الفارسية.

علي: اه... خواهرم آنجاست... سلام مریم، خوبی؟

مریم: سلام.

محمد: سلام مریم خانم. من محمد هستم.

مریم: سلام. از آشنایي با شما خوشوقتم. حالت خوب است؟

محمد: ممنون. من هم از آشنایي ات خوشوقتم.

علي: كي رسيدي؟ خيلي منتظر ماندي؟

مریم: نه. پنج دقیقه قبل رسیدم.

علي: ناهار خوردی؟

مریم: نه نخوردهام. شما ناهار خوردید؟

علي: نه ما هم ناهار نخورديم. الآن به رستوران می رویم. تو هم بیا.

مریم: رستوران دور است؟ با تاکسي می رویم؟

علي: نه دور نیست. پیاده می رویم. غذای این رستوران خوب است.

علي: این پاکت چیست؟

مریم: یک هدیه است. برای دوستم خریدم. آن را به شیراز می فرستم.

علي: پس، بعد از ناهار با هم به اداره پست می رویم.

۴۳

الحوار بين محمد وسعيد حول حفلات الزفاف في ايران.
مفردات الجزء الاول :

هنا = اینجا

هناك = آنجا

ما الخبر = چه خبر است

مزدحم = شلوغ

سيارة = ماشین

سيارات = ماشینها

الثانية عشرة ليلاً = دوازده شب

يُزَمَّرون = بوق می زنند

زفّة = عروس = کاروان عروس

ماذا يعني = یعنی چه

أنظرُ=ببین
ضيف=مهمان

ضيوف=مهمانها
زفاف=عروسی

قاعة=تالار
ما أروع=چه خوب

عريس=داماد
بمعية=به همراه

بيت=خانه
هم يذهبون= آنها می روند

سرور= خوشحالی
يُظهرون= نشان می دهند

أري= می بینم
جميل= قشنگ

زهرة=گل

الجزء الاول من الحوار:

محمد: اینجا چه خبر است؟ خیلی شلوغ است. چرا ماشینها ساعت دوازده شب بوق می زنند؟

محمد: ما الخبر هنا؟ مزدحم كثيراً. لماذا تُزَمَّر السيارات في الساعة الثانية عشرة ليلاً؟

سعيد: این یک کاروان عروسی است. بعد از پایان مراسم عروسی در تالار، مهمانها به همراه عروس و داماد به خانه جدیدشان می روند.

سعيد: إنها زفة عروس. بعد انتهاء مراسم الزفاف في القاعة، يذهب الضيوف بمعية العروس والعريس الى بيتهما الجديد.

محمد: چه خوب. پس آنها به این شکل، خوشحالی خود را نشان می دهند.

محمد: ما أروع... إنَّ يظهر هولاء سرورهم بهذا الشكل؟

سعيد: بله. ببين ماشين عروس آنجا در بين ماشينهاست.

سعيد: نعم. أنظرُ سيارة العروس هناك. بين السيارات.

محمد: آری مبینم. خیلی قشنگ است. مَزِين به گل است.

محمد: نعم. أري. جميلة جداً. مزينة بالزهور.

الجزء الثاني من المفردات:

نموذج= نمونه

نموذج واحد= يك نمونه

قليلًا = کمی

شاب = جوان

شباب = جوانها

الشباب الايرانيون = جوانهای ایرانی

سمعت = شنیدم

ذوقَ كَلْفَةٍ باهظة = پر هزینه

عادةً = معمولاً

البعض = بعضي ها

بسيط = ساده

يقيمون = برگزار می کنند

حفلة = جشن

أنا أيضاً كذلك = من هم همینطور

الجزء الثاني من الحوار:

سعید: ازدواج در ایران مراسم مختلفی دارد. این یک نمونه از آنهاست.

سعید: للزواج في ایران مراسم مختلفة. هذا نموذج واحد منها.

محمد: از جوانهای ایرانی شنیدم که مراسم عروسی خیلی پر هزینه است.

محمد: سمعت من الشباب الايرانيين بأنّ مراسم الزفاف ذاتة كلفة باهظة جداً.

سعید: بله. معمولاً مهمانی در تالار یا باغ یا هتل است. البته بعضي ها یک مهمانی خیلی ساده برگزار می کنند.

سعید: نعم. عادة تكون الضيافة في قاعة او بستان او فندق. بالطبع يقيم البعض ضيافة بسيطة جداً.

محمد: این خوب است. من با جشن ساده ازدواج موافقم.

محمد: هذا جيد. أناأتفق مع حفلة زواج بسيطة.

سعید: من هم همینطور.

سعید: أنا أيضاً كذلك.

كامل الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: اینجا چه خبر است؟ خیلی شلوغ است. چرا ماشینها ساعت دوازده شب بوق می زنند؟

سعید: این یک کاروان عروسی است. بعد از پایان مراسم عروسی در تالار، مهمانها به همراه عروس و داماد به خانه جدیدشان می روند.

محمد: چه خوب. پس آنها به این شکل، خوشحالی خود را نشان می دهند.

سعید: بله. بین ماشین عروس آنجا در بین ماشینهاست.

محمد: آری مبینم. خیلی قشنگ است. مژین به گل است.

سعید: ازدواج در ایران مراسم مختلفی دارد. این یک نمونه از آنهاست.

محمد: از جوانهای ایرانی شنیدم که مراسم عروسی خیلی پر هزینه است.

سعید: بله. معمولاً مهمانی در تالار یا باغ یا هتل است. البته بعضی ها یک مهمانی خیلی ساده برگزار می کنند.
محمد: این خوب است. من با جشن ساده ازدواج موافقم.

سعید: من هم همینطور.

۴۴

حوار عبر الهاتف بين مریم ومحمد، صديق أخيها علي. تعمل مریم في أحد مستشفيات طهران. وقررت هي وأخوها زيارة خالتها في المدينة. وخشية ان ينسى علي الموعد. تتصل به هاتفياً لتذكيره، لكنه منهمك بدروسه في الجامعة. فيجيبها محمد. ونحن نتابع الحوار الذي يدور بينهما.

المفردات: الجزء الاول.

تفضلوا=بفرمائید

مرحباً=سلام

صحيح؟=درست است؟

عذراً=ببخشید

علي موجود=علي هست

أظن=فکر می کنم

جامعة=دانشگاه

تعلم=می دانی

يعود=برمی گردد

بالضبط=دقیق

لا أعلم=نمی دانم

الساعة الثانية=ساعت دو

الجزء الاول من الحوار:

محمد: الو! بفرماید.

محمد: الو! تفضلوا.

مریم: الو، سلام. من مریم هستم.

مریم: الو، مرحباً. أنا مریم.

محمد: سلام مریم خانم. حالت چطور است؟

محمد: مرحباً السيدة مریم. كيف حالک؟

مریم: متشکرم. تو محمد آقا هستی؟ درست است؟

مریم: شکراً. أنت السيد محمد. صحيح؟

محمد: بله. بله. من محمد هستم.

محمد: نعم. نعم. أنا محمد.

مریم: ببخشید علی هست؟

مریم: عذراً. علی موجود؟

محمد: نه. الآن علي اینجا نیست. فکر می کنم در دانشگاه است.

محمد: لا. علي ليس هنا الآن. أظن أنه في الجامعة.

مریم: می دانی کی بر می گردد.

مریم: تعذر می یعود؟

محمد: دقیق نمی دانم. اما فکر می کنم ساعت ۲ بر می گردد.

محمد: لا أعلم بالضبط. لكن أظن أنه يعود في الساعة الثانية.

الآن الجزء الثاني من المفردات:

رسالة=پیغام

تعطي=می دهی

رجاء=لطفاً

أنا منتظر=منتظر هستم

أنتظره=منتظرش می مانم

شارع=خیابان

تنتظره=منتظرش هستی

قبالة=روبروی

ملاحظة=یادداشت

أكتب ملاحظة=یادداشت می کنم

بلد=تحتیاتی=سلام برسان

اما الآن الجزء الثاني من الحوار:

مریم: تو پیغام را به علی می دهی؟

مریم: أنت تعطي رسالتي لعلی؟

محمد: بله. حتماً. بفرمایید.

محمد: نعم. حتماً. تفضلوا.

مریم: لطفاً به علی بگو من ساعت ۵ عصر در خیابان حافظ منتظرش هستم.

مریم: رجاء اقلُ لعلی. أنا سأنتظره في الساعة الخامسة عصراً في شارع حافظ.

محمد: او مي داند تو كجاي خيابان حافظ منتظرش هستي؟

محمد: هو يعلم في أي مكان من شارع حافظ أنتِ تنتظرينه؟

مریم: بله. روبروی بیمارستان.

مریم: نعم. قبالة المستشفى.

محمد: الآن یادداشت مي كنم. ساعت ۵ خيابان حافظ. روبروی بیمارستان.

محمد: الآن أكتب ملاحظة ً. الساعة الخامسة شارع حافظ. قبالة المستشفى.

مریم: خيلي ممنون. خدا حافظ. سلام برسان.

مریم: شكراً جزیلاً. في امان الله. بلّغ تحياتي.

محمد: متشكراً. خدا حافظ.

محمد: شكراً. في أمان الله.

الحوار بشكل كامل وباللغة الفارسية فقط.

محمد: الو! بفرماييد.

مریم: الو، سلام. من مریم هستم.

محمد: سلام مریم خانم. حالت چطور است؟

مریم: متشكراً. تو محمد آقا هستي؟ درست است؟

محمد: بله. بله. من محمد هستم.

مریم: ببخشيد علي هست؟

محمد: نه. الآن علي اینجا نیست. فكر مي كنم در دانشگاه است.

مریم: مي داني كي بر مي گردد.

محمد: دقيق نمی دانم. اما فكر می كنم ساعت ۲ بر می گردد.

مریم: تو پیغامم را به علي مي دهی؟

محمد: بله. حتماً. بفرماييد.

مریم: لطفاً به علي بگو من ساعت ۵ عصر در خيابان حافظ منتظرش هستم.

محمد: او مي داند تو كجاي خيابان حافظ منتظرش هستي؟

مریم: بله. روبروی بیمارستان.

محمد: الآن یادداشت مي كنم. ساعت ۵ خيابان حافظ. روبروی بیمارستان.

مریم: خيلي ممنون. خدا حافظ. سلام برسان.

محمد: متشكراً. خدا حافظ.

حوار بين محمد و موظف في أحد فروع البنك الوطني الايراني، حول افتتاح حساب مصرفي لان والده يريد أن يرسل اليه حوالة بالعملة الصعبة.
الجزء الاول من المفردات:

ساعدك الله=خسته نباشي

تفضل=بفرما

أفتح= باز كنم
افتتاح، فتح= باز

توفير=پس انداز
أنا جنت=من آدم

أنت تريد=تو مي خواهي
أنا أريد=من مي خواهم

العملة الصعبة=ارز
حساب بالعملة الصعبة=حساب ارزي

أنت ترسل=تو مي فرستي
نقود=پول

هو يُرسل=او مي فرستد
والدي=پدرم

ممکن=ممکن است
طبعاً=البته

رجاء=لطفاً
استمارة=فرم

إملاً=پر کن

الآن الجزء الاول من الحوار:

محمد: سلام. خسته نباشي.

محمد: مرحباً. ساعدك الله.

خاتم كارمند: سلام. بفرمائيد.

موظفة: مرحباًتفضل.

محمد: می خواهم حساب باز كنم.

محمد: أريد أن أفتح حساباً.

خاتم كارمند: حساب پس انداز مي خواهي؟

موظفة: تريد حساب توفير؟

محمد: بله. من يك حساب پس انداز مي خواهم حساب ارزي.

محمد: نعم. أنا أريد حساب توفير. حساب بالعملة الصعبة.

خانم كارمند: شما پول به خارج ايران مي فرستي؟

موظفة: أنت ترسل نقوداً الي خارج ايران؟

محمد: نه. پدرم از خارج براي پول مي فرستد. ممكن است؟

محمد: لا. والدي يرسل لي نقوداً من الخارج. ممكن؟

خانم كارمند: بله. البته. لطفاً اين فرم را پر كن فارسي مي داني؟

موظفة: نعم. طبعاً. رجاءاً إملأ هذه الاستمارة. تعرف الفارسية؟

محمد: بله بفرما.

محمد: نعم. تفضلي.

خانم كارمند: متشكرم. اينجا را امضا كن. اين پايين.

موظفة: شكراً. وقعْ هنا. في الاسفل.

الجزء الثاني من المفردات:

صورة=كُپی

جواز سفر=گذرنامه

جواز سفر=گذرنامه
إعطائه

أنا ليس لي=من ندارم
قبالة=روپرو

متجر=فروشگاه
صَوَّرَ=عكسها

حسناً=بسيار خوب
صورة=عكس

أنا عندي=من دارم
اثان=دو

شكراً=متشكرم

الآن الى الجزء الثاني من الحوار:

خانم كارمند: يك كپي از گذرنامه ات هم به من بده.

موظفة: أعطني صورة لجواز سفرک ايضاً.

محمد: گذرنامه‌ام اينجاست، اما کپي از آن ندارم.

محمد: جواز سفري هنا، لکن ليس لي صورة لها.

خانم کارمند: روبروي بانک یک فروشگاه است. آنجا کپي بگیر.

موظفة: قبالة البنك متجر. صَوِّرْهُ هناك.

محمد: بسيار خوب.

محمد: حسناً.

محمد: بفرما. اين کپي گذرنامه‌ام.

محمد: تفضلي. هذه صورة لجواز سفري.

خانم کارمند: دو عکس هم به من بده.

موظفة: إعطني صورتين شمسيّتين ايضاً.

محمد: عکس دارم. بفرما اين دو عکس.

محمد: عندي صورة. تفضلي. هاتان صورتان.

خانم کارمند: متشکرم.

موظفة: شكراً.

الحوار باللغة الفارسية.

محمد: سلام. خسته نباشي.

خانم کارمند: سلام. بفرمائيد.

محمد: می خواهم حساب باز کنم.

خانم کارمند: حساب پس انداز مي خواهي؟

محمد: بله. من یک حساب پس انداز مي خواهم حساب ارزي.

خانم کارمند: شما پول به خارج ايران مي فرستي؟

محمد: نه. پدرم از خارج براي من پول مي فرستد. ممکن است؟

خانم کارمند: بله. البته. لطفاً اين فرم را پر کن فارسي مي داني؟

محمد: بله بفرما.

خانم کارمند: متشکرم. اينجا را امضا کن. اين پايين.

خانم کارمند: یک کپي از گذرنامه‌ات هم به من بده.

محمد: گذرنامه‌ام اينجاست، اما کپي از آن ندارم.

خانم کارمند: روبروي بانک یک فروشگاه است. آنجا کپی بگیر.
محمد: بسیار خوب.

محمد: بفرما. این کپی گذرنامه‌ام.
خانم کارمند: دو عکس هم به من بده.

محمد: عکس دارم. بفرما این دو عکس.

خانم کارمند: متشکرم.

٤٦

حوار بین أحمد وصديقه علي، حول حمام السباحة،
معاني المفردات:

استخر شنا = حمام السباحة

گرم = الحار

استخر = المسبح

حوله = فوطة

مایو = سروال سباحة

غواصي = الغطس

شیرجه = القفز في الماء

عمیق = عمیق

أحمد: علي امروز هوا خیلی گرم است.

علي الجو حار اليوم

علي: أحمد برويم به استخر؟

لنذهب إلى المسبح

أحمد: دوست داري برويم شنا؟

هل ترغب في الذهاب للسباحة؟

علي: حوله داري؟

هل معك فوطة؟

أحمد: علي آیا مایو شنا داري؟

علي هل معك سروال سباحة؟

علي: أحمد لباس شنا داري؟

أحمد هل معك بيكيني؟

أحمد: علي آیا مي تواني شنا کني؟

علي هل تستطيع السباحة؟

علي: أحمد مي تواني غواصي کني (در عمق آب شنا کني)؟

أحمد هل تستطيع الغطس؟

أحمد: علي ميتواني شیرجه بروي؟

علي هل تستطيع القفز في الماء؟
علي : احمد دوش كجاست؟

احمد أين الدُش؟
احمد: علي رختكن كجاست؟

علي أين كابينّة تغيير الملابس؟
علي : احمد عينك شنا كجاست؟

احمد أين نظارة السباحة؟
علي : احمد استخر عميق است؟

احمد هل الماء عميق؟
احمد : علي آب تميز است؟

علي هل الماء نظيف؟
علي : احمد آب گرم است؟

احمد هل الماء دافئ؟
احمد: علي من خيلي سردم است.

علي أرتعش برداً
احمد: علي آب خيلي سرد است.

علي الماء بارد للغاية
احمد: علي من از آب خارج مي شوم.

علي سأخرج الآن من الماء

٤٧

حوار بين أحمد وصديقه علي، حول حديقة الحيوان، ولكن، أولاً الي معاني المفردات:

باغ وحش = حديقة الحيوان

زرافه = زرافة

خرس = دب

فيل = فيل

مار = ثعبان

شیر = اسد

دوربین عکسبرداری = كاميرا تصوير فوتوغرافي
باتري = بطارية

پنگوئن = بطريق

کرگدن = وحيد القرن

احمد: علي آيا آنجا باغ وحش است.
علي تلك هي حديقة الحيوان؟ .

علي : بله آنجا باغ وحش است .

نعم هناك حديقة الحيوان

علي : احمد نگاه كن زرافه ها آنجا هستند.
احمد، انظر هناك الزراف

احمد: علي خرسها كجا هستند؟
علي اين الديرة؟

احمد : علي فيل ها كجا هستند؟
علي أين الفيلة؟

احمد : علي مارها كجا هستند؟
علي أين الثعابين؟

احمد : علي شيرها كجا هستند؟
علي أين الأسود؟

علي :من يك دوربين عكسبرداري دارم.
معي كاميرا تصوير فوتوغرافي؟

علي :من يك دوربين فيلم برداري هم دارم.
معي كاميرا تصوير فيديو

احمد : علي باتري كجاست؟
علي أين أجد بطارية؟

احمد : علي پنگوين ها كجا هستند؟
علي اين البطاريق؟

احمد : علي كانگوروها كجا هستند؟
علي أين الكانجارو؟

احمد : علي كركدن ها كجا هستند؟
علي أين وحيد القرن؟

احمد : علي توالث كجاست؟
علي أين الحمام؟

احمد : علي آنجا يك كافه است.
هناك مقهى

علي : آنجا يك رستوران است.
يوجد هناك مطعم

احمد: علي شترها كجا هستند؟
علي أين الجمال؟

احمد :علي گگوريل ها و گورخرها كجا هستند؟
علي أين الغوريلا و الحمار الوحشي؟

المفردات :

جبل = کوه

ثلج = برف

لا يوجد = نیست

جبال = کوهها

أي = کدام

بارد = سرد

جميل = زیبا

أنظر = ببین

ليت = کاش

جمال = زیبایی

هناك = آنجا

يوماً = روزی

موجود = هست

رأيت = دیدم

نذهب = برویم

يسمّون = می گویند

عالي = بلند

فكرة جيدة = فکر خوبی

الصيف = تابستان

أعلى = بلندترین

نضع برنامجاً = برنامه ریزی می کنیم

مملوء به = پر از

بعيد = دور

معاً = با هم

تعلّمنا المفردات، والآن الى الحوار.

محمد: در شمال تهران چه کوه هاي زیبایی است!

محمد: ما أجمل الجبال في شمال طهران!

ناصر: بله. به این کوه ها البرز می گویند.

ناصر: نعم يسمّون هذه الجبال البرز.

محمد: الآن تابستان است. اما آن کوه پراز برف است.

محمد: الآن صيف. أما ذلك الجبل مملوء بالثلج.

ناصر: کدام کوه؟

ناصر: آي جبل؟

محمد: آن کوه، ببين، آنجا.

محمد: ذلک الجبل، أنظر، هناك.

ناصر: بله. ديدم. اسم آن کوه دماوند است.

ناصر: نعم. رأيته. اسم ذلک الجبل دماوند.

محمد: دماوند؟

محمد: دماوند؟

ناصر: بله آن کوه دماوند است. بلندترين کوه در ايران.

ناصر: نعم ذلک الجبل هو دماوند. أعلي جبل في ايران.

محمد: پس دماوند از تهران خيلي دور نيست.

محمد: إذن دماوند ليس بعيداً جداً عن طهران.

ناصر: نه دور نيست. اما آنجا خيلي سرد است.

ناصر: لا ليس بعيداً. لكنّ الجوّ هناك بارد جداً.

محمد: خيلي زيباست. روزي با هم به کوه دماوند برويم.

محمد: جميل جداً. نذهب معاً يوماً الي جبل دماوند.

ناصر: فکر خوبي است. براي آن روز برنامه ريزي مي کنيم.

ناصر: فكرةٌ جيّدةٌ. نضع برنامجاً لذلك اليوم.

محمد: حتماً.

محمد: حتماً.

والآن الى الحوار مرة اخرى لكن باللغة الفارسية فقط.

محمد: در شمال تهران چه کوه هاي زيبايي است!

ناصر: بله. به اين کوه ها البرز مي گویند.

محمد: الآن تابستان است. اما آن کوه پراز برف است.

ناصر: کدام کوه؟

محمد: آن کوه، ببين، آنجا.

ناصر: بله. ديدم. اسم آن کوه دماوند است.

محمد: دماوند؟

ناصر: بله آن کوه دماوند است. بلندترین کوه در ایران.

محمد: پس دماوند از تهران خیلی دور نیست.

ناصر: نه دور نیست. اما آنجا خیلی سرد است.

محمد: خیلی زیباست. روزی با هم به کوه دماوند برویم.

ناصر: فکر خوبی است. برای آن روز برنامه ریزی می کنیم.

محمد: حتماً.

٤٩

الحوار حول الجبال الشاهقة والجميلة شمالي طهران ومنها تحديداً جبل دماوند، والذي هو أعلى جبل في إيران. ونذكر أنّ محمداً وصديقه ناصرًا قرّرا الذهاب الي جبل دماوند، ونفذا قرارهما لا لأجل التسلق طبعاً، بل للجلوس في سفح الجبل ومشاهدته عن كثب. وهناك التقيا شيخاً، وأخذ محمد يسأله عن دماوند.

الجزء الاول من المفردات:

عم=عمو

تفضلاً=بفرماید

شکراً=متشکرم

منزلي=خانه من

في الأعلى=در بالا

جداً=بسیار

جميل=زیبا

الصيف=تابستان

الشتاء=زمستان

بارد=سرد

جداً=خیلی

هنا=اینجا

هناك=آنجا

أنت تعيش=تو زندگی میکنی

نظيف=تمیز

انت تعرف=تو می دانی

ما اروع=چه جالب

هم يروون القصص=آنها داستان می گویند

جميل=زیبا

اجمل=زیباترین

قصة=داستان

قصص=داستان ها

الام=مادر

الامهات=مادرها

الطفل=بچه
الاطفال=بچه ها

آیه قصص؟= چه داستان های؟
حول = درمورد

يوجد= هست
طبعاً=البته

الآن الى الجزء الاول من الحوار.

محمد: سلام عمو!

محمد: مرحباً يا عمّ!

شيخ: سلام بفرمائيد.

الشيخ: مرحباً. تفضلاً.

محمد: متشكراً. تو اینجا زندگی می کنی؟

محمد: شكراً. أنت تعيش هنا؟

شيخ: بله. خانه من در بالاست. آنجا.

الشيخ: نعم. منزلي في الاعلى. هناك.

محمد: اینجا بسیار قشنگ است. هوا هم خیلی تمیز است.

محمد: هذا المكان جميل جداً. الهواء أيضاً نقيّ جداً.

شيخ: بله. اینجا در تابستان خیلی قشنگ است. اما در زمستان خیلی سرد است.

الشيخ: نعم. هذا المكان جميل جداً في الصيف. أما في الشتاء فهو بارد جداً.

الجزء الثاني من المفردات:

أنت تعرف = تو می دانی

ما أروع!= چه جالب

هم يروون القصص= آنها داستان می گویند
جميل= زیبا

الأم=مادر
آیه ُ قصص؟=چه داستانهای

أجمل=زیباترین
الامهات=مادرها

حول =در مورد
قصة=داستان

الطفل=بچه
يوجد = هست

قصص=داستانها
الأطفال=بچه ها

طبعاً=البته

والآن الى الجزء الثاني من الحوار.

محمد: عمو! در مورد كوه دماوند چه مي داني؟

محمد: يا عم! ماذا تعرف عن جبل دماوند؟

شيخ: دماوند زيباترين كوه در دنياست. دماوند، كوه داستانهاست.

الشيخ: دماوند أجمل جبل ٍ في الدنيا. دماوند، جبل القصص.

محمد: چه جالب!

محمد: ما أروعه!

شيخ: بله. مادرها براي بچه ها در مورد دماوند داستانها مي گویند.

الشيخ: نعم. الأمهات يروين قصصاً للأطفال حول دماوند.

محمد: چه داستانهايي؟

محمد: أية قصص؟

شيخ: داستانهاي زيادي در مورد دماوند هست.

الشيخ: توجد قصص كثيرة حول دماوند.

محمد: كتاب هم در مورد دماوند هست؟

محمد: توجد كتب أيضاً حول دماوند؟

شيخ: بله. البته. همه نوع كتاب. شعر وداستان هم هست.

الشيخ: نعم. طبعاً. كل انواع الكتب. يوجد شعر وقصة أيضاً.

الى الحوار كاملاً باللغة الفارسية.

محمد: سلام عمو!

شيخ: سلام بفرمائيد.

محمد: متشکرم. تو اینجا زندگی می کنی؟
شیخ: بله. خانه من در بالاست. آنجا.

محمد: اینجا بسیار قشنگ است. هوا هم خیلی تمیز است.
شیخ: بله. اینجا در تابستان خیلی قشنگ است. اما در زمستان خیلی سرد است.

محمد: عمو! در مورد کوه دماوند چه می دانی؟

شیخ: دماوند زیباترین کوه در دنیاست. دماوند، کوه داستانهاست.

محمد: چه جالب!
شیخ: بله. مادرها برای بچه ها در مورد دماوند داستانها می گویند.

محمد: چه داستانهایی؟
شیخ: داستانهایی زیادی در مورد دماوند هست.

محمد: کتاب هم در مورد دماوند هست؟
شیخ: بله. البته. همه نوع کتاب. شعر و داستان هم هست.

۵۰

تذکرون أنّ محمداً وصديقه ناصر ذهباً لمشاهدة جبل دماوند الشاهق، شمال شرقي طهران، عن كُتب، و هناك
تحدث محمد مع شيخ حول الجبل. سنتعرف الى الحوار بين محمد وأحد أعضاء فريق تسلّق في مطعم قرب الجبل
حيث يهييء الفريق لصعوده.

الجزء الاول من المفردات:

تصعد=تو صعود می کنی

أعلي= بالا

أنا أظن = من فکر می کنم
أعلي الجبل= بالاي کوه

أنت لست=تو نیستی
غداً=فردا

صحيح؟=درست است
صديق= دوست

عشرة= ده
أصدقاء=دوستان

عشرة أشخاص=ده نفر
أصدقاء=دوستان

أربعة=چهار
أصدقائي=دوستانم

اثنان=دو
نحن نصعد=ما صعود می کنیم

الى الجزء الاول من الحوار.

محمد: سلام.

محمد: مرحباً.

كوهنورد: سلام.

متسلّق: مرحباً.

محمد: تو به بالاي كوه صعود مي كني؟

محمد: أنت تصعد الي اعلي الجبل؟

كوهنورد: بله. فردا صبح من ودوستانم به بالاي كوه صعود مي كنيم.

متسلّق: نعم. غداً صباحاً. انا واصدقائي نصعدُ الي أعلي الجبل.

محمد: فكر مي كنم تو ايراني نيستي. درست است؟

محمد: أَظنّ أنك لست ايرانياً. صحيح؟

كوهنورد: بله. من ايراني نيستم. من هندي ام.

متسلّق: نعم. أنا لستُ ايرانياً. أنا هندي.

محمد: دوستانت هم هندي اند؟

محمد: أصدقاؤك أيضاً هنود؟

كوهنورد: ما ده نفریم. چهار ايراني، دو هندي و چهارآلماني.

متسلّق: نحن عشرة أشخاص. أربعة ّ ايرانيون، اثنان هنديان وأربعة ّ آلمانيون.

الجزء الثاني من المفردات:

عالي= بلند

متي؟=كي؟

أنتم متي تعودون؟=شما كي بر مي گرديد؟
أسبوع = هفته

التالي =بعد
الأحد =يكشنبه

جميل=زيبا
أنا أحبّ =من دوست دارم

مثلاً هذا الجبل =شبيه اين كوه
فقط =تنها

يوجد =هست

يوجدون=هستند

يُنَادِي =صدا مي زند
فِي أَمَانِ اللَّهِ = خدا حافظ

إِنَّ الْآنَ إِلَى الْجُزْءِ الثَّانِي مِنَ الْحَوَارِ.

محمد: كوه دماوند خیلی بلند است. کی بر می گردید؟

محمد: جبل دماوند عالٍ جداً. متی تعودون؟

کوهنورد: هفته ی بعد، یکشنبه.

متسلّق: الاسبوعَ القادِم، الأحد

محمد: موفق باشید.

محمد: موفقین.

کوهنورد: متشکرم. شما هم به بالای کوه صعود می کنید؟

متسلّق: شکرآ. أنتما أيضاً تصعدان الي أعلي الجبل؟

محمد: نه، نه. من کوه دماوند را دوست دارم. خیلی زیباست.

محمد: لا، لا. أنا أحبّ جبل دماوند. انه جميل جداً.

کوهنورد: بله. خیلی زیباست. تنها دو کوه در دنیا شبیه این کوه هستند.

متسلّق: نعم. انه جميل جداً. يوجد في العالم جبلان فقط مثل هذا الجبل.

محمد: آن مرد صدايت مي زند.

محمد: ذلک الرجل ينادیک.

کوهنورد: خدا حافظ.

متسلّق: في امان الله.

محمد: خدا حافظ. موفق باشید.

محمد: في أمانِ اللَّهِ. موفقین.

والآن كامل الحوار باللغة الفارسية.

محمد: سلام.

کوهنورد: سلام.

محمد: تو به بالای کوه صعود می کنی؟
کوهنورد: بله. فردا صبح من و دوستانم به بالای کوه صعود می کنیم.

محمد: فکر می کنم تو ایرانی نیستی. درست است؟

کوهنورد: بله. من ايراني نيستم. من هندي ام.

محمد: دوستانه هم هندي اند؟
کوهنورد: ما ده نفریم. چهار ايراني، دو هندي و چهار آلماني.

محمد: کوه دماوند خيلي بلند است. کي بر مي گرديد؟

کوهنورد: هفته ي بعد، يکشنبه.

محمد: موفق باشيد.
کوهنورد: متشکرم. شما هم به بالاي کوه صعود مي کنيد؟

محمد: نه، نه. من کوه دماوند را دوست دارم. خيلي زيباست.
کوهنورد: بله. خيلي زيباست. تنها دو کوه در دنيا شبیه اين کوه هستند.

محمد: آن مرد صدايت مي زند.
کوهنورد: خدا حافظ.

محمد: خدا حافظ. موفق باشيد.

۵۱

الحوار بين محمد وصديقه حميد، حول زيارة كبار افراد العائلة، وهي من العادات والتقاليد الحسنة الراجحة في المجتمع الايراني.

الجزء الاول من المفردات:

فردا = غداً

من مي روم = أنا اذهب

چه برنامه اي = أي برنامج

آنها زندگي مي کنند = هم يعيشون

لديک = داري

دور = بعيد

خانه = بيت

ماشين = سيارة

پدر بزرگ = جد

۲ ساعت = ساعتان

مادر بزرگ = جدة

هر هفته = كل اسبوع

دايي = خال

تو مي روي = أنت تذهب

مادر = أم

دیدن = زيارة

پدر = أب

آنجا = هناك

خواهر = أخت

او گفت = هو قال

بیمار = مريض

والآن الى الجزء الاول من الحوار.

محمد: براي فردا جمعه چه برنامه اي داري؟

محمد: أي برنامج لديك لغد الجمعة؟

حمید: به خانه پدر بزرگم مي روم.

حمید: أذهب الي بيت جدّي.

محمد: خانه پدر بزرگت در تهران است؟

محمد: بيت جدّك في طهران؟

حمید: نه. آنها در قزوین زندگی می کنند.

حمید: لا. هم يعيشون في قزوین.

محمد: قزوین نزدیک تهران است؟

محمد: قزوین قریبه من طهران؟

حمید: خیلی دور نیست. با ماشین ۲ ساعت است.

حمید: لیست بعیده جداً. ساعتین بالسیارة.

محمد: هر هفته به خانه پدر بزرگت مي روي؟

محمد: كل أسبوع تذهب الي بيت جدك؟

حمید: بله. براي دیدن پدر بزرگ و مادر بزرگم به آنجا مي روم. مادرم گفت، مادر بزرگم بیمار است.

حمید: نعم لزيارة جدّي وجدّتي أذهب الي هناك. قالت أمي، جدّتي مریضة.

الجزء الثاني من المفردات:

آنها مي آیند = هم یأتون

ایرانیها = الايرانيون

ما مي رويم = نحن نذهب

بزرگترها = الكبار

تلفن بزن = إتصل هاتفيا

او تلفن مي زند = هويتصل هاتفيا

هر روز = كل يوم

كافي نيست = ليس كافي

هميشه = دوماً

او مي رود = هو يذهب

او زندگي مي کند = هو يعيش

فرهنگ = ثقافة

سفارش = توصية

احترام به آنها = احترامهم

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: تنها به آنجا مي روي؟

محمد: تذهب وحيداً الي هناك؟

حميد: نه. پدر ومادر وخواهرم هم مي آیند. ما ايرانيها هميشه به ديدن بزرگترها مي رويم.

حميد: لا. أبي وامي وأختي يأتون أيضاً. نحن الايرانيين نذهب دوماً لزيارة الكبار.

محمد: کار خوبی است. اما قزوین دور است. تلفن بزن!

محمد: عمل جيد. لكن قزوین بعيدة إتصل هاتفياً!

حميد: تلفن؟! مادرم هر روز به مادر بزرگم تلفن مي زند. اما تلفن كافي نيست.

حميد: هاتفياً؟! أمي تتصل هاتفياً بجدي كل يوم. لكن الهاتف ليس كافياً.

محمد: داني ات هم هميشه به ديدن پدر بزرگ ومادر بزرگت مي رود؟

محمد: خالک أيضاً يذهب دوماً لزيارة جدك وجدتك؟

حميد: بله. در فرهنگ ما احترام به برگترها سفارش شده است.

حميد: نعم لقد أوصي في ثقافتنا باحترام الكبار.

اعادة للحوار بجزنيه وباللغة الفارسية.

محمد: براي فردا جمعه چه برنامه اي داري؟

حميد: به خانه پدربزرگم مي روم.

محمد: خانه پدربزرگت در تهران است؟

حميد: نه. آنها در قزوین زندگي مي کنند.

محمد: قزوین نزديک تهران است؟

حميد: خيلي دور نيست. با ماشين ۲ ساعت است.

محمد: هر هفته به خانه پدربزرگت مي روي؟

حميد: بله. براي ديدن پدربزرگ و مادر بزرگم به آنجا مي روم. مادرم گفت، مادربزرگم بيمار است.

محمد: تنها به آنجا مي روي؟

حميد: نه. پدر و مادر و خواهرم هم مي آیند. ما ايرانيها هميشه به ديدن بزرگترها مي رويم.

محمد: کار خوبي است. اما قزوین دور است. تلفن بزن!

حميد: تلفن؟! مادرم هر روز به مادر بزرگم تلفن مي زند. اما تلفن کافي نيست.

محمد: دائي ات هم هميشه به ديدن پدربزرگ و مادربزرگت مي رود؟

حميد: بله. در فرهنگ ما احترام به برگترها سفارش شده است.

۵۲

حوار بين محمد وزميله علي لکن ما هو موضوع الحوار؟ محمد وعلي امام کشک لبیع الصحف والمجلات. عنوان عريض يلفت انتباه محمد وهو "الزهور الايرانية في اوربا". إذن الزهور الايرانية هي موضوع الحوار.

المفردات:

گل = زهرة

گلها = زهور

کشورهاي نزديک = البلدان القريية

صادر مي کند = يصدر

پايانه = مرکز شحن

جالب است = رانع

من فکر مي کردم = أنا كنت أظن

اینطور نيست = ليس كذلك

کشور = بلد

بزرگ = كبير

ثروتمند = ثري

کدام = أي

چند = عدّة

شهر = مدينة

دیگر = آخر

هست = يوجد

دوست = صديق

مزرعه گل = مزرعة زهور

چه گلهايي = آية زهور؟

بسیار زیاد = كثير جداً

گل رز = زهرة حمراء

گل لاله = شقائق نعمان

گل داوودي = زهرة الاقحوان

گل مریم = زهرة مریم

گل نرگس = زهرة نرجس

گلایول = زهرة الكلايول

عالی است = ممتاز

من می روم = أنا أذهب

چه خوب = ما أحسنه!

دیدن = مشاهده

مسرت بخش است = مدعاة للسرور

الحوار: الجزء الاول

محمد: گلهاي ايران در اروپا؟!

محمد: الزهور الايرانية في اوروبا؟!

علي: بله. ايران يك پايانه بزرگ گل دارد.

علي: نعم. لإيران مركز كبير لشحن الزهور.

محمد: يعني ايران به كشورهاي ديگر گل صادر مي كند؟

محمد: يعني ايران تصدّر الزهور للبلدان الاخرى؟

علي: بله. ايران به كشورهاى نزديك وهمچنين به اروپا و آفريقا گل صادر مي كند.

علي: نعم. ايران تصدّر الزهور للبلدان القريبة وكذلك لأوروبا و افريقيا.

محمد: جالب است. من فكر مي كردم ايران فقط نفت صادر مي كند.

محمد: رانع. أنا كنت أظن أن ايران تصدّر النفط فقط.

علي: نه نه. اين طور نيست. ايران كشور بزرگ و ثروتمندي است.

علي: لا. لا. ليس كذلك. ايران بلد كبير و ثري.

محمد: کدام شهرهاي ايران مرکز گل هستند؟

محمد: أي المدن الإيرانية مركزاً للزهور؟

علي: تهران، اصفهان، شیراز، کاشان، محلات و چند شهر دیگر.

علي: طهران، اصفهان، شیراز، کاشان، محلات وعدة مدن أخرى.

محمد: پس در تهران هم مزرعه گل هست.

محمد: إذن توجد مزرعة زهور في طهران أيضاً.

علي: بله. دوست پدرم در جنوب تهران مزرعه بزرگ گل دارد.

علي: نعم. لصديق أبي مزرعة زهور كبيرة في جنوب طهران.

محمد: چه گلهايي در آنجا هست؟

محمد: آية زهور توجد هناك؟

علي: گلهاي بسيار زيادي در آنجا هست. مثل رز، لاله، داوودي، مريم، نرگس و گلایل.

علي: توجد هناك زهور كثيرة جداً مثل الزهرة الحمراء، السوسن، الاقحوان، زهرة مريم، النرجس والكلايول.

محمد: عالي است!

محمد: رانع!

علي: من يك روز به آنجا مي روم.

علي: أنا أذهب يوماً الي هناك.

محمد: چه خوب. دیدن گلها مسرت بخش است.

محمد: ما أحسنه. مشاهدة الزهور مدعاة للسرور.

نعید الحوار باللغة الفارسية.

محمد: گلهاي ايران در اروپا؟!

علي: بله. ايران يك پايانه بزرگ گل دارد.

محمد: يعني ايران به كشورهاي ديگر گل صادر مي كند؟

علي: بله. ايران به كشورهاي نزديك و همچنين به اروپا و آفريقا گل صادر مي كند.

محمد: جالب است. من فكر مي كردم ايران فقط نفت صادر مي كند.

علي: نه نه. اين طور نيست. ايران كشور بزرگ و ثروتمندي است.

محمد: کدام شهرهاي ايران مركز گل هستند؟

علي: تهران، اصفهان، شيراز، كاشان، محلات و چند شهر ديگر.

محمد: پس در تهران هم مزرعه گل هست.

علي: بله. دوست پدرم در جنوب تهران مزرعه بزرگ گل دارد.

محمد: چه گلهايي در آنجا هست؟

علي: گلهاي بسيار زيادي در آنجا هست. مثل رز، لاله، داوودي، مريم، نرگس و گلليل.

محمد: عالي است!

علي: من يك روز به آنجا مي روم.

محمد: چه خوب.ديدن گلها مسرت بخش است.

۵۳

جری الحوار السابق بين محمد وعلي حول الزهور في ايران. ونال الامر إعجاب محمد وقرّر علي أن يصطحبه معه الي مزرعة زهور تعود لصديق أبيه في جنوب طهران في هذه المزرعة.
المفردات: الجزء الاول

اینجا= هنا

آنجا= هناك

آن طرف = ذلك الجانب

بزرگ = كبير

زيبا= جميل

زياد= كثير

گل = زهرة

گلها= زهور

درخت = شجرة

درختها= أشجار

نوشته = مكتوب

چه = ماذا

گل داوودي = زهرة الاقحوان

گل لاله = زهرة شقائق نعمان

گل رز = زهرة حمراء

رنگ = لون

رنگها = الوان

زيبا = جميل

سفید = أبيض

صورتی = وردي

زرد = أصفر

قرمز = أحمر

نارنجی = برتقالي

بنفش = بنفسجي

آبی = أزرق

کوچک = صغير

بین = أنظر

هست = يوجد

درخت میوه = شجرة فاكهة

میوه = فاكهة

سیب = تفاح

گیلاس = كرز

گلابی = كمثری

گردو = جوز

ثروتمند = ثري

كان هذا الجزء الاول من المفردات. والآن الى الجزء الاول من الحوار.

محمد: اينجا خيلي بزرگ وقشنگ است.

محمد: هنا مكان كبير جداً وجميل.

علي: بله در اینجا گلها ودرختهاي زيادي هست.

علي: نعم. في هذا المكان توجد أزهار وأشجار كثيرة.

محمد: اینجا نوشته گل چه ؟ داو...

محمد: في هذا المكان مكتوب ماذا؟ داو...

علي: گل داوودي. ببين گل داوودي رنگهاي مختلفي دارد.

علي: زهرة الاقحوان. أنظر. لزهرة الاقحوان الوان مختلفة.

محمد: واقعاً زیباست. سفید، صورتی، زرد، قرمز، نارنجی...

محمد: حقاً جميلة. أبيض، وردي، اصفر، أحمر، برتقالي...

علي: گل داوودي. گل ايراني است.

علي: زهرة الاقحوان زهرة ايرانية.

الى تتمة الحوار :

محمد: اسم اين گلهاي كوچك چيست؟

محمد: ما اسم هذه الزهور الصغيرة؟

علي: اينها هم گلهاي داوودي است. بعضي گلهاي داوودي بزرگ اند و بعضي ديگر كوچك.

علي: هذه أيضاً زهور الاقحوان. بعض زهور الاقحوان كبيرة والبعض الآخر صغيرة.

محمد: آنجا را ببين. گلهاي لاله آنجاست.... آنها گلهاي لاله اند؟ درست است؟

محمد: أنظر لذلك المكان، زهور شقائق نعمان هناك... تلك زهور شقائق نعمان؟ صحيح؟

علي: بله، آن طرف گلهاي لاله هست. سفید، قرمز، صورتی، نارنجی، بنفش، آبی.

علي: نعم، ذلك الجانب توجد زهور شقائق نعمان، أبيض، أحمر، وردي، برتقالي، بنفسجي، أزرق.

محمد: در اینجا درخت هم هست.

محمد: هنا توجد أشجار أيضاً.

علي: بله. درختهاي ميوه هم هست. سیب، گیلان، گلابی، گردو.

علي: نعم. توجد أشجار الفاكهة أيضاً. تفاح، كرز، كمثري، جوز.

محمد: ایران واقعا بزرگ و ثروتمند است و مثل این گلها زیباست.

محمد: ایران حقاً كبيرة وثرية وهي جميلة مثل هذه الزهور.

کامل الحوار باللغة الفارسية.

محمد: اینجا خیلی بزرگ و قشنگ است.

علي: بله در اینجا گلهای و درختهای زیادی هست.

محمد: اینجا نوشته گل چه ؟ داو...

علي: گل داوودي. ببین گل داوودي رنگهای مختلفی دارد.

محمد: واقعاً زیباست. سفید، صورتی، زرد، قرمز، نارنجی...

علي: گل داوودي. گل ایرانی است.

محمد: اسم این گلهای کوچک چیست؟

علي: اینها هم گلهای داوودي است. بعضی گلهای داوودي بزرگ اند و بعضی دیگر کوچک.

محمد: آنجا را ببین. گلهای لاله آنجاست... آنها گلهای لاله اند؟ درست است؟

علي: بله، آن طرف گلهای لاله هست. سفید، قرمز، صورتی، نارنجی، بنفش، آبی.

محمد: در اینجا درخت هم هست.

علي: بله. درختهای میوه هم هست. سیب، گیلان، گلابی، گردو.

محمد: ایران واقعاً بزرگ و ثروتمند است و مثل این گلهای زیباست.

هـ

حوار بین زمیلا و راکب حافلة تنطلق بهما في أحد شوارع طهران. ویدور الحوار حول كبار الشعراء والعلماء الإيرانيين.

المفردات: الجزء الاول

ببخشید = عذراً

خیابان = شارع

چیست = ما؟

همان = هو نفس

شاعران = شعراء

دانشمندان = عالم

دانشمندان = علماء

در ضمن = علاوةً

چگونه = علي كيف

خیلی = جداً

هزار = ألف

سال = سنة

نوشت = كَتَبَ

چه جالب! = ما أروعه!

بزرگ = كبير

همه مردم = كلّ الناس

مي شناسند = يعرفون

كدام = أيّ

خوشحال = مسرور

درس مي خوانم = أدرس

زندگي مي كنم = أعيش

کشور = بلد

متمدن = متحضّر

تعلّمنا المفردات، والآن الى الحوار.

محمد: ببخشيد اسم اين خيابان چيست؟

محمد: عذراً ما اسم هذا الشارع؟

مرد: خيابان خيام.

الرجل: شارع الخيام.

محمد: خيام همان شاعر معروف است؟

محمد: الخيام هو نفس الشاعر المعروف؟

مرد: بله. خيام يك شاعر معروف ايراني است.

الرجل: نعم. الخيام شاعر ايراني معروف.

محمد: ديوان شعر هم دارد؟

محمد: له ديوان أشعار أيضاً؟

مرد: بله ديوان شعر معروفی دارد. بعلاوه خيام يك دانشمند است وتقويم ايراني را محاسبه كرد.

الرجل: نعم. له ديوان أشعار معروف. علاوة علي ذلك، الخيام عالم وحسب التقويم الايراني.

محمد: اين تقويم چگونه است؟

محمد: كيف هو هذا التقويم؟

مرد: تقويم ايراني خيلي دقيق است. خيام تقريباً هزار سال قبل آن را نوشت.

الرجل: التقويم الايراني دقيق جداً تَبَّه الخيام قبل ألف عام تقريباً.

محمد: چه جالب! ايران شاعران ودانشمندان بزرگي دارد.

محمد: ما أروعه! لايران شعراء وعلماء كبار.

مرد: بله. حافظ، سعدي، فردوسي ومولوي شاعران ايراني هستند. همه مردم دنيا آنها را مي شناسند.

الرجل: نعم. حافظ، سعدي، فردوسي ومولوي شعراء ايرانيون. يعرفهم كل الناس في الدنيا.

محمد: کدام دانشمندان ايراني خيلي معروف اند؟

محمد: أي العلماء الايرانيين معروفون جداً؟

مرد: ابن سينا، خوارزمي ورازي.

الرجل: ابن سينا، الخوارزمي والرازي.

محمد: من خوشحالم که در ايران درس مي خوانم واينجا زندگي مي کنم. ايران یک کشور متمدن است.

محمد: أنا مسرور لأني أدرس في ايران وأعيش هنا. ايران بلد متحضر.

الي الحوار مرة اخرى وباللغة الفارسية فقط.

محمد: ببخشيد اسم اين خيابان چيست؟

مرد: خيابان خيام.

محمد: خيام همان شاعر معروف است؟

مرد: بله. خيام یک شاعر معروف ايراني است.

محمد: ديوان شعر هم دارد؟

مرد: بله ديوان شعر معروفی دارد. بعلاوه خيام یک دانشمند است وتقويم ايراني را محاسبه کرد.

محمد: اين تقويم چگونه است؟

مرد: تقويم ايراني خيلي دقيق است. خيام تقريباً هزار سال قبل آن را نوشت.

محمد: چه جالب! ايران شاعران ودانشمندان بزرگي دارد.

مرد: بله. حافظ، سعدي، فردوسي ومولوي شاعران ايراني هستند. همه مردم دنيا آنها را مي شناسند.

محمد: کدام دانشمندان ايراني خيلي معروف اند؟

مرد: ابن سينا، خوارزمي ورازي.

محمد: من خوشحالم که در ايران درس مي خوانم واينجا زندگي مي کنم. ايران یک کشور متمدن است.

ه ه

الموضوع حول میدان تجریش، أحد الميادين القديمة شمالي طهران، حيث مرقد صالح أحد أحفاد الانمة الي جنوب الميدان. من خلال هذا الموضوع سنتعلم عبارات ومفردات جديدة في اللغة الفارسية لكن كيف؟ نعم، عبر حوار بين محمد وصديقه حميد بهذا الخصوص. ولمتابعة الحوار وتعلم عباراته، لا بد أن نتعلم المفردات طبعاً.

المفردات: الجزء الاول

صدا = صوت

امام زاده صالح = صالح احد احفاء الانمة

ببين = أنظر

مي توانيم نماز بخوانيم = نستطيع أن نصلي

برويم = لنذهب

كيست = من هو؟

نماز بخوانيم = نؤدي الصلاة

برادر = أخو

آنجا = هناك

نوادگان = أحفاد

پيامبر اسلام = نبي الاسلام

هنا = اينجا

تعلمنا المفردات، إذن الى الجزء الاول من الحوار:

محمد: صدي اذان مي آيد. مسجد كجاست؟ برويم نماز بخوانيم.

محمد: يأتي صوت الاذان. أين المسجد؟ لنذهب ونصلي.

حميد: آنجا را ببين. آنجا حرم امام زاده صالح است. مي توانيم در حرم نماز بخوانيم.

حميد: أنظر لذلك المكان. هناك مرقد صالح أحد أحفاد الانمة. نستطيع أن نصلي في المرقد.

محمد: امام زاده صالح كيست؟

محمد: من هو صالح وحفيد من؟

حميد: او برادر امام رضا است. امام رضا از نوادگان پيامبر اسلام(ص) است.

حميد: هو أخو الامام الرضا. الامام الرضا من احفاد نبي الاسلام (ص)

محمد: هنا مرقد أخي الامام الرضا؟

حميد: بله. حرم امام زاده صالح در ميدان تجریش است.

حميد: نعم. مرقد صالح أحد أحفاد الانمة في ميدان تجریش.

الحوار مرة اخرى باللغة الفارسية.

محمد: صدای اذان می آید. مسجد کجاست؟ برویم نماز بخوانیم.

حمید: آنجا را ببین. آنجا حرم امام زاده صالح است. می توانیم در حرم نماز بخوانیم.

محمد: امام زاده صالح کیست؟

حمید: او برادر امام رضا است. امام رضا از نوادگان پیامبر اسلام (ص) است.

محمد: حرم برادر امام رضا اینجا است؟

حمید: بله. حرم امام زاده صالح در میدان تجریش است.

المفردات: الجزء الثاني

شلوغ = مزدحم

زیبا = جمیل

مردم = الناس

می آیند = یأتون

برای زیارت = للزيارة

نماز = صلاة

ساختمان = مبني

چه جالب! = ما أروعه!

تابلو = يافطة

کتابخانه = مكتبة

استفاده کنند = يستفيدون

همه = الجميع

کنار = جنب

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: اینجا خیلی زیباست. خیلی هم شلوغ است.

محمد: هذا المكان جميل جداً. مزدحم جداً أيضاً.

حمید: مردم تهران برای زیارت به اینجا می آیند.

حمید: الناس في طهران يأتون الي هذا المكان للزيارة.

محمد: ساختمان حرم چقدر زیبا و قدیمی است!

محمد: كم هو جميلٌ وقديم مبني المرقد!

حمید: بله. اینجا قدیمی است. برویم در کنار حرم نماز بخوانیم.

حمید: نعم. هذا المكان قديم. لنذهب ونصلي جنب المرقد.

محمد: چه جالب! اینجا کتابخانه هم دارد. آن تابلو را ببین.

محمد: ما أروعه! في هذا المكان مكتبة أيضاً. أنظر لتلك الياقطة.

حمید: بله. همه می توانند از این کتابخانه استفاده کنند.

حمید: نعم. يستطيع الجميع ان يستفيدوا من هذه المكتبة.

الجزء الثاني من الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: اینجا خیلی زیباست. خیلی هم شلوغ است.

حمید: مردم تهران برای زیارت به اینجا می آیند.

محمد: ساختمان حرم چقدر زیبا و قدیمی است!

حمید: بله. اینجا قدیمی است. برویم در کنار حرم نماز بخوانیم.

محمد: چه جالب! اینجا کتابخانه هم دارد. آن تابلو را ببین.

حمید: بله. همه می توانند از این کتابخانه استفاده کنند.

۵۶

بستعلّم مفردات و عبارات جدیدة، من خلال حوار بين زميلنا محمد واحد تجار السجاد الايراني في سوق طهران الكبير، حيث قسم خاص لعرض انواع السجاد الذي أروع ما ابدعته ايادي الفنانين الايرانيين. ومنها السجاد الذي هو علي شكل لوحات في قمة الروعة والجمال.

المفردات: الجزء الاول

بفرمائيد = تفضّل

خوش آمدید = أهلاً وسهلاً

فرش = سجاد

قیمت چند است؟ كم السعر؟

کوچک = صغير

تابلو = لوحة

نقاشی = رسم

تابلوفرش = لوحة سجاد

کدام = أيّ

قرمز = أحمر

قیمتَش = سِعره

دو میلیون = ملیونان

ابریشم = حریر

هنرمند = فَنان

هنرمندان = فَنانون

آن را بافتند = حاکوه

خیلی گران = غالی جداً

زیبا = جمیل

شاهکار = قِمة في الابداع

ارزان = رخیص

بِیا = تعال

با من = معي

یک میلیون = ملیون واحد

موزه نقاشي = متحف رسوم

می بافند = یحوکون

الحوار: الجزء الاول

محمد: سلام.

محمد: مرحباً.

تاجر: سلام. بفرمائید. خوش آمدید.

التاجر: مرحباً. تفضلوا. اهلاً وسهلاً.

محمد: قیمت آن فرش کوچک چند است؟

محمد: کم سعر ذلك السجاد الصغير؟

تاجر: کدام فرش؟ آن فرش قرمز کوچک؟

التاجر: أيّ سجاد؟ ذلك السجاد الاحمر الصغير؟

محمد: نه. این فرش، این که مثل یک تابلوی نقاشی است.

محمد: لا. هذا السجاد، هذا الذي هو مثل لوحة رسم.

تاجر: بله. آن یک تابلو فرش است. قیمتش دو میلیون تومان است.

التاجر: نعم. ذلك لوحة سجاد. سعره مليوناً تومان.

محمد: دو مليون تومان؟

محمد: مليوناً تومان؟

تاجر: بله. آن فرش از ابريشم است. هنرمندان تبريزي آن را بافته اند.

التاجر: نعم. ذلك السجاد من الحرير. حاكه الفنانون من مدينة تبريز.

الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: سلام.

تاجر: سلام. بفرمائيد. خوش آمديد.

محمد: قيمت آن فرش كوچك چند است؟

تاجر: کدام فرش؟ آن فرش قرمز كوچك؟

محمد: نه. اين فرش، اين كه مثل يك تابلوي نقاشي است.

تاجر: بله. آن يك تابلو فرش است. قيمتش دو مليون تومان است.

محمد: دو مليون تومان؟

تاجر: بله. آن فرش از ابريشم است. هنرمندان تبريزي آن را بافته اند.

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: خيلي گران است. اما واقعا زيباست. يك شاهكار است.

محمد: غالي جداً. جميل حقاً. قمة في الابداع.

تاجر: البته فرشهاي ارزان هم داريم. با من بيا.

التاجر: طبعاً لدينا بعض السجاد الرخيص أيضاً. تعال معي.

محمد: اين فرشها هم بسيار زيباست.

محمد: هذه السجاجيد أيضاً جميلة جداً.

تاجر: اين فرش يك مليون تومان است. اين هم از ابريشم است.

التاجر: هذا السجاد بمليون تومان. هذا أيضاً من الحرير.

محمد: اين هم فرش تبريز است؟

محمد: هذا أيضاً سجاد تبريز؟

تاجر: نه. اين فرش كاشان است. فرش كاشان هم مثل فرش تبريز خوب وزيباست.

التاجر: لا. هذا سجاد كاشان. سجاد كاشان أيضاً جيد وجميل مثل سجاد تبريز.

محمد: فروشگاه شما مثل موزه نقاشي است.

محمد: متجر كم يشبه متحف رسوم.

تاجر: هنرمندان ايراني فرشهاي زيبايي مي بافند.

التاجر: الفنانون الايرانيون يحوكون سجاجيد جميلة.

تكرار الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: خيلي گران است. اما واقعا زيباست. يك شاهكار است.

تاجر: البته فرشهاي ارزان هم داريم. با من بيا.

محمد: اين فرشها هم بسيار زيباست.

تاجر: اين فرش يك ميليون تومان است. اين هم از ابريشم است.

محمد: اين هم فرش تبريز است؟

تاجر: نه. اين فرش كاشان است. فرش كاشان هم مثل فرش تبريز خوب وزيباست.

محمد: فروشگاه شما مثل موزه نقاشي است.

تاجر: هنرمندان ايراني فرشهاي زيبايي مي بافند.

۵۷

يتواصل الحوار بين زميلنا محمد وتاجر السجاد الايرانية. حيث يمعن محمد النظر هذه المرة في سجادة كبيرة ذات الوان زاهية كثيرة، فيتوجه اليه التاجر ليقدم له بعض الايضاحات. إذن دعونا نتعرف أولاً الي المفردات التي سيستخدمها محمد والتاجر في الحوار بينهما.

المفردات: الجزء الاول

براي صادرات = للتصدير

کشور = بلاد

ما مي فرستيم = نحن نرسل

فرش ايراني = سجاد ايراني

خوب = جيد

با دست = باليد

هنرمند = فنّان

هنرمندان = فنّانون

کارخانه = معمل

بهترین = افضل

نقشه = تصميم

قشنگ = جميل

مردم = الناس

مي بافند = يحوكون

زياد = كثير

بيشتر = اكثر

رنگ = لون

كارخانه ها = معامل

هست = يوجد

پس = إذن

البته = طبعاً

گران = غالي

گرانتر = أغلي

درست است = صحيح

رنگها = الوان

چه جالب = ما أروعه!

پنجاه = خمسون

صد = مائة

پنجاه رنگ = خمسون لونا

صد رنگ = مائة لون

به هيمن خاطر = لهذا السبب

تابلو نقاشي = لوحة رسم

از قديمي ترين = من أقدم

موزه = متحف

موزه فرش = متحف للسجاد

سه هزار ساله = ثلاثة آلاف سنة

پدر = أب

پدربزرگ = جد

فرش باف = حانک سجاد

الآن الي الجزء الاول من الحوار.

تاجر: اين فرشها براي صادرات است. ما اين فرشها را به اروپا مي فرستيم.

التاجر: هذه السجادات للتصدير. نحن نرسل هذه السجادات الي اوربا.

محمد: در کشور من هم فرش ايراني معروف است.

محمد: في بلادي أنا أيضاً السجاد الايراني معروف.

تاجر: البته! فرش ايراني بهترين فرش دنيا است. نقشه فرش ايراني بسيار قشنگ است.

التاجر: طبعاً! السجاد الايراني أفضل سجاد في الدنيا. تصميم السجاد الايراني جميل جداً.

محمد: مردم ايران با دست فرش مي بافند؟

محمد: الناس في ايران يحوكون السجاد باليد؟

تاجر: بله. هنرمندان ايراني با دست فرش مي بافند. كارخانه هاي فرش هم در ايران هست.

التاجر: نعم. الفنانون الايرانيون يحيكون السجاد باليد. توجد في ايران معامل للسجاد أيضاً.

محمد: پس در كارخانه هم فرش مي بافند.

محمد: اذن يحيكون السجاد في المعمل أيضاً.

تاجر: بله. البته فرش دست باف گران تر است.

التاجر: نعم. طبعاً السجاد المحاك باليد أغلي.

محمد: درست است. اين فرشها رنگهاي زيادي دارند. جالب است.

محمد: صحيح. لهذه السجادات الوان كثيرة. رانع.

الآن الي الجزء الثاني من الحوار.

تاجر: اين فرش پنجاه رنگ دارد. آن فرش ۱۰۰ رنگ دارد.

التاجر: لهذه السجادة خمسون لونا. لتلك السجادة مائة لون.

محمد: صد رنگ؟ چه جالب! به همين خاطر اين فرشها مثل تابلوي نقاشي هستند؟

محمد: مائة لون؟ ما أروعه! لهذا السبب تبدو السجاد كلوحة رسم؟

تاجر: بله. هنرمندان ايراني از قديم فرشهاي زيبا وقشنگي مي بافند.

التاجر: نعم. الفنانون الايرانيون يحوكون سجادات جميلة منذ القدم.

محمد: اين هنر خيلي قديمي است؟

محمد: هذا الفن قديم جداً؟

تاجر: بله. قديمي ترين فرش ايران در موزه فرش ۳۰۰۰ ساله است.

التاجر: نعم. أقدم سجاد ايراني في المتحف يعود الي ما قبل ثلاثة آلاف سنة.

محمد: تو هم مي تواني فرش ببافي؟

محمد: أنت أيضاً تستطيع أن تحوك سجادة؟

تاجر: بله. پدر و پدر بزرگ من فرش باف بودند. من هم مي توانم فرش ببافم.

التاجر: نعم. أبي وجدي كانا حائكي سجاد. أنا أيضاً أستطيع أن أحوك سجادةً.

نعيد الحوار مرة أخرى باللغة الفارسية.

تاجر: اين فرشها براي صادرات است. ما اين فرشها را به اروپا مي فرستيم.

محمد: در کشور من هم فرش ايراني معروف است.

تاجر: البته! فرش ايراني بهترين فرش دنيا است. نقشه فرش ايراني بسيار قشنگ است.

محمد: مردم ايران با دست فرش مي بافند؟

تاجر: بله. هنرمندان ايراني با دست فرش مي بافند. کارخانه هاي فرش هم در ايران هست.

محمد: پس در کارخانه هم فرش مي بافند.

تاجر: بله. البته فرش دست باف گران تر است.

محمد: درست است. اين فرشها رنگهاي زيادي دارند. جالب است.

تاجر: اين فرش پنجاه رنگ دارد. آن فرش ۱۰۰ رنگ دارد.

محمد: صد رنگ؟ چه جالب! به همين خاطر اين فرشها مثل تابلوي نقاشي هستند؟

تاجر: بله. هنرمندان ايراني از قديم فرشهاي زيبا و قشنگي مي بافند.

محمد: اين هنر خيلي قديمي است؟

تاجر: بله. قديمي ترين فرش ايران در موزه فرش ۳۰۰۰ ساله است.

محمد: تو هم مي تواني فرش ببافي؟

تاجر: بله. پدر و پدر بزرگ من فرش باف بودند. من هم مي توانم فرش ببافم.

۵۸

سنترعريف على مدينة وبحيرة ايرانييتين، وهما "مدينة ارومية" و "بحيرة ارومية"، وذلك من خلال حوار بين محمد وزميله سامان، وهو من أهالي ارومية.

المفردات: الجزء الاول

دریاچه = بحيرة

دريايچه اروميه = بحيرة اروميه

نزدیک = قرب ، قريب

برزگ = كبير

بزرگتر = اكبر

تعطيلات = عطلة

ماهیگیری = صيد الاسماك

مي روي = تذهب

ماهي = سمک

ماهي ندارد = ليس فيه أسماك

آب شور = ماء مالح

چه جالب = ما أروعه!

آنجا = هناك

پرنده = طير

پرنده ها = طيور

وجود ندارد = لا يوجد

کنار = جنب

همیشه = دائماً

زندگی مي کنند = يعيشون

مي روند = يذهبون

مدتي = مدة

مي مانند = يبقون

سر سبز = مكسو بالخضرة

درخت = شجرة

باغ = بستان

ميوه = فاكهة

پر از = مملوء من

الآن الحوار الجزء الاول:

محمد: تو اهل تهران هستی؟

محمد: أنت من أهالي طهران؟

سامان: نه. من أهل ارومیه هستم.

سامان: لا. أنا من أهالي ارومیه.

محمد: ارومیه کجاست؟

محمد: أين ارومیه؟

سامان: در شمال غرب ایران. نزدیک تبریز. دریاچه ارومیه خیلی معروف است.

سامان: في شمال غربي ایران. قرب تبریز. بحيرة ارومیه معروفه جداً.

محمد: دریاچه ارومیه نزدیک شهر ارومیه است؟

محمد: بحيرة ارومیه قریبه من مدينة ارومیه؟

سامان: بله. دریاچه ارومیه بزرگترین دریاچه ایران است.

سامان: نعم. "بحيرة ارومیه" أكبر بحيرة إيرانية.

الجزء الثاني من الحوار:

محمد: لابد در تعطیلات برای ماهیگیری به آنجا می روی!

محمد: بالطبع سيذهب الي هناك في العطلة لصيد الاسماك!

سامان: نه دریاچه ارومیه ماهی ندارد. چون آب آن خیلی شور است.

سامان: لا. ليس في بحيرة ارومیه سمک. لان ماؤها مالح جداً.

محمد: چه جالب! یعنی آنجا اصلاً ماهی و پرندۀ وجود ندارد؟

محمد: ما أروعه! یعنی لا يوجد هناك اصلاً سمک و طيور؟

سامان: نه. ماهی ندارد. ولی پرندۀ های زیادی کنار دریاچه هستند.

سامان: لا. ليس فيها سمک. لكن توجد طيور كثيرة جنب البحيرة.

محمد: آن پرندۀ ها همیشه کنار دریاچه زندگی می کنند؟

محمد: تلك الطيور تعيش دائماً جنب البحيرة؟

سامان: نه. وقتی از شمال به جنوب یا از جنوب به شمال می روند، مدتی کنار دریاچه می مانند.

سامان: لا عندما تذهب من الشمال الي الجنوب او من الجنوب الي الشمال، تبقي مدة جنب البحيرة.

محمد: اطراف دریاچه سرسبز است؟

محمد: اطراف البحيرة مكسوة بالخضرة؟

سامان: بله. خیلی سرسبز است. پر از درخت و باغ های میوه است.

سامان: نعم. مکسوة بالخضرة كثيراً. ومملوءة بالأشجار وبساتين الفواكة.

نعید الحوار باللغة الفارسية.

محمد: تو اهل تهران هستی؟

سامان: نه. من اهل ارومیه هستم.

محمد: ارومیه کجاست؟

سامان: در شمال غرب ایران. نزدیک تبریز. دریاچه ارومیه خیلی معروف است.

محمد: دریاچه ارومیه نزدیک شهر ارومیه است؟

سامان: بله. دریاچه ارومیه بزرگترین دریاچه ایران است.

محمد: لابد در تعطیلات برای ماهیگیری به آنجا می روی!

سامان: نه دریاچه ارومیه ماهی ندارد. چون آب آن خیلی شور است.

محمد: چه جالب! یعنی آنجا اصلاً ماهی و پرندۀ وجود ندارد؟

سامان: نه. ماهی ندارد. ولی پرندۀ های زیادی کنار دریاچه هستند.

محمد: آن پرندۀ ها همیشه کنار دریاچه زندگی می کنند؟

سامان: نه. وقتی از شمال به جنوب یا از جنوب به شمال می روند، مدتی کنار دریاچه می مانند.

محمد: اطراف دریاچه سرسبز است؟

سامان: بله. خیلی سرسبز است. پر از درخت و باغ های میوه است.

۵۹

مفردات، و عبارات نتعلّمها خلال حوار، بین محمد وزمیلۀ سامان، حول بحیرة ارومیه وطبیعتها الخلابة.

المفردات: الجزء الاول

آژانس ها = الوكالات

آژانس ایرانگردی = وكالة السياحة الإيرانية

من می توانم = أنا أستطيع

بروم = أذهب

مسافران = مسافرون

ایرانی ها = ایرانیون

خارجی = أجنبي

خارجی ها = أجانب

مسافران زیاد = مسافرون كثيرون

هرسال = كل عام

دریاچه ارومیه = بحيرة ارومية

آنها می آیند = إنهم يأتون

دیدن = مشاهدة

مناظر زیبا = مناظر جميلة

آنها می روند = هم يذهبون

استفاده = استفادة

آب شور = الماء المالح

بیماری = مرض

بیماریها = امراض

سودمند = مفيد

آنجا = هناك

هتل = فندق

هتل ها = فنادق

ساحل دریاچه = شاطئ البحيرة

پر از = مليء بـ

تابستان = صيف

چه چیز = أي شيء؟

دیگر = آخر

او دارد = هو عنده

چند = كم

جزیره ها = جُزر

ما می توانیم برویم = نحن نستطيع أن نذهب

روستا = قرية

هیچ کس در آنجا زندگی نمی کند = لا يعيش أحد هناك

دوست دارم ببینم = أحب أن أرى

مهربان = رؤوف

تعطيلات تابستان = العطلة الصيفية

شايد بيايم = ربما آتي

والآن الجزء الاول من حوار الزميلين، محمد وسامان:

محمد: آيا من می توانم با آژانس های ايرانگردي به اروميه بروم؟

محمد: هل يمكنني أن أذهب الى ارومية بواسطة وكالات السياحة الايرانية؟

سامان: بله. مسافران ايراني وخارجي ِ زيادی هر سال به اروميه می آیند.

سامان: نعم يأتي إلى ارومية كل عام مسافرون كثيرون ايرانيون وأجانب

محمد: برای چه به آنجا می روند؟

محمد: لِمَ يذهبون الى هناك

سامان: برای دیدن. مناظر زیبا واستفاده از آب شور دریاچه به آنجا می روند. این آب برای درمان بیماریهای مختلف سودمند است.

سامان: يذهبون الى هناك لمشاهدة المناظر الجميلة والاستفادة من ماء البحيرة المالح. هذا الماء مفيد لمعالجة الامراض المختلفة.

محمد: پس مسافران از آب شور دریاچه استفاده می کنند.

محمد: إذًا يستفيد المسافرون من ماء البحيرة المالح.

سامان: بله. در تابستان هتلهای ساحل دریاچه پر از مسافران ايراني وخارجي است.

سامان: نعم. الفنادق الواقعة على شاطئ البحيرة مليئة في الصيف بالمسافرين الايرانيين والأجانب.

بقية الحوار بين محمد وسامان:

محمد: آيا این دریاچه چیز جالب دیگری دارد؟

محمد: هل لهذه البحيرة شيء لافت آخر؟

سامان: بله. این دریاچه چند جزیره بسیار زیبا دارد.

سامان: نعم، في هذه البحيرة عدد من الجزر الجميلة جداً.

محمد: آيا می توانیم به آن جزیره ها برویم؟

محمد: هل نستطيع أن نذهب الى تلك الجزر؟

سامان: بله، در بعضی از این جزیره ها چند روستا وجود دارد، ودر بعضی از آنها هیچ کس زندگی نمی کند.

سامان: نعم، في بعض هذه الجزر يوجد عدد من القرى، وفي بعضها لا يعيش أحد.

محمد: خیلی دوست دارم آنجا را ببینم.

محمد: أحبّ كثيراً أنْ أرى ذلك المكان.

سامان: در تعطیلات تابستان به ارومیه بیا.

سامان: في العطلة الصيفية تعال الى ارومية.

محمد: شاید با دوستم بیایم وشاید تنها بیایم.

محمد: ربما آتي مع صديقي، وربما آتي وحدي.

الحوار بين محمد وزميله سامان، باللغة الفارسية فقط.

محمد: آیا من می توانم با آژانس های ایرانگردی به ارومیه بروم؟

سامان: بله. مسافران ایرانی وخارجی ِ زیادی هر سال به ارومیه می آیند.

محمد: برای چه به آنجا می روند؟

سامان: برای دیدن. مناظر زیبا واستفاده از آب شور دریاچه به آنجا می روند. این آب برای درمان بیماریهای مختلف سودمند است.

محمد: پس مسافران از آب شور دریاچه استفاده می کنند.

سامان: بله. در تابستان هتلهای ساحل دریاچه پر از مسافران ایرانی وخارجی است.

محمد: آیا این دریاچه چیز جالب دیگری دارد؟

سامان: بله. این دریاچه چند جزیره بسیار زیبا دارد.

محمد: آیا می توانیم به آن جزیره ها برویم؟

بله، در بعضی از این جزیره ها چند روستا وجود دارد، ودر بعضی از آنها هیچ کس زندگی نمی کند.

محمد: خیلی دوست دارم آنجا را ببینم.

سامان: در تعطیلات تابستان به ارومیه بیا.

محمد: شاید با دوستم بیایم وشاید تنها بیایم.

۶۰

سنّتعلم مفردات وعبارات جدیدة تأتي ضمن حوار بين الجانبين محمد وعلي بخصوص هدية ينوي محمد شراءها لوالدته وهي كما علمنا في الحلقة السابقة عازمة على القيام بسفرة الى ايران مع والد علي، ترى ما هي هذه الهدية الثمينة ولماذا يفضلها محمد، الاجابة سنحصل عليها بعد تعلم المفردات الجديدة .

مي گيرم = اشترى، اخذ

دوست دارم بگيرم = اود ان اشترى

شاید = ربما، لعل

شاید باشد = ربما يكون

تو مي گيري = انت تشتري

مي خواهي بگيري = تريد ان تشتري

چه = ماذا

مادرت = امك

علاقه مند است = يحب، تحب

آشپز = طبخ

مصرف نمي کنند = لا يستهلكون

گران = غالي

چون = لان

خوب = جيد

آري / آره = نعم

بهترين = احسن

مردم = الناس

کشور = بلاد

خيلى = جداً

زياد = كثير

كجا = أين

آنها مي كارند = هم يزرعون

آنها به دست مي آورند = هم يحصلون علي

گل = زهرة

گل زعفران = زهرة الزعفران

درست است = صحيح

پر = وريقة

پر زعفران = وريقة الزعفران

توليد = انتاج

سخت = شاق

گفتن = قول

گفتنش = الكلام عنه

آسان = سهل

تو مي گويي = انت تقول

كشاورزي = زراعة

كار = عمل

براي = لـ

اما الآن الحوار الذي دار بين محمد وصديقه علي:

محمد: دوست دارم براي مادرم هديه جالب بگيرم.

محمد: اود ان اشترى هدية رائعة لامي.

علي: چه مي خواهي بگيري مادرت به چه چيز علاقمند است؟

علي: ماذا تريد ان تشتري ماذا تحب امك؟

محمد: مادرم اشپز ماهري است شايد زعفران هديه مناسبى باشد.

محمد: امي طبخة ماهرة ربما يكون الزعفران هدية مناسبة

علي: آره خيلي خوبه زعفران ايران بهترين زعفران دنياست.

علي: نعم جيد جداً زعفران ايران احسن زعفران في العالم.

محمد: بله خوب است مردم كشور ما زعفران زياد مصرف نمي كنند چون خيلي گران است.

محمد: نعم جيد الناس في بلادنا لا يستهلكون الزعفران كثيراً لانه غالي جداً

علي: خوب پس بهترين هديه زعفران خراسان است.

علي: حسناً اذن احسن هديه زعفران خراسان.

محمد: خراسان كجاست؟

محمد: أين خراسان؟

علي: در شمال شرق ايران كشاورزان خراساني زعفران هم مي كارند.

علي: في شمال شرق ايران المزارعون الخراسانيون يزرعون الزعفران ايضاً.

محمد: زعفران را از گل زعفران به دست مي آورند درست است؟

محمد: يحصلون علي الزعفران من زهرة الزعفران صحيح؟

علي: بله انها زعفران مي كارند ودر وسط هر گل سه پر زعفران وجود دارد.

علي: نعم هم يزرعون الزعفران وفي وسط كل زهرة توجد ثلاث وريقات من الزعفران.

محمد: پس توليد زعفران خيلي سخت نيست.

محمد: اذن انتاج الزعفران ليس شاقاً جداً.

علي: نه نه گفتنش آسان است اما توليدش كار بسيار سختي است.

علي: لا لا الكلام عنه سهل لكن انتاجه عمل شاق جداً.

محمد: بله درست مي گويي پس زعفران هديه مناسبی برای مادرم است.

محمد: نعم صحيح ما تقول اذن الزعفران هدية مناسبة لامي.

هذا الحوار لكن بالفارسية فقط.

محمد: دوست دارم برای مادرم هديه جالب بگیرم.

علي: چه مي خواهي بگيري مادرت به چه چيز علاقمند است؟

محمد: مادرم اشپز ماهري است شايد زعفران هديه مناسبی باشد.

علي: آره خيلي خوبيه زعفران ايران بهترين زعفران دنياست.

محمد: بله خوب است مردم کشور ما زعفران زياد مصرف نمي کنند چون خيلي گران است.

علي: خوب پس بهترين هديه زعفران خراسان است.

محمد: خراسان کجاست؟

علي: در شمال شرق ايران کشاورزان خراساني زعفران هم مي کارند.

محمد: زعفران را از گل زعفران به دست مي آورند درست است؟

علي: بله انها زعفران مي کارند ودر وسط هر گل سه پر زعفران وجود دارد.

محمد: پس توليد زعفران خيلي سخت نيست.

علي: نه نه گفتنش آسان است اما توليدش كار بسيار سختي است.

محمد: بله درست مي گويي پس زعفران هديه مناسبی برای مادرم است.

۶۱

سنتعلم مفردات تتعلق بحفلات التأبين والعزاء في ايران، من خلال حوار دار بين محمد وصديقه حميد.

المفردات: الجزء الاول

تو كار مي كني = أنت تعمل

مي خواهي كار كني = تريد أن تعمل

برنامه = برنامج

برنامه داري = لديك برنامج

فردا = غداً

من مي روم = أنا أذهب

مي خواهم بروم = أريد أن أذهب

چه خبر است = ما الخبر؟

نماز = صلاة

وقت نماز = وقت الصلاة

مجلس ختم = مجلس تأبين

پدر = والد

دوستان = صديقي

از دنيا رفت = توفي

خدا رحمتش کند = رحمه الله

سه = ثلاثة

سوم = ثالث

هفت = سبعة

هفتم = سابع

چهل = اربعون

چهلم = اربعينية

مجالس سوگواري = مجالس عزاء

برگزار مي كنيم = نقيم

مجلس مي گيريم = نقيم مجلسا

مجلس بگيريم = أن نقيم مجلسا

چه كار مي كنيد = ماذا تفعلون؟

مردم = الناس

قران مي خوانند = يتلون القرآن

گوش مي كنند = يستمعون

صحبت = حديث

سخنران = خطيب

مذهبي = ديني

لباسهاي مشكي = ملايس سوداء

مي پوشيد = ترتدون

ما مي پوشيم = نحن نرتدي

نزدیکان = أقارب

همدردي = مواساة

همدردي مي كنيم = نواسي

الآن الى الجزء الاول من الحوار:

محمد: سلام فردا می خواهی چه کار کنی؟ برنامه ای داری؟

محمد: مرحباً غداً... ماذا تريد أن تفعل؟ لديك برنامج؟

حميد: سلام، فردا بعد ازظهر می خواهم به مسجد بروم.

حميد: مرحباً. غداً، بعد الظهر، أريد أن أذهب الى المسجد.

محمد: بعد ازظهر در مسجد چه خبر است! آن وقت كه وقت نماز نيست!

محمد: بعد الظهر .. ما الخبر في المسجد؟ ذلك الوقت ليس وقت الصلاة.

حميد: برای مجلس ختم پدر دوستم به مسجد می روم، پدر دوستم سه روز قبل از دنیا رفت.

حميد: أذهب الى المسجد لحضور مجلس تأبين والد صديقي. والد صديقي توفي قبل ثلاثة ايام.

محمد: خدا رحمتش كند. پس برای مجلس ختم به مسجد می روی!

محمد: رحمه الله. إذن تذهب الى المسجد لحضور مجلس تأبين!

حميد: بله. ما در روز سوم و هفتم و چهلم برای افراد فوت شده، مراسم سوگواری برگزار می كنيم.

حميد: نعم نحن في اليوم الثالث والسابع والاربعين نقيم مجالس عزاء للمتوفين.

والآن الى الجزء الثاني من الحوار.

محمد: در مراسم سوگواري چه كار مي كنيد؟

محمد: ماذا تفعلون في مراسم العزاء؟

حميد: مردم در مسجد قرآن مي خوانند و به صحبتهاي سخنران مذهبي گوش مي كنند.

حميد: الناس في المسجد يتلون القرآن ويستمعون الى حديث الخطيب الديني.

محمد: آیا لباس هاي مشكي هم مي پوشيد؟

محمد: هل ترتدون ملايس سوداء أيضاً؟

حميد: بله. لباس مشكي مي پوشيم و با نزديكان فرد فوت شده، همدردي مي كنيم.

حمید: نعم. نرتدي ملابس سوداء ونواسي أقارب المتوفى.

قبل الختام الحوار باللغة الغارسية:

محمد: سلام فردا می خواهی چه کار کنی؟ برنامه ای داری؟

حمید: سلام، فردا بعد ازظهر می خواهم به مسجد بروم.

محمد: بعد ازظهر در مسجد چه خبر است! آن وقت که وقت نماز نیست!

حمید: برای مجلس ختم پدر دوستم به مسجد می روم، پدر دوستم سه روز قبل از دنیا رفت.

محمد: خدا رحمتش کند. پس برای مجلس ختم به مسجد می روی!

حمید: بله. ما در روز سوم و هفتم و چهلم برای افراد فوت شده، مراسم سوگواری برگزار می کنیم.

محمد: در مراسم سوگواری چه کار می کنید؟

حمید: مردم در مسجد قرآن می خوانند و به صحبت‌های سخنران مذهبی گوش می کنند.

محمد: آیا لباس های مشکی هم می پوشید؟

حمید: بله. لباس مشکی می پوشیم و با نزدیکان فرد فوت شده، همدردی می کنیم.

۶۲

حوار بین صدیقنا محمد وسائق سيارة اجرة، حول صناعة السيارات في إيران واهمها سيارة "سمند" المحلية الصنع والتي تعرف بالسيارة الوطنية.

المفردات: الجزء الاول

مثل اینکه = يبدو كان

خودشان = بنفسهم

ماشین = سيارة

تولید می کنند = ينتجون

ماشینتان = سيارتكم

درست است؟ صحيح؟

هفته = أسبوع

تولید = إنتاج

گذشته = ماضي

خودرو = سيارة

من خریدم = أنا اشتريت

توليد نمي كنيم = لا ننتج

داشتي = كان لك

داشتم: كان لي

۳۰ منذ ثلاثين سنة

راننده تاكسي = سائق تكسي

ايرانيها = الايرانيون

والآن الى الجزء الاول من الحوار:

محمد: مثل اينكه ماشينتان جديد است.

محمد: تبدو سيارتكم و كأنها جديدة.

راننده: بله. هفته گذشته اين تاكسي را خريدم.

سائق: نعم. إشتريْتُ هذا التاكسي الأسبوع الماضي.

محمد: قبلا هم ماشين سمند داشتتي؟

محمد: كانت لك سيارة سمند في السابق أيضاً؟

راننده: نه. قبلا پيكان داشتم. من ۳۰ سال است كه راننده تاكسي هستم.

سائق: لا. كانت لي بيكان سابقاً. انا سائق تكسي منذ ثلاثين سنة.

محمد: ماشين پيكان را هم ايرانيها خودشان توليد مي كنند. درست است؟ محمد: سيارة بيكان ينتجها الايرانيون بأنفسهم. صحيح؟

راننده: بله. پيكان توليد ايران است. اما الان اين خودرو را توليد نمي كنيم.

سائق: نعم. سيارة بيكان من إنتاج ايراني. أما الآن لا ننتج هذه السيارة.

المفردات: الجزء الثاني

من مي بينم = أنا أشاهد

بيشتر از = أكثر من

(۳۰) سي = ثلاثون

مدل = موديل

نمي دانستم = ما كنت أعلم

خودروي خوب = سيارة جيدة

زيبا = جميل

مدرن = حديث

خارج از ايران = خارج ايران

ما توليد مي كنيم = نحن ننتج

كارخانه = مصنع

كارخانه ي سمنده = مصنع سمنده

هست = يوجد

صنعت = صناعة

صنعت ايران = الصناعة الايرانية

خاورميانه = الشرق الاوسط

پيشرفته = متقدم

والآن الى الجزء الثاني من الحوار.

محمد: بيكان يك ماشين قديمي است. الآن در ايران ماشينهاي جديدي مي بينم.

محمد: بيكان سيارة قديمة. الآن اشاهد سيارات جديدة في ايران.

راننده: بله. ايران ماشينهاي مختلفي توليد مي كند. بيشتر از سي مدل ماشين.

سائق: نعم. ايران تنتج سيارات مختلفة. اكثر من ثلاثين موديل سيارة.

محمد: ٣٠ مدل؟ نمي دانستم.

محمد: ثلاثين موديلاً؟ ما كنتُ أعلم.

راننده: بله. اما سمنده خودروي خوبي است. كاملاً ايراني است.

سائق: نعم. اما سمنده سيارة جيدة. ايرانية تماماً.

محمد: سمنده زيباست. يك ماشين مدرن است.

محمد: سمنده جميلة. سيارة حديثة.

راننده: بله. ما خارج از ايران هم خودروي سمنده توليد مي كنيم. در سوريه.

سائق: نعم. نحن ننتج سيارة سمنده خارج ايران ايضاً. في سوريا.

محمد: يعني در سوريه هم كارخانه ي سمنده هست؟

محمد: يعني يوجد مصنع سمنده في سوريا ايضاً؟

راننده: بله. صنعت ايران در خاورميانه پيشرفته است.

سائق: نعم الصناعة الايرانية متقدمة في الشرق الاوسط.

نعید الحوار مرة واحدة و باللغة الفارسية.

محمد: مثل اینکه ماشینتان جدید است.

راننده: بله. هفته گذشته این تاکسی را خریدم.

محمد: قبلاً هم ماشین سمند داشتی؟

راننده: نه. قبلاً پیکان داشتم. من ۳۰ سال است که راننده تاکسی هستم.

محمد: ماشین پیکان را هم ایرانیها خودشان تولید می کنند. درست است؟

راننده: بله. پیکان تولید ایران است. اما الان این خودرو را تولید نمی کنیم.

محمد: پیکان یک ماشین قدیمی است. الآن در ایران ماشینهای جدیدی می بینم.

راننده: بله. ایران ماشینهای مختلفی تولید می کند. بیشتر از سی مدل ماشین.

محمد: ۳۰ مدل؟ نمی دانستم.

راننده: بله. اما سمند خودروی خوبی است. کاملاً ایرانی است.

محمد: سمند زیباست. یک ماشین مدرن است.

راننده: بله. ما خارج از ایران هم خودروی سمند تولید می کنیم. در سوریه.

محمد: یعنی در سوریه هم کارخانه ی سمند هست؟

راننده: بله. صنعت ایران در خاورمیانه پیشرفته است.

۶۳

حوار بین محمد و حمید حول أحد المتنزهات في شمال طهران وهو متنزه "دربند" الذي يقع بين سلسلة جبال شاهقة يجرى من خلالها نهر وعلى جانبيه مقاهي ومطاعم عديدة يرتادها الناس في مختلف فصول السنة للتنزه والتمتع بطبيعته الخلابة.

المفردات: الجزء الاول

می آیی = تأتي

پارک = حديقة

از کجا = من أين

ندارد = ليس له

بالتر = أعلى

کوه = جبل

تفریحگاه = متنزه

زيبا، قشنگ = جميل

خوب = جيد

با صفا = خلأب

ديدني = ملفت

رودخانه = نهر

آنجا = هناك

مي گذرد = يجرى

هست = يوجد

خيلي زيبا = جميل جداً

آره = نعم

دو طرف = جانبان

رستوران = مطعم

چند ساعت = بضع ساعات

زياد = كثير

هواي خوب = جو جيد

مي نشيني = تجلس

خنك = بارد

مي تواني بنشيني = تستطيع ان تجلس

مي خوري = تتناول

مي تواني بخوري = تستطيع ان تتناول

لذت مي بري = تستلذ

والان الى الجزء الاول من الحوار.

محمد: سلام حميد! از كجا مي آيي؟

محمد: مرحبأ حميد! من أين تأتي؟

حميد: از دريوند.

حميد: من دريوند.

محمد: دريوند كجاست؟

محمد: این دریند؟

حمید: در شمال تهران بعد از میدان تجریش یک تفریحگاه خوب و دیدنی است.

حمید: فی شمال طهران، بعد ساحة تجریش، هناك متنزه جید وملفت.

محمد: آنجا دریند است؟

محمد: هناك دریند؟

حمید: آره. دریند اسم یکی از محله های شمال تهران است.

حمید: نعم. دریند اسم لأحد الاحياء فی شمال طهران.

محمد: آنجا پارک وجود دارد؟

محمد: هناك حديقة؟

حمید: نه آنجا پارک ندارد. در آنجا مناظر قشنگ و باصفا و یک رودخانه هست که از وسط کوهها می گذرد.

حمید: لا. لیست هناك حديقة. هناك مناظر جميلة و خلابة ونهر يجري وسط الجبال.

محمد: پس خیلی زیباست!

محمد: اذن... جميل جداً!

حمید: بله، دو طرف رودخانه رستورانهای زیادی هست. می توانی چند ساعت آنجا بنشینی و چای بخوری و از هوای خوب و خنک لذت ببری.

حمید: نعم، على جانبي النهر توجد مطاعم كثيرة. تستطيع ان تجلس هناك بضع ساعات وتشرب الشاي وتستلذ بالطقس والبارد.

المفردات: الجزء الثاني

صدای آب = خریر الماء

لذت بخش = مُمتِع

من می روم = أنا أذهب

خوب است من بروم = الافضل أن أذهب أنا

تله سی یژ =تلي فريك

تو می روی = أنت تذهب

بالای کوه = أعلى الجبل

پایین = أسفل

پیاده = مشياً

تو مي تواني بيايي = أنت تستطيع أن تأتي

کوهنورد = متسلق الجبال

ايام تعطيل = أيام العطلة

تابستان = الصيف

شبهاي تابستان = ليلي الصيف

شلوغ = مزدحم

عده اي = عدد

مردم = الناس

صبحها = أوقات الصباح

ورزش = رياضة

آنها مي روند = هم يذهبون

به ويژه = خاصة

الى الجزء الثاني من الحوار.

محمد: صدي آب رودخانه خيلي لذت بخش است. خوب است من هم يك روز به آنجا بروم.

محمد: خير مياہ النهر مُمتِع جداً. الافضل أن أذهب أنا أيضاً الى هناك يوماً.

حميد: تله سي يژهم دارد. مي تواني با آن به بالاي کوه بروي و پياده به پايين بيايي.

حميد: هناك تلي فريك أيضاً. تستطيع أن تصعد بواسطته الى اعلى الجبل وتنزل الى الاسفل مشياً.

محمد: کوهنوردها هم به آنجا مي روند؟

محمد: متسلقو الجبال أيضاً... يذهبون الى هناك؟

حميد: آره کوهنوردها هم به آنجا مي روند. در ايام تعطيل به ويژه شبهاي تابستان آنجا خيلي شلوغ است. عده اي از مردم، صبحها براي ورزش به آنجا مي روند.

حميد: نعم. متسلقو الجبال أيضاً يذهبون الى هناك. المكان هناك مزدحم جداً في أيام العطلة خاصة في ليلي الصيف. عدد من الناس يذهبون الى هناك اوقات الصباح للرياضة.

انتهى الجزء الثاني من الحوار والان الجزئين باللغة الفارسية فقط.

محمد: سلام حميد! از كجا مي آيي؟

حميد: از دريند.

محمد: دريند كجاست؟

حميد: در شمال تهران بعد از ميدان تجریش يك تفريحگاه خوب و ديدني است.

محمد: آنجا دربند است؟

حمید: آره. دربند اسم یکی از محله های شمال تهران است.

محمد: آنجا پارک وجود دارد؟

حمید: نه آنجا پارک ندارد. در آنجا مناظر قشنگ و باصفا و یک رودخانه هست که از وسط کوهها می گذرد.

محمد: پس خیلی زیباست!

حمید: بله، دو طرف رودخانه رستورانهای زیادی هست. می توانی چند ساعت آنجا بنشینی و چای بخوری و از هوای خوب و خنک لذت ببری.

محمد: صدای آب رودخانه خیلی لذت بخش است. خوب است من هم یک روز به آنجا بروم.

حمید: تله سی یژهم دارد. می توانی با آن به بالای کوه بروی و پیاده به پایین بیایی.

محمد: کوهنوردها هم به آنجا می روند؟

حمید: آره کوهنوردها هم به آنجا می روند. در ایام تعطیل به ویژه شبهای تابستان آنجا خیلی شلوغ است. عده ای از مردم، صبحها برای ورزش به آنجا می روند.

٦٤

سنتعلم مفردات جدیدة في اللغة الفارسية من خلال حوار بين زميلنا محمد ومدرس في اللغة الفارسية يتعرف عليه في حفل ضيافة.

المفردات: الجزء الاول

شما درس می خوانید = أنتم تدرسون

دویست = مائتان

رشته = فرع

دارد = له

ادبیات فارسی = الأدب الفارسي

دانشجو = طالب جامعي

نمی دانستم = ما كنت أعلم

تو می شناسی = أنت تعرف

همکاری = تعاون

لغت نامه = فرهنگ = قاموس

همکاری می کرد = كان يتعاون

فرهنگ معین = قاموس معین

چه؟ آي؟

آثار = مؤلفات

چه كاري = آي عمل؟

استفاده مي كنم = استفيد

بزرگترين = اكبر

مقاله ها = مقالات

نويسنده = كاتب

بسياري = الكثير

نوشتن = كتابة، تأليف

بيشتر از = اكثر من

چند سال = كم سنة؟

كوشش كرد = سعي

كشور = بلد

ديگر = آخر

تدريس كرد = درس

ارزش = قيمة

مدتي = مدة

ارزشمند = قيم

والآن الجزء الاول من الحوار:

آقاي موسوي: شما در رشته ي ادبيات فارسي درس مي خوانيد؟

السيد الموسوي: أنتم تدرسون في فرع الأدب الفارسي؟

محمد: بله. من دانشجوي ادبيات فارسي هستم.

محمد: نعم. أنا طالب جامعي في الأدب الفارسي.

آقاي موسوي: پس استاد معين را مي شناسي!

السيد الموسوي: إذن تعرف الاستاذ معين!

محمد: بله. من از فرهنگ معين كه از آثار دكتور محمد معين است، استفاده مي كنم.

محمد: نعم. أنا استفيد من قاموس معين الذي هو من مؤلفات الدكتور محمد معين.

آقای موسوي: البته او کتابها و مقاله هاي بسياري دارد. بيشتر از ۲۰۰ مقاله.

السيد الموسوي: طبعاً هو له كتب و مقالات كثيرة. أكثر من مائتي مقالة.

محمد: اين را نمي دانستم!

محمد: ما كُنْتُ أَعْلَمُ ذَلِكَ!

آقای موسوي: او با استاد دهخدا همكاري مي كرد.

السيد الموسوي: هو كان يتعاون مع الأستاذ دهخدا.

محمد: در چه كاري؟ براي نوشتن لغت نامه دهخدا؟

محمد: في أي عمل؟ لكتابة قاموس دهخدا؟

آقای موسوي: بـله. آقای دهخدا نویسنده ي بزرگترین لغت نامه فارسي است.

السيد الموسوي: نعم. السيد دهخدا مؤلف أكبر قاموس فارسي.

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: دكتر معين براي نوشتن فرهنگ معين چند سال كوشش كرد؟

محمد: كم سنة سعي الدكتور معين لكتابة قاموس معين؟

آقای موسوي: استاد معين بيشتر از ۲۵ سال براي فرهنگ معين كوشش كرد.

السيد الموسوي: سعي الأستاذ معين أكثر من خمس و عشرين سنة لكتابة قاموس معين.

محمد: او در كشورهاي ديگر هم تدریس كرد؟

محمد: هو درّس في بلدان أخرى أيضاً؟

آقای موسوي: بـله. او مدتي در آمريكا، انگلستان و آلمان و فرانسه تدریس كرد.

السيد الموسوي: نعم. هو درّس مدة في أمريكا و إنجلترا و ألمانيا و فرنسا.

محمد: فرهنگ معين كتاب بسيار ارزشمندی است.

محمد: قاموس معين كتاب قيّم جداً.

اما الآن فنعيد الحوار مرة أخرى بالكامل وباللغة الفارسية فقط.

آقای موسوي: شما در رشته ي ادبيات فارسي درس مي خوانيد؟

محمد: بـله. من دانشجوی ادبيات فارسي هستم.

آقای موسوي: پس استاد معين را مي شناسي!

محمد: بـله. من از فرهنگ معين كه از آثار دكتر محمد معين است، استفاده مي كنم.

آقای موسوی: البته او کتابها و مقاله های بسیاری دارد. بیشتر از ۲۰۰ مقاله.

محمد: این را نمی دانستم!

آقای موسوی: او با استاد دهخدا همکاری می کرد.

محمد: در چه کاری؟ برای نوشتن لغت نامه دهخدا؟

آقای موسوی: بله. آقای دهخدا نویسنده ی بزرگترین لغت نامه فارسی است.

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: دکتر معین برای نوشتن فرهنگ معین چند سال کوشش کرد؟

آقای موسوی: استاد معین بیشتر از ۲۵ سال برای فرهنگ معین کوشش کرد.

محمد: او در کشورهای دیگر هم تدریس کرد؟

آقای موسوی: بله. او مدتی در آمریکا، انگلستان و آلمان و فرانسه تدریس کرد.

محمد: فرهنگ معین کتاب بسیار ارزشمندی است.

۶۵

سنن تعرف على المناطق الصحراوية الايرانية التي تقع على اطرافها محافظات ومدن عديدة ذات ثروات طبيعية متنوعة ومنها مدينة "جيرفت". كل هذا من خلال حوار بين محمد وعلي.

المفردات: الجزء الاول

امروز = اليوم

مرد = رجل

آشنا شدم = تعرّفْتُ

آهل جيرفت = اهالي جيرفت

بود = كان

شهر = مدينة

کوير = صحراء

شهر کويري = مدينة صحراوية

نزدیک = قرب

دانستم = عرّفْتُ

يکي = أحد

آب = ماء

بسیار کم = قليل جداً

باران = مطر

باران مي بارد = ينزل المطر

چند شهر = عدة مدن

هيچ كس = لا أحد

زندگي مي كنند = يعيشون

زندگي نمي كند = لا يعيش

دما = حرارة

دماي هوا = حرارة الجو

چقدر = كم؟

خيلي گرم = حار جداً

بين ۵۰ و ۶۰ درجه = بين خمسين وستين درجة

سانتيگراد = منوي

روز = نهار

شبهه = ليالي

خنك = بارد

مدتي = مدة

كجا؟ = أين؟

الجزء الاول من الحوار.

محمد: امروز در اتوبوس با يك مرد آشنا شدم. او اهل جيرفت بود.

محمد: اليوم تعرفتُ علي رجل في الحافلة. هو كان من اهالي جيرفت.

علي: جيرفت يكي از شهرهاي كويري ايران ونزدیک شهر کرمان است.

علي: جيرفت إحدى المدن الصحراوية الايرانية. قرب مدينة کرمان.

محمد: من دانستم كه جيرفت به كوير نزيك است. ايران چند كوير دارد؟

محمد: أنا عرفتُ أن جيرفت قريبة من الصحراء. كم صحراء في ايران؟

علي: دو كوير. اسم يكي دشت كوير است وديگري كوير لوت.

علي: صحراء ان. إحداهما تسمي دشت كوير والأخري كوير لوت.

محمد: در کویر آب بسیار کم است. مردم در آنجا چگونه زندگی می کنند؟

محمد: الماء قليل جداً في الصحراء. كيف يعيش الناس هناك؟

علي: نزدیک کویر چند شهر هست، ولي هیچ کس در کویر زندگی نمی کند.

علي: توجد عدة مدن قرب الصحراء، لكن لا يعيش أحد في الصحراء.

محمد: دماي هوا آنجا چه قدر است؟

محمد: كم درجة الحرارة هناك؟

علي: در روز هوا خیلی گرم است، بين ۵۰ تا ۶۰ درجه سانتیگراد. اما شبها خنک است.

علي: الجو حار جداً في النهار، بين خمسين وستين درجة مئوية. لكن الليالي باردة.

المفردات: الجزء الثاني

بزرگ = كبير

مرکز فرش = مركز السجاد

فرش بافی = حياكة السجاد

سفالگری = صناعة الخزف

هنر = فن

وجود دارد = يوجد

کشاورزی = زراعة

چگونه = كيف؟

درخت = شجر

خرما = تمر

پسته = فستق

زیاد = كثير

نیاز دارد = يحتاج

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: دشت کویر و کویر لوت کجاست؟

محمد: این دشت کویر و کویر لوت؟

علي: دشت کویر در خراسان رضوي، قم، اصفهان، سمنان و یزد است و کویر لوت در خراسان جنوبي، کرمان و سیستان است.

علي: دشت کوير في خراسان الرضوية، قم، اصفهان، سمنان ويزد، وکوير لوت في خراسان الجنوبية، کرمان و سيستان.

محمد: پس اين دو کوير خيلي بزرگند!

محمد: إذن هاتان الصحراء ان كبيرتان جداً!

علي: بله. شرق ومركز ايران کويري است. در کوير هنر فرش بافي وسفالگري وجود دارد.

علي: نعم: شرق ووسط ايران صحراويان. في الصحراء يوجد فنّ حياكة السجاد وصناعة الخزف.

محمد: کشاورزي در آنجا چگونه است؟

محمد: كيف هي الزراعة هناك؟

علي: درخت خرما وپسته در مناطق اطراف کوير زياد است، چون به آب کمي نیاز دارد.

علي: أشجار النخيل والفسقن كثيرة في مناطق اطراف الصحراء، لانها تحتاج الي ماء قليل.

اعادة لكامل الحوار باللغة الفارسية.

محمد: امروز در اتوبوس با يك مرد آشنا شدم. او اهل جيرفت بود.

علي: جيرفت يکي از شهرهاي کويري ايران ونزدیک شهر کرمان است.

محمد: من دانستم که جيرفت به کوير نزدیک است. ايران چند کوير دارد؟

علي: دو کوير. اسم يکي دشت کوير است وديگري کوير لوت.

محمد: در کوير آب بسيار کم است. مردم در آنجا چگونه زندگي مي کنند؟

علي: نزدیک کوير چند شهر هست، ولي هيچ کس در کوير زندگي نمي کند.

محمد: دماي هوا آنجا چه قدر است؟

علي: در روز هوا خيلي گرم است، بين ۵۰ تا ۶۰ درجه سانتیگراد. اما شبها خنک است.

محمد: دشت کوير وکوير لوت کجاست؟

علي: دشت کوير در خراسان رضوي، قم، اصفهان، سمنان ويزد است وکوير لوت در خراسان جنوبي، کرمان و سيستان است.

محمد: پس اين دو کوير خيلي بزرگند!

علي: بله. شرق ومركز ايران کويري است. در کوير هنر فرش بافي وسفالگري وجود دارد.

محمد: کشاورزي در آنجا چگونه است؟

علي: درخت خرما وپسته در مناطق اطراف کوير زياد است، چون به آب کمي نیاز دارد.

توفرت لدى صديقنا محمد معلومات عن المنطقتين الصحراويتين في ايران من خلال حوار مع أحد ابناء مدينة جيرفت، ولكنه لم يكتفِ بذلك، بل يريد الحصول علي معلومات أكثر. وعلى هذا فهو يستمر في الحوار مع زميله، ونحن أيضاً سنتابع الحوار بينهما، لتعلم مفردات وعبارات جديدة.

المفردات: الجزء الاول

كویر = صحراء

کشاورز = مزارع

زندگي مي کنند = يعيشون

کشاورزان = مزارعون

تعداد کمي = عدد قليل

انجام دادن = انجاز

وجود دارد = يوجد

مار = حية

استفاده مي کنند = يستفيدون

شتر = جمل

شهر = مدينة

شهرها = مدن

مردم = الناس

خيلي بزرگ = كبير جداً

روستا = قرية

آب = ماء

روستاها = قرى

از کجا = من أين

مي آورند؟ = يأتون بـ

الجزء الاول من الحوار.

محمد: در کوير چه حيواناتي زندگي مي کنند؟

محمد: أي حيوانات تعيش في الصحراء؟

علي: در مرکز کوير تعداد کمي حيوان وگياه وجود دارد. اما اطراف آن، حيواناتي مثل شتر ومار وجود دارد.

علي: يوجد في وسط الصحراء عدد قليل من الحيوانات ونباتات. أما في اطرافها فتوجد حيوانات مثل الجمل والحية.

محمد: پس مردم اطراف کویر شتر دارند؟

محمد: إذن للناس في أطراف الصحراء جمال.

علي: بله. در روستاهای اطراف کویر، کشاورزان برای انجام دادن کارهای خود از شتر استفاده می کنند.

علي: نعم. في قري أطراف الصحراء، يستفيد المزارعون من الجمال لإنجاز أعمالهم.

محمد: شهرهای اطراف کویر بزرگ هستند؟

محمد: المدن في اطراف الصحراء كبيرة؟

علي: نه. این شهرها خیلی بزرگ نیستند. فقط کرمان ویزد و اصفهان بزرگ هستند.

علي: لا. هذه المدن ليست كبيرة جداً. فقط کرمان ویزد و اصفهان كبيرة.

المفردات: الجزء الثاني

مردم شهرها = أهالي المدن

باز می کردند = كانوا يفتحون

راه = طريق

راهها = طرق

برای چه؟ لماذا؟

می گویند = يسمون

در قدیم = قديماً

کشاورزی = زراعة

زیر = تحت

درست است = صحيح

زیر زمین = تحت الارض

هوا = الجو

گرم = حار

خشک = جاف

کم = قليل

توفان = عاصفه

توفان شن = عاصفة رملية

دیده ام = قد شاهدتُ

خانه = بیت

خانه ها = بیوت

گنبد = قبة

قشنگ = جمیل

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: مردم این شهرها وروستاها از کجا آب می آورند؟

محمد: اهالی هذه المدن والقرى، من أين يأتون بالماء؟

علي: در قدیم آنها در زیر زمین راههایی برای آب درست می کردند.

علي: هم قدیماً كانوا يفتحون طرقاً للماء تحت الارض.

محمد: به این راه ها چه می گویند؟

محمد: ماذا يسمون هذه الطرق؟

علي: اسم این راه ها ي آب "قنات" است. با آب قنات، کشاورزی هم می کنند.

علي: اسم هذه الطرق للماء قنوات. يقومون بالزراعة أيضاً بماء القناة.

محمد: فکر می کنم زندگی نزدیک کویر سخت است.

محمد: أتصورُ أن العيش قرب الصحراء صعب.

علي: بله. درست است. هوای گرم و خشک و آب کم و توفان شن.

علي: نعم، صحيح. جو حار وجاف وماء قليل وعواصف رملية.

محمد: اما هنر معماری کویر خیلی جالب است. من چند فیلم در مورد هنر معماری در کویر دیده ام.

محمد: أمّا الفن المعماري في الصحراء رائع جداً. أنا شاهدتُ عدة أفلام عن الفن المعماري في الصحراء.

علي: بله. خانه های آنجا گنبدی شکل و خیلی قشنگ است.

علي: نعم. أسقف البيوت هناك بشكل قباب وجميلة جداً.

نعيد الحوار مرة أخرى وباللغة الفارسية فقط.

محمد: در کویر چه حیواناتی زندگی می کنند؟

علي: در مرکز کویر تعداد کمی حیوان و گیاه وجود دارد. اما اطراف آن، حیواناتی مثل شتر و مار وجود دارد.

محمد: پس مردم اطراف کویر شتر دارند؟

علي: بله. در روستاهای اطراف کویر، کشاورزان برای انجام دادن کارهای خود از شتر استفاده می کنند.

محمد: شهرهاي اطراف کوير بزرگ هستند؟

علي: نه. اين شهرها خيلي بزرگ نيستند. فقط کرمان ويزد واصفهان بزرگ هستند.

محمد: مردم اين شهرها وروستاها از کجا آب مي آورند؟

علي: در قديم آنها در زير زمين راههايي براي آب درست مي کردند.

محمد: به اين راه ها چه مي گويند؟

علي: اسم اين راه ها ي آب "قنات" است. با آب قنات، کشاورزي هم مي کنند.

محمد: فکر مي کنم زندگي نزديک کوير سخت است.

علي: بله. درست است. هواي گرم و خشک و آب کم وتوفان شن.

محمد: اما هنر معماري کوير خيلي جالب است. من چند فيلم در مورد هنر معماري در کوير ديده ام.

علي: بله. خانه هاي آنجا گنبدي شکل و خيلي قشنگ است.

۶۷

سنتعرف علي الاقليات الدينية في ايران من خلال حوار بين صديقنا محمد وسائق تاكسي. وقبل الحوار نتعلم أولاً المفردات:

المفردات: الجزء الاول

در اینجا = في هذا المكان

زندگي = العيش

کليسا = كنيسة

زندگي مي کنند = يعيشون

يکشنبه = الأحد

بيشتر مردم = معظم الناس

يکشنبه ها = أيام الأحد

يهوديهها = اليهود

امروز = هذا اليوم

زرتشتي ها = الزرادشتية

مي آیند = يأتون

کدام = أي

مسيحي ها = المسيحيون

شهر = مدينة

فكر مي كردم = كُنْتُ أَتصور

شهرها = مدن

مسلمان = مسلم

چطور؟ كيف؟

مسلمانها = المسلمون

هم = أيضاً

الجزء الاول من الحوار.

محمد: اينجا كليسا است؟

محمد: هذا المكان كنيسة؟

راننده تاكسي: بله. اينجا كليسا است و امروز يكشنبه است. مسيحي هاي تهران يكشنبه ها به اينجا مي آيند.

سائق التاكسي: نعم. هذا المكان كنيسة وهذا اليوم هو الأحد. المسيحيون في طهران يأتون الي هذا المكان أيام الأحد.

محمد: فكر مي كردم در تهران فقط مسلمانها زندگي مي كنند.

محمد: كُنْتُ أَتصور بأن المسلمين فقط يعيشون في طهران.

راننده تاكسي: نه، علاوه بر مسلمانها، در تهران مسيحي ها، يهوديها و زرتشتي ها هم زندگي مي كنند، اما بيشتر مردم تهران مسلمانند.

سائق التاكسي: لا. علاوه علي المسلمين، يعيش في طهران المسيحيون، اليهود والزرادشتة أيضاً، ولكن معظم سكان طهران هم مسلمون.

محمد: زرتشتي ها در کدام شهرهاي ايران زندگي مي كنند؟

محمد: في أي من المدن الايرانية يعيش الزرادشتة؟

راننده تاكسي: در يزد، كرمان، اصفهان و تهران.

سائق التاكسي: في يزد، كرمان، اصفهان وطهران.

محمد: مسيحي ها چه طور؟ آنها در کدام شهرها زندگي مي كنند؟

محمد: المسيحيون كيف؟ في أي من المدن يعيش هؤلاء؟

راننده تاكسي: مسيحي ها در تهران، اصفهان و اروميه زندگي مي كنند.

سائق التاكسي: المسيحيون يعيشون في طهران، اصفهان و اروميه.

المفردات: الجزء الثاني

هستند = يتواجدون

البته = طبعاً

تعداد ک = معدد قليل

شیعیان، شیعه ها = الشیعة

بیشتر آنها = أغلبهم

سني ها = السنة

دوست = صديق

آنها دوست هستند = هم أصدقاء

نماینده = نائب

دارند = لهم

همه = كل

باهم = مع بعض

تتمة الحوار و عودة الي محمد و هو يتساءل:

محمد: یهودیها هم در تهران هستند، درست است؟

محمد: اليهود أيضاً يتواجدون في طهران، صحيح؟

راننده تاکسی: بله. در تهران و شیراز. البته تعداد آنها کم است.

سائق التکسی: نعم. في طهران و شیراز. طبعاً عددهم قليل.

محمد: همه مسلمانهای ایران شیعه هستند؟

محمد: المسلمون الايرانيون كلهم شيعة؟

راننده تاکسی: نه. بیشتر آنها شیعه هستند. اما سني ها هم در شهرهای مختلف ایران زندگی می کنند.

سائق التکسی: لا. أغلبهم شيعة. أما السنة أيضاً يعيشون في مختلف المدن الايرانية.

محمد: مسیحی ها، زرتشتیها و یهودیها با مسلمانها دوست هستند؟

محمد: المسيحون، الزرادشتة واليهود أصدقاء مع المسلمين؟

راننده تاکسی: بله. همه ما ایرانی و با هم دوست هم هستیم.

سائق التکسی: نعم. كلانا ايرانيون وأصدقاء مع بعضنا.

محمد: آیا آنها در مجلس نماینده هم دارند؟

محمد: هل لهؤلاء نواب في المجلس أيضاً؟

راننده تاکسی: بله. همه اقلیتهای دینی ایران در مجلس نماینده دارند.

سائق التکسي: نعم. لكل الأقليات الدينية الإيرانية نواب في المجلس.

الآن نعيد عليكم الحوار بالكامل و بالفارسية فقط.

محمد: اینجا کلیسا است؟

راننده تاکسي: بله. اینجا کلیساست و امروز یکشنبه است. مسیحي هاي تهران یکشنبه ها به اینجا مي آیند.

محمد: فکر مي کردم در تهران فقط مسلمانها زندگي مي کنند.

راننده تاکسي: نه، علاوه بر مسلمانها، در تهران مسیحي ها، يهوديها و زرتشتي ها هم زندگي مي کنند، اما بیشتر مردم تهران مسلمانند.

محمد: زرتشتي ها در کدام شهرهاي ايران زندگي مي کنند؟

راننده تاکسي: در یزد، کرمان، اصفهان و تهران.

محمد: مسیحي ها چه طور؟ آنها در کدام شهرها زندگي مي کنند؟

راننده تاکسي: مسیحي ها در تهران، اصفهان و ارومیه زندگي مي کنند.

محمد: يهوديها هم در تهران هستند، درست است؟

راننده تاکسي: بله. در تهران و شیراز. البته تعداد آنها کم است.

محمد: همه مسلمانهاي ايران شیعه هستند؟

راننده تاکسي: نه. بیشتر آنها شیعه هستند. اما سني ها هم در شهرهاي مختلف ايران زندگي مي کنند.

محمد: مسیحي ها، زرتشتيها و يهوديها با مسلمانها دوست هستند؟

راننده تاکسي: بله. همه ما ايراني و با هم دوست هم هستیم.

محمد: آیا آنها در مجلس نماینده هم دارند؟

راننده تاکسي: بله. همه اقليتهاي ديني ايران در مجلس نماینده دارند.

٦٨

هذه المفردات والعبارات تتعلق بالانتخابات البرلمانية في الجمهورية الإسلامية نتعلمها من خلال حوار بين الزميلين سعيد ومحمد.

المفردات: الجزء الاول

چرا؟ لماذا؟

کاندیداها = مرشحون

روزنامه = جريدة

چه کسانی؟ من هم؟

خَریده اي = اشتريتَ

کي، چه وقت = متي

مجلس = برلمان

برگزار مي شود = تجري

ماه = شهر

اسفند ماه = شهر اسفند

انتخاب کردن = انتخاب

انتخاب مي کنند = ينتخبون

مردم = الناس

مي دانم = أعرفُ

براي خودشان = لهم

مي خواهم بدانم = أريدُ أن أعرف

هر شهر = كلَ مدينة

کاندیدا = مرشح

۲۵۰ هزار = مائتان وخمسون ألف

سي = ثلاثون

الجزء الاول من الحوار.

محمد: چرا روزنامه خريده اي؟ خبر جديدي هست؟

محمد: لماذا اشتريتَ جريدة؟ هناك خبر جديد؟

سعيد: انتخابات مجلس نزديک است. مي خواهم بدانم کاندیداها چه کساني هستند.

سعيد: الانتخابات البرلمانية قريبة. أريد أن أعرف من هم المرشحون.

محمد: انتخابات مجلس کي برگزار مي شود.

محمد: انتخابات الابرلمان متي تجري؟

سعيد: در اسفند ماه. مردم همه ي شهرها براي خود نماينده انتخاب مي کنند.

سعيد: في شهر اسفند. أهالي جميع المدن ينتخبون لهم نوابا.

محمد: هر شهر یک نماينده دارد؟

محمد: لكلَ مدينة نائب؟

سعید: نه. هر ۲۵۰ هزار نفر یک نماینده دارند. مثلاً تهران ۳۰ نماینده دارد.

سعید: لا. لكل مائتين وخمسين ألف شخص نائب، مثلاً لتهران ثلاثون نائباً.

المفردات: الجزء الثاني

مي شناسند = يعرفون

تبليغات انتخاباتي = حملة انتخابية

معمولاً = عادة

شروع مي شود = يبدأ

شهرشان = مدينتهم

همه راي مي دهند = الكل يصوتون

هفته ي بعد = الاسبوع القادم

مي توانند رأي بدهند = يمكنهم أن يصوتوا

خانم = سيدة

سيدات = خائنها

آقا = سيد

آقا يان = سادة

۱۸ سالگي = السنة الثامنة عشرة

حزبها = أحزاب

معرفي مي کنند = يعرفون

چند = عدة

الجزء الثاني من الحوار حيث يسأل محمد:

محمد: مردم شهرها كانديداها را مي شناسند؟

محمد: أهالي المدن يعرفون المرشحين؟

سعید: بله. معمولاً مردم كانديداهاي شهرشان را مي شناسند.

سعید: نعم. الناس يعرفون عادة مرشحي مدينتهم.

محمد: چرا كانديداها تبليغات نمي کنند؟

محمد: لماذا لا يقوم المرشحون بحملة انتخابية؟

سعید: هفته بعد تبليغات انتخاباتي شروع مي شود.

سعید: تبدأ الحملات الانتخابية الاسبوع القادم.

محمد: همه مي توانند رأي بدهند؟ خانمها وآقاها؟

محمد: يستطيع الجميع أن يدلوا بأصواتهم؟ السيدات والسادة؟

سعيد: بله. خانمها وآقاها از ۱۸ سالگي مي توانند رأي بدهند.

سعيد: نعم يستطيع السادة والسيدات ان يدلوا باصواتهم من سن الثامنة عشرة.

محمد: حزباي مختلف هم كانديدا دارند؟

محمد: للاحزاب المختلفة أيضاً مرشعون؟

سعيد: بله. حزباي مختلف كانديداهايشان را به مردم معرفي مي كنند ومردم مي توانند به آنها رأي بدهند.

سعيد: نعم: الأحزاب المختلفة يُعرّفون مرشحيهم للناس ويستطيع الناس ان يُصوتوا لصالحهم.

نعود ونكرر الحوار بالكامل وباللغة الفارسية.

محمد: چرا روزنامه خريده اي؟ خبر جديدي هست؟

سعيد: انتخابات مجلس نزديك است. مي خواهم بدانم كانديداها چه كساني هستند.

محمد: انتخابات مجلس كي برگزار مي شود.

سعيد: در اسفند ماه. مردم همه ي شهرها براي خود نماينده انتخاب مي كنند.

محمد: هر شهر يك نماينده دارد؟

سعيد: نه. هر ۲۵۰ هزار نفر يك نماينده دارند. مثلاً تهران ۳۰ نماينده دارد.

محمد: مردم شهرها كانديداها را مي شناسند؟

سعيد: بله. معمولاً مردم كانديداهاي شهرشان را مي شناسند.

محمد: چرا كانديداها تبليغات نمي كنند؟

سعيد: هفته بعد تبليغات انتخاباتي شروع مي شود.

محمد: همه مي توانند رأي بدهند؟ خانمها وآقاها؟

سعيد: بله. خانمها وآقاها از ۱۸ سالگي مي توانند رأي بدهند.

محمد: حزباي مختلف هم كانديدا دارند؟

سعيد: بله. حزباي مختلف كانديداهايشان را به مردم معرفي مي كنند ومردم مي توانند به آنها رأي بدهند.

بفرمائيد = تفضل

صحبت مي كنم = أتحدث

مي خواهم صحبت كنم = أريد أن أتحدث

اتاق = غرفة

١٧٤ = اربعمائة وسبعة عشر

پشت خط باشيد = إبق علي الخط

حالت چطور است؟ كيف حالک؟

تو چطوري؟ كيف حالک؟

خوبم = بخير

بد نيستم = لا بأس

چه خبر؟ ماالخبر؟

امشب = الليلة

ما مي رويم = نحن نذهب

مي خواهم برويم = نريد أن نذهب

شب نشيني = السمر

خانه = منزل

تو مي آيي؟ أنت تأتي؟

مهماني = ضيافة

ساده = بسيط

بعد از شام = بعد العشاء

دوستان = أصدقاء

مي آيند = يأتون

خوش مي گذرد = يكون ممتعاً

إذن نستمع الآن الي الجزء الاول من الحوار.

منشي: الو، بفرمائيد.

السكرتيرة: الو.. تفضل.

حميد: الو.. سلام. مي خواهم با آقاي محمد صحبت كنم، اتاق ١٧٤.

حميد: الو.. مرحباً. أريد أن أتحدث مع السيد محمد. الغرفة اربعمائة وسبع عشرة.

منشي: سلام. چند لحظه پشت خط باشید.

السكرتيرة: مرحباً. لحظات إبق علي الخط.

محمد: الو، بفرمائيد.

محمد: الو.. تفضل.

حميد: سلام محمد. حالت چطور است؟

حميد: مرحباً محمد. كيف حالک؟

محمد: سلام حميد. خوبم. تو چطوري؟

محمد: مرحباً حميد. أنا بخير وكيف حالک؟

حميد: بد نيستم.

حميد: لا بأس

محمد: چه خبر؟

محمد: ما الخبر؟

حميد: امشب مي خواهيم براي شب نشيني به خانه ي سعيد برويم. تو هم مي آيي؟

حميد: الليلة نريد أن نذهب الي منزل سعيد للسمر. أنت تأتي أيضاً؟

محمد: شب نشيني ديگر چيست؟

محمد: وما هو السمر يا تري؟

حميد: شب نشيني يعني يك مهماني ساده بعد از شام. دوستان ديگر هم مي آيند خوش مي گذرد.

حميد: السمر يعني ضيافة بسيطة بعد العشاء. الاصدقاء الآخرون يأتون أيضاً يكون وقتاً ممتعاً.

المفردات: الجزء الثاني

لازم نيست = لا حاجة

من تلفن كردم = أنا اتصلت هاتفيا

ما مي آييم = نحن نأتي

من گفتم = أنا قلت

چند = عدد

چه ساعتی؟ آية ساعة

مي رويد = تذهبون

نُه (٩) = التاسعة

فردا = غداً

با هم باشیم = نكون معاً

هفته = أسبوع

پیش = الماضي

برگشته است = قد عاد

ماه = شهر

چون = لأن

ندیده ایم = لم نر

کار = واجب، عمل

پیراهن = قميص

اتو می کنم = أکوي

باید اتو کنم = يجب أن أکوي

آماده می شوم = أتهيأ

منتظرت هستم = أنتظرک

سر خیابان = بداية الشارع

الآن بقية الحوار...

محمد: من که دعوت ندارم!

محمد: انا لست مدعوا!

حمید: برای شب نشینی دعوت لازم نیست. من به سعید تلفن کردم وگفتم با چند نفر از دوستان به خانه ی شما می آییم.

حمید: لا حاجة للدعوة للسمر. أنا إتصلتُ هاتفياً بسعيد وقلت له: نأتي الي منزلکم مع عدد من الاصدقاء.

محمد: چه ساعتی می روید؟

محمد: في أية ساعة تذهبون؟

حمید: حدود ساعت ۹ فردا هم تعطیل است. می توانیم چند ساعت با هم باشیم.

حمید: حوالي الساعة التاسعة. وغداً عطلة. يمكننا أن نكون معاً لبضع ساعات.

محمد: سعید هفته ی پیش در شیراز بود، از شیراز برگشته است؟

محمد: كان سعيد في شیراز الأسبوع الماضي، هل عاد من شیراز؟

حمید: بله. چون از یک ماه قبل سعید را ندیده ام، به خانه ی آنها می رویم. می آیی؟

حمید: نعم. ولأنّی لم أر سعيدياً منذ الشهر الماضي، فنذهب الي منزلهم. أتأتي؟

محمد: كار مهمي ندارم. بايد پيراهنم را اتو كنم. تا ساعت ۹ آماده مي شوم.

محمد: ليس لي واجب مهم. يجب أن أكوي قميصي. سأتهياً حتي الساعة التاسعة.

حمید: خوب. پس من وعلي ساعت ۹ سر خیابان منتظرت هستيم.

حمید: حسناً. اذنّ نتظرک أنا وعلي في الساعة التاسعة في بداية الشارع.

محمد: حتماً. خدا حافظ.

محمد: حتماً. في امان الله.

حمید: خدا حافظ.

حمید: في امان الله.

الحوار بين حمید محمد لكن باللغة الفارسية فقط.

منشي: الو، بفرمائيد.

حمید: الو.. سلام. مي خواهم با آقاي محمد صحبت كنم، اتاق ۴۱۷.

منشي: سلام. چند لحظه پشت خط باشید.

محمد: الو، بفرمائيد.

حمید: سلام محمد. حالت چطور است؟

محمد: سلام حمید. خوبم. تو چطوري؟

حمید: بد نيستم.

محمد: چه خبر؟

حمید: امشب مي خواهيم براي شب نشيني به خانه ي سعيد برويم. تو هم مي آيي؟

محمد: شب نشيني ديگر چيست؟

حمید: شب نشيني يعني يك مهماني ساده بعد از شام. دوستان ديگر هم مي آیند خوش مي گذرد.

محمد: من كه دعوت ندارم!

حمید: براي شب نشيني دعوت لازم نيست. من به سعيد تلفن كردم وگفتم با چند نفر از دوستان به خانه ي شما مي آييم.

محمد: چه ساعتی مي رويد؟

حمید: حدود ساعت ۹ فردا هم تعطيل است. مي توانيم چند ساعت با هم باشيم.

محمد: سعيد هفته ي پيش در شيراز بود، از شيراز برگشته است؟

حميد: بله. چون از يك ماه قبل سعيد را ندیده ام، به خانه ي آنها مي رويم. مي آبي؟

محمد: كار مهمي ندارم. بايد پيراهنم را اتو كنم. تا ساعت ۹ آماده مي شوم.

حميد: خوب. پس من و علي ساعت ۹ سر خيابان منتظرت هستيم.

محمد: حتماً. خدا حافظ.

حميد: خدا حافظ.

۷۰

في الحوار السابق دعا حميد صديقه، محمد، مع عدد آخر من اصدقائه الي أمسية في منزل سعيد. فقبل محمد الدعوة وحضروا هناك جميعاً. في هذا الحوار بين حميد وأم سعيد اثناء عودته وأصدقائه في ساعة متأخرة من الليل. وهذا الحوار هو تعبير عن المجاملات لدي استقبال الايرانيين لضيوفهم وتوديعهم.

المفردات: الجزء الاول

ببخشيد = عفواً

خوش آمدید = اهلاً وسهلاً

خانم = سيدة

خدا حافظ = في امان الله

زحمت داديم = اتعبناكم (اثقلنا عليكم)

تعارف = مجاملة

خواهش مي كنم = عفواً

تعارف كردي = تجاملت

خوشحال شدم = سررت

تعارف مي كنند = يجاملون

خيلي خوشحال شدم = سررت كثيراً

مهربان = حنون

دست شما درد نكند = سلامت يداك

مهمان = ضيف

به سلامت = مع السلامة

مهمان نواز = مضياف

شيريني = حلويات

مادر = أم

كشور = بلاد

دوست داشت = حبذ

كمك مي كنم = أساعد

بخوريم = نتناول

ياد بگيري = تتعلم

ميوه = فاكهة

خيلي ممنون = شكراً جزيلاً

الآن الي الحوار.

حميد: ببخشيد خانم. خيلي زحمت داديم.

حميد: عذراً سيدتي. زاحمناك (اثقلنا عليك) كثيراً.

مادر سعيد: خواهش مي كنم خيلي خوشحال شدم.

أم سعيد: عفواً، سررت كثيراً.

محمد: دست شما درد نكند خانم.

محمد: سلمت يداك سيدتي.

مادر سعيد: خواهش مي كنم. به سلامت. خوش آمديد.

أم سعيد: عفواً. مع السلامة. اهلاً وسهلاً.

حميد: خداحافظ.

حميد: في امان الله.

الحوار مرة اخرى... لكن باللغة الفارسية فقط.

حميد: ببخشيد خانم. خيلي زحمت داديم.

مادر سعيد: خواهش مي كنم خيلي خوشحال شدم.

محمد: دست شما درد نكند خانم.

مادر سعيد: خواهش مي كنم. به سلامت. خوش آمديد.

حميد: خداحافظ.

استغرقت عملية التوديع بضع دقائق، وهذا ما أثار استغراب محمد. لأنّ الضيوف كانوا يكثرون في المجاملة. والمجاملات والمودة والاحترام الفائق، الذي لقيه محمد وزملاؤه من سعيد وأمه، نال إعجابه كثيراً. وثناء عودته بالسيارة مع حميد، أخذ يسأل حميداً عما جري وحاوره في الموضوع.

محمد: شما براي خداحافظي خيلي تعارف كرديد.

محمد: أنتم أكثرتم في المجاملات اثناء التوديع.

حمید: بله. ایرانیها خیلی تعارف می کنند، چون مهمان نواز هستند.

حمید: نعم. ایرانیون یکترون فی المجاملة، لأنهم یكرمون الضیف.

محمد: مادر سعید خیلی مهربان بود. او دوست داشت ما زیاد میوه و شیرینی بخوریم.

محمد: أم سعید كانت حنونة جداً، وكانت تحب أن نأكل المیزد من الفاكهة والحلویات.

حمید: بله. ایرانیها مهمان را دوست دارند.

حمید: نعم. ایرانیون یحبون الضیف.

محمد: در کشور ما هم مردم تعارف می کنند، اما نه مثل ایرانیها.

محمد: الناس فی بلدنا أيضاً یجاملون بعضهم البعض، لكن لیس مثل ایرانیین.

حمید: می خواهی تعارفهای ایرانی را یاد بگیری؟

حمید: تريد أن تتعلم المجاملات الإيرانية؟

محمد: بله.

محمد: نعم.

حمید: من به تو کمک می کنم تا آنها را یاد بگیری.

حمید: أنا أساعدك حتی تتعلمها.

محمد: خیلی ممنون.

محمد: شكراً جزیلاً.

حمید: خواهش می کنم.

حمید: عفواً.

الحوار ثانية لكن باللغة الفارسیة.

محمد: شما برای خداحافظی خیلی تعارف کردید.

حمید: بله. ایرانیها خیلی تعارف می کنند، چون مهمان نواز هستند.

محمد: مادر سعید خیلی مهربان بود. او دوست داشت ما زیاد میوه و شیرینی بخوریم.

حمید: بله. ایرانیها مهمان را دوست دارند.

محمد: در کشور ما هم مردم تعارف می کنند، اما نه مثل ایرانیها.

حمید: می خواهی تعارفهای ایرانی را یاد بگیری؟

محمد: بله.

حمید: من به تو کمک می کنم تا آنها را یاد بگیری.

محمد: خلي ممنون.

حميد: خواهش مي كنم.

٧١

نعود الى محمد وعلي في مطعم الجامعة وقت الظهيرة. المطعم مزدحم لان طبخة اليوم هي خسروات برز مع السمك وهذه الطبخة من اذ الطبخات والاطباق الايرانية. يتحاور الزميلان حول نوع السمك هذا والذي يتوفر في بحر قزوين ، الى المفردات وتعلّمها أولاً:

المفردات: الجزء الاول

سبزي = خسروات

خورده ام = لم آكل

پلو = رز

مي داني = تَعَلَّم

ماهي = سمك

آري = نعم

بسيار خوشمزه = لذيذ جداً

درست است = صحيح

دريا = بحر

استان = محافظة

درياي خزر = بحر قزوين

استانها = محافظات

تا حال = حتي الآن

كنار دريا = ساحل البحر

خورده اي = أكلت َ

تعلّمنا الجزء الاول من المفردات، والآن نستمع الي الجزء الاول من الحوار.

محمد: سبزي پلو با ماهي؟! اين غذاي ايراني بسيار خوشمزه است.

محمد: خسروات برز مع السمك؟! هذا الطعام الايراني لذيذ جداً.

علي: اين ماهي درياي خزر است. آيا تا حالا از آن خورده اي؟

علي: هذا سمك بحر قزوين. هل أكلتَ منه حتي الآن؟

محمد: نه از این ماهی نخورده ام.

محمد: لا، من هذا السمك لم أكل حتي الآن.

علی: این از ماهی های خوشمزه ی دریای خزر است آیا می دانی دریای خزر کجاست؟

علی: هذا من الأسماك اللذيذة لبحر قزوين. هل تعلم أين بحر قزوين؟

محمد: آری. در شمال ایران.

محمد: نعم. في شمال ایران.

علی: درست است. استانهای گیلان و مازندران و گلستان در ساحل دریای خزر هستند.

علی: صحیح. محافظات گیلان و مازندران و گلستان تقع علی ساحل بحر قزوين.

المفردات: الجزء الثاني

آن طرف = الجانب الآخر

زندگی می کنند = يعيشون

چند نوع = كم نوعاً

خاویار = كافيار

وجود دارد = يوجد

می دانم = أعلم

وجود ندارد = لا يوجد

بهترین = أفضل

در حدود = نحو

گرانترین = أغلي

۸۰، هشتاد = ثمانون

إنَّ الآن الجزء الثاني من الحوار.

محمد: روسیه هم کنار دریای خزر است. آن طرف دریا.

محمد: روسيا أيضاً تقع علی ساحل بحر قزوين. علی الجانب الآخر للبحر.

علی: بله. روسیه، آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان نیز کنار دریای قزوين هستند.

علی: نعم. روسيا و آذربایجان و ترکمنستان و قزاقستان أيضاً تقع علی ساحل بحر قزوين.

محمد: واقعاً این ماهی خوشمزه است. چند نوع ماهی در دریای خزر وجود دارد؟

محمد: هذا السمك لذيذ حقاً. كم نوعاً من الاسماك يوجد في بحر قزوين؟

علي: حدود ٨٠ نوع ماهي در دريای خزر زندگي مي کنند. خاويار اين دريا معروف است.

علي: تعيش في بحر قزوين نحو ثمانين نوعاً من الاسماك. كافيّار هذا البحر معروف.

محمد: بله. اين را مي دانم خاويار ايران بهترين وگرانترين خاويار دنيا است.

محمد: نعم. أعرف هذا... الكافيّار الايراني أفضل وأغلي كافيّار في العالم.

نعيد الحوار لكن باللغة الفارسية فقط.

محمد: سبزي پلو با ماهي؟! اين غذاي ايراني بسيار خوشمزه است.

علي: اين ماهي دريای خزر است. آيا تا حالا از آن خورده اي؟

محمد: نه از اين ماهي نخورده ام.

علي: اين از ماهي هاي خوشمزه ي دريای خزر است آيا مي داني دريای خزر كجاست؟

محمد: آري. در شمال ايران.

علي: درست است. استانهاي گيلان و مازندران و گلستان در ساحل دريای خزر هستند.

محمد: روسيه هم کنار دريای خزر است. آن طرف دريا.

علي: بله. روسيه، آذربايجان، ترکمنستان و قزاقستان نیز کنار دريای قزوين هستند.

محمد: واقعاً اين ماهي خوشمزه است. چند نوع ماهي در دريای خزر وجود دارد؟

علي: حدود ٨٠ نوع ماهي در دريای خزر زندگي مي کنند. خاويار اين دريا معروف است.

محمد: بله. اين را مي دانم خاويار ايران بهترين وگرانترين خاويار دنيا است.

کشاورز=مزارع

همه جا=كل مكان

کشاورزان=مزارعون

فرق دارد=يختلف

چگونه=كيف؟

جنگل = غابة

برنج=رز

پنبه=قطن

جنگلها=غابات

مي کارند=يزرعون

انبوه=كثيف

فكر مي كنم=أظن

زيبا=خلاب

سر سبز=مكسو بالخضرة

ماهي گيري=صيد الاسماك

مردم=الناس

الجزء الاول من الحوار بين علي ومحمد:

علي: آيا تا حالا به ساحل دريائي خزر رفته اي؟

علي: هل ذهبت الي شاطيء بحر خزر حتي الآن؟

محمد: نه. تا حالا به آنجا نرفته ام.

محمد: لا. لم أذهب الي هناك حتي الآن.

علي: آنجا با همه جاي ايران فرق دارد، جنگلهاي انبوه و طبيعت زيبا دارد.

علي: ذلك المكان يختلف عن كل المناطق الأخرى في ايران، حيث الغابات الكثيفة والطبيعة الخلابة.

محمد: چه جالب! جنگلهاي انبوه؟

محمد: ما أروعه! غابات كثيفة؟

علي: بله. اما هواي آنجا شرجي است.

علي: نعم. لكن الجو هناك رطب.

محمد: کشاورزي در شمال ايران چگونه است؟

محمد: كيف الزراعة في شمال ايران؟

علي: در آنجا کشاورزان، برنج، چاي و پنبه مي کارند.

علي: المزارعون هناك يزرعون الرز والشاي والقطن.

محمد: پس آنجا کاملاً سرسبز است. مردم آنجا چه شغلهاي ديگري دارند؟

محمد: إذن ذلك المكان مكسو بالخضرة تماماً وما هي المهن الأخرى للناس هناك؟

علي: ماهيگيري. درياي خزر جاي خوبي براي ماهيگيري است.

علي: صيد الاسماك. بحر خزر مكان جيد لصيد الاسماك.

المفردات: الجزء الثاني

به علت=بسبب

خوش=منعش

مسافرت می کنند=يسافرون

شهر=مدينة

شنا=سباحة

شهرهاي ساحلي=المدن الساحلية

تفريح=تنزه

بندر=ميناء

بندرها=موانئ

كدام=أي

بندر انزلي=ميناء انزلي

بندر نوشهر=ميناء نوشهر

الجزء الثاني من الحوار.

علي: به علت وجود جنگلهاي زيبا و هواي خوش، مردم ايران، زياد به شمال سفر مي کنند.

علي: الناس في ايران يسافرون كثيراً الي الشمال بسبب وجود الغابات الخلابة والجو المنعش هناك.

محمد: آیا در ساحل درياي خزر جايي هم براي شنا هست؟

محمد: هل يوجد مكان للسباحة أيضاً في بحر قزوین؟

علي: بله. همه ي شهرهاي ساحلي جايي براي شنا و تفريح کنار ساحل دارند.

علي: نعم. لكل المدن الساحلية مكان للسباحة والتنزه قرب الساحل.

محمد: بندرهای مهم دریای خزر کدامند؟

محمد: ما هي أهم الموانئ علي بحر قزوين؟

علي: بندر انزلي وبندر نوشهر، مهمترین بندرهای ایران در ساحل دریای خزر هستند.

علي: ميناء آنزلي وميناء نوشهر، اهم مينائين ايرانيين علي ساحل بحر خزر.

نعید علیکم الحوار اعزائي المستمعين باللغة الفارسية.

علي: آیا تا حالا به ساحل دریای خزر رفته اي؟

محمد: نه. تا حالا به آنجا نرفته ام.

علي: آنجا با همه جای ایران فرق دارد، جنگلهای انبوه و طبیعت زیبا دارد.

محمد: چه جالب! جنگلهای انبوه؟

علي: بله. اما هوای آنجا شرجی است.

محمد: کشاورزي در شمال ایران چگونه است؟

علي: در آنجا کشاورزان، برنج، چای و پنبه می کارند.

محمد: پس آنجا کاملاً سرسبز است. مردم آنجا چه شغلهاي دیگری دارند؟

علي: ماهیگیری. دریای خزر جای خوبی برای ماهیگیری است.

علي: به علت وجود جنگلهای زیبا و هوای خوش، مردم ایران، زیاد به شمال سفر می کنند.

محمد: آیا در ساحل دریای خزر جایی هم برای شنا هست؟

علي: بله. همه ي شهرهای ساحلي جايي براي شنا وتفریح کنار ساحل دارند.

محمد: بندرهای مهم دریای خزر کدامند؟

علي: بندر انزلي وبندر نوشهر، مهمترین بندرهای ایران در ساحل دریای خزر هستند.

۷۳

حوار بین محمد ورجل ایتالی حول کتاب عنوانه "تعلیم اللغة الفارسیة بدون معلم"، یشاهده محمد عند الرجل الایتالی بالصدفة فی عیادة طبیب ایرانی. ما هذا الكتاب وما هي فائدته؟ الاجابة سنحصل علیها فی الحوار بین الرجلین، لكن بعد تعلم المفردات.

المفردات: الجزء الاول

ببخشید=عذراً

تو خارجی هستی؟=أنت أجنبي؟

من ايتاليائي هستم=أنا ايطالي

آموزش=تعليم

زبان فارسي=اللغة الفارسية

درست است=صحيح

خود آموز زبان فارسي=تعليم اللغة الفارسية بدون معلم

مي بينم=أشاهد

مي توانم ببينم؟=يمكنني أن أري؟

بفرمائيد=تفضل

خارجيان=الأجانب

ساده=بسيط

چند كتاب=عدة كتب

ديگر=آخر

ياد مي گيرم=أتعلم

الجزء الاول من الحوار:

محمد: سلام، ببخشيد، تو خارجي هستي؟

محمد: مرحباً، عفواً، أنت أجنبي؟

مرد ايتاليائي: سلام. بله. من ايتاليائي هستم.

الرجل الايطالي: مرحباً، نعم أنا ايطالي.

محمد: اين كتاب آموزش زبان فارسي است. درست است؟

محمد: هذا كتاب تعليم اللغة الفارسية. صحيح؟

مرد ايتاليائي: بله. اين كتاب، خود آموز فارسي است.

الرجل الايطالي: نعم. هذا الكتاب "تعليم الفارسية بدون معلم".

محمد: مي توانم آن را ببينم؟

محمد: يمكنني أن أشاهده؟

مرد ايتاليائي: بله. بفرمائيد؟

الرجل الايطالي: نعم. تفضل.

محمد: اين كتاب براي خارجيان مفيد است. ياد گرفتن آن ساده است.

محمد: هذا الكتاب مفيد للاجانب. تعلّمه بسيط.

مرد ايتاليايي: بله. من با اين كتاب وچند كتاب ديگر، فارسي ياد مي گيرم.

الرجل الايطالي: نعم. أنا أتعلّم الفارسية بهذا الكتاب وعدة كتب اخري.

المفردات: الجزء الثاني

خودت= بنفسك

آموزشگاه= معهد

مي خواني= تدرس

مي روي= تذهب

مي روم= أذهب

مي آيم= آتي

دانشگاه= جامعة

بين المللي= دولي

ياد مي گيري= تتعلّم

كانون زبان ايران=معهد ايران للغات

آنجا= هناك

بزرگ=كبير

ياد مي گيرند=يتعلمون

نستمع الآن الي الجزء الثاني من الحوار.

محمد: خودت فارسي مي خواني يا به آموزشگاه مي روي؟

محمد: أنت بنفسك تدرس الفارسية ام تذهب للمعهد؟

مرد ايتاليايي: من به آموزشگاه زبان فارسي مي روم والآن از كلاس مي آيم.

الرجل الايطالي: انا اذهب الي معهد تعليم الفارسية وعدت للتو من الصف.

محمد: در دانشگاه بين المللي امام خميني فارسي ياد مي گيري؟

محمد: تتعلّم الفارسية في جامعة الامام الخميني الدولية؟

مرد ايتاليايي: نه. من در كانون زبان ايران، فارسي مي خوانم

الرجل الايطالي: لا. أنا أدرس الفارسية في معهد ايران للغات.

محمد: دانشجوها در آنجا فقط فارسي ياد مي گيرند؟

محمد: الطلاب هناك يتعلمون الفارسية فقط؟

مرد ايتاليائي: نه. دانشجوها مي توانند آنجا زبانهاي انگليسي، آلماني، عربي وفرنسه ياد بگيرند.

الرجل الايطالي: لا. يمكن للطلاب ان يتعلموا هناك اللغات الانجليزية والالمانية والعربية والفرنسية.

الحوار كاملا باللغة الفارسية فقط.

محمد: سلام، ببخشيد، تو خارجي هستي؟

مرد ايتاليائي: سلام. بله. من ايتاليائي هستم.

محمد: اين كتاب آموزش زبان فارسي است. درست است؟

مرد ايتاليائي: بله. اين كتاب، خود آموز فارسي است.

محمد: مي توانم آن را ببينم؟

مرد ايتاليائي: بله. بفرمائيد؟

محمد: اين كتاب براي خارجيان مفيد است. ياد گرفتن آن ساده است.

مرد ايتاليائي: بله. من با اين كتاب وچند كتاب ديگر، فارسي ياد مي گيرم.

محمد: خودت فارسي مي خواني يا به آموزشگاه مي روي؟

مرد ايتاليائي: من به آموزشگاه زبان فارسي مي روم والآن از كلاس مي آيم.

محمد: در دانشگاه بين المللي امام خميني فارسي ياد مي گيري؟

مرد ايتاليائي: نه. من در كانون زبان ايران، فارسي مي خوانم

محمد: دانشجوها در آنجا فقط فارسي ياد مي گيرند؟

مرد ايتاليائي: نه. دانشجوها مي توانند آنجا زبانهاي انگليسي، آلماني، عربي وفرنسه ياد بگيرند.

٧٤

كما نذكر أن محمدا تعرف علي مؤسسة ايران للغات وعلى كتاب "تعلم الفارسية بدون معلم"، والذي هو من اصدارات المؤسسة. ولهذا فقد رغب محمد في مشاهدة المؤسسة عن كثب. وهو الآن في المؤسسة ويسأل احدي موظفيها عن محاضراتها واطاراتها. قبل أن نستمع الي الحوار بينه وبين الموظفة نستمع الي المفردات ونتعلمها ليسهل علينا ما يدور من حديث بينهما.

المفردات: الجزء الاول

خوش آمدید=أهلاً وسهلاً

کمک مي كنم=أساعد

دانشجو=طالب جامعي

آشنا شوم=أتعرف علي

مي آبي=تأتي

دوست داري=تحب

آموزش=تعليم

چگونه=كيف؟

كلاس=صف

ويژه=خاص

داريم=عندنا

ياد مي گيري=تتعلم

ياد مي گيرم=أتعلم

دستور زبان=قواعد اللغة

گفتگو=محادثة

خواندن=قراءة

نوشتن=كتابة

الحوار الجزء الاول:

محمد: سلام.

محمد: مرحباً.

خاتم نوراني: سلام. خوش آمدید. مي توانم به شما كمك كنم؟

السيدة نوراني: مرحباً. اهلاً وسهلاً. يمكنني أن أساعدك؟

محمد: من دانشجوي ادبيات فارسي هستم، مي خواهم با بخش فارسي كانون آشنا شوم.

محمد: أنا طالب الأدب الفارسي. أريد أن اتعرف علي القسم الفارسي في المؤسسة.

خاتم نوراني: آيا دوست داري به كلاس آموزش فارسي بيايي؟

السيدة نوراني: هل تحب أن تأتي الي صف تعليم الفارسية؟

محمد: كلاس فارسي چگونه است؟

محمد: كيف هو صف الفارسية؟

خاتم نوراني: ما براي هر دانشجو يك كلاس ويژه داريم. تو چه چيزي مي خواهي ياد بگيري؟

السيدة نوراني: نحن عندنا صف خاص لكل طالب جامعي. أنت ماذا تريد أن تتعلم؟

محمد: مي خواهم دستور زبان فارسي، گفتگو، خواندن ونوشتن ياد بگيرم.

محمد: أريد أن أتعلم قواعد الفارسية، المحادثة والقراءة والكتابة.

المفردات: الجزء الثاني

همه چيز=كل شيء

تأليف كرده=لَـف

خوب=جيد

بيشتر از=أكثر من

چهل=أربعون

فرهنگ لغت=قاموس

بسيار=جداً

مي خرم=أشتري

مي تواني بخري=يمكنك أن تشتري

الجزء الثاني من الحوار.

خانم نوراني: شما مي تواني در كلاسهاي فارسي همه چيز ياد بگيري. ما كتابها وكلاسهاي مختلفي داريم.

السيدة نوراني: يمكنك أن تتعلم كل شيء في صف الفارسية. نحن عندنا كتب وصفوف مختلفة.

محمد: اين كتابها چگونه است؟

محمد: كيف هي هذه الكتب؟

خانم نوراني: ما براي خواندن، دستور زبان وكفتگو كتابهاي مختلفي داريم. اين كتابها را كانون تأليف كرده است.

السيدة نوراني: نحن عندنا كتب مختلفة للقراءة ولقواعد اللغة وللمحادثة. هذه الكتب قدألفتها المؤسسة.

محمد: خوب است. پس كتابهاي شما متنوع است.

محمد: جيد. إذن كتبكم متنوعة.

خانم نوراني: بله. كانون زبان ايران بيشتر از ٤٠ كتاب دارد. اين هم يك فرهنگ لغت است.

السيدة نوراني: نعم. لمؤسسة ايران للغات اكثر من أربعين كتاباً. وهذا أيضاً قاموس.

محمد: اين فرهنگ لغت بسيار مناسب است. مي توانم آن را بخرم؟

محمد: هذا القاموس مناسب جداً. يمكنني أن أشتريه؟

خانم نوراني: بله. كتابها وCD ها وفرهنگ لغت را مي تواني بخري.

السيدة نوراني: نعم. يمكنك أن تشري الكتب والأقراص المدمجة والقاموس.

نعيد الحوار كاملاً لكن باللغة الفارسية فقط.

محمد: سلام.

خانم نوراني: سلام. خوش آمدید. می توانم به شما کمک کنم؟

محمد: من دانشجوی ادبیات فارسی هستم، می خواهم با بخش فارسی کانون آشنا شوم.

خانم نوراني: آيا دوست داري به کلاس آموزش فارسي بيايي؟

محمد: کلاس فارسي چگونه است؟

خانم نوراني: ما براي هر دانشجو یک کلاس ویژه داریم. تو چه چيزي می خواهی یاد بگیری؟

محمد: می خواهم دستور زبان فارسي، گفتگو، خواندن و نوشتن یاد بگیرم.

خانم نوراني: شما می توانی در کلاسهاي فارسي همه چيز یاد بگیری. ما کتابها و کلاسهاي مختلفي داریم.

محمد: اين کتابها چگونه است؟

خانم نوراني: ما براي خواندن، دستور زبان و گفتگو کتابهاي مختلفي داریم. اين کتابها را کانون تأليف کرده است.

محمد: خوب است. پس کتابهاي شما متنوع است.

خانم نوراني: بله. کانون زبان ايران بيشتر از ۴۰ کتاب دارد. اين هم یک فرهنگ لغت است.

محمد: اين فرهنگ لغت بسيار مناسب است. می توانم آن را بخرم؟

خانم نوراني: بله. کتابها و CD ها و فرهنگ لغت را می توانی بخری.

۷۵

تعرّف صديقنا محمد علی احدى مؤسسات تعليم الفارسية للاجانب وهي المؤسسة الايرانية للغات. وفي هذه الحلقة يتعرف محمد علی مؤسسة أخرى وهي مؤسسة دهخدا، والتي يتعلّم فيها الراغبون الاجانب اللغة الفارسية علی مختلف المستويات. ولكي نتعرف أيضاً علی هذه المؤسسة، نتابع حواراً بين محمد وطالبة أجنبية تدرس في المؤسسة، لكن بعد تعلّم مفردات الحوار أولاً.

المفردات: الجزء الاول

ببخشيد = عذراً

چه چيزي؟ ماذا؟

ياد می گيري = تتعلّم

بودي = كنت

دستور زبان = قواعد اللغة

بودم = كنتُ

شعر نو = الشعر الحديث

آري = نعم

چند نفر = كم شخص

امروز = اليوم

فكر مي كنم = أَظنّ

كلاس = درس

۱۲ نفر = اثنا عشر شخصاً

تمام شد = انتهى

كجا؟ أين؟

الجزء الاول من الحوار.

محمد: ببخشيد، شما الآن كلاس فارسي بوي؟

محمد: عذراً، كنت الآن في صف تعلّم الفارسية؟

دانشجو: آري من امروز دو كلاس فارسي دارم كلاس اول تمام شد.

الطالب: نعم. لي اليوم درسان في الفارسية. وانتهى الدرس الاول.

محمد: در اين كلاس چه چيزي ياد مي گيريد.

محمد: ماذا تتعلّمون في هذا الدرس.

دانشجو: اين كلاس دستور زبان فارسي بود. ساعت ۳ كلاس شعر نو دارم.

الطالب: كان هذا درس قواعد اللغة الفارسية. في الساعة الثالثة يبدأ درس الشعر الحديث.

محمد: در اين كلاس چند نفر هستيد؟

محمد: كم شخصاً أنتم في هذا الدرس؟

دانشجو: فكر مي كنم ۱۲ نفر هستيم.

الطالب: أَظنّ أنّنا اثنا عشر شخصاً.

محمد: دانشجوهاي زبان فارسي اهل كجا هستند.

محمد: من أين هم طلاب اللغة الفارسية؟

دانشجو: آنها آلماني، ترك، چيني، اسپانيائي، فرانسوي، وانگليسي هستند.

الطالب: هم المانيون واتراك وصينيون واسبان وفرنسيون وبريطانيون.

المفردات: الجزء الثاني

آشنا مي شوند = يتعرفون

علاقمند = محب

اگر = لو

انتخاب مي كنيد = تختارون

مي توانيد = تستطيعون / يمكنكم

بعضي ها = البعض

خوب مي دانند = يعرفون جيداً، يجيدون

مي روند = يذهبون

كساني كه = اولئك الذين

چطور؟ كيف؟

گفتگو = محادثة

خواندن = قراءة

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: در اين كلاسها آيا دانشجوها با ادبيات فارسي هم آشنا مي شوند؟

محمد: في هذه الدروس، هل يتعرف الطلاب علي الادب الفارسي أيضاً؟

دانشجو: بلى. البته اگر به ادبيات فارسي علاقمند باشند.

الطالب: نعم، طبعاً اذا كانوا محبين للادب الفارسي.

محمد: پس شما مي توانيد درنهايتان را انتخاب كنيد؟

محمد: اذن انتم تستطيعون ان تختاروا دروسكم؟

دانشجو: بلى. بعضي ها فارسي خوب مي دانند. آنها مي توانند به كلاسهاي ادبيات بروند وبا سعدي، حافظ، خيام ومولوي آشنا شوند.

الطالب: نعم. البعض يجيدون الفارسية. فهم يستطيعون أن يذهبوا الي دروس الأدب ويتعرفوا علي سعدي وحافظ وخيام ومولوي (جلال الدين الرومي).

محمد: براي كساني كه فارسي نمي دانند چطور؟

محمد: وكيف لأولئك الذين لا يجيدون الفارسية؟

دانشجو: آنها مي توانند به كلاسهاي گفتگو، دستور زبان فارسي وخواندن بروند.

الطالب: أولئك يستطيعون أن يذهبوا الي درس المحادثة وقواعد اللغة الفارسية والقراءة.

الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: ببخشید، شما الان کلاس فارسی بودی؟

دانشجو: آری من امروز دو کلاس فارسی دارم کلاس اول تمام شد.

محمد: در این کلاس چه چیزی یاد می گیرید.

دانشجو: این کلاس دستور زبان فارسی بود. ساعت ۳ کلاس شعر نو دارم.

محمد: در این کلاس چند نفر هستید؟

دانشجو: فکر می کنم ۱۲ نفر هستیم.

محمد: دانشجویهای زبان فارسی اهل کجا هستند.

دانشجو: آنها آلمانی، ترک، چینی، اسپانیایی، فرانسوی، وانگلیسی هستند.

محمد: در این کلاسها آیا دانشجویها با ادبیات فارسی هم آشنا می شوند؟

دانشجو: بله. البته اگر به ادبیات فارسی علاقمند باشند.

محمد: پس شما می توانید درسهایتان را انتخاب کنید؟

دانشجو: بله. بعضی ها فارسی خوب می دانند. آنها می توانند به کلاسهای ادبیات بروند وبا سعدی، حافظ، خیام ومولوی آشنا شوند.

محمد: برای کسانی که فارسی نمی دانند چطور؟

دانشجو: آنها می توانند به کلاسهای گفتگو، دستور زبان فارسی وخواندن بروند.

۷۶

حوار بین صدیقنا محمد وبانع البسة مصنوعة من الجلد المدبوغ تشتهر ايران بصناعتها. لأن محمدا ينوي ارسال هدية الي والدته يفضل أن تشتمل علي معطف ومحفظة وقفازات ذات نوعية وجودة عالية.

المفردات: الجزء الاول

ببخشید = عذراً

فروشگاه = متجر

چه قدر؟ كم؟

محصول = منتج

پالتو = معطف

كجا: اين

كيف = محفظة

البته = طبعاً

دستکش = قفازات

تولید می کنند= ينتجون

كفش = حذاء

چند = عدة

چرم = جلد مدبوغ

۲۰۰ هزار تومان = مائتا ألف تومان

گران = غالي

شهر = مدينة

الحوار الجزء الأول.

محمد: ببخشید! قیمت این پالتو چرم چه قدر است؟ ۲۰۰ هزار تومان؟

محمد: عذراً! كم هو سعر هذا المعطف الجلدي؟ مائتا ألف تومان؟

فروشنده: بله. قیمت آن ۲۰۰ هزار تومان است.

البائع: نعم. سعره مائتا ألف تومان.

محمد: گران است. آیا این پالتو از چرم طبیعی است؟

محمد: غالي. هل هذا المعطف من الجلد الطبيعي؟

فروشنده: بله. تمام پالتوها وكيف وكفشهاي این فروشگاه از چرم طبیعی هستند حتي دستكشها.

البائع: نعم. كل المعاطف والمحفظات والاحذية في هذا المتجر، من الجلد الطبيعي وحتى القفازات.

محمد: این چرمها محصول كجا هستند؟

محمد: هذه الجلود المدبوغة منتوج في این؟

فروشنده: شهر مشهد. البته چند شهر دیگر ایران نیز چرم تولید می کنند. چرم ایران خیلی خوب است.

البائع: مدينة مشهد. طبعاً ينتج الجلد المدبوغ في عدة مدن إيرانية أخرى. الجلد الايراني المدبوغ جيد جداً.

المفردات: الجزء الثاني

خوب = جيد

۵۰ هزار = خمسون ألف

بسیار = جداً

قشنگ = جميل

برای من = لي

بفرمائید = تفضل

سمت چپ = جهة اليسار

مي خواهم = أريد

مي خواهي = تريد

رنگ = لون

مشكي = أسود

قهوه اي = بني

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: ببخشيد، قيمت اين كيف چقدر است؟

محمد: عذراً، كم سعر هذه المحفظة؟

فروشنده: ۵۰ هزار تومان.

البائع: خمسون الف تومان.

محمد: بسيار قشنگ است. اما براي من گران است.

محمد: جميلة جدا. لكنّه غالٍ بالنسبة لي.

فروشنده: كيف وكفشهاي ديگري هم داريم. بفرمائيد اين طرف، سمت چپ.

البائع: لدينا أيضاً محفظات وأحذية أخرى. تفضل هذه الجهة، جهة اليسار.

محمد: اين كيف ودستکش بسيار زيبا هستند. اينها را مي خواهم.

محمد: هذه المحفظة والقفازات جميلة جدا. هذه اريدها.

فروشنده: بله. حتماً. رنگ مشكي مي خواهي يا قهوه اي؟

البائع: نعم. حتماً. تريد اللون الاسود أم البني؟

محمد: رنگ قهوه اي خوب است. متشكرم.

محمد: اللون البني جيد. شكرا.

اذن نستمع الآن الي الحوار كاملاً باللغة الفارسية.

محمد: ببخشيد! قيمت اين پالتو چرم چه قدر است؟ ۲۰۰ هزار تومان؟

فروشنده: بله. قيمت آن ۲۰۰ هزار تومان است.

محمد: گران است. آيا اين پالتو از چرم طبيعي است؟

فروشنده: بله. تمام پالتوها وكيف وكفشهاي اين فروشگاه از چرم طبيعي هستند حتي دستكشها.

محمد: اين چرمها محصول كجا هستند؟

فروشنده: شهر مشهد. البته چند شهر ديگر ايران نيز چرم توليد مي كنند. چرم ايران خيلي خوب است.

محمد: ببخشید، قیمت این کیف چقدر است؟

فروشنده: ۵۰ هزار تومان.

محمد: بسیار قشنگ است. اما برای من گران است.

فروشنده: کیف و کفشهای دیگری هم داریم. بفرمائید این طرف، سمت چپ.

محمد: این کیف و دستکش بسیار زیبا هستند. اینها را می خواهم.

فروشنده: بله. حتماً. رنگ مشکی می خواهی یا قهوه ای؟

محمد: رنگ قهوه ای خوب است. متشکرم.

۷۷

حوار بین محمد وزمیلہ سعید. الزمیلان یتمشیان فی أحد أزقة طهران القديمة، وقد أسدل الظلام للتو، وصوت المؤذن يعلو من مأذنة مسجد في الزقاق. يدخل الزمیلان مزار حفید أحد الائمة عليهم السلام لاداء الصلاة. قبة المزار وجدرانہ الداخلية تلفت انتباه محمد واعجابه، فيمعن النظر فيها. فماذا يقول سعید والحال هذه؟ وماذا يريد أن يعرف محمد؟ وكيف يبدأ الحوار بينهما؟ اذن دعنا نتعلم المفردات أولاً.

المفردات: الجزء الاول

نگاه مي كني = تنظر

آينه كاري = تزيين بالمرايا

به چه؟ الي ماذا؟

كوچك = صغير

ديوار = جدار

مي گوييم = نسمي

نماز = صلاة

چسباند = لصق

شروع مي شود = يبدأ

به هم = ببعض

نگاه مي كنم = أنظر

سخت = صعب

آينه = مرآة

هنرمند = فنّان

زيبا = رانع

الحوار الجزء الاول.

سعيد: به چه نگاه مي كني؟ الآن نماز شروع مي شود.

سعيد: الي ماذا تنتظر؟ الآن تبدأ الصلاة.

محمد: به اين ديوار نگاه مي كنم. چه آينه هاي زيبايي!

محمد: أنظر الي هذا الجدار. كم هي رائعة المرايا!

سعيد: اينها آينه هاي بسيار كوچك هستند. به اين هنر، آينه كاري مي گوئيم.

سعيد: هذه مرايا صغيرة جداً، وهذا الفن نسميه التزيين بالمرايا.

محمد: چگونه اين آينه هاي كوچك را به هم چسبانده اند؟ خيلي كار سختي است.

محمد: كيف لصقوا هذه المرايا الصغيرة ببعضها؟ انه عمل صعب جداً.

سعيد: آري. اين كار هنرمندان ايراني است. آنها با دقت اين آينه هاي كوچك را به هم مي چسبانند.

سعيد: نعم. هذا عمل الفنانين الايرانيين. فهم يلصقون هذه المرايا الصغيرة ببعضها بدقة.

المفردات: الجزء الثاني

مسجدها = مساجد

مي پوشانند = يغطون

زيارتگاه = مزار

مي بينيم = نشاهد

تزيين مي كنند = يزينون

روشن = وضاء

همين طور است = بالضبط

عجله كن = أسرع

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: آيا اين يك هنر قديمي است؟

محمد: هل هذا فن قديم؟

سعيد: بله. اين هنر قديمي ايراني ها است. آنها مسجدها وزيارتگاه ها را با آينه كاري تزيين مي كنند.

سعيد: نعم. هذا فن قديم للايرانيين. هم يزينون المساجد والمزارات بالمرايا.

محمد: تمام دیوارها را با آینه های خیلی کوچک می پوشانند؟

محمد: یغظون کل الجدران بالمرایا الصغيرة جدا؟

سعید: آری. در خیلی از محلهای زیارتی، آینه کاری می بینیم.

سعید: نعم. فی الكثير من المزارات، نشاهد التزیین بالمرایا.

محمد: آینه کاری، فضا را خیلی روشن می کند.

محمد: التزیین بالمرایا يجعل الفضاء وضاء جداً.

سعید: همین طور است. عجله کن. نماز شروع می شود.

سعید: بالضبط. اسرع! ستبدأ الصلاة.

الحوار لكن باللغة الفارسية فقط.

سعید: به چه نگاه می کنی؟ الآن نماز شروع می شود.

محمد: به این دیوار نگاه می کنم. چه آینه های زیبایی!

سعید: اینها آینه های بسیار کوچک هستند. به این هنر، آینه کاری می گوئیم.

محمد: چگونه این آینه های کوچک را به هم چسبانده اند؟ خیلی کار سختی است.

سعید: آری. این کار هنرمندان ایرانی است. آنها با دقت این آینه های کوچک را به هم می چسبانند.

محمد: آیا این یک هنر قدیمی است؟

سعید: بله. این هنر قدیمی ایرانی ها است. آنها مسجدها و زیارتگاه ها را با آینه کاری تزیین می کنند.

محمد: تمام دیوارها را با آینه های خیلی کوچک می پوشانند؟

سعید: آری. در خیلی از محلهای زیارتی، آینه کاری می بینیم.

محمد: آینه کاری، فضا را خیلی روشن می کند.

سعید: همین طور است. عجله کن. نماز شروع می شود.

نرافق محمد وعلي وهما يتحاوران حول انطباعاتهما عن مدينة طهران ومعالمها الحضارية وأزقتها القديمة والحديثة وشوارعها وحدائقها ومبانيها وأبراجها.
محمد وعلي جالسان الآن في احدي الحدائق الجميلة، شمالي طهران، حيث يشاهدان كل هذه المناظر، نظرا لارتفاع الجزء الشمالي من المدينة، قياماً بأجزائها الاخرى الوسطى والجنوبية.

المفردات: الجزء الاول

بالا= علو

می بینیم = نشاهد

می توانیم = نستطيع

قشنگ = جميل

بزرگ = كبير

جالب = رائع

منظره = منظر

چيزهايي = اشياء

ساختمان = مبني

ساختمانها = مباني

برجها = ابراج

زمانی = حين

آمدن = جنت

فکر نمی کردم = ما كنت أتصور

مدرن = حديث

فکر می کردم = كنت أتصور

ببینم = أشاهد

فکر می کردی = كنت تتصور

خانه = بيت

یک طبقه = طبق واحد

وقتي = عندما

بچه = طفل

بودم = كنتُ

زندگی می کردیم = كنا نعيش

تعلمنا المفردات اذن الى الجزء الاول من الحوار:

علي: از اين بالا می توانيم تهران را ببينيم، خيلي قشنگ است.

علي: من هذا العلو نستطيع أن نري طهران، جميلة جداً.

محمد: آره. تهران خيلي بزرگ وزيبا است.

محمد: نعم. طهران كبيرة جداً وجميلة.

علي: به نظر تو چه چیزهایی در تهران جالب هستند؟

علي: برآیک آی الاشياء في طهران رائعة؟

محمد: ساختمانها وبرجهاي بلند تهران براي من خيلي جالب است. زماني که به ايران آمدم، فکر نمي کردم در تهران ساختمانهاي مدرن هم ببينيم.

محمد: مباني واپراج طهران العالیه رائعة جدا بالنسبة لي. حين جئت الي ايران، ما كنت أتصور أن أشاهد في طهران مباني حديثة أيضاً.

علي: يعني فکر مي كردي که ساختمانهاي تهران قديمي هستند؟

علي: يعني كنت تتصور أن مباني طهران قديمة؟

محمد: آره. فکر مي کردم که بیشتر خانه ها یک طبقه است و تهران شهر کوچكي است.

محمد: نعم. كنت أتصور أن أغلب البيوت ذات طابق واحد وأن طهران مدينة صغيرة.

علي: وقتي من بچه بودم در یک خانه ي بزرگ یک طبقه زندگی مي کردیم.

علي: عندما كنت أنا طفلاً، كنا نعيش في بيت كبير ذي طابق واحد.

المفردات: الجزء الثاني

زندگی نمی کنید = لا تعيشون

فروخت = باع

پدرم = والدي

آپارتمان = شقة

زندگی می کنیم = نعيش

کدام؟ أي؟

بیشتر = أكثر

دوست داری = تحب

دوست داشتم = كنت أحب

حیاط = باحة

برادرها = اخوان

بازی می کردیم = كنا نلعب

می بینی = تشاهد

می توانی ببینی = تستطيع ان تشاهد

کوچه = زقاق

کوچه ها = أزقة

الآن الى الجزء الثاني من الحوار.

محمد: الآن در آنجا زندگي نمي كنيد؟

محمد: آلا تعيشون الآن هناك؟

علي: نه پدرم آن خانه ي زيبا وقديمي را فروخت والآن در يك آپارتمان زندگي مي كنيم.

علي: لا. باع والدي ذلك البيت الجميل والقديم، والآن نعيش في شقة صغيرة.

محمد: کدام را بيشتر دوست داري؟ خانه ي قديمي يا آپارتمان را؟

محمد: أيهما تحبُّ أكثر؟ البيت القديم أم الشقة؟

علي: من آن خانه را بسيار دوست داشتم. در حياط آن با برادرهايم بازي مي كردم.

علي: أنا أحببتُ ذلك البيت كثيراً. كنتُ أَلْعَبُ في باحته مع اخواني.

محمد: برجهاي تهران خيلي مدرن وزيبا هستند.

محمد: أبراج طهران حديثة جداً وجميلة.

علي: درست است. اما هنوز هم خانه هاي قديمي را در كوچه ها مي تواني ببيني.

علي: صحيح. لكن يمكنك أن تشاهد حتي الآن البيوت القديمة في الأزقة.

الآن الى الحوار كاملا باللغة الفارسية.

علي: از اين بالا مي توانيم تهران را ببينيم، خيلي قشنگ است.

محمد: آره. تهران خيلي بزرگ وزيبا است.

علي: به نظر تو چه چيزهايي در تهران جالب هستند؟

محمد: ساختمانها وبرجهاي بلند تهران براي من خيلي جالب است. زماني كه به ايران آمدم، فكر نمي كردم در تهران ساختمانهاي مدرن هم ببينيم.

علي: يعني فكر مي كردي كه ساختمانهاي تهران قديمي هستند؟

محمد: آره. فكر مي كردم كه بيشتر خانه ها يك طبقه است و تهران شهر كوچكي است.

علي: وقتي من بچه بودم در يك خانه ي بزرگ يك طبقه زندگي مي كرديم.

محمد: الآن در آنجا زندگي نمي كنيد؟

علي: نه پدرم آن خانه ي زيبا وقديمي را فروخت والآن در يك آپارتمان زندگي مي كنيم.

محمد: کدام را بيشتر دوست داري؟ خانه ي قديمي يا آپارتمان را؟

علي: من آن خانه را بسيار دوست داشتم. در حياط آن با برادرهايم بازي مي كردم.

محمد: برجهای تهران خیلی مدرن و زیبا هستند.

علی: درست است. اما هنوز هم خانه های قدیمی را در کوچه ها می توانی ببینی.

۷۹

سنبقی مع محمد و علی و هما یواصلان الحديث عن المناظر الخلابة والمشاهد الرائعة في طهران والتي تثير إعجاب محمد بما في ذلك المباني والأبراج والجسور الضخمة والطرق السريعة ونحوها. لكن نبدأ أولاً بتعلم المفردات كمدخل لفهم وتعلم الحوار بين الزميلين.
المفردات: الجزء الأول

خوب! = حسناً!

گفتی = قلت

برجها = أبراج

بلند = عالی

برایت = بالنسبة إليك

بزرگراه = الطريق السريع

بزرگراه ها = الطرق السريعة

مدرن = حديث

پارک = حديقة

پارکها = حدائق

شاید = ربما

منظورت این است که = تقصد أن

دوست دارم = أحبّ

آنجا = ذلك المكان

درخت = شجرة

درختها = اشجار

گل = وردة

گلها = ورود

معمولاً = عادة

پراز = مليء ب

پل = جسر

پلها = جسور

مهندسان = مهندسون

درست کرده اند = قد أنشأوا

تعلمنا المفردات والآن الي الجزء الأول من الحوار.

علي: خوب! گفتي برجهاي بلند تهران براي جالب است. ديگر چه چيزي براي جالب است؟

علي: حسناً! قلت أبراج طهران العالية رائعة بالنسبة اليك. ما هي الأشياء الاخرى الرائعة بالنسبة لك؟

محمد: بزرگراه هاي تهران و پارکهاي هم زیبا و مدرن هستند.

محمد: طرق طهران السريعة وحدائقها أيضاً جميلة وحديثة.

علي: شاید منظور شما بزرگراه مدرس است، اطراف بزرگراه مدرس بسیار زیباست.

علي: ربما تقصد طريق "مدرس" السريع، أطراف طريق "مدرس" السريع جميلة جداً.

محمد: بله. من آنجا را خیلی دوست دارم. درختها و گلهاي قشنگي دارد.

محمد: نعم. أنا أحب ذلك المكان كثيراً. فيه أشجار وورود جميلة.

علي: معمولاً دو طرف بزرگراه هاي تهران پر از درخت و گل است.

علي: عادة جانباً طرق طهران السريعة ملئية بالأشجار والورود.

محمد: این بزرگراه ها، پلهاي بزرگي هم دارند.

محمد: لهذه الطرق السريعة جسور ضخمة أيضاً.

علي: بله. مهندسان ايراني در اين ۲۰ سال بزرگراهها و پلهاي بسياري درست کرده اند.

علي: نعم، المهندسون الايرانيون أنشأوا طرقاً سريعة وجسوراً كثيرة خلال الاعوام العشرين الأخيرة.

المفردات: الجزء الثاني

کمک = مساعدة

خارجي ها = الأجانب

بيشتر = أغلب

چيز ها = أشياء

توليد مي کنند = ينتجون

مي سازند = يصنعون

وجود دارد = يوجد

پيشرفته = متطور

زياد = كثير

هشت = ثمانية

زندگي مي کنند = يعيشون

هنوز = مازال

ساخت = صنع

در دست ساخت = قيد الإنشاء

الجزء الثاني من الحوار.

محمد: يعني اينها را مهندسان ايراني درست کرده اند؟ بدون کمک خارجيها؟

محمد: يعني أنشأها المهندسون الايرانيون؟ بدون مساعدة الأجانب؟

علي: بله. ايرانيها بيشتر چيزها را خودشان توليد مي کنند و مي سازند.

علي: نعم، الايرانيون ينتجون ويصنعون أغلب الأشياء بأنفسهم.

محمد: آیا در شهرهاي ديگر ايران هم بزرگراه ها و پلهاي بزرگ وجود دارد؟

محمد: هل توجد في المدن الايرانية الاخرى طرق سريعة وجسور ضخمة؟

علي: البته. شهرهاي بزرگ ايران مثل تهران پيشرفته هستند.

علي: طبعاً. المدن الايرانية الكبرى منظورة مثل طهران.

محمد: چه خوب. شهرهاي بزرگي مثل تهران واصفهان بايد پلها وبزرگراه هاي زيادي داشته باشند.

محمد: هذا جيد. ولا بد أن تكون للمدن الكبرى مثل طهران واصفهان جسور وطرق سريعة كثيرة.

علي: بله. هشت ميليون نفر در تهران زندگي مي کنند. هنوز بزرگراه هاي زيادي در دست ساخت است.

علي: نعم. يعيش في طهران ثمانية ملايين نسمة. وما زالت هناك طرق سريعة كثيرة قيد الإنشاء.

مرة أخرى الحوار باللغة الفارسية.

علي: خوب! گفتي برجهاي بلند تهران براي جالب است. ديگر چه چيزي براي جالب است؟

محمد: بزرگراه هاي تهران و پاركهايش هم زيبا ومدرن هستند.

علي: شايد منظور شما بزرگراه مدرس است، اطراف بزرگراه مدرس بسيار زيباست.

محمد: بله. من آنجا را خيلي دوست دارم. درختها و گلهاي قشنگي دارد.

علي: معمولاً دو طرف بزرگراه هاي تهران پر از درخت و گل است.

محمد: اين بزرگراه ها، پلهاي بزرگي هم دارند.

علي: بله. مهندسان ايراني در اين ۲۰ سال بزرگراهها و پلهاي بسياري درست کرده اند.

محمد: يعني اينها را مهندسان ايراني درست کرده اند؟ بدون کمک خارجيها؟

علي: بله. ايرانيها بيشتريزيها را خودشان توليد مي کنند ومي سازند.

محمد: آيا در شهرهاي ديگر ايران هم بزرگراه ها وپلهاي بزرگ وجود دارد؟

علي: البته. شهرهاي بزرگ ايران مثل تهران پيشرفته هستند.

محمد: چه خوب. شهرهاي بزرگي مثل تهران واصفهان بايد پلها وبزرگراه هاي زيادي داشته باشند.

علي: بله. هشت ميليون نفر در تهران زندگي مي کنند. هنوز بزرگراه هاي زيادي در دست ساخت است.

۸۰

حوار بين محمد واثنين من زملائه وهما علي وسعيد حيث يعرفوننا علي مسجد مهم وكبير قرب مدينة قم، وهو مسجد جمكران، الذي يذهب اليه الزوار عادة عصر الثلاثاء من كل اسبوع وحتى فجر الأربعاء.

المفردات: الجزء الاول

مي خواهم بروم =أريد أن أذهب

خوش به حالت = هنيئاً لك

التماس دعا = أسألك الدعاء

محتاجيم به دعا = نحن بحاجة إلي الدعاء

چه مي گويند؟ ماذا يقولون؟

مي گوييم = نقول

پس = إذن

إذن إلى الحوار أولاً بين محمد وعلي.

محمد: فردا مي خواهم با سعيد به مسجد جمكران بروم.

محمد: غداً ... أريد أن أذهب مع سعيد الي مسجد جمكران.

علي: خوش به حالت. التماس دعا.

علي: هنيئاً لك. أسألك الدعاء.

محمد: ايرانيها در جواب التماس دعا چه مي گويند؟

محمد: ماذا يقول الإيرانيون في جواب أسألك الدعاء؟

علي: مي گوييم محتاجيم به دعا.

علي: نقول نحن بحاجة إلي الدعاء.

محمد: پس ... محتاجيم به دعا.

محمد: إذن ... نحن بحاجة إلي الدعاء.

والآن إلى الحوار بين محمد وعلي مرة أخرى لكن بالفارسية فقط.

محمد: فردا مي خواهم با سعيد به مسجد جمکران بروم.

علي: خوش به حالت. التماس دعا.

محمد: ايرانيها در جواب التماس دعا چه مي گویند؟

علي: مي گويم محتاجيم به دعا.

محمد: پس ... محتاجيم به دعا.

المفردات: الجزء الثاني

گنبد = قبة

آبي = أزرق

شلوغ = مزدحم

سه شنبه = الثلاثاء

مردم = الناس

شهر = مدينة

مي آيند = يأتون

اينجا = هنا

ماشين = سيارة

ماشين را پارک مي کنی = تركز السيارة

سمت = جهة

راست = يمين

خیابان = شارع

ماشين را پارک مي کنم = أركن السيارة

کي؟ متي؟

شروع مي شود = يبدأ

نماز خواندن = إقامة الصلاة

وقت داريم = لدينا وقت

نيم ساعت = نصف ساعة

دیگر = آخر

نعود إلى الحوار وهذه المرة بين محمد وسعيد.

محمد: آیا آن گنبد مسجد جمکران است؟

محمد: هل تلك القبة قبة مسجد جمکران؟

سعيد: بله. آن گنبد آبي وزيباي مسجد جمکران است.

سعيد: نعم. تلك القبة الزرقاء والجميلة هي قبة مسجد جمکران.

محمد: چه مسجد بزرگي است! خيلي هم شلوغ است.

محمد: ما أكبر هذا المسجد! مزدحم جداً أيضاً.

سعيد: بله. سه شنبه ها، مردم زيادي از شهرهاي قم و تهران به اينجا مي آیند.

سعيد: نعم. أيام الثلاثاء، يأتي الي هنا كثير من الناس من مدينة قم وطهران.

محمد: خيلي شلوغ است. ماشين را کجا پارک مي کنی.

محمد: مزدحم جداً. أين تركن السيارة؟

سعيد: در سمت راست، در آن خیابان ماشين را پارک مي کنم؟

سعيد: في الجهة اليمني، في ذلك الشارع أركن السيارة.

محمد: مراسم دعا كي شروع مي شود؟

محمد: متي تبدأ مراسم الدعاء؟

سعيد: نيم ساعت بعد. براي نماز خواندن وقت داريم.

سعيد: بعد نصف ساعة. لدنيا وقت لإقامة الصلاة.

نستمع مرة اخري إلي الحوار بالفارسية فقط.

محمد: آیا آن گنبد مسجد جمکران است؟

سعيد: بله. آن گنبد آبي وزيباي مسجد جمکران است.

محمد: چه مسجد بزرگي است! خيلي هم شلوغ است.

سعيد: بله. سه شنبه ها، مردم زيادي از شهرهاي قم و تهران به اينجا مي آیند.

محمد: خيلي شلوغ است. ماشين را کجا پارک مي کنی.

سعيد: در سمت راست، در آن خیابان ماشين را پارک مي کنم؟

محمد: مراسم دعا كي شروع مي شود؟

سعيد: نيم ساعت بعد. براي نماز خواندن وقت داريم.

سنكون برفقة محمد وسعيد وهما يستقلان سيارة يقودها سعيد متوجهين إلى محافظة أربيل وعاصمتها، التي تحمل نفس الاسم. أشجار ومزارع خضراء تكسوان جانبي الطريق الي هناك. ومناظر خلابة تلفت انتباه الزميلين وتثير أحاسيسها واستغراب محمد بالذات، فيعبر محمد عن مشاعره وأحاسيسه لزميله سعيد.

المفردات: الجزء الاول

دو طرف = جانبان

جاده = طريق

جنگل = الغابة

جنگلها = غابات

اينجا = هنا

دوست دارم = أحب

كي؟متي؟

مي رسيم = نصل

ساعت پنج = الساعة الخامسة

خسته شدي = تعبت

خسته نمي شوم = لا أتعب

سرسبز = أرض خضراء

هوای خنک = جو لطيف

خنکتر = أبرد قليلاً، ألطف

به هم = ببعض

نزدیک = قريب

نزدیکتر = أقرب

شهر = مدينة

شهرها = مدن

الجزء الأول من الحوار.

محمد: چه جالب! در دو طرف جاده يا مزرعه است يا جنگل.

محمد: ما أروعه! علي جانبي الطريق إما مزرعة أو غابة.

سعيد: آره. من جنگلهاي اينجا را خيلي دوست دارم.

سعيد: نعم. أنا أحب الغابات هنا كثيراً.

محمد: كي به اردبيل مي رسيم؟

محمد: متي نصل أردبيل؟

سعید: ساعت پنج. آیا خسته شدي؟

سعید: الساعة الخامسة. هل تعبت؟

محمد: نه. اینجا زمین بسیار زیبا و سرسبز است. خسته نمی شوم.

محمد: لا. هذه الأرض جميل جداً وخضراء. لا أتعب.

سعید: بله. اینجا سرسبز تر از تهران است و هوا هم خنکتر و لطیف تر است.

سعید: نعم. هذا المكان أكثر خضاراً من طهران والجو أيضاً أبرد قليلاً وألطف.

محمد: اینجا شهرها به هم نزدیکترند.

محمد: المدن في هذا المكان أقرب من بعضها.

المفردات: الجزء الثاني

به خاطر = بسبب

هوای خوب = جو لطیف

روستا = قرية

روستاها = قري

زیاد = كثير

ببین = أنظر

گاو = بقرة

گاوها = البقر

گوسفند = خروف

گوسفندها = خرفان

مي بینم = أري

دامداری = تربية المواشي

کار = مهنة

فکر می کنم = أظن

همین طور = كذلك

سنتی = تقليدي

مدرن = حديث

داريم = لنا

الجزء الثاني من الحوار.

سعيد: به خاطر هواي خوب، شهرها وروستا هاي زيادي در اينجا هست.

سعيد: بسبب الجو اللطيف، توجد هنا مدن وقرى كثيرة.

محمد: آنجا را ببين! گاوها وگوسفندهاي زيادي نزديك جاده هستند.

محمد: أنظر هناك! توجد بقرات وخرافان كثيره قرب الطريق.

سعيد: دامداري يك كار مهم براي اهالي روستاهاست.

سعيد: تربية المواشي مهنة مهمة لأهالي القرى.

محمد: آيا اين گاوها وگوسفندها مال اهالي همين منطقه هستند؟

محمد: هل هذه البقرات والخرافان هي لأهالي نفس هذه المنطقة؟

سعيد: بله. فكر مي كنم همين طور است.

سعيد: نعم. أظن كذلك.

محمد: آيا دامداري در ايران سنتي است؟

محمد: هل تربية المواشي تقليدية في ايران؟

سعيد: مردم روستا ها، گاو وگوسفند دارند. ولي مزارع دامداري مدرن هم داريم.

سعيد: لأبناء القرى، بقرات وخرافان. لكن لنا مزارع حديثة أيضاً لتربية المواشي.

الحوار ثانية باللغة الفارسية.

سعيد: به خاطر هواي خوب، شهرها وروستا هاي زيادي در اينجا هست.

محمد: آنجا را ببين! گاوها وگوسفندهاي زيادي نزديك جاده هستند.

سعيد: دامداري يك كار مهم براي اهالي روستاهاست.

محمد: آيا اين گاوها وگوسفندها مال اهالي همين منطقه هستند؟

سعيد: بله. فكر مي كنم همين طور است.

محمد: آيا دامداري در ايران سنتي است؟

سعيد: مردم روستا ها، گاو وگوسفند دارند. ولي مزارع دامداري مدرن هم داريم.

سنرافق محمد وسعيد في سفرتهم الي مدينة أردبيل. هما الآن في إحدى المقاهي علي قارعة الطريق إلى المدينة لأخذ قسط من الراحة. فضل محمد الجلوس علي كرسي خارج المقهى ليتفرج علي المناظر الطبيعية الخلابة. وعلى مقربة منه يجلس قروي ويحتسي الشاي. وهذا ما يتيح لمحمد الفرصة لمحدثته وللاستفسار عما يشاهد من مبان ونحوها. ولكي نعرف عما يدور الحوار بين محمد وذلك القروي علينا أن نتعلم باديء ذي بدء المفردات الفارسية.

المفردات: الجزء الاول

ساختمان = بناية

ساختمانهاي بزرگ = بنايات كبيرة

کارخانه = معمل

نمي دانم = لا أعرف

دامداری = تربية المواشي

روستا = قرية

روستايي = قروي

پیشرفته = متطور

بیشتر از = أكثر من

دويست = مائتان

روپرو = أمام

آبي رنگ = أزرق اللون

کارخانه ي شیر = معمل للألبان

الحوار الجزء الأول.

محمد: آن ساختمان چیست؟ آنجا! آن روبرو!

محمد: ما هي تلك البناية؟ هناك! إلي الأمام!

مرد روستايي: آن ساختمان آبي رنگ، کارخانه ي شیر است.

القروي: تلك البناية الزرقاء اللون، معمل للألبان.

محمد: پس شیر گاوهاي اين دامداری را به آنجا مي برند. درست است؟

محمد: إذن يأخذون حليب مزرعة تربية المواشي هذه إلي هناك. صحيح؟

مرد روستايي: بله. هم شیر اين دامداری وهم شیر گاوها وگوسفندهاي روستاهاي نزديک را به آنجا مي برند.

القروي: نعم. يأخذون إلي هناك حليب مزرعة تربية المواشي هذه أيضاً حليب البقرات والأغنام من القري القريبة.

المفردات: الجزء الثاني

شیر = حليب

ماست = لبن رائب

پنیر = جبنة

خامه = قشطة

کره = زبدة

بستنی = بوضة

تولید می کنند = ینتجون

تولید می شود = ینتج

همه = کلّ

شهر = مدينة

شهرها = مدن

استفاده می کنند = یستفیدون

الجزء الثاني من الحوار

محمد: آیا آن کارخانه فقط شیر تولید می کند؟

محمد: هل ذلك المعمل ينتج الحليب فقط؟

مرد روستایی: نه. در آن کارخانه، پنیر، ماست، خامه، کره و بستنی هم تولید می شود.

القروي: لا. في ذلك المعمل تنتج الجبنة واللبن الرائب والقشطة والزبدة والبوضة أيضاً.

محمد: آیا این پنیر و ماست را به همه ی شهرهای ایران می برند؟

محمد: هل يأخذون هذه الجبنة واللبن الرائب إلى كل المدن الإيرانية؟

مرد روستایی: نه. فقط مردم شهرهای نزدیک از آنها استفاده می کنند.

القروي: لا. يستفيد منها أبناء المدن القريبة فقط.

محمد: کارخانه های زیادی مثل این کارخانه در ایران هست.

محمد: توجد في ايران معامل كثيرة مثل هذا المعمل.

الحوار كاملاً وباللغة الفارسية.

محمد: آن ساختمان چیست؟ آنجا! آن روبرو!

مرد روستایی: آن ساختمان آبی رنگ، کارخانه ی شیر است.

محمد: پس شیر گاوهاي این دامداری را به آنجا می برند. درست است؟

مرد روستایی: بله. هم شیر این دامداری و هم شیر گاوها وگوسفندهای روستاهای نزدیک را به آنجا می برند.

محمد: آیا آن کارخانه فقط شیر تولید می کند؟

مرد روستایی: نه. در آن کارخانه، پنیر، ماست، خامه، کره و بستنی هم تولید می شود.

محمد: آیا این پنیر و ماست را به همه ی شهرهای ایران می برند؟

مرد روستایی: نه. فقط مردم شهرهای نزدیک از آنها استفاده می کنند.

محمد: کارخانه های زیادی مثل این کارخانه در ایران هست.

۸۳

حوار آخر بین محمد و سعید حول مشاهداتهما في مدينة أردبیل وانطباعاتهما عن المدينة التي وصلوها بعد ثماني ساعات من إنطلاقهما من طهران وقد أطلعنا في الحلقة السابقة علي مشاهداتهما في الطريق إلي هناك.

المفردات: الجزء الاول

اینجا = هنا

فکر می کردم = كنتُ أظنّ

شهر = مدينة

کوچک = صغير

بزرگ = كبير

مرکز استان = مركز المحافظة

به کجا؟ إلي أين؟

هتل = فندق

امروز = اليوم

می مانیم = نبقى

فردا = غداً

خانه = بيت

پدر بزرگ = جد

روستا = قرية

الجزء الأول من الحوار:

سعید: به اردبیل رسیدیم. اینجا شهر اردبیل است.

سعید: وصلنا الي أردبیل. هنا مدينة أردبیل.

محمد: فکر می کردم اردبیل شهر کوچکی است. اما آن شهر بزرگ و زیبایی است.

محمد: كنتُ أظنّ أنّ اردبیل مدينة صغيرة. لكنها مدينة كبيرة وجميلة.

سعید: بله. شهر اردبیل مرکز استان اردبیل است.

سعید: نعم. مدینة أردبیل هی مرکز محافظة اردبیل.

محمد: الآن به کجا می رویم؟ به هتل؟

محمد: إلی أين نذهب الآن؟ إلی الفندق؟

سعید: آره. امروز در اردبیل می مانیم وفردا صبح به لاهرود می رویم.

سعید: نعم. اليوم نبقى في أردبیل وغداً صباحاً نذهب إلی لاهرود.

محمد: آیا خانه ی علی در لاهرود است؟

محمد: هل بیت علی في لاهرود؟

سعید: نه. خانه پدر بزرگ علی در لاهرود است. لاهرود روستای بزرگی است.

سعید: لا. بیت جد علی في لاهرود. لاهرود قرية كبيرة.

المفردات: الجزء الثاني

می بینیم = نشاهد

می توانیم ببینیم = نستطيع أن نشاهد

قله = قمة

کوه = جبل

کوهنورد = متسلق الجبال

کوهنوردها = متسلقو الجبال

سرد = بارد

سردتر = أبرد

داریم = لدينا

تقریباً خنک = بارد نسبياً

می توانند صحبت کنند = يستطيعون أن يتكلموا

می توانیم صحبت کنیم = نستطيع أن نتكلم

نتابع الآن الحوار بين محمد وسعيد.

محمد: آیا می توانیم از لاهرود قله کوه سبلان را ببینیم؟

محمد: هل نستطيع أن نشاهد من لاهرود قمة جبل سبلان؟

سعید: البته. کوهنوردها هم از لاهرود به قله سبلان می روند.

سعید: طبعاً. متسلقو الجبال أيضاً يذهبون من لاهرود إلى قمة سبلان.

محمد: پس فکر می کنم لاهرود از اردبیل سردتر است.

محمد: إذن أظن أن لاهرود أبرد من أردبيل.

سعید: بله. ولی ما که لباس مناسب داریم. در آنجا هوای خنک و مزرعه های قشنگ وجود دارد.

سعید: نعم. ولكن لدينا ملابس مناسبة. هناك الجو بارد نسبياً وتوجد مزارع جميلة.

محمد: آیا مردم آنجا می توانند فارسی صحبت کنند؟

محمد: هل يستطيع الناس هناك أن يتكلموا الفارسية؟

سعید: بله. مردم آنجا به فارسی و ترکی صحبت می کنند. ما می توانیم با آنها فارسی صحبت کنیم.

سعید: نعم. الناس هناك يتكلمون الفارسية والتركية. نحن نستطيع أن نتكلم معهم بالفارسية.

الحوار الكامل باللغة الفارسية.

سعید: به اردبیل رسیدیم. اینجا شهر اردبیل است.

محمد: فکر می کردم اردبیل شهر کوچکی است. اما آن شهر بزرگ و زیبایی است.

سعید: بله. شهر اردبیل مرکز استان اردبیل است.

محمد: الآن به کجا می رویم؟ به هتل؟

سعید: آره. امروز در اردبیل می مانیم و فردا صبح به لاهرود می رویم.

محمد: آیا خانه ی علی در لاهرود است؟

سعید: نه. خانه پدر بزرگ علی در لاهرود است. لاهرود روستای بزرگی است.

محمد: آیا می توانیم از لاهرود قله کوه سبلان را ببینیم؟

سعید: البته. کوهنوردها هم از لاهرود به قله سبلان می روند.

محمد: پس فکر می کنم لاهرود از اردبیل سردتر است.

سعید: بله. ولی ما که لباس مناسب داریم. در آنجا هوای خنک و مزرعه های قشنگ وجود دارد.

محمد: آیا مردم آنجا می توانند فارسی صحبت کنند؟

سعید: بله. مردم آنجا به فارسی و ترکی صحبت می کنند. ما می توانیم با آنها فارسی صحبت کنیم.

وصلا القرية فاستقبلهما زميلهما علي وجده. وبعد استراحة قصيرة بدأوا بالحوار والحديث عن سبلان ومعالمه ومعالم الطبيعة هناك. وقد انتهر محمد الفرصة للتحدث مع جد علي... فماذا في الحديث؟

المفردات: الجزء الاول

خوش به حالت = هنيئاً لك

اينجا = هذا المكان

تابستان = صيف

زمستان = شتاء

سرد = بارد

قله = قمة

صعود کرده اي = سبق أن صعدت

چقدر؟ ما؟

وقتي = عندما

جوان = شاب

دوستان = أصدقاء

دوستانم = أصدقائي

يك بار = مرة واحدة

دریاچه = بحيرة

الحوار: الجزء الاول

محمد: خوش به حالتان! روستاي شما بسيار زيباست.

محمد: هنيئاً لكم! قريتكم جميلة جداً.

پدر بزرگ: اينجا در تابستان خيلي قشنگ است، ولي در زمستان خيلي سرد است.

الجد: هذا المكان جميل جداً في الصيف، لكنه بارد جداً في الشتاء.

محمد: آيا به قله سبلان صعود کرده اي؟ اين قله چقدر زيباست!

محمد: هل سبق أن صعدت إلي قمة سبلان؟ ما أجمل هذه القمة!

پدربزرگ: وقتي جوان بودم، با دوستانم يك بار به دریاچه رفتم.

الجد: عندما كنت شاباً، ذهبتُ مع أصدقائي مرة واحدة إلي البحيرة.

محمد: دریاچه كجاست؟

محمد: أين البحيرة؟

پدر بزرگ: کوه سبلان یک کوه آتشفشانی است و در قله آن یک دریاچه هست.

الجّد: جبل سبلان جبل برکاني وتوجد علي قمته بحيرة.

محمد: خيلي عالي است. پس تو ورزشکار بودي؟

محمد: رائع جداً. إذن أنت كنت رياضياً؟

پدر بزرگ: بله. من الآن هم ورزش مي کنم وبه چشمه آب گرم شابيل مي روم.

الجّد: نعم. أنا أمارس الرياضة الآن أيضاً وأذهب إلي ينبوع الماء الحار في شابيل.

المفردات: الجزء الثاني

کجا؟ أين؟

چند؟ كم؟

توریست = سائح

اینها = هؤلاء

تفریح = تنزّه

کوهنوردي = تسلّق الجبال

شنیدم = سمعتُ

دور = بعيد

مي آیند = يأتون

با هم = معاً

بروید = إذهبوا

مي رویم = نذهب

نستمع الآن إلي الحوار، الجزء الثاني.

محمد: شنیدم چند چشمه آب گرم در شهر سرعین هست.

محمد: سمعتُ أنه توجد في مدينة سرعين عدة ينابيع للماء الحار.

پدر بزرگ: بله. در سرعین وهم در این روستا چند چشمه آب گرم هست.

چشمه هاي آب گرم شابيل خيلي دور نیست.

الجّد: نعم. توجد في سرعين وفي هذه القرية أيضاً عدة ينابيع للماء الحار.

ينابيع الماء الحار في شابيل ليست بعيدة جداً.

محمد: در اینجا مسافر وتوریست زیاد هست. آیا اینجا برای تفریح وکوهنوردي مي آیند؟

محمد: هنا مسافرون وسياح كثيرون. هل هولاء يأتون للتنزه وتسلق الجبال؟

پدر بزرگ: بله. سبلان وچشمه هاي آب گرم اينجا خيلي معروف است. با هم به چشمه هاي آب گرم هم برويد.

الجذ: نعم. سبلان ويناابيع الماء الحار هنا معروفة جداً. إذهبوا معاً إلي يناابيع الماء الحار أيضاً.

محمد: حتماً من وسعيد وعلي به چشمه هاي آب گرم مي رويم.

محمد: حتماً أنا وسعيد وعلي نذهب إلي يناابيع الماء الحار.

والآن نستمع إلي كامل الحوار بالفارسية فقط.

محمد: خوش به حالتان! روستاي شما بسيار زيباست.

پدر بزرگ: اينجا در تابستان خيلي قشنگ است، ولي در زمستان خيلي سرد است.

محمد: آيا به قله سبلان صعود کرده اي؟ اين قله چقدر زيباست!

پدر بزرگ: وقتي جوان بودم، با دوستانم يك بار به درياچه رفتم.

محمد: درياچه كجاست؟

پدر بزرگ: كوه سبلان يك كوه آتشفشاني است ودر قله آن يك درياچه هست.

محمد: خيلي عالي است. پس تو ورزشكار بودي؟

پدر بزرگ: بله. من الان هم ورزش مي كنم وبه چشمه آب گرم شابيل مي روم.

محمد: شنيدم چند چشمه آب گرم در شهر سرعين هست.

پدر بزرگ: بله. در سرعين وهم در اين روستا چند چشمه آب گرم هست.

چشمه هاي آب گرم شابيل خيلي دور نيست.

محمد: در اينجا مسافر وتوريست زياد هست. آيا اينها براي تفريح وكوهنوردي مي آيند؟

پدر بزرگ: بله. سبلان وچشمه هاي آب گرم اينجا خيلي معروف است. با هم به چشمه هاي آب گرم هم برويد.

محمد: حتماً من وسعيد وعلي به چشمه هاي آب گرم مي رويم.

فروءءاء = مطار

مي روءء = يذهبون

مي ءواسءءء بروءء = أراءءوا أن يذهبوا

ءاءبي = ءاء

ءرا؟ لءاءا

ءنء روء = عءة أيام

آمدنء = ءاءوا

ءءاءافظي = ءوءءع

ءءا ءافظي كراءء = وءءوا

رفءيم = ذهبنا

فاميل = أقارب

ءانواءه = أسرة

معمول = عاءة

كان هءا الءراء الأول من المفراءء، والآن نستمع إلی الءراء الأول من الءوار.

مءمء: ءیشب كءا بوءي؟ ءلفن كراءء ءر ءانه نبوءي.

مءمء: أين كنء ليلة أمس؟ إءصلء هاءفياً ما كنء في الباء.

ءمىء: ءیشب به فروءءاء رفاء. ٱءر وماءر سعىء مي ءواسءءء به مكه بروءء.

ءمىء: ليلة أمس ذهبء إلی المطار. والء سعىء ووالءءه أراءا الذهب إلی مكة.

مءمء: ءوب! ءو ءرا به فروءءاء رفاءي؟

مءمء: ءسناً! أنء لءاءا ذهبء إلی المطار؟

ءمىء: أنها ءنء روء قبل به ءانه ما آمدنء وءءاءافظي كراءء وءیشب ما با أنها به فروءءاء رفاءيم.

ءمىء: هم ءاءوا إلی بفاءنا قبل عءة أيام ووءءونا وليلة أمس نحن ذهبنا معهم إلی المطار.

مءمء: آیا همه براي ءءاءافظي با ءاءبي به فروءءاء مي روءء؟

مءمء: هل يذهب الءمىع إلی المطار لءوءءع الءاء؟

ءمىء: معمولاً ءوءسان وفاميل براي ءءاءافظي به ءانه ءاءبي يا فروءءاء مي روءء.

ءمىء: عاءة يذهب الأصفءاء والأقارب إلی بباء الءاء أو المطار لءوءءع.

المفراءء: الءراء ءءائي

قبل از = قبل

آداب = تقاليد

يكي = أحد

بدرقه = توديع

بعد از = بعد

سه روز = ثلاثة أيام

آش = شوربة

آش مي پزند = يطبخون الشوربة

توزيع مي کنند = يوزعون

ديگران = آخرون

برگردد = يعود

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: پس ايرانيها، قبل از سفر حج، آداب خاصي دارند.

محمد: إذن للإيرانيين تقاليد خاصة قبل سفر الحج.

حميد: بله. يكي از اين آداب، خداحافظي است.

حميد: نعم. أحد هذه التقاليد هو التوديع.

محمد: آيا براي خداحافظي آداب خاصي دارند؟

محمد: هل لهم تقاليد خاصة للتوديع؟

حميد: بله. آنها با أشعار عرفاني وصلوات، حاجي را بدرقه مي کنند.

حميد: نعم. هم يودعون الحاج بأشعار عرفانية والصلوة علي النبي وآله.

محمد: جالب است.

محمد: رائع.

حميد: سه روز بعد از سفر حاجي نيز خانواده اش آش مي پزند وبين مردم توزيع مي کنند تا به سلامت بر گردد.

حميد: بعد ثلاثة أيام من سفر الحاج أيضاً تطبخ أسرته الشوربة وتوزعها علي الناس ليعود بسلام.

محمد: پس احتمالاً بعد از سفر حج هم آداب جالبي داريد.

محمد: إذن لكم احتمالاً تقاليد رائعة بعد سفر الحج أيضاً.

حميد: بله، همين طور است.

حمید: نعم، كذلك.

إعادة لكامل الحوار بالفارسية فقط.

محمد: دیشب کجا بودی؟ تلفن کردم در خانه نبود.

حمید: دیشب به فرودگاه رفتم. پدر و مادر سعید می خواستند به مکه بروند.

محمد: خوب! تو چرا به فرودگاه رفتی؟

حمید: آنها چند روز قبل به خانه ما آمدند و خداحافظی کردند و دیشب ما با آنها به فرودگاه رفتیم.

محمد: آیا همه برای خداحافظی با حاجی به فرودگاه می روند؟

حمید: معمولاً دوستان و فامیل برای خداحافظی به خانه حاجی یا فرودگاه می روند.

محمد: پس ایرانیها، قبل از سفر حج، آداب خاصی دارند.

حمید: بله. یکی از این آداب، خداحافظی است.

محمد: آیا برای خداحافظی آداب خاصی دارند؟

حمید: بله. آنها با اشعار عرفانی و صلوات، حاجی را بدرقه می کنند.

محمد: جالب است.

حمید: سه روز بعد از سفر حاجی نیز خانواده اش می پزند و بین مردم توزیع می کنند تا به سلامت برگردد.

محمد: پس احتمالاً بعد از سفر حج هم آداب جالبی دارید.

حمید: بله، همین طور است.

۸۶

حوار بین محمد و زمیله حمید حول المراسم التي یقیمها الايرانيون لذي عودة الحجيج من أداء فريضة الحج، بعدما أطلعنا من خلال حوار سابق بينهما حول مراسم توديع الحجيج.

المفردات: الجزء الاول

می دانی = تعلم

می دانم = أعلم

ایرانیها = الايرانيون

دوست دارند = يحبون

وقتی = حينما

بر می گردد = يعود

فامیل = أقارب

مي روند = يذهبون

رفتن = ذهاب

برگشتن = عودة

خانواده = أسرة

مي كشند = يذبحون

قرباني = قربان

إذن نستمع الآن إلي الجزء الأول من الحوار.

حميد: مي داني كه سفر حج براي ايرانيها خيلي مهم است.

حميد: تعلم أن السفر للحج مهم جداً للإيرانيين.

محمد: بله. مي دانم كه ايرانيها سفر حج را دوست دارند.

محمد: نعم أعلم أن الإيرانيين يحبّون السفر للحج

حميد: وقتي حاجي از مكه بر مي گردد، فاميل و دوستانش به فرودگاه مي روند.

حميد: حينما يعود الحاج من مكة، يذهب أقاربه و أصدقاؤه إلي المطار.

محمد: پس هم براي رفتن حاجي و هم براي برگشتن او به فرودگاه مي روند. درست است؟

محمد: إذن يذهبون إلي المطار عند ذهاب الحاج و عند عودته أيضاً. صحيح؟

حميد: بله. وقتي حاجي به خانه اش مي رسد، براييش گوسفند مي كشند.

حميد: نعم. حينما يصل الحاج إلي بيته، يذبحون له خروفاً.

محمد: چه كساني اين كار را مي كنند؟

محمد: من الذين يفعلون ذلك؟

حميد: افراد خانواده و فاميل براي حاجي گوسفند مي خرنند و آن را قرباني مي كنند.

حميد: أفراد الأسرة و الأقرباء يشترون للحاج خروفاً و يذبحونه قرباناً.

المفردات: الجزء الثاني

گذشت = مرّ

معلوم مي شود = يتّضح

بعد از = بعد

شلوغ = مزدحم

يكي دو هفته = أسبوع أو أسبوعان

مهمان=ضيف

مهماني=وليمة- ضيافة

شام=عشاء

ناهار=غداء

دعوت مي كنند= يدعون

والآن الجزء الثاني من الحوار.

محمد: آنچه گذشت معلوم مي شود كه همه به ديدن حاجي مي روند. درست است؟

محمد: يتّضح: ممّا مرّ أنّ الكلّ يذهبون لزيارة الحاج. صحيح؟

حميد: بله. همه دوستان و فاميل به ديدن حاجي مي روند.

حميد: نعم. كلّ الأصدقاء والأقرباء يذهبون لزيارة الحاج.

محمد: پس بعد از سفر حج، خانه حاجي خيلي شلوغ مي شود.

محمد: إذن بعد السفر للحج، يصبح بيت الحاج مزدحماً جداً.

حميد: بله. او يکي دو هفته مهمان دارد.

حميد: نعم. له ضيوف لأسبوع أو أسبوعين.

محمد: آیا مهماني رسمي هم دارد؟

محمد: هل له ضيافة رسمية أيضاً؟

حميد: بله. چند روز پس از بازگشت، حاجي همه را براي مهماني شام يا ناهار دعوت مي کند.

حميد: نعم. بعد عدة أيام من العودة، يدعو الحاج الجميع لوليمة عشاء أو غداء.

الحوار كاملاً لكن باللغة الفارسية فقط.

حميد: مي داني كه سفر حج براي ايرانيها خيلي مهم است.

محمد: بله. مي دانم كه ايرانيها سفر حج را دوست دارند.

حميد: وقتي حاجي از مكه بر مي گردد، فاميل و دوستانش به فرودگاه مي روند.

محمد: پس هم براي رفتن حاجي و هم براي برگشتن او به فرودگاه مي روند. درست است؟

حميد: بله. وقتي حاجي به خانه اش مي رسد، برايش گوسفند مي كشند.

محمد: چه كساني اين كار را مي كنند؟

حميد: افراد خانواده و فاميل براي حاجي گوسفند مي خرند و آن را قرباني مي كنند.

محمد: آنچه گذشت معلوم می شود که همه به دیدن حاجی می روند. درست است؟

حمید: بله. همه دوستان و فامیل به دیدن حاجی می روند.

محمد: پس بعد از سفر حج، خانه حاجی خیلی شلوغ می شود.

حمید: بله. او یکی دو هفته مهمان دارد.

محمد: آیا مهمانی رسمی هم دارد؟

حمید: بله. چند روز پس از بازگشت، حاجی همه را برای مهمانی شام یا ناهار دعوت می کند.

۸۷

حوار بین محمد و حمید. بدور هذه المرة أيضاً حول المراسم التي تقام للحاج بعد عودته من أداء فريضة الحج. تشتمل هذه المراسم مثلاً على إقامة وليمة يدعي إليها ذو والحاج وأصدقاؤه. وقد علمنا في الحلقتين السابقتين أن والدي سعيد زميل محمد وحميد ذهبا إلى مكة المكرمة لأداء فريضة الحج، وبعد عودتهما قرروا أن يقيموا لهما مأدبة عشاء يحضرها الأهل والأقارب والجيران وبالمناسبة أرسل سعيد بطاقة دعوة لمحمد قام بتسليمها زميله حميد.

المفردات: الجزء الاول

این چیست؟= ما هذا؟

کارت= بطاقة

مهمانی=مأدبة

دعوت کرده است = قد دعا

دعوت کرده اند= قد دعوا

باز گشته اند = قد عادوا

تالار= قاعة

دور= بعيد

هدیه بدهیم= نقدم هدية

هدیه می برند= يحملون هدية

معمولاً= عادة

مهمان= ضيف

الحوار: الجزء الأول.

محمد: این چیست؟ کارت دعوت است؟

محمد: ما هذه؟ بطاقة دعوة؟

حمید: بله. این کارت دعوت است. سعيد تو را به مهمانی دعوت کرده است.

حمید: نعم. هذه بطاقة دعوه. لقد دعاك سعيد إلى مأدبة.

محمد: مهماني حاجي؟

محمد: لمأدبة الحاج؟

حميد: بله. پدر ومادر سعيد از مکه بازگشته اند و همه را به مهماني دعوت کرده اند.

حميد: نعم. والدا سعيد قد عادا من مکه ودعوا الجميع إلي مأدبة.

محمد: مهماني کجاست؟

محمد: أين المأدبة؟

حميد: مهماني در یک تالار در خیابان بهار است.

حميد: المأدبة في قاعة في شارع بهار.

محمد: آیا دور نیست، باید هدیه هم بدهیم؟

محمد: أليست بعيدة، يجب أن نقدم هدية ايضاً؟

حميد: بله. معمولاً مهمانها هدیه اي براي حاجي مي برند.

حميد: نعم. عادة يحمل الضيوف هدية للحاج.

المفردات: الجزء الثاني

خريدي=اشتریت

چيزي=شيئاً

مي دانم=أعلم

امروز=اليوم

خريد=إشتري

بازار=سوق

مي رود=يذهب

فردا=غداً

مي خرم=أشتري

مي رويم=نذهب

لطفأ=من فضلك

رفتن=ذهاب

به من تلفن بزن=إتصل بي

الحوار: الجزء الثاني

محمد: آيا تو چیزی خريده اي؟

محمد: هل أنت قد اشتريت شيئاً؟

حميد: نه. امّا مي دانم مادرم امروز براي خريد به بازار مي رود.

حميد: لا. لكن أعلم أن والدتي تذهب إلي السوق اليوم لشراء هدية.

محمد: خوب. من هم فردا صبح چیزی مي خرم.

محمد: حسناً. أنا أيضاً أشتري شيئاً صباح غد.

حميد: آيا مي خواهي با هم به مهماني برويم؟

حميد: هل تريد أن نذهب معاً إلي المأدبة؟

محمد: آره. لطفاً قبل از رفتن به من تلفن بزن.

محمد: نعم. من فضلك إتصل بي قبل الذهاب.

نستمع الآن إلي الحوار كاملاً وبالفارسية فقط

محمد: اين چيست؟ کارت دعوت است؟

حميد: بله. اين کارت دعوت است. سعيد تو را به مهماني دعوت کرده است.

محمد: مهماني حاجي؟

حميد: بله. پدر ومادر سعيد از مکه بازگشته اند و همه را به مهماني دعوت کرده اند.

محمد: مهماني كجاست؟

حميد: مهماني در يك تالار در خيابان بهار است.

محمد: آيا دور نيست، بايد هديه هم بدهيم؟

حميد: بله. معمولاً مهمانها هديه اي براي حاجي مي برند.

محمد: آيا تو چیزی خريده اي؟

حميد: نه. امّا مي دانم مادرم امروز براي خريد به بازار مي رود.

محمد: خوب. من هم فردا صبح چیزی مي خرم.

حميد: آيا مي خواهي با هم به مهماني برويم؟

محمد: آره. لطفاً قبل از رفتن به من تلفن بزن.

المفردات: الجزء الاول

من خوشحالم =أنا مسرور

سفر مي كنم =أسافر

جا =مكان

جاها =أماكن

مي بينيم =نشاهد

مي توانيم ببينيم =نستطيع أن نشاهد

كمي كويري =صحراوي قليلاً

مسجدها =مساجد

رستورانها =مطاعم

چون =لأن

ماشين =سيارة

ماشين ها =سيارات

تردد مي كنند =يترددون

مي رسيم =نصل

حدود=حوالي

الحوار: الجزء الأول.

محمد: من خوشحالم كه با اتوبوس سفر مي كنم. مي توانيم روستاها وجاهاي زيبا را ببينيم.

محمد: أنا مسرور لأنني أسافر بالباص ونستطيع أن نشاهد القري والأماكن الجميلة.

علي: بله. جاده ي تهران- نيشابور قشنگ است. ولي كمي كويري است.

علي: نعم. طريق طهران- نيشابور جميلة. لكنها صحراوية قليلاً.

محمد: مسجدها ورستورانهاي زيادي در اين جاده مي بينم.

محمد: أشاهد مساجد ومطاعم كثيرة في هذا الطريق.

علي: درست است. مساجد ورستورانهاي زيادي در مسير هست. چون ماشينهاي زيادي در اين جاده تردد مي كنند.

علي: صحيح. توجد مساجد ومطاعم كثيرة في الطريق. لأن سيارات كثيرة تتردد ، في هذا الطريق.

محمد: آیا بعد از ظهر به نيشابور مي رسيم؟

محمد: هل نصل نيشابور بعد الظهر؟

علي: بله. حدود ساعت ۳ .

علي: نعم. حوالي الساعة الثالثة.

المفردات: الجزء الثاني

مي توانيم برويم = نستطيع أن نذهب

هتل=فندق

استراحت مي كنيم =نستريح

كمي =قليلاً

گردش مي كنيم =نتجول

بهترين =أفضل

سوغات =هدية

چيست؟=ما هو؟

سنگ =حجر

فيروزه =فيروز

گران =غالي

نسبتاً =نسبياً

ارزان =رخيص

دوست دارم =أحبّ

انگشتر =خاتم

مي خرم =أشتري

دوست دارم بخرم =أحبّ أن أشتري

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آيا مي توانيم امشب به بازار ومسجد جامع نيشابور برويم.

محمد: هل نستطيع أن نذهب هذه الليلة إلي سوق نيشابور والمسجد الجامع؟

علي: حتماً. أول در هتل استراحت مي كنيم. بعد براي نماز به مسجد جامع مي رويم وكمي هم در بازار گردش مي كنيم.

علي: حتماً. نستريح أولاً في الفندق. ثم نذهب إلي المسجد الجامع لأداء الصلاة ونتجول قليلاً أيضاً في السوق.

محمد: بهترين سوغات نيشابور چيست؟

محمد: ما هي أفضل هدية تؤخذ من نيشابور؟

علي: سنگ فيروزه. فيروزه نيشابور بهترين فيروزه دنياست.

علي: حجر الفيروز. فيروز نيشابور أفضل فيروز في العالم

محمد: فيروزه خيلي گران است؟

محمد: الفيروز.. غال جداً؟

علي: نه، اين سنگ أبي زيبا، نسبتاً ارزان است.

علي: لا. هذا الحجر الأزرق الجميل، رخيص نسبياً.

محمد: خيلي دوست دارم يك انگشتر فيروزه بخرم.

محمد: أحب كثيراً أن أشتري خاتم فيروز.

نستمع الآن إلي كامل الحوار باللغة الفارسية.

محمد: من خوشحالم كه با اتوبوس سفر مي كنم. مي توانيم روستاها و جاهاي زيبا را ببينيم.

علي: بله. جاده ي تهران- نيشابور قشنگ است. ولي كمی كويري است.

محمد: مسجدها و رستورانهاي زيادي در اين جاده مي بينم.

علي: درست است. مساجد و رستورانهاي زيادي در مسير هست. چون ماشينهاي زيادي در اين جاده تردد مي كنند.

محمد: آيا بعد از ظهر به نيشابور مي رسيم؟

علي: بله. حدود ساعت ۳ .

محمد: آيا مي توانيم امشب به بازار و مسجد جامع نيشابور برويم.

علي: حتماً. اول در هتل استراحت مي كنيم. بعد براي نماز به مسجد جامع مي رويم و كمی هم در بازار گردش مي كنيم.

محمد: بهترين سوغات نيشابور چيست؟

علي: سنگ فيروزه. فيروزه نيشابور بهترين فيروزه دنياست.

محمد: فيروزه خيلي گران است؟

علي: نه، اين سنگ أبي زيبا، نسبتاً ارزان است.

محمد: خيلي دوست دارم يك انگشتر فيروزه بخرم.

النیشابوري، والشاعر وعالم الرياضيات الشهير عمر الخيام. نزل محمد وعلي أحد الفنادق، وقضيا الليل هناك وهما الآن في مطعم الفندق يتناولان الفطور ويتحاوران حول الأجواء في المدينة ومعالمها وشعرائها.
المفردات: الجزء الاول

هوا = الجو

خنك = بارد نسبياً

دلپذير = منعش

مي مانند = يبقون

مي مانند = يرغبون البقاء

چرا؟ = لماذا؟

چون = لأن

لذت مي برند = يستلذون

مي خواهند لذت ببرند = يريدون أن يستلذوا

مي رويم = نذهب

آرامگاه = مرقد

امامزاده = حفيد أحد الأئمة

دوست دارم = أحب

الحوار: الجزء الأول.

محمد: امروز صبح هوا سرد بود.

محمد: كان الجو بارداً صباح هذا اليوم.

علي: آره. صبح نیشابور خنک ودلپذیر است. بعضي از مسافران دوست دارند شب در نیشابور بمانند.

علي: نعم. صباح نیشابور بارد نسبياً ومنعش. يحب بعض المسافرين أن يبقوا الليل في نیشابور.

محمد: چرا؟

محمد: لماذا؟

علي: چون مي خواهند از هواي صبح نیشابور لذت ببرند.

علي: لأنهم يريدون أن يستلذوا بجو صباح نیشابور.

محمد: امروز به کجا مي رويم؟

محمد: إلی این نذهب اليوم؟

علي: براي دیدار از آرامگاه عطار وخیام مي رويم.

علي: نذهب لزيارة مرقدي عطار والخيام.

محمد: خيلي خوب است. من اين دو شاعر ايراني را بسيار دوست دارم.

محمد: جميل جداً. أنا أحبّ هذين الشاعرين الايرانيين كثيراً.

علي: آرامگاه کمال الملک و یک امامزاده هم در آنجاست.

علي: هناك أيضاً مرقد کمال الملک وأحد أحفاد الأئمة.

المفردات: الجزء الثاني

آنجا = هناك

مي رويم = نذهب

دوست داري برويم = تحبّ أن نذهب

مسجد چوبي = مسجد خشبي

جا = مكان

جاها = أماكن

بسياري = كثير

دوربين = عدسة

دوربينت = عدستک

خريدي = إشتريت

مي خرم = أشتري

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: بعد از ظهر چکار مي کنيم؟

محمد: ماذا نفعل بعد الظهر؟

علي: آيا دوست داري به مسجد چوبي برويم؟

علي: هل تحبّ أن نذهب إلي المسجد الخشبي؟

محمد: خوب است. اين شهر، جاهاي ديدني بسياري دارد.

محمد: جيد. لهذه المدينة أماكن ملفتة كثيرة.

علي: چون خيلي قديمي است. آيا براي دوربينت فيلم خريدي؟

علي: لآنها قديمة جداً. هل اشتريت فيلماً لعدستک؟

محمد: نه. امروز مي خرم.

محمد: لا. أشتري اليوم.

الحوار كاملاً وباللغة الفارسية فقط.

محمد: امروز صبح هوا سرد بود.

علي: آره. صبح نیشابور خنک و دلپذیر است. بعضی از مسافران دوست دارند شب در نیشابور بمانند.

محمد: چرا؟

علي: چون مي خواهند از هوای صبح نیشابور لذت ببرند.

محمد: امروز به کجا مي رويم؟

علي: برای دیدار از آرامگاه عطار و خیام مي رويم.

محمد: خیلی خوب است. من این دو شاعر ایرانی را بسیار دوست دارم.

علي: آرامگاه کمال الملک و یک امامزاده هم در آنجاست.

محمد: بعد از ظهر چکار مي کنیم؟

علي: آیا دوست داري به مسجد چوبي برويم؟

محمد: خوب است. این شهر، جاهای دیدنی بسیاری دارد.

علي: چون خیلی قدیمی است. آیا برای دوربینت فیلم خریدي؟

محمد: نه. امروز مي خرم.

۹۰

حوار بين محمد و علي، حول الرسام الايراني الشهير، كمال الملک، الذي يقع مرقده في مدينة نیشابور. وفيها أيضاً مرقد الشعراء الشهيرين عطار والخيام. وقد تابعنا في الحلقة السابقتين زيارة محمد وعلي إلي المدينة ومشاهداتهما هناك.

المفردات: الجزء الاول

بستان = باغ

مرقد = آرامگاه

تعلم = مي داني

أظنّ = فکر مي کنم

رسام = نقاش

رسامون = نقاشان

أفضل = بهترین

حوالي = حدود

ثمانون = ۸۰ هشتاد

قبل = پیش

توفي = در گذشت

حادثة = نوجواني

ثم = سپس

من هناك = از آنج

الحوار: الجزء الأول.

محمد: این باغ بسیار زیباست. آرامگاه کمال الملک هم دیدنی است.

محمد: هذا البستان جميل جداً. مرقد کمال الملک أيضاً ملفت.

علي: آیا می دانی کمال الملک که بود؟

علي: هل تعلم من كان کمال الملک؟

محمد: فکر می کنم نقاش بوده. درست است؟

محمد: أظن أنه كان رسّاماً. صحيح؟

علي: بله. او از بهترین نقاشان ایران بوده و حدود ۸۰ سال پیش در گذشته است.

علي: نعم. أنه كان من أفضل رسّامي ایران وقد توفي قبل حوالي ثمانين عاماً.

محمد: آیا او اهل شهر نیشابور بوده؟

محمد: هل كان هو من أهالي مدينة نیشابور؟

علي: نه. کمال الملک کاشانی بوده و در سن نوجوانی به تهران، وبعد از آنجا به اروپا رفته است.

علي: لا. كان کمال الملک کاشانياً وذهب إلى طهران في سنّ الحادثة وثم ذهب من هناك إلى أوروبا.

المفردات: الجزء الثاني

تعلم = آموختن

فني = هنري

أصبح = شد

شيخوخة = پيري

آخر العمر = پایان عمر

هنا = اینجا

عاش = زندگی کرد

لوحة= تابلو

لوحات= تابلوها

متحف= موزه

متاحف= موزه ها

البلدان الأخرى= کشورهای دیگر

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا کمال الملک برای آموختن نقاشی به اروپا رفت؟

محمد: هل ذهب کمال الملک إلي أوروبا لتعلّم الرسم؟

علي: بله، سپس به ایران بازگشت و مدیر یک مدرسه هنری شد.

علي: نعم، ثم عاد إلي إيران وأصبح مديراً لمدرسة فنية

محمد: پس چرا آرامگاهش در نیشابور است؟

محمد: فلماذا مرقده في نيشابور؟

علي: چون در سن پیری، به نیشابور آمد و تا پایان عمرش در اینجا زندگی کرد.

علي: لأنه جاء إلي نيشابور في سنّ الشيخوخة وعاش هنا حتي آخر عمره.

محمد: آیا تابلوهایش هم در نیشابور است؟

محمد: هل لوحاته أيضاً في نيشابور؟

علي: نه. تابلوهایش در موزه های مختلف ایران و کشورهای دیگر است.

علي: لا. لوحاته في مختلف متاحف إيران والبلدان الأخرى.

نستمع الآن إلي الحوار كاملاً باللغة الفارسية فقط.

محمد: این باغ بسیار زیباست. آرامگاه کمال الملک هم دیدنی است.

علي: آیا می دانی کمال الملک که بود؟

محمد: فکر می کنم نقاش بوده. درست است؟

علي: بله. او از بهترین نقاشان ایران بوده و حدود ۸۰ سال پیش در گذشته است.

محمد: آیا او اهل شهر نیشابور بوده؟

علي: نه. کمال الملک کاشانی بوده و در سن نوجوانی به تهران، وبعد از آنجا به اروپا رفته است.

محمد: آیا کمال الملک برای آموختن نقاشی به اروپا رفت؟

علي: بله، سپس به ایران بازگشت و مدیر یک مدرسه هنری شد.

محمد: پس چرا آرامگاهش در نیشابور است؟

علي: چون در سن پيري، به نیشابور آمد و تا پایان عمرش در اینجا زندگی کرد.

محمد: آیا تابلوهایش هم در نیشابور است؟

علي: نه. تابلوهایش در موزه های مختلف ایران و کشورهای دیگر است.

۹۱

حوار بین محمد وطیبة أخصائية. لأنّ محمداً يعاني من الصداع ولديه غثيان.

المفردات: الجزء الاول

إجلس= بنشین

أمس الأول= پریروز

أشعر بالصداع= سرم درد می کند

دوار= سر گیجه

فم= دهان

فمک= دهانت

إفتح= باز کن

أري= ببینم

حيناً= گاهی

لسان= زبان

لسانک= زبانت

ألم في البطن= دل درد

إسمح= اجازه بده

ضغط الدم= فشار خون

أقيس= اندازه بگیرم

رجاءً= لطفاً

كم= آستین

إرفع= بالا بزن

الحوار: الجزء الاول.

محمد: سلام.

محمد: مرحباً.

خانم دکتر: سلام. بفرما بنشین. چه شده است؟

طبيبة: مرحبا. تفضل إجلس. ماذا حدث؟

محمد: از پریروز سرم درد می کند. حالت تهوع هم دارم.

محمد: من أمس الأول أشعر بالصداع. لدي غثيان أيضاً.

خانم دکتر: آیا احساس سرگیجه هم می کنی؟

طبيبة: هل تشعر بالدوار أيضاً؟

محمد: بله. گاهی احساس سرگیجه می کنم.

محمد: نعم. أشعر بالدوار حيناً.

خانم دکتر: دهانت را باز کن تا زبانت را ببینم. آیا احساس دل درد هم می کنی؟

طبيبة: إفتح فمك لأري لسانك. هل تشعر بألم في البطن أيضاً؟

محمد: نه احساس دل درد نمی کنم.

محمد: لا ، لا أشعر بألم في البطن.

خانم دکتر: اجازه بده فشارخونت را اندازه بگیرم. لطفاً آستینت را بالا بزن.

طبيبة: إسمح لي أن أقيس ضغط دمك. رجاء إرفع كمك.

محمد: چشم. بفرما.

محمد: سمعاً. تفضلي.

المفردات: الجزء الثاني

رزمة= یک بسته

حبة دواء= قرص

شراب دواء= شربت

إبرة= آمپول

أكتب= می نویسم

تحليل الدم= آزمایش خون

دهن الدم= چربی خون

فطور= صبحانه

إذهب= برو

مختبر = آزمایشگاه

تحليل = آزمایش

أول = اولین

الحوار: الجزء الثاني.

خانم دکتر: فشار خونت عادي است. برايک پسته قرص، یک شربت ودو آمپول مي نويسم. بهتر است
آزمایش خون بدهي. شايد چربي خون داشته باشي.

طبيبة: ضغط دمک اعتيادي. اکتب لک وصفة برزمة حبّات وشراب وإبرتين. الأفضل أن تجري تحليلاً للدم. ربّما
هناك ارتفاع في الدهن بدمک.

محمد: کي مي توانم آزمایش بدهم؟

محمد: متي أستطيع أن أجي التحليل؟

خانم دکتر: فردا صبح قبل از صبحانه به آزمایشگاه برو.

طبيبة: إذهب إلي المختبر صباح الغد قبل تناول الفطور.

محمد: خيلي ممنون. جواب آزمایش را در اولین فرصت خدمتتان مي آورم.

محمد: شكراً جزيلاً. سآتي إليكم بنتيجة التحليل في أول فرصة.

الحوار بالكامل باللغة الفارسية.

محمد: سلام.

خانم دکتر: سلام. بفرما بنشين. چه شده است؟

محمد: از پريروز سرم درد مي کند. حالت تهوع هم دارم.

خانم دکتر: آيا احساس سرگيجه هم مي کنی؟

محمد: بله. گاهي احساس سرگيجه مي کنم.

خانم دکتر: دهانت را باز کن تا زبانت را ببينم. آيا احساس دل درد هم مي کنی؟

محمد: نه احساس دل درد نمي کنم.

خانم دکتر: اجازه بده فشار خونت را اندازه بگيرم. لطفاً آستينت را بالا بزن.

محمد: چشم. بفرما.

خانم دکتر: فشار خونت عادي است. برايک پسته قرص، یک شربت ودو آمپول مي نويسم. بهتر است
آزمایش خون بدهي. شايد چربي خون داشته باشي.

محمد: کي مي توانم آزمایش بدهم؟

خانم دکتر: فردا صبح قبل از صبحانه به آزمایشگاه برو.

محمد: خیلی ممنون. جواب آزمایش را در اولین فرصت خدمتتان می آورم.

۹۲

حوار آخر بین محمد والطبيبة، التي راجعها في عيادتها بسبب معاناته الصداع، وهو يقدم لها نتيجة تحليل الدم، الذي أوصته به، ليتأكد ما إذا كان الألم هو بسبب ارتفاع نسبة الدهن في دمه أم لا.
المفردات: الجزء الاول

أهلاً وسهلاً = خوش آمدي

بسبب = به خاطر

صداع = سردرد

جنتكم = خدمت شما رسيدم

تحليل الدم = آزمایش خون

جنت به = آوردم

أتذكر = يادم هست

تحسن حالي = بهتر شدم

أتناول = مي خورم

هات = بده

دهن الدم = چربي خون

الحوار: الجزء الاول.

محمد: سلام.

محمد: مرحباً.

خانم دكتور: سلام. خوش آمدي. بفرما. حالت چطور است؟

الطبيبة: مرحباً: أهلاً وسهلاً. تفضل. كيف حالك؟

محمد: پريروز به خاطر سردرد خدمت شما رسيدم والآن جواب آزمایش خون را آوردم.

محمد: جنتكم أمس الأول بسبب الصداع والآن جنت نتيجة تحليل الدم.

خانم دكتور: بله. يادم هست آیا سر دردت آرام شده؟

الطبيبة: نعم. أتذكر. هل سکن صداعك؟

محمد: بله. بهتر شده ام. ولي قرص وشربت را هنوز مي خورم.

محمد: نعم، تحسن حالي. لكني ما زلتُ أتناول الأقراص والشراب.

خانم دكتور: لطفاً جواب آزمایشت را بده ببينم.

الطبيبة: رجاءً هات نتيجة التحليل لأراها.

محمد: بفرمانيد.

محمد: تفضّلوا.

خانم دكتر: متشكرم... مشكلي نيست. چربي خونت عادي است.

الطبيبة: شكراً... ليست هناك مشكلة. نسبة الدهن لديك عادية.

المفردات: الجزء الثاني

حمداً لله = خدا را شكر

بعض الشيء = كمي

قلق = نگران

كنتُ = بودم

شاب = جوان

نشط = سرحال

تناول = خوردن

دواء = دارو

أدوية = داروها

أواصل = ادامه مي دهم

تناول = بخور

بعد غد = پس فردا

توقف عن = قطع كن

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: خدا را شكر كه چربي خون ندارم. كمي نگران بودم.

محمد: الحمد لله لعدم وجود دهن زائد في دمي. كنت قلقاً بعض الشيء.

خانم دكتر: چرا نگران شدي؟ توجوان وسرحالي.

الطبيبة: لماذا قلقت؟ أنت شاب ونشط.

محمد: آيا خوردن داروها را ادامه بدهم؟

محمد: هل أواصل تناول الأدوية؟

خانم دكتر: بله. تا پس فردا داروها را بخور. اگر سردرد نداشتي داروها را قطع كن.

الطبيبة: نعم. تناول الأدوية حتي بعد غد. إذا زال صداعك توقف عن تناول الأدوية.

محمد: متشکرم.

محمد: شکراً.

کامل الحوار بالفارسية.

محمد: سلام.

خانم دکتر: سلام. خوش آمدي. بفرما. حالت چطور است؟

محمد: پريروز به خاطر سردرد خدمت شما رسيدم والآن جواب آزمایش خون را آوردم.

خانم دکتر: بله. يادم هست آيا سر دردت آرام شده؟

محمد: بله. بهتر شده ام. ولي قرص و شربت را هنوز مي خورم.

خانم دکتر: لطفاً جواب آزمایشت را بده ببينم.

محمد: بفرمائيد.

خانم دکتر: متشکرم... مشکلي نيست. چربي خونت عادي است.

محمد: خدا را شکر که چربي خون ندارم. کمي نگران بودم.

خانم دکتر: چرا نگران شدي؟ توجوان وسرحالي.

محمد: آيا خوردن داروها را ادامه بدهم؟

خانم دکتر: بله. تا پس فردا داروها را بخور. اگر سردرد نداشتي داروها را قطع کن.

محمد: متشکرم.

۹۳

سنتعرف علي مهرجان فجر الدولي للأفلام السينمائية، والذي يقام في طهران كل عام بمناسبة ذكرى انتصار الثورة الإسلامية. وذلك من خلال حوار بين الزميلين محمد وعلي.
المفردات: الجزء الاول

هذه الأيام= اين روزها

مزدحم= شلوغ

رصيف= پياده رو

أنظر= نگاه کن

كم هو مزدحم= چه قدر شلوغ است!

خاصةً= مخصوصاً

قرب= نزديک

مهرجان دولي = جشنواره بين المللي

يقام= برگزار مي شود

كلّ عام= هر سال

شهر بهمن= بهمن ماه

الحوار: الجزء الاول.

محمد: اين روزها ميدان ولي عصر خيلي شلوغ است.

محمد: هذه الايام ... ميدان ولي عصر مزدحم جداً.

علي: آره. پياده رو را نگاه كن چه قدر شلوغ است! مخصوصاً نزديك سينما.

علي: نعم. أنظر إلي الرصيف كم هو مزدحم! خصوصاً قرب السينما.

محمد: درست است. نزديك سينما قدس خيلي شلوغ است.

محمد: صحيح! قرب سينما القدس مزدحم جداً.

علي: اين روزها در تهران جشنواره فيلم فجر برگزار مي شود.

علي: هذه الايام يقام في طهران مهرجان فجر للأفلام.

محمد: جشنواره فيلم فجر!!

محمد: مهرجان فجر للأفلام!!

علي: بله. اين جشنواره بين المللي است و هر سال در بهمن ماه برگزار مي شود.

علي: نعم. هذا مهرجان دولي ويقام في شهر بهمن من كلّ عام.

المفردات: الجزء الثاني

يريدون أن يشاهدوا= مي خواهند ببينند

يشاركون= شركت مي كنند

كثير= بسياري

نشاهد= ببينيم

لا أعرف= نمي دانم

نشترى= مي خريم

أحبّ أن أشاهد= دوست دارم ببينم

فلم أسري= فيلم خانوادگي

صديقي = دوستم

ليشترى= بخرد

مسرح= تئاتر

بطاقة= بلیط

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا آنها می خواهند فیلمهای جشنواره را ببینند؟

محمد: هل يريد هؤلاء أن يشاهدوا أفلام المهرجان؟

علي: بله. فیلمهای ایرانی و خارجی بسیاری در این جشنواره شرکت می کنند.

علي: نعم. أفلام إيرانية وخارجية كثيرة تشارك في هذا المهرجان.

محمد: آیا ما هم می توانیم به سینما برویم و یک فیلم جشنواره را ببینیم؟

محمد: هل نستطيع نحن أيضاً أن نذهب إلى السينما ونشاهد أحد أفلام المهرجان؟

علي: نمي دانم آیا می توانیم بلیط بخریم یا نه. چون این روزها سینماها خیلی شلوغ است.

علي: لا أعرف هل نستطيع أن نشترى بطاقة أم لا. لأن دور السينما مزدحمة جداً هذه الأيام.

محمد: من دوست دارم یک فیلم خانوادگی و یا تاریخی ببینم.

محمد: أنا أحب أن أشاهد فلماً أسرياً أو تاريخياً.

علي: دوستم مجید دانشجوی تئاتر است. به او تلفن می کنم و از او می خواهم دو عدد بلیط برای ما بخرد.

علي: صديقي مجيد طالب في فرع المسرح. أتصل به هاتفياً وأطلب منه أن يشتري لنا بطاقتين.

الحوار الكامل بالفارسية.

محمد: این روزها میدان ولی عصر خیلی شلوغ است.

علي: آره. پیاده رو را نگاه کن چه قدر شلوغ است! مخصوصاً نزدیک سینما.

محمد: درست است. نزدیک سینما قدس خیلی شلوغ است.

علي: این روزها در تهران جشنواره فیلم فجر برگزار می شود.

محمد: جشنواره فیلم فجر!!

علي: بله. این جشنواره بین المللی است و هر سال در بهمن ماه برگزار می شود.

محمد: آیا آنها می خواهند فیلمهای جشنواره را ببینند؟

علي: بله. فیلمهای ایرانی و خارجی بسیاری در این جشنواره شرکت می کنند.

محمد: آیا ما هم می توانیم به سینما برویم و یک فیلم جشنواره را ببینیم؟

علي: نمي دانم آیا می توانیم بلیط بخریم یا نه. چون این روزها سینماها خیلی شلوغ است.

محمد: من دوست دارم یک فیلم خانوادگی و یا تاریخی ببینم.

علي: دوستم مجید دانشجوی تئاتر است. به او تلفن می‌کنم و از او می‌خواهم دو عدد بلیط برای ما بخرد.

۹۴

الحوار بین محمد و علي حول مهرجان فجر الدولي للأفلام السينمائية في طهران. فكما تعلمون إن محمداً كان يرغب في مشاهدة أحد الأفلام المتنافسة في المهرجان، لكن نظراً لصعوبة الحصول علي بطاقة قرّر علي الإتصال بصديقه مجيد، والذي يدرس الفنون المسرحية في الجامعة، كي يوفر بطاقتين لمحمد وعلي. فماذا فعل مجيد؟ وهل استطاع الحصول علي بطاقتين؟

المفردات: الجزء الاول

بطاقة= بلیط

ماذا فعلت؟ چه کار کردی؟

صديقك= دوست

إتصلت هاتفياً= تلفن کردی

تقول= می‌گویی

إتصلت هاتفياً= تلفن کردم

مرّتين= دوبار

قال= گفت

الأربعاء= چهارشنبه

إشتري= خرید

عاطل= بیکار

أنا مسرور= من خوشحالم

تزامناً= همزمان

أول مرّة= اولین بار

اقامة= پیرگزاری

الحوار: الجزء الاول.

محمد: برای تهیه بلیط چکار کردی؟ آیا به دوستت تلفن کردی؟

محمد: ماذا فعلت لتهيئة البطاقة؟ هل إتصلت بصديقك هاتفياً؟

علي: مجید را می‌گویی؟ بله. به او دوبار تلفن کردم.

علي: تقصد مجيداً؟ نعم. إتصلت به هاتفياً مرّتين.

محمد: مجید چه گفت؟

محمد: ماذا قال مجيد؟

علي: گفت برای چهارشنبه بعد از ظهر بلیط خریده است.

علي: قال أنه قد اشترى بطاقة لبعد ظهر الأربعاء.

محمد: خيلي خوب است. من خوشحالم كه مي توانم همزمان با جشنواره بين المللي فجر به سينما بروم.

محمد: جيد جداً. أنا مسرور لأنني أستطيع أن أذهب إلي السينما تزامناً مع مهرجان فجر الدولي.

علي: من هم براي اولين بار است كه در زمان برگزاری جشنواره فيلم به سينما مي روم.

علي: أنا أيضاً ... لأول مرة أذهب إلي السينما في وقت إقامة مهرجان الأفلام.

المفردات: الجزء الثاني

ناجح = موفق

السيد مجيد مجيدي = آقاي مجيد مجيدي

أعرف = مي شناسم

مخرج = کارگردان

أطفال السماء = بچه هاي آسمان

شاهدتُ = دیده ام

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: فيلمهاي سينمايي ايراني بسيار جالبند.

محمد: الأفلام السينمائية الايرانية رائعة جداً.

علي: بله. فيلمهاي ايراني در جشنواره هاي خارجي هم موفق هستند.

علي: نعم. الأفلام الايرانية ناجحة في المهرجانات الأجنبية أيضاً.

محمد: من آقاي مجيد مجيدي را مي شناسم. او يك کارگردان موفق ايراني است.

محمد: أنا أعرف السيد مجيد مجيدي. هو مخرج ايراني ناجح.

علي: درست است. او از جشنواره فيلم برلين در آلمان هم جايزه گرفته است.

علي: صحيح. فهو قد فاز أيضاً بجائزة في مهرجان برلين للأفلام بألمانيا.

محمد: من فيلم بچه هاي آسمان را دیده ام. کارگردان اين فيلم زيبا، آقاي مجيدي است.

محمد: أنا قد شاهدت فلم أطفال السماء. مخرج هذا الفلم الجميل هو السيد مجيدي.

الحوار الكامل باللغة الفارسية.

محمد: براي تهيه بليط چكار كردي؟ آيا به دوستت تلفن كردي؟

علي: مجيد را مي گويي؟ بله. به او دوبار تلفن كردم.

محمد: مجید چه گفت؟

علی: گفت برای چهارشنبه بعد از ظهر بلیط خریده است.

محمد: خیلی خوب است. من خوشحالم که می توانم همزمان با جشنواره بین المللی فجر به سینما بروم.

علی: من هم برای اولین بار است که در زمان برگزاری جشنواره فیلم به سینما می روم.

محمد: فیلمهای سینمایی ایرانی بسیار جالبند.

علی: بله. فیلمهای ایرانی در جشنواره های خارجی هم موفق هستند.

محمد: من آقای مجید مجیدی را می شناسم. او یک کارگردان موفق ایرانی است.

علی: درست است. او از جشنواره فیلم برلین در آلمان هم جایزه گرفته است.

محمد: من فیلم بچه های آسمان را دیده ام. کارگردان این فیلم زیبا، آقای مجیدی است.

۹۵

حوار بین محمد و کمال، وهو مذيع ومترجم في الإذاعة العربية بموسسة إذاعة وتلفزيون الجمهورية الإسلامية في إيران. وقد تعرّف عليه مؤخراً. كمال مواطن لبناني يجيد اللغة الفارسية. والحوار بينهما يدور حول مهنة كمال وقسم البرامج الموجهة بالموسسة والذي يبتّ برامج بأكثر من ثلاثين لغة.

المفردات: الجزء الاول

أي عمل؟ چه کاری؟

جنت = آمدی

تنزه = تفریح

سياحة = گردش

أعیش = زندگی می کنم

لم آت = نیامده ام

تعمل = کار می کنی

موظف = کارمند

موسسة الإذاعة والتلفزيون = سازمان صدا و سیما

أعمل = کار می کنم

مذيع = گوینده

أكثر من = بیش از

لغة = زبان

برنامج إذاعي = برنامه رادیویی

یبت = بخش می شود

قسم = بخش

البرامج الموجهة = برنامه های برون مرزی

الحوار: الجزء الاول.

محمد: برای چه کاری به ایران آمده ای؟ برای گردش و تفریح؟

محمد: لای عمل جنت الی ایران؟ للسياحة والتنزه؟

کمال: نه. من در ایران زندگی می کنم، برای تفریح به ایران نیامده ام.

کمال: لا أنا أعيش في إيران، لم آت إلي إيران للتنزه.

محمد: کجا کار می کنی؟ در سفارت لبنان؟

محمد: أين تعمل؟ في السفارة اللبنانية؟

کمال: نه. من کارمند سفارت نیستم. من در سازمان صدا و سیما کار می کنم. من مترجم و گوینده رادیو هستم.

کمال: لا. أنا لست موظف سفارة. أنا أعمل في مؤسسة الإذاعة والتلفزيون. أنا مترجم ومذيع إذاعي.

محمد: پس تو گوینده رادیو عربی هستی!

محمد: إذن أنت مذيع الإذاعة العربية!

کمال: بله. در ایران رادیوهای به زبانهای مختلف وجود دارد. بیش از ۳۰ زبان.

کمال: نعم. توجد في إيران إذاعات بلغات مختلفة. أكثر من ثلاثين لغة.

محمد: یعنی به همه این زبانها، برنامه رادیویی بخش می شود؟!

محمد: یعنی تبتّ برامج إذاعية بكلّ هذه اللغات؟!

کمال: بله. در سازمان صدا و سیما یک بخش مهم به اسم برون مرزی وجود دارد.

کمال: نعم. في مؤسسة الإذاعة والتلفزيون قسم مهم باسم البرامج الموجهة.

الجزء الثاني

المفردات:

مستمع = شنونده

مستمعون = شنوندگان

ينتجون = تولید می کنند

مشاهد = بیننده

مشاهدون = بینندگان

بیثون = پخش می کنند

رسالة = نامه

یستلمون = دریافت می کنند

رسالة الكترونية = ایمیل

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا این رادیوها برای شنوندگان خارج از ایران برنامه پخش می کنند؟

محمد: هل تبث هذه الإذاعات برامج للمستمعين خارج ایران؟

کمال: بله. در برون مرزی برای شنوندگان و بینندگان نقاط مختلف دنیا برنامه های جالبی پخش می کنند.

کمال: نعم. في قسم البرامج الموجهة يثّون برامج رائعة للمستمعين والمشاهدين في أنحاء مختلفة من العالم.

محمد: آیا برنامه های برون مرزی مورد علاقه شنوندگان و بینندگان هست؟

محمد: هل تنال البرامج الموجهة إقبالاً من المستمعين والمشاهدين؟

کمال: بله. رادیوها و تلویزیونهای برون مرزی، نامه ها و ایمیل های زیادی را از شنوندگان و بینندگان دریافت می کنند.

کمال: نعم. تتسلّم إذاعات وتلفزيونات قسم البرامج الموجهة، رسائل كثيرة عادية والكترونية من المستمعين والمشاهدين.

الحوار الكامل باللغة الفارسية.

محمد: برای چه کاری به ایران آمده ای؟ برای گردش و تفریح؟

کمال: نه. من در ایران زندگی می کنم، برای تفریح به ایران نیامده ام.

محمد: کجا کار می کنی؟ در سفارت لبنان؟

کمال: نه. من کارمند سفارت نیستم. من در سازمان صدا و سیما کار می کنم. من مترجم و گوینده رادیو هستم.

محمد: پس تو گوینده رادیو عربی هستی!

کمال: بله. در ایران رادیوهایی به زبانهای مختلف وجود دارد. بیش از ۳۰ زبان.

محمد: یعنی به همه این زبانها، برنامه رادیویی پخش می شود؟!

کمال: بله. در سازمان صدا و سیما یک بخش مهم به اسم برون مرزی وجود دارد.

محمد: آیا این رادیوها برای شنوندگان خارج از ایران برنامه پخش می کنند؟

کمال: بله. در برون مرزی برای شنوندگان و بینندگان نقاط مختلف دنیا برنامه های جالبی پخش می کنند.

محمد: آیا برنامه های برون مرزی مورد علاقه شنوندگان و بینندگان هست؟

کمال: بله. رادیوها و تلویزیونهای برون مرزی، نامه ها و ایمیل های زیادی را از شنوندگان و بینندگان دریافت می کنند.

۹۶

حوار آخر بین محمد و کمال حول وظیفه هذا الأخير في قسم الإذاعات الموجهة في مؤسسة إذاعة وتلفزيون الجمهورية الإسلامية في إيران.

المفردات: الجزء الاول

أي عمل؟ چه کاری؟

تنجز = انجام می دهی

تقریر = گزارش

مستمع = شنونده

مستمعون = شنوندگان

أترجم = ترجمه می کنم

مذيع = گوینده

برامج = برنامه ها

ينتجون = تولید می کنند

يبثون = پخش می کنند

صوت = صدا

نظرة = نگاه

تعرف = آشنایی

العالم = جهان

التعرف علي إيران = ایران شناسی

الحوار: الجزء الاول.

محمد: در رادیو عربی چه کاری انجام می دهی؟

محمد: ما هو العمل الذي تنجزه في الإذاعة العربية؟

کمال: من اخبار و گزارشها را ترجمه می کنم. علاوه بر این گوینده خبر هم هستم.

کمال: أنا أترجم الأخبار والتقارير. علاوة علي ذلك أنا مذيع أخبار أيضاً.

محمد: رادیوهای برون مرزی چه برنامه هایی برای شنوندگان تولید و پخش می کنند؟

محمد: ما هي البرامج التي تنتجها وتبثها إذاعات قسم البرامج الموجهة للمستمعين؟

كمال: صداي جمهوری اسلامی برنامه های مختلفی تولید می کند، مثل خبر، نگاهي به مطبوعات، آشنایی با اسلام، مسائل روز جهان، ایران شناسي وغيره وذلك.

كمال: ينتج صوت الجمهورية الإسلامية برامج مختلفة، مثل الأخبار، نظرة علي الصحف، التعرف علي الإسلام، قضايا العالم المعاصرة، التعرف علي ايران و....

محمد: پس برنامه هاي متنوعي داريد.

محمد: إذن عندكم برامج منوعة.

كمال: بله. راديو شنوندگان زيادي دارد، پس بايد برنامه هاي متنوعي داشته باشد.

كمال: نعم. للإذاعة مستمعون كثيرون، إذن يجب أن تكون لديها برامج منوعة.

المفردات: الجزء الثاني

حول = در مورد

ننتج = تولید می کنیم

أرجاء العالم = سراسر جهان

رسالة = نامه

علي اتصال = در تماس

رأي = نظر

تعرفون = می دانيد

علايق: رغبات = علايق

نبث = پخش می کنیم

حتي اليوم = تا امروز

لم أستمع = گوش نکرده ام

تردد = فرکانس

أعطي = می دهم

طيب = راستي

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: راديوهاي برون مرزي چه تعداد شنونده دارند؟

محمد: كم هو عدد مستمعي الإذاعات بقسم البرامج الموجهة؟

کمال: این رادیوها در سراسر جهان شنونده دارند. شنندگان از طریق نامه، تلفن وایمیل با برنامه ها در تماس هستند.

کمال: لهذه الإذاعات مستمعون في أرجاء العالم، المستمعون علي اتصال بالبرامج عن طريق الرسائل والهاتف والإيميل.

محمد: پس شما نظر شنندگان را در مورد برنامه ها می دانید!

محمد: إذن أنتم تعرفون آراء المستمعين حول البرامج!

کمال: بله. ما با توجه به علایق شنندگان برنامه هایی را برای آنها پخش می کنیم.

کمال: نعم. نحن نبث برامج للمستمعين بناء علي رغباتهم.

محمد: من تا امروز هیچ یک از رادیوهای برون مرزی را گوش نکرده ام.

محمد: أنا لم استمع حتي اليوم الى أي من إذاعات قسم البرامج الموجهة.

کمال: من به شما فرکانس رادیو عربی می دهم.

کمال: أنا اعطيكم تردد الإذاعة العربية.

النص الكامل للحوار بين محمد وکمال باللغة الفارسية.

محمد: در رادیو عربی چه کاری انجام می دهی؟

کمال: من اخبار وگزارشها را ترجمه می کنم. علاوه بر این گوینده خبر هم هستم.

محمد: رادیوهای برون مرزی چه برنامه هایی برای شنندگان تولید وپخش می کنند؟

کمال: صدای جمهوری اسلامی برنامه های مختلفی تولید می کند، مثل خبر، نگاهی به مطبوعات، آشنایی با اسلام، مسائل روز جهان، ایران شناسی و غیره وذلک.

محمد: پس برنامه های متنوعی دارید.

کمال: بله. رادیو شنندگان زیادی دارد، پس باید برنامه های متنوعی داشته باشد.

محمد: رادیوهای برون مرزی چه تعداد شنونده دارند؟

کمال: این رادیوها در سراسر جهان شنونده دارند. شنندگان از طریق نامه، تلفن وایمیل با برنامه ها در تماس هستند.

محمد: پس شما نظر شنندگان را در مورد برنامه ها می دانید!

کمال: بله. ما با توجه به علایق شنندگان برنامه هایی را برای آنها پخش می کنیم.

محمد: من تا امروز هیچ یک از رادیوهای برون مرزی را گوش نکرده ام.

کمال: من به شما فرکانس رادیو عربی می دهم.

المفردات: الجزء الاول

حول = در مورد

تلاميذ = دانش آموزان

قرأت = خواندم

قريب = نزديک

شهر = ماه

مرحلة = دوره

مراحل دراسية = دوره هاي آموزشي

لك = برايت

أوضح = توضيح مي دهم

يجب أن أوضح = بايد توضيح بدهم

من أين؟ از كجا؟

أبدأ = شروع كنم

مدرسة ابتدائية = دبستان

مدرسة متوسطة = راهنمايي

أقول (اتحدّث) = مي گويم

قل = بگو

إبن السنة الخامسة = پنج ساله

ما قبل الابتدائية = پيش دبستان

الحوار: الجزء الاول.

محمد: امروز مقاله اي در مورد امتحانات مدارس خواندم.

محمد: قرأت اليوم مقالاً حول امتحانات المدارس.

علي: فصل امتحانات نزديک است. ماه خرداد، ماه امتحانات است.

علي: موسم الامتحانات قريب. شهر خرداد، هو شهر الامتحانات.

محمد: دوره هاي آموزشي در ايران چگونه است؟

محمد: كيف هي مراحل الدراسة في ايران؟

علي: بايد برايت توضيح بدهم. از كجا شروع كنم؟ از دبستان مي گويم.

علي: يجب أن أوضح لك. من أين أبدأ؟ اتحدث عن الابتدائية.

محمد: بگو.

محمد: قل.

علي: بچه هاي پنج ساله، ابتدا به كلاس پيش دبستاني مي روند.

علي: الأطفال في الخامسة من أعمارهم، يذهبون بداية إلى صفوف ما قبل الابتدائية.

المفردات: الجزء الثاني

يذهبون = مي روند

رسم = نقاشي

أشياء = چیزها

كم سنة؟ چند سال؟

يستغرق = طول مي كشد

قراءة = خواندن

يدرسون = درس مي خوانند

كتابة = نوشتن

رياضيات = رياضي

إذن = به اين ترتيب

إبن السنة السادسة = شش ساله

إبن الحادية عشرة = يازده ساله

بعد = پس از

يبدأ = شروع مي شود

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: دوره پيش دبستاني اينجا چگونه است؟

محمد: كيف هي مرحلة ما قبل الابتدائية هنا؟

علي: در دوره پيش دبستاني، بچه ها اعداد، نقاشي و چیزهاي مختلف ياد مي گیرند.

علي: في مرحلة ما قبل الابتدائية، يتعلم الأطفال الأعداد والرسم واشياء مختلفة.

محمد: دوره هاي پيش دبستاني ودبستان در ايران چند سال طول مي كشد؟

محمد: كم سنة تستغرق مرحلة ما قبل الابتدائية في ايران؟

علي: پيش دبستاني يك سال ودبستان ۵ سال طول مي كشد. خواندن ونوشتن، رياضي، علوم، اجتماعي وقرآن درسهاي دوره دبستان هستند.

علي: تستغرق مرحلة ما قبل الابتدائية سنة واحدة والابتدائية خمس سنوات. القراءة والكتابة، الرياضيات، العلوم، الاجتماع والقرآن هي دروس المرحلة الابتدائية.

محمد: به اين ترتيب، در ايران بچه هاي ۶ تا ۱۱ ساله به دبستان مي روند.

محمد: إذن، الأطفال أبناء السادسة وحتى الحادية عشرة يذهبون إلي الابتدائية في ايران.

علي: بله. وپس از دبستان، دوره راهنمائي شروع مي شود. دانش آموزان ۳ سال نيز در دوره راهنمائي درس مي خوانند.

علي: نعم. وبعد الابتدائية، تبدأ مرحلة المتوسطة. التلاميذ يدرسون ثلاث سنوات أيضاً في مرحلة المتوسطة.

الآن نستمع إلي الحوار الكامل باللغة الفارسية.

محمد: امروز مقاله اي در مورد امتحانات مدارس خواندم.

علي: فصل امتحانات نزديك است. ماه خرداد، ماه امتحانات است.

محمد: دوره هاي آموزشي در ايران چگونه است؟

علي: بايد براي توضيح بدهم. از كجا شروع كنم؟ از دبستان مي گويم.

محمد: بگو.

علي: بچه هاي پنج ساله، ابتدا به كلاس پيش دبستاني مي روند.

محمد: دوره پيش دبستاني اينجا چگونه است؟

علي: در دوره پيش دبستاني، بچه ها اعداد، نقاشي وچيزهاي مختلف ياد مي گيرند.

محمد: دوره هاي پيش دبستاني ودبستان در ايران چند سال طول مي كشد؟

علي: پيش دبستاني يك سال ودبستان ۵ سال طول مي كشد. خواندن ونوشتن، رياضي، علوم، اجتماعي وقرآن درسهاي دوره دبستان هستند.

محمد: به اين ترتيب، در ايران بچه هاي ۶ تا ۱۱ ساله به دبستان مي روند.

علي: بله. وپس از دبستان، دوره راهنمائي شروع مي شود. دانش آموزان ۳ سال نيز در دوره راهنمائي درس مي خوانند.

۹۸

حوار آخر بين محمد وعلي حول مراحل الدراسة في ايران، وهذه المرة حول مرحلة الإعدادية.

المفردات: الجزء الاول

ابتدائية = دبستان

متوسطة = راهنمائي

أطفال = بچه ها

تلميذ = دانش آموز

تلاميذ = دانش آموزان

يعبرون = طي مي كنند

ثانوية = دبیرستان

ثلاث سنوات = سه سال

يستغرق = طول مي كشد

شهادة = مدرک

ينالون شهادة دراسية = مدرک تحصيلي مي گیرند

نيل الدبلوم = گرفتن ديپلم

يستطيعون أن يذهبوا = مي توانند بروند

أحد = کسي

يجب = بايد

يريد أن يذهب = مي خواهد برود

جامعة = دانشگاه

يجب أن يدرس = بايد بخواند

سنة أخرى = یک سال ديگر

ما قبل الجامعة = پيش دانشگاهي

يسمي = ناميده مي شود

الحوار: الجزء الاول.

محمد: در ايران، پس از دوره هاي دبستان و راهنمايي، دانش آموزان چه مرحله اي را طي مي كنند؟

محمد: في ايران، بعد مرحلتي الإبتدائية والمتوسطة، أية مرحلة يعبرها التلاميذ؟

علي: آنها پس از دوره راهنمايي به دبیرستان مي روند.

علي: هم يذهبون لالثانوية بعد مرحلة المتوسطة.

محمد: دبیرستان چند سال طول مي كشد؟

محمد: كم سنة تستغرقها الثانوية؟

علي: دوره دبیرستان سه سال طول مي كشد، وپس از آن دانش آموزان مدرک ديپلم مي گیرند.

علي: مرحلة الثانوية تستغرق ثلاث سنوات، وبعدها ينال التلاميذ شهادة الدبلوم.

محمد: پس از گرفتن مدرک دیپلم آیا می توانند وارد دانشگاه شوند؟

محمد: بعد نيل شهادة الدبلوم هل يستطيعون دخول الجامعة؟

علي: نه. اگر کسی بخواند وارد دانشگاه شود، باید پس از دیپلم یک سال دیگر درس بخواند، این دوره پیش دانشگاهی نامیده می شود.

علي: لا. إذا أراد أحد دخول الجامعة، يجب أن يدرس سنة أخرى بعد الدبلوم. هذه المرحلة تسمى مرحلة ما قبل الجامعة.

المفردات: الجزء الثاني

متشابه = یکسان

يتعلمون = یاد می گیرند

فرع = رشته

فروع = رشته ها

يستطيعون أن يدرسوا = می توانند درس بخوانند

أي فروع؟ چه رشته هایی؟

رياضيات = ریاضی

العلوم التجريبية = علوم تجربی

أدبي = علوم انسانی

مجموعة من = گروهی از

مدرسة الفنون = هنرستان

محاسبة = حسابداری

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا همه دانش آموزان در دوره دبیرستان درس یکسان یاد می گیرند؟

محمد: هل يتعلم جميع التلاميذ دروساً متشابهة في مرحلة الثانوية؟

علي: نه. دانش آموزان می توانند در رشته های مختلف درس بخوانند.

علي: لا. يستطيع التلاميذ أن يدرسوا في فروع مختلفة.

محمد: مثلاً چه رشته هایی؟

محمد: أي فروع مثلاً؟

علي: رشته های ریاضی، علوم تجربی و علوم انسانی، وگروهی از دانش آموزان هم به هنرستان می روند.

علي: فروع الرياضيات والعلوم التجريبية والفرع الأدبي، ويذهب مجموعة من التلاميذ أيضاً إلى مدرسة الفنون.

محمد: آیا در هنرستان هم رشته هاي مختلفي وجود دارد؟

محمد: هل توجد في مدرسة الفنون فروع مختلفة أيضاً؟

علي: بله. رشته هايي مثل مکانیک، کامپیوتر، حسابداری، گرافیک، و غیر آنها.

علي: نعم. فروع مثل المکانیک، الكمبيوتر، المحاسبة، الغرافیک، وغيرها.

الحوار الكامل باللغة الفارسية.

محمد: در ایران، پس از دوره هاي دبستان و راهنمایی، دانش آموزان چه مرحله اي را طی می کنند؟

علي: آنها پس از دوره راهنمایی به دبیرستان می روند.

محمد: دبیرستان چند سال طول می کشد؟

علي: دوره دبیرستان سه سال طول می کشد، و پس از آن دانش آموزان مدرک دیپلم می گیرند.

محمد: پس از گرفتن مدرک دیپلم آیا می توانند وارد دانشگاه شوند؟

علي: نه. اگر کسی بخواهد وارد دانشگاه شود، باید پس از دیپلم یک سال دیگر درس بخواند، این دوره پیش دانشگاهي نامیده می شود.

محمد: آیا همه دانش آموزان در دوره دبیرستان دروس یکسان یاد می گیرند؟

علي: نه. دانش آموزان می توانند در رشته هاي مختلف درس بخوانند.

محمد: مثلاً چه رشته هايي؟

علي: رشته هاي ریاضی، علوم تجربی و علوم انسانی، و گروهی از دانش آموزان هم به هنرستان می روند.

محمد: آیا در هنرستان هم رشته هاي مختلفي وجود دارد؟

علي: بله. رشته هايي مثل مکانیک، کامپیوتر، حسابداری، گرافیک، و غیر آنها.

۹۹

الحوار يتعلق بمراحل الدراسة في إيران والامتحانات العامة لدخول الجامعات.
المفردات: الجزء الاول

كم؟ چقدر؟

امتحانات = دخول الجامعات کنکور

أسرة = خانواده

لأن = برای اینکه

مستقبل = آینده

له تأثير = تأثیر دارد

امتحان الدخول = آزمون ورودی

مهم جداً = بسیار مهم

صعب = دشوار

الأشخاص الذين = کسانی که

یشارکون = شرکت می کنند

يستطيعون أن یشارکوا = می توانند شرکت کنند

الحوار: الجزء الاول.

محمد: آیا کنکور برای خانواده ها مهم است؟

محمد: هل هي مهمة امتحانات دخول الجامعات للأسر؟

علي: بله مهم است، برای اینکه در آینده دانش آموزان تاثیر دارد.

علي: نعم هي مهمة لأن لها تأثيراً علي مستقبل التلاميذ.

محمد: فکر می کنم آزمون ورودی دانشگاهها در ایران، مشکل است.

علي: أظن أن امتحانات دخول الجامعات في إيران صعبة.

علي: درست است. کنکور امتحان بسیار مهم و دشواری است.

علي: صحيح. امتحانات دخول الجامعات مهمة جداً وصعبة.

محمد: آیا کسانی که دیپلم دبیرستان دارند، می توانند در کنکور شرکت کنند؟

محمد: هل الأشخاص الذين لديهم شهادة الثانوية يستطيعون أن یشارکوا في امتحانات دخول الجامعات؟

علي: بله، کسانی که دیپلم دارند و یک سال در مدارس پیش دانشگاهی درس خوانده اند.

علي: نعم. الأشخاص الذين لديهم شهادة الثانوية ودرسوا سنة في مدارس ما قبل الجامعة.

المفردات: الجزء الثاني

موضوعات = مسائل

إعدادية = دبیرستان

ينتخب = انتخاب می شود

فرع = رشته

كل مكان = همه جا

متزامن = هم زمان

كل عام = هر سال

يجري =برگزار مي شود

مدينة =شهر

مدن مختلفة= شهرهاي مختلف

يدرسون =درس مي خوانند

يجب أن يدرسوا= بايد درس بخوانند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: سؤالهاي كنكور از چه مسائلي است؟

محمد: أسئلة امتحانات دخول الجامعات من أيّ موضوعات؟

علي: سؤالهاي كنكور از كتابهاي دوره دبیرستان و كتابهاي پيش دانشگاهي انتخاب مي شود.

علي: تنتخب أسئلة امتحانات دخول الجامعات من كتب مرحلة الثانوية وكتب ما قبل الجامعة.

محمد: پس براي هر رشته، سؤالهاي مخصوصي هست.

محمد: إذن هناك أسئلة خاصة لكل فرع.

علي: بله. مثلاً سؤالهاي رشته رياضي فزيك از سؤالهاي رشته علوم تجريبي متفاوت است.

علي: نعم. مثلاً أسئلة فرع الرياضيات والفيزياء تختلف عن أسئلة فرع العلوم التجريبية.

محمد: آیا اين آزمون در همه جاي ايران بطور هم زمان برگزار مي شود؟

محمد: هل هذه الإمتحان يجري بشكل متزامن في انحاء ايران؟

علي: بله. اين آزمون هر سال در يك زمان واحد در شهرهاي مختلف ايران برگزار مي شود.

علي: نعم. هذا الإمتحان يجري كل سنة وفي زمن واحد في مختلف المدن الايرانية.

الحوار كاملاً باللغة الفارسية.

محمد: آیا كنكور براي خانواده ها مهم است؟

علي: بله مهم است، براي اينكه در آينده دانش آموزان تاثير دارد.

محمد: فكر مي كنم آزمون ورودي دانشگاهها در ايران، مشكل است.

علي: درست است. كنكور امتحان بسيار مهم ودشواري است.

محمد: آیا كساني كه ديپلم دبیرستان دارند، مي توانند در كنكور شركت كنند؟

علي: بله، كساني كه ديپلم دارند ويك سال در مدارس پيش دانشگاهي درس خوانده اند.

محمد: سؤالهاي كنكور از چه مسائلي است؟

علي: سوالهاي كنكور از كتابهاي دوره دبیرستان و كتابهاي پيش دانشگاهي انتخاب مي شود.

محمد: پس براي هر رشته، سوالهاي مخصوصي هست.

علي: بله. مثلاً سوالهاي رشته رياضي فزيك از سوالهاي رشته علوم تجربی متفاوت است.

محمد: آیا اين آزمون در همه جاي ايران بطور هم زمان برگزار مي شود؟

علي: بله. اين آزمون هر سال در يك زمان واحد در شهرهاي مختلف ايران برگزار مي شود.

۱۰۰

الحوار حول الجامعات الايرانية وسنستمع إليه بعد تعلم المفردات.
المفردات: الجزء الاول

تعلم = مي داني

إخترت = انتخاب کردم

تحب = علاقه داري

ربما = شايد

بالطبع = البته

جامعات = دانشگاه ها

من الناحية العلمية = از نظر علمی

مستوي = سطح

صحيح ما تقول = درست مي گويي

دارس = تحصيل کرده

دارسون = تحصيل کرده ها

حالياً = اکنون

يعملون = کار مي کنند

طبيب = پزشک

أطباء = پزشکان

عمل = کار

أري = مي بينم

بلدان = کشورها

الحوار: الجزء الاول.

محمد: آیا مي داني چرا من ايران را براي تحصيل انتخاب کردم؟

محمد: أتعلم لماذا إخترتُ ايران للدراسة؟

علي: شايد به زبان وادبيات فارسي علاقه داري.

علي: ربّما تحبّ اللغة والأدب الفارسي.

محمد: بله. البته، اما اين دليل ديگري هم دارد. وآن اينكه دانشگاههاي ايران از نظر علمي در سطح خوبی هستند.

محمد: نعم، بالطبع، لكن لذلك دليل آخر أيضاً وهو أنّ الجامعات الايرانية علي مستويّ جيّد من الناحية العلمية.

علي: درست مي گويي. تحصيل کرده هاي ايران اکنون در مراكز مهم علمي و تحقيقاتي دنيا کار مي کنند.

علي: صحيح ما تقول. الدارسون في ايران يعملون حالياً بالمراكز العلمية والبحثية المهمة في العالم.

محمد: کار پزشکان ايراني هم بسيار خوب است. من مي بينم که از کشورهای همسايه براي مداوا به ايران مي آیند.

محمد: عمل الأطباء الإيرانيين أيضاً جيّد جداً. أنا أري منّ يأتون من دول الجوار إلي ايران بهدف العلاج.

علي: اين پزشکان دردانشگاه هاي بزرگ ايران تحصيل کرده اند.

علي: هؤلاء الأطباء قد درسوا في كبريات الجامعات الإيرانية.

المفردات: الجزء الثاني

كلّ= همه

حكومي= دولتي

غير حكومي= غير دولتي

الجامعة الإسلامية الحرّة= دانشگاه آزاد اسلامي

جامعة "رسالة النور"= دانشگاه پیام نور

أكبر= بزرگترین

الشرق الأوسط= خاورميانه

بالمراسلة= مکاتبه اي

طالب= جامعة دانشجو

الخميس= پنجشنبه

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا همه دانشگاه هاي ايران دولتي هستند؟

محمد: هل كلّ الجامعات الإيرانية حكومية؟

علي: نه. مثلاً دانشگاه آزاد اسلامي غير دولتي است، وآن بزرگترین دانشگاه خاورميانه است.

علي: لا. مثلاً الجامعة الإسلامية الحرة غير حكومية، وهي أكبر جامعة في الشرق الأوسط.

محمد: آیا دانشگاه مکاتبه اي هم در ايران وجود دارد؟

محمد: هل توجد في ايران جامعة بالمراسلة أيضاً؟

علي: بله. البته. دانشگاه پیام نور یک دانشگاه مکاتبه اي است ودانشجویان مي توانند روزهاي پنجشنبه وجمعه در کلاسهاي اين دانشگاه شرکت کنند.

علي: نعم. بالطبع. جامعة "رسالة النور" هي جامعة بالمراسلة ويستطيع الطلاب أن يشاركوا في محاضراتها ايام الخميس والجمعة.

ندعوكم الآن أعزائي لاستماع الحوار الكامل بالفارسية.

محمد: آیا مي داني چرا من ايران را براي تحصيل انتخاب کردم؟

علي: شاید به زبان وادبيات فارسي علاقه داري.

محمد: بله. البته، اما اين دليل ديگري هم دارد. وآن اينکه دانشگاههاي ايران از نظر علمي در سطح خوبي هستند.

علي: درست مي گويي. تحصيل کرده هاي ايران اکنون در مراکز مهم علمي وتحقيقاتي دنيا کار مي کنند.

محمد: کار پزشکان ايراني هم بسيار خوب است. من مي بينم که از کشورهای همسايه براي مداوا به ايران مي آیند.

علي: اين پزشکان دردانشگاه هاي بزرگ ايران تحصيل کرده اند.

محمد: آیا همه دانشگاه هاي ايران دولتي هستند؟

علي: نه. مثلاً دانشگاه آزاد اسلامي غير دولتي است، وآن بزرگترين دانشگاه خاورميانه است.

محمد: آیا دانشگاه مکاتبه اي هم در ايران وجود دارد؟

علي: بله. البته. دانشگاه پیام نور یک دانشگاه مکاتبه اي است ودانشجویان مي توانند روزهاي پنجشنبه وجمعه در کلاسهاي اين دانشگاه شرکت کنند.

۱۰۱

حوارا حول محافظة خوزستان ومركزها أهواز، التي كانت في العهود الغابرة عاصمة شتوية للاخمينيين والاشكانيين والساسانيين، وهي تقع في جنوب غرب ايران، إلي جوار العراق والخليج الفارسي.
المفردات: الجزء الاول

سمعتُ = شنيدم

يذهبون = مي روند

بعد غد = پس فردا

صيف = تابستان

حار = گرم

دليل = راهنما

قال = گفت

درجة الحرارة = دما

يصل = مي رسد

ميناء = بندر

تتفقَ دون = بازديد مي كنيد

أودَ = دوست دارم

مجموعة سياحية = تور

الحوار: الجزء الاول.

حميد: از علي شنيدم كه به استان خوزستان مي رويد.

حميد: سمعتُ من علي، إنكم ستذهبون إلي محافظة خوزستان.

محمد: بله. من وعلي وسعيد پس فردا به اهواز مي رويم.

محمد: نعم. انا وعلي وسعيد سنذهب الي اهواز بعد غد.

حميد: زمان مناسبی را انتخاب كرديد. زمستان براي سفر به خوزستان مناسب است، چون در تابستان آنجا هوا بسيار گرم است.

حميد: اخترتم وقتاً مناسباً. الشتاء مناسب للسفر إلي خوزستان لأن الجو في الصيف حار جداً هناك.

محمد: راهنماي تور گفت دماي هواي اهواز مركز خوزستان، در تابستان به ۵۰ درجه مي رسد.

محمد: قال دليل المجموعة السياحية إن درجة الحرارة في أهواز مركز خوزستان تصل إلي خمسين درجة في الصيف.

حميد: لابد از خليج فارس وبندهاي آن هم بازديد مي كنيد.

حميد: وقدتتفقَ دون موانيء الخليج الفارسي أيضاً.

محمد: بله. خيلي دوست دارم خليج فارس را ببينم.

محمد: نعم. أودَ كثيراً أن أشاهد الخليج الفارسي.

المفردات: الجزء الثاني

أثناء = هنگام

برأبي به نظر من

أجمل زيباترين

بحر = دريا

من المقرر = قرار است

ذهبت من قبل = قبلاً رفته اي

قديم جداً = خيلي قديمي

دائماً = همیشه

جزء = بخش

جزء من = بخشي از

الحوار: الجزء الثاني.

حميد: به نظر من خليج فارس زيباترين درياي ايران است.

حميد: برآيي الخليج الفارسي أجمل بحر في ايران.

محمد: قرار است به دو بندر آبادان و خرمشهر هم برويم.

محمد: من المقرر أن نذهب أيضاً إلي مينائي آبادان و خرمشهر.

حميد: خوب است چون دو بندر امام خميني و ماهشهر هم در ساحل خليج فارس هستند.

حميد: جيد لأن مينائي الإمام الخميني و ماهشهر أيضاً يقعان علي ساحل الخليج الفارسي.

محمد: فكر مي كنم تو قبلاً به استان خوزستان رفته اي. درست است؟

محمد: أظن أنك قد ذهبت من قبل إلي محافظة خوزستان. صحيح؟

حميد: بله. من منظره ساحل خليج فارس را هنگام غروب، خيلي دوست دارم.

حميد: نعم. أنا أحبّ منظر الغروب علي ساحل الخليج الفارسي كثيراً.

محمد: آيا شهرهاي خوزستان خيلي قديمي هستند؟

محمد: هل مدن خوزستان قديمة جداً؟

حميد: بله. شهرهاي خوزستان تاريخي هستند و همیشه بخشي از ايران بوده اند.

حميد: نعم. مدن خوزستان تاريخية و كانت دائماً جزءاً من ايران.

الحوار كاملاً باللغة الفارسية.

حميد: از علي شنيدم كه به استان خوزستان ميرويد.

محمد: بله. من وعلي وسعيد پس فردا به اهواز ميرويم.

حميد: زمان مناسبی را انتخاب كرديد. زمستان براي سفر به خوزستان مناسب است، چون در تابستان آنجا هوا بسيار گرم است.

محمد: راهنماي تور گفت دماي هواي اهواز مركز خوزستان، در تابستان به ۵۰ درجه مي رسد.

حميد: لابد از خليج فارس و بندر هاي آن هم بازديد مي كنيد.

محمد: بله. خيلي دوست دارم خليج فارس را ببينم.

حمید: به نظر من خلیج فارس زیباترین دریای ایران است.

محمد: قرار است به دو بندر آبادان و خرمشهر هم برویم.

حمید: خوب است چون دو بندر امام خمینی و ماهشهر هم در ساحل خلیج فارس هستند.

محمد: فکر می‌کنم تو قبلاً به استان خوزستان رفته‌ای. درست است؟

حمید: بله. من منظره ساحل خلیج فارس را هنگام غروب، خیلی دوست دارم.

محمد: آیا شهرهای خوزستان خیلی قدیمی هستند؟

حمید: بله. شهرهای خوزستان تاریخی هستند و همیشه بخشی از ایران بوده‌اند.

۱۰۲

حوار بین محمد و دلیل مجموعه سیاحی، ی‌نضم إليها محمد و زملاؤه فی رحلة إلی محافظة خوزستان والخلیج الفارسی.

المفردات: الجزء الاول

محافظة = استان

یق‌ع = قرار دارد

سکّان = جمعیت

قد سمعتُ = شنیده‌ام

نحو = حدود

أربعة ملايين = میلیون

لغة = زبان

یتکلمون = صحبت می‌کنند

مجموعة = گروه

مجموعات = گروه‌های

بدو = چادر نشین

یسکنون = ساکن هستند

الحوار: الجزء الاول.

راهنما: استان خوزستان در جنوب غربی ایران قرار دارد.

الدلیل: تقع محافظة خوزستان فی جنوب غربی ایران.

محمد: شنیده‌ام هوای آنجا خیلی گرم است.

محمد: سمعت أنّ الجو هناك حارّ جداً.

راهنما: بله.

الدليل: نعم.

محمد: آیا این استان جمعیت زیادی دارد؟

محمد: هل لهذه المحافظة سكان كثيرون؟

راهنما: حدود ٤ مليون نفر در این استان زندگی می کنند.

الدليل: يعيش في هذه المحافظة نحو أربعة ملايين نسمة.

محمد: آیا مردم این استان فقط به زبان فارسی صحبت می کنند؟

محمد: هل أهالي هذه المحافظة يتكلمون باللغة الفارسية فقط؟

راهنما: نه. مردم آنجا به فارسی و عربی صحبت می کنند.

محمد: لا. الناس هناك يتكلمون بالفارسية والعربية.

محمد: پس گروه های مختلفی در این استان زندگی می کنند.

محمد: إذن تعيش مجموعات مختلفة في هذه المحافظة.

راهنما: بله. فارسها، عربها وگروهی از چادر نشین ها در این استان ساکن هستند.

الدليل: نعم. يسكن في هذه المحافظة، الفرس والعرب ومجموعة من البدو.

المفردات: الجزء الثاني

قرية = روستا

لا نذهب = نمی رویم

أهم = مهمترین

محاصيل زراعية = محصولات کشاورزی

تمر = خرما

قصب السكر = نیشکر

قمح = گندم

خضروات = سبزیجات

صيد الأسماك = ماهیگیری

أكثر من = بیش از

مائتا نوع = ۲۰۰ نوع

سمك = ماهی

صیاد الأسماك = ماهیگیر

صیادو الأسماك = ماهیگیران

زورق = قایق

زوارق = قایقها

تقلیدی = سنتی

صناعی = صنعتی

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا ما به روستا ها نیز می رویم؟

محمد: هل نحن نذهب إلي القرى أيضاً؟

راهنما: نه. ما به روستاها نمی رویم.

الدليل: لا. نحن لاندذهب إلي القرى.

محمد: مهترین محصولات کشاورزی این استان چیست؟

محمد: ما هي أهم المحاصيل الزراعية في هذه المحافظة؟

راهنما: خرما، نیشکر، گندم وأنواع سبزیجات.

الدليل: التمر، قصب السكر، القمح وأنواع الخضروات.

محمد: آیا می توانیم برای ماهیگیری به ساحل خلیج فارس برویم؟

محمد: هل يمكننا أن نذهب إلي ساحل الخليج الفارسي لصيد الأسماك؟

راهنما: بله. می توانید. بیش از ۲۰۰ نوع ماهی در آبهای خلیج فارس زندگی می کنند.

الدليل: نعم. يمكنكم. تعيش أكثر من مائتي نوع من الأسماك في مياه الخليج الفارسي.

محمد: آیا آنجا ماهیگیران قایقهای سنتی دارند؟

محمد: هل لصيادي الأسماك هناك زوارق تقليدية؟

راهنما: ماهیگیران هم قایقهای سنتی دارند، هم قایقهای صنعتی.

الدليل: لصيادي الأسماك زوارق تقليدية وزوارق صناعية أيضاً.

الحوار باللغة الفارسية.

راهنما: استان خوزستان در جنوب غربی ایران قرار دارد.

محمد: شنیده ام هوای آنجا خیلی گرم است.

راهنما: بله.

محمد: آیا این استان جمعیت زیادی دارد؟

راهنما: حدود ۴ میلیون نفر در این استان زندگی می کنند.

محمد: آیا مردم این استان فقط به زبان فارسی صحبت می کنند؟

راهنما: نه. مردم آنجا به فارسی و عربی صحبت می کنند.

محمد: پس گروه های مختلفی در این استان زندگی می کنند.

راهنما: بله. فارسها، عربها و گروهی از چادر نشین ها در این استان ساکن هستند.

محمد: آیا ما به روستا ها نیز می رویم؟

راهنما: نه. ما به روستاها نمی رویم.

محمد: مهمترین محصولات کشاورزی این استان چیست؟

راهنما: خرما، نیشکر، گندم و انواع سبزیجات.

محمد: آیا می توانیم برای ماهیگیری به ساحل خلیج فارس برویم؟

راهنما: بله. می توانید. بیش از ۲۰۰ نوع ماهی در آبهای خلیج فارس زندگی می کنند.

محمد: آیا آنجا ماهیگیران قایقهای سنتی دارند؟

راهنما: ماهیگیران هم قایقهای سنتی دارند، هم قایقهای صنعتی.

۱۰۳

الحوار يدور حول محافظة خوزستان الايرانية ومدينة أهواز محافظة خوزستان غنية بآبار النفط والغاز الطبيعي، حيث ينقل النفط منها عبر أنابيب إلى الموانئ الإيرانية على ساحل الخليج الفارسي، ويصدر بواسطة الشاحنات إلى الدول الأخرى. ويمرّ نهر كارون الكبير من وسط مدينة أهواز، وتبدو سماؤها حمراء اللون ليلاً بسبب أعمدة الغاز المشتعلة في مناطق بأطراف المدينة.
المفردات: الجزء الاول

لماذا؟ چرا؟

السماء= آسمان

أحمر= قرمز

ليل= شب

ليالي= شبها

حيناً= گاهی

بسبب= به خاطر

بئر= چاه

آبار= چاه ها

أقدم= قدیمی ترین

يصدر= صادر مي کند

عائدات= درآمد

بيع= فروش

الحوار: الجزء الاول.

محمد: چرا اینجا آسمان قرمز است؟

محمد: لماذا السماء حمراء هنا؟

سعيد: آسمان شبيهي اهواز گاهي قرمز است. اين رنگ قرمز به خاطر اشتعال گاز خارج شده از چاه هاي نفت است.

سعيد: سماء أهواز حمراء حيناً في الليل. هذا اللون الأحمر هو بسبب الغاز المشتعل الصادر من آبار النفط.

محمد: بله. راهنمائي تور هم گفت استان خوزستان چاه هاي نفت بسياري دارد.

محمد: نعم. قال دليل الرحلة أيضاً إنَّ في محافظة خوزستان آبار نفط كثيرة.

سعيد: قديمي ترين چاه هاي نفت ايران در خوزستان است.

سعيد: أقدم آبار النفط الايرانية في محافظة خوزستان.

محمد: پس ايران نفت بسياري از اين استان صادر مي کند.

محمد: إذن تصدّر ايران نفطاً كثيراً من هذه المحافظة.

سعيد: بله. در بیشتر مناطق اين استان، چاه هاي نفت وجود دارد.

سعيد: نعم. توجد آبار للنفط في أغلب مناطق هذه المحافظة.

المفردات: الجزء الثاني

سلعة= کالا

سلع= کالاها

نهر= رود

أكبر= بزرگترین

يمر= مي گذرد

باخرة= کشتي

بواخر= کشتي ها

تنقل= رفت و آمد

جسر= پل

أتمشي= قدم مي زنم

عليه= روي آن

مشياً= پیاده

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: در آمد اصلي ايران از فروش نفت است. درست است؟

محمد: العائدات الأصلية لايران هي من النفط. صحيح؟

سعيد: بله. اما ايران كالاهاي ديگري هم صادر مي كند.

سعيد: نعم. لكن تصدر ايران سلعاً أخرى أيضاً.

محمد: اين چه رود بزرگي است. آيا اين رود همان كارون است؟

محمد: ما أكبر هذا النهر! هل هذا هو نهر كارون ذاته؟

سعيد: بله. اين همان رود كارون است، كه از وسط شهر اهواز مي گذرد.

سعيد: نعم. هذا هو نهر كارون، الذي يمر من وسط مدينة أهواز.

محمد: فكر نمي كردم رود كارون اين قدر بزرگ باشد.

محمد: ما ظننتُ أن يكون نهر كارون كبيراً إلي هذا الحد.

سعيد: رود كارون بزرگترين رود ايران است. بعضي از كشتي ها مي توانند در اين رود رفت و آمد كنند.

سعيد: نهر كارون أكبر أنهار ايران. تستطيع بعض البواخر التنقل عبر هذا النهر.

محمد: اين چه پل زيبايي است! دوست دارم روي آن قدم بزنم.

محمد: ما أجمل هذا الجسر! أود أن اتمشي عليه.

الآن نستمع إلي الحوار بالفارسية فقط.

محمد: چرا اینجا آسمان قرمز است؟

سعيد: آسمان شبهاي اهواز گاهي قرمز است. اين رنگ قرمز به خاطر اشتعال گاز خارج شده از چاه هاي نفت است.

محمد: بله. راهنماي تور هم گفت استان خوزستان چاه هاي نفت بسياري دارد.

سعيد: قديمي ترين چاه هاي نفت ايران در خوزستان است.

محمد: پس ايران نفت بسياري از اين استان صادر مي كند.

سعيد: بله. در بيشتري مناطق اين استان، چاه هاي نفت وجود دارد.

محمد: در آمد اصلي ايران از فروش نفت است. درست است؟

سعيد: بله. اما ايران كالاهاي ديگري هم صادر مي كند.

محمد: اين چه رود بزرگي است. آيا اين رود همان كارون است؟

سعید: بله. این همان رود کارون است، که از وسط شهر اهواز می گذرد.

محمد: فکر نمی کردم رود کارون این قدر بزرگ باشد.

سعید: رود کارون بزرگترین رود ایران است. بعضی از کشتی ها می توانند در این رود رفت و آمد کنند.

محمد: این چه پل زیبایی است! دوست دارم روی آن قدم بزنم.

۱۰۴

الحوار حول مدن محافظة خوزستان وأماكنها الأثرية لنتعلم من خلاله مفردات وعبارات جديدة بالفارسية.

المفردات: الجزء الاول

اليوم= امروز

مدينة= شهر

مدن= شهرها

آخر= دیگر

جدير بالمشاهدة= دیدنی

آثار تاريخية= آثار باستانی

نتفقد= بازدید می کنیم

سنة آلاف= شش هزار

قبل= پیش

يعيشون= زندگی می کنند

الحوار: الجزء الاول.

محمد: برنامه امروز چیست؟

محمد: ما هو برنامج اليوم؟

سعید: امروز به شهرهای دیگر خوزستان می رویم. به شوش شوشتر و دزفول.

سعید: اليوم نذهب إلى مدن خوزستان الأخرى. إلى شوش، شوشتر و دزفول.

محمد: این شهرها هم مثل شهر اهواز دیدنی هستند؟

محمد: هذه المدن أيضاً جديرة بالمشاهدة مثل مدينة أهواز؟

سعید: بله. ما از آثار باستانی این شهرها بازدید می کنیم.

سعید: نعم. نحن نتفقد الآثار التاريخية لهذه المدن.

محمد: پس این شهرها هم قدیمی هستند؟

محمد: إذن هذه المدن أيضاً قديمة؟

سعید: بله. مردم از شش هزار سال پیش در شوش زندگی می کنند. مقبره دانیال نبی در این شهر است.

سعید: نعم. يعيش الناس في شوش منذ ستة آلاف سنة. مقبرة النبي دانيال في هذه المدينة.

المفردات: الجزء الثاني

أنا مسرور = من خوشحالم

ألف = هزار

ذات عدة طوابق = چند طبقه

تراث عالمي = میراث جهانی

قد وضع = قرار داده است

يعود إلي ما قبل ألف عام = هزار ساله

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: من خوشحالم که به این شهرهای دیدنی می رویم.

محمد: أنا مسرور لأننا نذهب إلي هذه المدن الجديدة بالمشاهدة.

سعید: در شهر شوشتر نیز به مسجد قدیمی شهر می رویم. مسجد این شهر تقریباً هزار ساله است.

سعید: في مدينة شوشتر أيضاً نذهب إلي مسجد المدينة القديم. يعود مسجد هذه المدينة إلي ما قبل ألف عام تقريباً.

محمد: اغلب شهرهای ایران مسجدهایی با معماری زیبا دارند.

محمد: أغلب المدن الإيرانية لديها مساجد ذات فن معماري جميل.

سعید: بله. همین طور است. در ضمن به معبد چغازنبیل هم می رویم.

سعید: نعم. هكذا هي! علاوة علي ذلك نذهب إلي معبد چغازنبیل أيضاً.

محمد: چغازنبیل کجاست؟

محمد: أين چغازنبیل؟

سعید: چغازنبیل یک معبد قدیمی و نزدیک شهر شوش است. یونسکو این معبد چند طبقه را در فهرست میراث جهانی قرار داده است.

سعید: چغازنبیل معبد قدیم قرب مدینه شوش. وقد وضعت اليونسكو هذا المعبد العديد الطوابق ضمن فهرست التراث العالمي.

الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: برنامه امروز چیست؟

سعید: امروز به شهرهای دیگر خوزستان می رویم. به شوش شوشتر و دزفول.

محمد: این شهرها هم مثل شهر اهواز دیدنی هستند؟

سعید: بله. ما از آثار باستانی این شهرها بازدید می کنیم.

محمد: پس این شهرها هم قدیمی هستند؟

سعید: بله. مردم از شش هزار سال پیش در شوش زندگی می کنند. مقبره دانیال نبی در این شهر است.

محمد: من خوشحالم که به این شهرهای دیدنی می رویم.

سعید: در شهر شوشتر نیز به مسجد قدیمی شهر می رویم. مسجد این شهر تقریباً هزار ساله است.

محمد: اغلب شهرهای ایران مسجدهایی با معماری زیبا دارند.

سعید: بله. همین طور است. در ضمن به معبد چغازنبیل هم می رویم.

محمد: چغازنبیل کجاست؟

سعید: چغازنبیل یک معبد قدیمی و نزدیک شهر شوش است. یونسکو این معبد چند طبقه را در فهرست میراث جهانی قرار داده است.

۱۰۵

حوار حول فن تذهیب الکتب، وخاصة تذهیب القرآن الکریم فی ایران منذ عهد غابرة والإحتفاظ به فی بعض المساجد القديمة، لا سيما فی مسجد سوق طهران الأثری.

المفردات:

هكذا= همینطور

رسم= نقاشی

رائع= جالب

فن= هنر

نقول= می گوئیم

صفحات= صفحه ها

يُجري= انجام می شود

قد بدأ= آغاز شده است

لا أحد= هیچ کس

يعلم= می داند

لايعلم= نمی داند

عهد السلالة الساسانية= دوره ساسانیان

ملون= رنگارنگ

متحف= متاحف

موزه =موزه ها

الحوار: الجزء الاول.

محمد: اين قرآن چه زيباست!

محمد: ما أجمل هذا القرآن!

علي: بله. همينطور است.

علي: نعم. هكذا هو.

محمد: اين نقشهاي جالب در حاشيه قرآن چيست؟

محمد: ما هذه النقوش الرائعة علي هامش القرآن؟

علي: به اين هنر، تذهيب مي گوييم. تذهيب، هنر تزيين صفحه هاي كتاب است.

علي: هذا الفن، نسميه التذهيب. التذهيب هو فن تزيين صفحات الكتاب.

محمد: آيا هنر تذهيب فقط مخصوص قرآن است؟

محمد: هل فن التذهيب مختص بالقرآن فقط؟

علي: نه. تذهيب روي كتابهاي علمي وتاريخي مهم نیز انجام مي شود.

علي: لا. يُجري التذهيب علي الكتب العلمية والتاريخية المهمة أيضاً.

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: اين هنر از چه زماني آغاز شده است؟

محمد: منذ متي بدأ هذا الفن؟

علي: هيچ كس نمي داند. اما دوره ي ساسانيان يعني كمي قبل از اسلام، هنر تذهيب در كتابها وجود داشته است.

علي: لا أحد يعلم. لكن فن تذهيب كان سائداً في عهد السلالة الساسانية أي قبل الإسلام بقليل.

محمد: نقشهاي صفحه هاي قرآن، زيبا و رنگارنگ است.

محمد: نقوش صفحات القرآن جميلة وملونة.

علي: كتابهاي زيادي از ايران با هنر تذهيب در موزه هاي جهان وجود دارد.

علي: توجد كتب مذهبة في متاحف العالم.

محمد: آيا هنر تذهيب در كشورهاي ديگر هم هست؟

محمد: هل يوجد فن التذهيب في البلدان الأخرى أيضاً؟

علي: بله. ولي تذهيب ايراني بهترين تذهيب در جهان است.

علي: نعم. لكن التذهيب الايراني افضل تذهيب في العالم.

الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: اين قرآن چه زيباست!

علي: بله. همينطور است.

محمد: اين نقشهاي جالب در حاشيه قرآن چيست؟

علي: به اين هنر، تذهيب مي گوييم. تذهيب، هنر تزيين صفحه هاي كتاب است.

محمد: آيا هنر تذهيب فقط مخصوص قرآن است؟

علي: نه. تذهيب روي كتابهاي علمي وتاريخي مهم نيز انجام مي شود.

محمد: اين هنر از چه زماني آغاز شده است؟

علي: هيچ كس نمي داند. اما دوره ي ساسانيان يعني كمي قبل از اسلام، هنر تذهيب در كتابها وجود داشته است.

محمد: نقشهاي صفحه هاي قرآن، زيبا و رنگارنگ است.

علي: كتابهاي زيادي از ايران با هنر تذهيب در موزه هاي جهان وجود دارد.

محمد: آيا هنر تذهيب در كشورهاي ديگر هم هست؟

علي: بله. ولي تذهيب ايراني بهترين تذهيب در جهان است.

۱۰۶

حوار حول عملية التزيين والزخرفة والتطعيم خاصة علي المنابر.

المفردات: الجزء الاول

أجمل= زيباتر

رائع= جالب

يسمّون= مي گویند

تخریم= منبت کاري

خشب= چوب

الحفر علي الخشب= کنده کاري

مطعم بالخشب= معرق

أداة= وسيله

أدوات= وسايل

خشبي = چوبي

متعلق ب = مربوط به

الحوار: الجزء الاول.

محمد: منبرهاي مساجد ايران زيباتر از منبرهاي كشورهاي ديگر است. اين منبر بشكل جالبي تزيين شده است! به اين هنر چه مي گويند؟

محمد: منابر المساجد الايرانية أجمل من منابر البلدان الأخرى. هذا المنبر مزين بشكل رائع! ماذا يسمون هذا الفن؟

علي: به اين هنر منبت كاري مي گويند. يعني روي چوب كننده كاري مي كنند.

علي: يسمون هذا الفن التخريم. يعني أنهم يعملون الحفر علي الخشب.

محمد: آيا منبت كاري هم يك هنر قديمي ايران است؟

محمد: هل التخريم أيضاً فن إيراني قديم؟

علي: بله. در شهر فسا در استان فارس، منبت كاري پنج هزار ساله وجود دارد.

علي: نعم. توجد في مدينة فسا بمحافظة فارس، عملية تخريم تعود إلي ما قبل خمسة آلاف عام.

محمد: آيا در اين مسجد هم منبت كاري شده است؟

محمد: هل باب هذا المسجد أيضاً أجريَتْ عليه عملية تخريم؟

علي: نه. به اين هنر معرق مي گوييم. معرق هم هنري مربوط به وسايل چوبي است.

علي: لا. نسمي هذا الفن بالتطعيم. التطعيم أيضاً فن متعلق بالأدوات الخشبية.

المفردات: الجزء الثاني

اختلافات = تفاوتها

ملتصقون = چسبيده اند

كأن = انگار

كبير = بزرگ

صغير = كوچك

ملتصقون = چسبانده اند

يلصقون = مي چسبانند

يقطعون = مي برند

قطعة = تکه

ملون = رنگي

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: منبت و معرق چه تفاوتی دارند؟

محمد: ما الفرق بين التخریم والتطعيم؟

علي: منبت، کنده کاری روی یک قطعه چوب بزرگ است.

علي: التخریم هو الحفر علي قطعة خشب كبيرة.

محمد: ولي انگار در معرق این چوبهای کوچک را به هم چسبانده اند.

محمد: لكن في التطعيم كأن هذه الأخشاب الصغيرة قد ألصقوها ببعضها!

علي: بله. تکه چوبهای رنگی کوچک را می برند و روی چوب اصلی می چسبانند.

علي: نعم. إنهم يقطعون القطع الخشبية الملونة الصغيرة ويلصقونها علي الخشب الأصلي.

محمد: رنگ این چوبها هم متنوع و زیبا است!

محمد: ألوان هذه الأخشاب أيضاً متنوعة وجميلة!

ندعوكم الآن أعزائي الكرام إلي أن تستمعوا معنا إلي الحوار كاملاً باللغة الفارسية.

محمد: منبرهای مساجد ایران زیباتر از منبرهای کشورهای دیگر است. این منبر بشکل جالبی تزیین شده است! به این هنر چه می گویند؟

علي: به این هنر منبت کاری می گویند. یعنی روی چوب کنده کاری می کنند.

محمد: آیا منبت کاری هم یک هنر قدیمی ایران است؟

علي: بله. در شهر فسا در استان فارس، منبت کاری پنج هزار ساله وجود دارد.

محمد: آیا در این مسجد هم منبت کاری شده است؟

علي: نه. به این هنر معرق می گوئیم. معرق هم هنری مربوط به وسایل چوبی است.

محمد: منبت و معرق چه تفاوتی دارند؟

علي: منبت، کنده کاری روی یک قطعه چوب بزرگ است.

محمد: ولي انگار در معرق این چوبهای کوچک را به هم چسبانده اند.

علي: بله. تکه چوبهای رنگی کوچک را می برند و روی چوب اصلی می چسبانند.

محمد: رنگ این چوبها هم متنوع و زیبا است!

المفردات: الجزء الاول

تعرفنا علي = آشنا شديد

صناعات يدوية = صنایع دستی

لدينا = داریم

(التطعيم)تعريق = خاتم کاري

فنان = هنرمند

أخشاب = چوبها

متعدد الأضلاع = چند ضلعي

يلصق = مي چسباند

الحوار: الجزء الاول.

محمد: دیروز در مسجد بازار با هنرهای منبت و معرق آشنا شدم.

محمد: تعرفتُ يوم أمس في مسجد السوق علي فن التخریم والتطعيم.

علي: منبت و معرق از صنایع دستی چوبي ايران هستند.

علي: التخریم والتطعيم هما من الصناعات اليدوية الخشبية الأيرانية.

محمد: آنها بسیار ظریف و زیبا هستند.

محمد: إنهما لطيفان وجميلان جداً.

علي: درست است. ولي از منبت و معرق، هنر ظریفتری هم داریم.

علي: صحيح، لكن لدينا فن آخر أطف من التخریم والتطعيم.

محمد: اسم این هنر چیست؟

محمد: ما اسم هذا الفن؟

علي: هنر خاتم کاري. در این هنر، هنرمند تکه چوبهای بسیار کوچک و چند ضلعي را به هم مي چسباند.

علي: فن الترقيع. في هذا الفن يلصق الفنان القطع الخشبية الصغيرة جداً والمتعددة الأضلاع ببعضها.

المفردات: الجزء الثاني

إلي جانب البعض = کنار هم

يغطون = مي پوشانند

يستقرون = قرار مي گیرند

آيَ اَماكن؟ چه جاهايي؟

يستخدم به= كار مي رود

صندوق صغير= صندوقچه

محفظة أقلام= قلمدان

مغطي= پوشيده

أليس كذلك؟ آيا اين طور نيست؟

لابدَ أن يكون= بايد باشد

جدار= ديوار

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آيا خاتم كاري همان كنده كاري است؟

محمد: هل الترفيع هو الحفر ذاته؟

علي: نه. در خاتم كاري، مثلثهاي بسيار كوچك چوبي كنار هم قرار مي گيرند و همه سطح شكل مورد نظر را مي پوشانند.

علي: لا. في عمل الترفيع، توضع المثلثات الخشبية الصغيرة جداً إلى جانب بعضها وتغطي سطح الشكل المطلوب تماماً.

محمد: اين هنر ظريف در چه جاهايي به كار مي رود؟

محمد: في أية اماكن يستخدم هذا الفن اللطيف؟

علي: در ساختن صندوقچه ها، قلمدانها وچيزهاي ديگر ساختمان مجلس ملي ايران پوشيده از خاتم كاري است.

علي: في صناعة الصناديق الصغيرة ومحفظات الأقلام وأشياء أخرى. مبني المجلس الوطني الأيراني مغطي بفن الترفيع.

محمد: اين ساختمان بايد بزرگ باشد اين طور نيست؟

محمد: لابد وأن هذا المبني كبير. أليس كذلك؟

علي: بله. ضمناً در سالن اين بنا، خاتم كاري ديوارها، سقف ها وساير وسايل زيباست.

علي: نعم. علاوة علي ذلك فإن عمل ترفيع جدران وسقوف قاعة هذا المبني والأدوات الأخرى الموجودة فيها جميلة أيضاً.

الحوار باللغة الفارسية.

محمد: ديروز در مسجد بازار با هنرهاي منبت و معرق آشنا شدم.

علي: منبت و معرق از صنايع دستي چوبي ايران هستند.

محمد: آنها بسيار ظريف و زيبا هستند.

علي: درست است. ولي از منبت و معرق، هنر ظریفتری هم داریم.

محمد: اسم این هنر چیست؟

علي: هنر خاتم کاری. در این هنر، هنرمند تکه چوبهای بسیار کوچک و چند ضلعي را به هم می چسباند.

محمد: آیا خاتم کاری همان کنده کاری است؟

علي: نه. در خاتم کاری، مثلثهای بسیار کوچک چوبی کنار هم قرار می گیرند و همه سطح شکل مورد نظر را می پوشانند.

محمد: این هنر ظریف در چه جاهایی به کار می رود؟

علي: در ساختن صندوقچه ها، قلمدانها و چیزهای دیگر ساختمان مجلس ملی ایران پوشیده از خاتم کاری است.

محمد: این ساختمان باید بزرگ باشد این طور نیست؟

علي: بله. ضمناً در سالن این بنا، خاتم کاری دیوارها، سقف ها و سایر وسایل زیباست.

۱۰۸

حوار حول الحرب التي فرضها النظام العراقي السابق علي الجمهورية الإسلامية في ایران.

المفردات: الجزء الاول

وثائقي = مستند

حول = درباره

في أي سنة؟ در چه سالی؟

بدأ = آغاز شد

الحرب المفروضة = جنگ تحميلي

ألف وتسعمائة وثمانون = هزار و نهصد و هشتاد

نظام = رژیم

هاجم = حمله کرد

هاجموا = حمله کردند

القضاء علي = نابود کردن

الثورة الإسلامية = انقلاب اسلامي

القوي العظمي = قدرتهای بزرگ

قوة = نیرو

قوات = نیروها

أي؟ کدام؟

الحوار: الجزء الاول

علي: فيلمهاي مستند زيادي درباره جنگ ايران وعراق ساخته شده است.

علي: تم انتاج أفلام وثائقية كثيرة حول الحرب الايرانية العراقية.

محمد: جنگ تحميلي در چه سالي آغاز شد؟

محمد: في أية سنة بدأت الحرب المفروضة؟

علي: در سبتمبر سال ۱۹۸۰ رژیم صدام به ايران حمله کرد.

علي: في ايلول عام ألف وتسعمائة وثمانين هاجم نظام صدام ايران.

محمد: چرا رژیم صدام به ايران حمله کرد؟

محمد: لماذا هاجم نظام صدام ايران؟

علي: صدام براي نابود کردن انقلاب اسلامي، به تحريك قدرتهاي بزرگ به ايران حمله کرد.

علي: هاجم صدام ايران بدفع من القوي العظمي للقضاء علي الثورة الإسلامية.

محمد: نیروهاي عراقي به کدام شهرهاي ايران حمله کردند؟

محمد: اي مدن ايرانية هاجمتها القوات العراقية؟

علي: نیروهاي عراقي ابتدا به استان خوزستان در جنوب ايران حمله کردند.

علي: في البداية هاجمت القوات العراقية محافظة خوزستان في جنوب ايران.

المفردات: الجزء الثاني

القوة البرية= نیروي زميني

طائرة= هواپيما

طائرات =هواپيماها

قصف= بمباران کرد

رد فعل = واکنش

في ذلك الزمان= در آن زمان

ماذا كان؟ چه بود؟

عدد كبير= عده زياد

دافعوا= دفاع کردند

الحوار: الجزء الثاني

محمد: جنگ فقط در استان خوزستان بود؟

محمد: الحرب كانت في محافظة خوزستان فقط؟

علي: نه. نیروهای زمینی عراق به استانهای غربی و جنوبی ایران حمله کردند. هوایماهای عراقی نیز شهرهای زیادی را بمباران کردند.

علي: لا. القوات البرية العراقية هاجمت المحافظات الغربية والجنوبية لايران. والطائرات العراقية أيضاً قصفت مدناً كثيرة.

محمد: آیا تهران را هم بمباران کردند؟

محمد: هل قصفوا طهران أيضاً؟

علي: بله. تهران وبسیاری از شهرهای دیگر.

علي: نعم. طهران والكثير من المدن الأخری.

محمد: واکنش مردم ایران در آن زمان چه بود؟

محمد: ماذا كان رد فعل الشعب الايراني في ذلك الزمان؟

علي: عده زیادی از مردم به جبهه ها رفتند واز وطن خود ایران، دفاع کردند.

علي: توجه عدد كبير من الناس إلی الجبهات ودافعوا عن وطنهم ایران.

نعود ونستمع مرة أخرى للحوار باللغة الفارسية فقط.

علي: فیلمهای مستند زیادی درباره جنگ ایران و عراق ساخته شده است.

محمد: جنگ تحمیلی در چه سالی آغاز شد؟

علي: در سبتمبر سال ۱۹۸۰ رژیم صدام به ایران حمله کرد.

محمد: چرا رژیم صدام به ایران حمله کرد؟

علي: صدام برای نابود کردن انقلاب اسلامی، به تحریک قدرتهای بزرگ به ایران حمله کرد.

محمد: نیروهای عراقی به کدام شهرهای ایران حمله کردند؟

علي: نیروهای عراقی ابتدا به استان خوزستان در جنوب ایران حمله کردند.

محمد: جنگ فقط در استان خوزستان بود؟

علي: نه. نیروهای زمینی عراق به استانهای غربی و جنوبی ایران حمله کردند. هوایماهای عراقی نیز شهرهای زیادی را بمباران کردند.

محمد: آیا تهران را هم بمباران کردند؟

علي: بله. تهران وبسیاری از شهرهای دیگر.

محمد: واکنش مردم ایران در آن زمان چه بود؟

علي: عده زیادی از مردم به جبهه ها رفتند واز وطن خود ایران، دفاع کردند.

الحوار حول الحرب التي فرضها النظام العراقي السابق علي الجمهورية الإسلامية في ايران ولا سيما استخدامه الأسلحة الكيميائية بحق العسكريين والمدنيين الايرانيين.
المفردات: الجزء الاول

سيئ= بد

أسوأ= بدتر

أيام= روزها

أية أيام= چه روزهايي

برأيي= به نظر من

مرّ= تلخ

أكثر مرارة= تلخ ترين

حلو= شیرين

حادث= رویداد

قنبلة= بمب

استخدم= استفاده کرد

جبهات الحرب= جبهه هاي جنگ

هزيمة= شکست

هزم= شکست خورد

مازال= هنوز

مستشفى= بیمارستان

علي سبيل المثال= براي نمونه

تشاهد= مي بيني

الحوار: الجزء الاول.

محمد: بدترین روزهاي جنگ چه روزهايي بود؟

محمد: أية أيام كانت أسوأ أيام الحرب؟

علي: به نظر من جنگ، روزهاي تلخ و شیريني داشت، ولي از همه بدتر...

علي: برأيي كانت للحرب أيام حلوة ومرة، ولكنّ الأسوأ منها كلّها...

محمد: خوب. از همه بدتر چه بود؟

محمد: حسناً. ماذا كان الأسوأ منها كلّها؟

علي: تلخّ ترين رویداد جنگ، استفاده رژیم صدام از سلاحهای شیمیایی بود.

علي: أكثر أحداث الحرب مرارة، كان استخدام نظام صدام للأسلحة الكيميائية.

محمد: چرا رژیم صدام از بمبهای شیمیایی استفاده کرد؟

محمد: لماذا استخدم نظام صدام القنابل الكيميائية؟

علي: چون در جبهه های جنگ، از نیروهای ایران شکست خورد.

علي: لأنه مني بالهزيمة في جبهات الحرب من القوات الإيرانية.

محمد: حتماً آثار حملات شیمیایی هنوز باقی است.

محمد: آثار الهجمات الكيميائية مازالت باقية حتماً!

علي: بله. اگر به بیمارستان بروی، برای نمونه عموی سعید را می بینی.

علي: نعم. لو ذهبت إلي المستشفى، شاهدت علي سبيل المثال عم سعيد.

المفردات: الجزء الثاني

رجل = مرد

رجال = مردان

جرح = مجروح شد

أليم = دردناک

حالياً = هم اکنون

عشرون سنة = ۲۰ سال

قد انتهى = تمام شده است

مريض = بیمار

مرض = بیماری

أية مشكلة = چه مشکلی

يتنفس = نفس می کشد

لا يتنفس = نفس نمی کشد

جلدي = پوستی

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا عموي سعيد مجروح شيميايي است؟

محمد: هل عم سعيد مجروح بالكيمياوي؟

علي: بله. او مثل بسياري از مردان ايراني به جبهه رفت ومجروح شيميايي شد.

علي: نعم. فهو ذهب إلي الجبهة مثل الكثير من الرجال الايرانيين وجرح بالكيمياوي.

محمد: واقعاً دردناک است. آیا او اکنون در بیمارستان است؟

محمد: أليم حقاً. هل هو في المستشفى حالياً؟

علي: بله. حدود ۲۰ سال است که جنگ تمام شده، ولي او هنوز بیمار است.

علي: نعم. قد انتهت الحرب منذ نحو عشرين سنة، لكنة مازال مريضاً.

محمد: مشکل او چیست؟

محمد: ما هي مشكلته؟

علي: عموي سعيد نمي تواند به راحتی نفس بکشد واز بيماري پوستي شديد رنج مي برد.

علي: عم سعيد لا يستطيع أن يتنفس بسهولة ويعاني من مرض جلدي شديد.

نستمع الآن إلي الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: بدترین روزهاي جنگ چه روزهايي بود؟

علي: به نظر من جنگ، روزهاي تلخ وشيريني داشت، ولي از همه بدتر...

محمد: خوب. از همه بدتر چه بود؟

علي: تلخ ترين رويداد جنگ، استفاده رژيم صدام از سلاحهاي شيميايي بود.

محمد: چرا رژيم صدام از بمبهاي شيميايي استفاده کرد؟

علي: چون در جبهه هاي جنگ، از نيروهاي ايران شکست خورد.

محمد: حتماً آثار حملات شيميايي هنوز باقي است.

علي: بله. اگر به بیمارستان بروي، براي نمونه عموي سعيد را مي بيني.

محمد: آیا عموي سعيد مجروح شيميايي است؟

علي: بله. او مثل بسياري از مردان ايراني به جبهه رفت ومجروح شيميايي شد.

محمد: واقعاً دردناک است. آیا او اکنون در بیمارستان است؟

علي: بله. حدود ۲۰ سال است که جنگ تمام شده، ولي او هنوز بیمار است.

محمد: مشکل او چیست؟

علي: عموي سعيد نمي تواند به راحتی نفس بکشد واز بيماري پوستي شديد رنج مي برد.

الحوار حول الحرب التي فرضها النظام العراقي البائد علي الجمهورية الإسلامية في ايران وذلك من خلال أفلام وثائقية عما جري خلال سني الحرب علي يد القوات العراقية في المدن الايرانية التي غزتها تلك القوات ومنها مدينة خرمشهر نموذجا.
المفردات: الجزء الاول

ليلة أمس = ديشب

كيف؟ چطور؟

ما كنت أظنّ = فكر نمي كردم

هكذا = اين طور

يكون = باشد

كان مدمراً = خراب شده بود

العراقيون = عراقيها

بيوت = خانه ها

منشآت = تاسيسات

دمّروا = نابود كردند

الايرانيون = ايراني ها

إحتلال = اشغال

محتل = اشغالگر

أن يسترجعوا = پس بگيرند

مساعدة ودعم = کمک

جيش = ارتش

قوات حرس الثورة الاسلامية = سپاه پاسداران انقلاب اسلامي

قتال عنيف = نبرد سخت

هَبّوا = شتافتند

ببسالة = دليرانه

أمام = در برابر

معتدي = متجاوز

حرّروا = آزاد كردند

الحوار: الجزء الاول.

محمد: دیشب فیلمی از جنگ صدام علیه ایران دیدم.

محمد: شاهدت لیلة أمس فیلاً عن حرب صدام علي ایران.

علي: چطور بود؟

علي: كيف كان؟

محمد: فكر نمی کردم اینطور باشد. خرمشهر کاملاً خراب شده بود.

محمد: ما كانت أظنّ هكذا يكون. خرمشهر كانت مدمّره تماماً.

علي: بله. نیروهای صدام خرمشهر را اشغال کردند و خانه های مردم و تاسیسات شهر را نابود کردند.

علي: نعم قوات صدام احتلت خرمشهر ودمّرت بيوت الناس ومنشآت المدينة.

محمد: ایرانیها چگونه توانستند خرمشهر را از نیروهای اشغالگر پس بگیرند؟

محمد: كيف استطاع الايرانيون أن يسترجعوا خرمشهر من القوات المحتلة؟

علي: مردم به کمک ارتش و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شتافتند و پس از یک نبرد سخت خرمشهر را از دست متجاوزان آزاد کردند.

علي: هبّ الناس لمساعدة الجيش وقوات حرس الثورة الإسلامية وبعد قتال عنيف حرّروا خرمشهر من أيدي المعتدين.

المفردات: الجزء الثاني

كم سنة= چند سال؟

إستغرق= طول کشید

ثمانی سنوات= هشت سال

تجاوزوا= پشت سر گذاشتند

مساعدات= کمک ها

تسليحي= تسلیحاتی

وحید= تنها

أدي إلي= باعث شد

سبب= عامل

لا ييأسوا= نا امید نشوند

الله= خدا

قيادة= رهبری

ننسي= فراموش می کنیم

يجب ألا ننسي = نباید فراموش کنیم

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: جنگ چند سال طول کشید؟

محمد: کم سنة استغرقت الحرب؟

علي: دفاع مقدس مردم ایران، هشت سال طول کشید.

علي: الدفاع المقدس للشعب الايراني استغرق ثماني سنوات.

محمد: حتماً ایرانیها روزهاي سختي را پشت سر گذاشتند!

محمد: لابد وتجاوز الايرانيون أياماً صعبة!

علي: بله. کشورهای اروپايي و آمریکا به رژیم صدام کمکهاي تسليحاتي ومالي زيادي کردند، اما ایران تنها بود.

علي: نعم. الدول الأوروبية وأمريكا قدمت لنظام صدام مساعدات مالية وتسليحية كثيرة لكن إيران كانت وحيدة.

محمد: چه عاملي باعث شد ایرانیها نا امید نشوند؟

محمد: اي سبب أدى الي أن لايبأس الايرانيون؟

علي: ايمان به خدا ورهبري امام خميني دو عامل خيلي مهم بود.

علي: الايمان بالله وقيادة الإمام الخميني كانا عاملين مهمين جداً.

محمد: به نظر من عشق به ایران را نباید فراموش کنیم. ایرانیها عاشق کشورشان هستند.

محمد: برأبي يجب أن لاننسي حب ایران. الايرانيون يعشقون بلادهم.

نستمع الآن إلي الحوار باللغة الفارسية فقط.

محمد: ديشب فيلمي از جنگ صدام عليه ایران دیدم.

علي: چطور بود؟

محمد: فکر نمی کردم اينطور باشد. خرمشهر کاملاً خراب شده بود.

علي: بله. نیروهاي صدام خرمشهر را اشغال کردند وخانه هاي مردم وتاسيسات شهر را نابود کردند.

محمد: ایرانیها چگونه توانستند خرمشهر را از نیروهاي اشغالگر پس بگیرند؟

علي: مردم به کمک ارتش وسپاه پاسداران انقلاب اسلامي شتافتند وپس از یک نبرد سخت خرمشهر را از دست متجاوزان آزاد کردند.

محمد: جنگ چند سال طول کشید؟

علي: دفاع مقدس مردم ایران، هشت سال طول کشید.

محمد: حتماً ایرانیها روزهاي سختي را پشت سر گذاشتند!

علي: بله. كشورهاي اروپايي و آمريكا به رژيم صدام كمكهاي تسليحاتي ومالي زيادي كردند، اما ايران تنها بود.

محمد: چه عاملي باعث شد ايرانيها نا اميد نشوند؟

علي: ايمان به خدا ورهبري امام خميني دو عامل خيلي مهم بود.

محمد: به نظر من عشق به ايران را نبايد فراموش كنيم. ايرانيها عاشق كشورشان هستند.

۱۱۱

سنتعلم مفردات جديدة بالفارسية عن رياضة تسلق الجبال.

المفردات: الجزء الاول

زميل بالدراسة = همكلاسي

سيدة = خانم

بطل = قهرمان

متسلق جبال = كوهنورد

متسلقو الجبال = كوهنوردان

تسلق الجبال = كوهنوردي

تعرّف = آشنايي

فرصة سعيدة = لي خوشوقتم

سنوات كثيرة = سالهاي زياد

أمارس تسلق الجبال = كوهنوردي مي كنم

ثانوية = دبیرستان

رياضة = ورزش

كنتُ أمارس = مي پرداختم

الحوار: الجزء الاول.

همكلاسي محمد: معرفي مي كنم، خانم نسرین نعمتي، كوهنورد قهرمان ايراني.

زميل محمد في الدراسة: أقدم، السيدة نسرین نعمتي، بطلة ايران في تسلق الجبال.

محمد: از آشنايي با شما خوشوقتم.

محمد: فرصة سعيدة لي، التعرّف عليك.

خانم نعمتي: من هم از آشنايي با شما خوشوقتم.

السيدة نعمتي: فرصة سعيدة لي أيضاً، التعرّف عليك.

محمد: آیا سالهای زیادی است کوهنوردي مي کنی؟

محمد: هل تمارسين تسلّق الجبال منذ سنوات كثيرة؟

خانم نعمتي: بله. من سالهاست که کوهنوردي مي کنم. از وقتی که در دبیرستان درس مي خواندم، به اين ورزش مي پرداختم.

السيدة نعمتي: نعم. أنا أمارس تسلّق الجبال منذ سنوات. منذ كنتُ أدرس في الثانوية، كنتُ أمارس هذه الرياضة.

المفردات: الجزء الثاني

أي؟ کدام؟

قمة = قله

قمم = قله ها

جبل = کوه

عالي = بلند

ألفان وثلاثة = دو هزار و سه

ألفان وأربعة = دو هزار و چهار

أيضاً = نیز

سيد = آقا

عدد = چند

ربيع = بهار

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: به کدام قله هاي ايران صعود کرده اي؟

محمد: أي القمم الإيرانية صعدت إليها؟

خانم نعمتي: به تعدادي از قله هاي ايران صعود کرده ام، مثل قله تفتان، ألوند و دماوند.

السيدة نعمتي: صعدتُ إلي عدد من القمم الإيرانية، مثل قمة تفتان، ألوند و دماوند.

محمد: آیا در خارج از ايران هم کوهنوردي کرده اي؟

محمد: هل مارست تسلّق الجبال خارج ايران أيضاً؟

خانم نعمتي: بله در سال دو هزار و سه با گروهی از کوهنوردان ایرانی به قله "آارات" صعود کردیم.

السيدة نعمتي: نعم، في عام ألفين وثلاثة صعدت إلي قمة "آارات" مع مجموعة من المتسلقين الإيرانيين.

محمد: کوه "آارات" کجاست؟

محمد: أين جبل "آارات"؟

خانم نعمتي: "آارات" يكي از كوه هاي تركيه است. من وچند خانم و آقاي ايراني به قله "اورست" هم صعود كرديم.

السيدة نعمتي: "آارات" هو أحد جبال تركيا. أنا وعدد من السيدات والسادة الإيرانيين صعدنا إلى قمة "إفرست" أيضاً.

نستمع الآن أعزائي إلي الحوار باللغة الفارسية.

همكلاسي محمد: معرفي مي كنم، خانم نسرین نعمتي، كوهنورد قهرمان ايراني.

محمد: از آشنایي با شما خوشوقتم.

خانم نعمتي: من هم از آشنایي با شما خوشوقتم.

محمد: آیا سالهاي زيادي است كوهنوردي مي كنې؟

خانم نعمتي: بله. من سالهاست كه كوهنوردي مي كنم. از وقتي كه در دبیرستان درس مي خواندم، به اين ورزش مي پرداختم.

محمد: به کدام قله هاي ايران صعود کرده اي؟

خانم نعمتي: به تعدادي از قله هاي ايران صعود کرده ام، مثل قله تفتان، ألوند و دماوند.

محمد: آیا در خارج از ايران هم كوهنوردي کرده اي؟

خانم نعمتي: بله در سال دو هزار و سه با گروهی از كوهنوردان ايراني به قله "آارات" صعود كرديم.

محمد: كوه "آارات" كجاست؟

خانم نعمتي: "آارات" يكي از كوه هاي تركيه است. من وچند خانم و آقاي ايراني به قله "اورست" هم صعود كرديم.

۱۱۲

حوار حول البطولة والبهلوانية في الألعاب الرياضية.
المفردات: الجزء الاول

بطل= قهرمان

أبطال= قهرمانان

أهم= مهم تر

الشخص الذي= کسی كه

رياضة= ورزش

أفضل= بهترین

يحصل= بدست مي آورد

ماذا يعني؟ يعني چه؟

يتَحَدِّي = آراسته باشد

أسمي = فراتر

مفضل = شایسته

فتي = جوانمرد

يساعد = کمک می کند

الحوار: الجزء الاول.

سعيد: قهرمان بودن مهم است. ولي پهلوان بودن مهم تر است.

سعيد: مهمّ أن يكون الإنسان بطلاً. لكنّ الأهم هو أن يكون بهلواناً.

سعيدة: این دو چه تفاوتی با هم دارند؟

سعيدة: ما الفرق بين هذين الإثنين؟

سعيد: قهرمان کسی است که در مسابقه ورزشی، بهترین رتبه را به دست می آورد

سعيد: البطل هو الشخص الذي يحصل علي أفضل مرتبة في المسابقة الرياضية.

سعيدة: پهلوان یعنی چه؟

سعيدة: ماذا يعني البهلوان؟

سعيد: پهلوان به کسی می گویند که به صفات خوب اخلاقی آراسته باشد

سعيد: يطلق البهلوان علي من يتحدّي بصفات أخلاقية جيدة.

سعيدة: پس پهلوان فراتر از یک ورزشکار است؟!

سعيدة: إذن البهلوان أسمي من الرياضي؟!

سعيد: بله. پهلوان یک انسان شایسته وجوانمرد است که به مردم کمک می کند.

سعيد: نعم. البهلوان هو الإنسان المفضل والفتي الذي يساعد الناس.

المفردات: الجزء الثاني

من هم؟ چه کسانی؟

حي = زنده

توفّي = از دنیا رفته است

الكل = همه

حسنات، فضائل = خوبی ها

يتحدثون = صحبت مي کنند

كان يمارس الرياضة = ورزش مي کرد

أي نوع؟ أي فرع؟ چه رشته اي؟

مصارعة = کشتي

مصارع = کشتي گیر

الحوار: الجزء الثاني.

سعيدة: پهلوانان چه کساني هستند؟

سعيدة: من هم البهلوانون؟

سعيد: پوريائي ولي وتختي از پهلوانان بودند.

سعيد: بوريا ولي وتختي كانا من البهلوانين.

سعيدة: آيا پوريائي ولي زنده است؟

سعيدة: هل بوريا ولي حي؟

سعيد: نه. او دهها سال است که از دنيا رفته است. اما مردم در همه جا از خوبي هاي او صحبت مي کنند.

سعيد: لا. هو توفي قبل عشرات السنين، لكن الناس في كل مكان يتحدثون عن فضائله.

سعيدة: پوريائي ولي در چه رشته اي ورزش مي کرد؟

سعيدة: أي نوع من الرياضة كان يمارسها بوريا ولي؟

سعيد: او کشتي گیر بود. کشتي ورزش اصیل ايراني است و خيلي از پهلوانان ايراني کشتي گیر هستند.

سعيد: إنه كان مصارعاً. المصارعة رياضة إيرانية أصيلة وكثير من البهلوانين الايرانيين هم مصارعون.

نستمع الآن إلي الحوار باللغة الفارسية فقط.

سعيد: قهرمان بودن مهم است. ولي پهلوان بودن مهم تر است.

سعيدة: اين دو چه تفاوتی با هم دارند؟

سعيد: قهرمان کسی است که در مسابقه ورزشي، بهترين رتبه را به دست مي آورد

سعيدة: پهلوان يعني چه؟

سعيد: پهلوان به کسی مي گويند که به صفات خوب اخلاقي آراسته باشد

سعيدة: پس پهلوان فراتر از یک ورزشکار است؟!

سعيد: بله. پهلوان یک انسان شايسته وجوانمرد است که به مردم کمک مي کند.

سعیده: پهلوانان چه کسانی هستند؟

سعید: پوریای ولی و تختی از پهلوانان بودند.

سعیده: آیا پوریای ولی زنده است؟

سعید: نه. او دهها سال است که از دنیا رفته است. اما مردم در همه جا از خوبی های او صحبت می کنند.

سعیده: پوریای ولی در چه رشته ای ورزش می کرد؟

سعید: او کشتی گیر بود. کشتی ورزش اصیل ایرانی است و خیلی از پهلوانان ایرانی کشتی گیر هستند.

۱۱۳

حوار آخر حول البطل والبهلوان في الألعاب الرياضية، وحسين رضا زادة بطل العالم في رفع الأثقال نموذجاً.
المفردات: الجزء الاول

مظهر = نماد

أعرف = می شناسم

يعرفون = می شناسند

رافع أثقال = وزنه بردار

رفع الأثقال = وزنه برداری

عُرف = شناخته شد

عديد = چندین

أطباء = پزشکان

ثقیل = سنگین

تقديرًا ل... = به پاس

خصوصية = ویژگی

خصوصيات = ویژگیها

الحوار: الجزء الاول.

آقا: حسین رضا زاده نماد ورزش ایران است.

السید: حسین رضا زاده مظهر الرياضة الإيرانية.

خانم: من او را می شناسم. او وزنه بردار است.

السید: أنا أعرفه. هو رافع أثقال.

آقا: بله. همه او را می شناسند. او برای چندین سال به عنوان قویترین مرد جهان شناخته شد.

السید: نعم. الكل يعرفونه. فهو عرف بصفة أقوى رجل في العالم لسنوات عديدة.

خانم: آیا رضا زاده در المپیک پکن هم شرکت کرد؟

السيدة: هل شارك رضا زاده في اولومبياد بكين أيضاً؟

آقا: نه. پزشکان گفته اند که او برای حفظ سلامتی اش، در مسابقات وزنه سنگین نباید شرکت کند.

السيد: لا. الأطباء قالوا أنه لا يجوز أن يشارك في المسابقات الوزن الثقيل حفاظاً على سلامته.

خانم: اگر او به پکن می رفت، حتماً مدال طلا می گرفت.

السيدة: لو كان ذهب إلي بكين، لنال الميدالية الذهبية حتماً.

آقا: بله. او یک پهلوان واقعی است. به پاس ویژگیهای اخلاقی اش مدال شجاعت نیز دریافت کرده است.

السيدة: نعم. هو بهلوان حقيقي. وقد حصل أيضاً علي ميدالية الشجاعة تقديراً لخصوصياته الأخلاقية.

المفردات: الجزء الثاني

يقول = می گوید

القدرة البدنية = قدرت بدنی

شيمة بهلوانية = منش پهلوانی

يكتمل معناه = معنی می یابد

قد سمعتُ = شنیده ام

مساعدة = کمک

جزء من = بخشی از

متواضع = فروتن

الحوار: الجزء الثاني.

خانم: شنیده ام که کمک به مردم، بخشی از زندگی رضا زاده است.

السيدة: سمعتُ أنّ مساعدة الناس، جزء من حياة رضا زادة.

آقا: بله. او عاشق مردم و خدمت به آنهاست.

السيد: نعم. هو يعشق الناس والخدمة لهم.

خانم: پس رضا زاده فقط یک قهرمان نیست.

السيدة: إذن رضا زادة ليس بطلاً فقط.

آقا: بله. او پهلوانی فروتن است.

السيد: نعم. هو بهلوان متواضع.

نستمع الآن إلي الحوار باللغة الفارسية فقط.

آقا: حسین رضا زاده نماد ورزش ایران است.

خانم: من او را می شناسم. او وزنه بردار است.

آقا: بله. همه او را می شناسند. او برای چندین سال به عنوان قویترین مرد جهان شناخته شد.

خانم: آیا رضا زاده در المپیک پکن هم شرکت کرد؟

آقا: نه. پزشکان گفته اند که او برای حفظ سلامتی اش، در مسابقات وزنه سنگین نباید شرکت کند.

خانم: اگر او به پکن می رفت، حتماً مدال طلا می گرفت.

آقا: بله. او یک پهلوان واقعی است. به پاس ویژگیهای اخلاقی اش مدال شجاعت نیز دریافت کرده است.

خانم: شنیده ام که کمک به مردم، بخشی از زندگی رضا زاده است.

آقا: بله. او عاشق مردم و خدمت به آنهاست.

خانم: پس رضا زاده فقط یک قهرمان نیست.

آقا: بله. او پهلوانی فروتن است.

۱۱۴

أهلاً بكم أعزائي الكرام إلي حلقة أخرى من سلسلة حلقات برنامجكم "تعلم الفارسية". في هذه الحلقة أيضاً سنتعلم مفردات وعبارات جديدة بالفارسية من خلال حوار حول بطل عالمي وبهلوان إيراني آخر، وهو غلام رضا تختي.

المفردات: الجزء الأول

مَنْ كان؟ كه بود؟

سنوات = سالها

ألف وتسعمائة وإثنان وخمسون = هزار و نهصد و پنجاه و دو

ألف وتسعمائة وستة وخمسون = هزار و نهصد و پنجاه و شش

ألف وتسعمائة وستون = هزار و نهصد و شصت

مسابقات = مسابقه ها

لماذا؟ چرا؟

تقول = می گویی

ساعد = کمک کرد

كان يساعد = کمک می کرد

بطل العالم = جهان پهلوان

الحوار: الجزء الاول.

خانم: آيا تختي هم مثل پوريائي ولي، پهلوان بود؟

السيدة: هل كان تختي بهلواناً أيضاً مثل بوريا ولي؟

آقا: غلام رضا تختي يك كشتي گير بود. او در سه المپيك شركت كرد.

السيد: كان غلام رضا تختي مصارعاً. هو شارك في ثلاث أولومبيات.

خانم: او در چه سالهاي در المپيك شركت كرد؟

السيدة: في أية سنوات شارك في الاولومبيات؟

آقا: در سالهاي ۱۹۶۰، ۱۹۵۶، ۱۹۵۲.

السيد: في سنة ألف وتسعمائة واثنين وخمسين وألف وتسعمائة وست وخمسين وألف وتسعمائة وستين.

خانم: پس او از قهرمانان بود.

السيدة: إذن هو كان من الأبطال.

آقا: بله. او در مسابقه هاي مختلف مدال گرفت.

السيد: نعم. هو حصل علي ميداليات في مسابقات مختلفة.

خانم: چرا به تختي پهلوان مي گوييد؟

السيدة: لماذا تسمون تختي بهلواناً؟

آقا: تختي هم مثل پوريائي ولي، پهلوان بود وبه همه كمك مي كرد. مردم ايران به او جهان پهلوان مي گفتند.

السيد: كان تختي أيضاً بهلواناً مثل بوريا ولي وكان يساعد الجميع. الشعب الإيراني كان يسميه بطل العالم.

المفردات: الجزء الثاني

عندما= وقتي

بالقرب= در نزديكي

من الناحية العقائدية= از نظر اعتقادي

ظالم= ستمكار

كان يعارض= مخالفت مي كرد

قصة رائعة= داستان جالب

أود أن أعرف= دوست دارم بدانم

أكثر= بیشتر

الحوار: الجزء الثاني.

خانم: پهلوانها مردم را دوست دارند ومردم نیز پهلوانان را.

السيدة: البهلوانون يحبون الناس والناس أيضاً يحبونهم.

آقا: بله. وقتي در بويين زهرا- در نزديكي قزوین- زلزله آمد، تختي به آنجا رفت وبه مردم کمک کرد.

السيد: نعم. عندما وقع زلزال في بويين زهرا- بالقرب من قزوین- ذهب تختي إلي هناك وساعد الناس.

خانم: تختي از نظر اعتقادي چگونه بود؟

السيدة: كيف كان تختي من الناحية العقائدية؟

آقا: او فردي مومن بود وبا حکومت ستمکار پهلوي مخالفت مي کرد.

السيد: هو كان انساناً مؤمناً وكان يعارض حكومة بهلوي الظالمة.

خانم: داستان پهلوانان ايراني بسيار جالب است، دوست دارم درباره آنها بيشتري بدانم.

السيدة: قصة البهلوانين الايرانيين رائعة جداً. أود أن أعرف عنهم أكثر.

ندعوكم الآن الكرام للإستماع إلي الحوار باللغة الفارسية.

خانم: آيا تختي هم مثل پوريائي ولي، پهلوان بود؟

آقا: غلام رضا تختي يك كشتي گیر بود. او در سه المپيك شرکت کرد.

خانم: او در چه سالهاي در المپيك شرکت کرد؟

آقا: در سالهاي ۱۹۵۶، ۱۹۵۷، ۱۹۵۸.

خانم: پس او از قهرمانان بود.

آقا: بله. او در مسابقه هاي مختلف مدال گرفت.

خانم: چرا به تختي پهلوان مي گوييد؟

آقا: تختي هم مثل پوريائي ولي، پهلوان بود وبه همه کمک مي کرد. مردم ايران به او جهان پهلوان مي گفتند.

خانم: پهلوانها مردم را دوست دارند ومردم نیز پهلوانان را.

آقا: بله. وقتي در بويين زهرا- در نزديكي قزوین- زلزله آمد، تختي به آنجا رفت وبه مردم کمک کرد.

خانم: تختي از نظر اعتقادي چگونه بود؟

آقا: او فردي مومن بود وبا حکومت ستمکار پهلوي مخالفت مي کرد.

خانم: داستان پهلوانان ايراني بسيار جالب است، دوست دارم درباره آنها بيشتري بدانم.

فرع التكواندو= رشته تكواندو

أثينا= آتن

ذهب= طلا

قد حصل علي ميدالية=مدال گرفته است

كانت له مشاركة= شرکت داشت

سنة ألفين وأربع= سال دو هزار و چهار

صار بطلاً= قهرمان شد

الحوار: الجزء الاول.

خانم: هادي ساعي كيست؟

السيدة: من هو هادي ساعي؟

آقا: او در رشته تكواندو قهرمان است. در المپيك پكن هم مدال طلا گرفته است.

السيد: هو بطل في فرع التكواندو. وقد حصل علي الميدالية الذهبية في اولومبية بيجين أيضاً.

خانم: آيا او در المپيكهاي قبل هم شرکت کرده است؟

السيدة: هل قد شارك في الأولومبيات السابقة أيضاً؟

آقا: بله. او در المپيك آتن در سال ٢٠٠٤ قهرمان شد. او قهرمان ايران، آسيا وجهان است.

السيد: نعم. هو صار بطلاً في اولومبية أثينا عام ألفين وأربعة. هو بطل ايران وآسيا والعالم.

خانم: پس او قهرمان بزرگي است!

السيدة: إذن هو بطل عظيم.

آقا: بله. او در سه المپيك شرکت کرده است.

السيد: نعم، هو قد شارك في ثلاث اولومبيات.

المفردات: الجزء الثاني

وسام= نشان

وسام البهلوانية= نشان پهلواني

كفاءة= شايستگي

أثبت= نشان داد

باع= فروخت

متضرر= آسیب دیده

شاب= جوان

خلوق = خوش اخلاق

رؤوف = مهربان

الحوار: الجزء الثاني.

خانم: آیا هادي ساعي در المپیک سيدني هم شرکت داشت؟

السيدة: هل كانت لهادي ساعي مشاركة في اولومبية سيدني أيضاً؟

آقا: بله. هادي ساعي در آن مسابقه، مدال برنز گرفت.

السيد: نعم. في تلك المسابقة حصل هادي ساعي علي ميدالية برونزية.

خانم: آیا او هم نشان پهلواني دارد؟

السيدة: هل له هو أيضاً وسام البهلوانية؟

آقا: او شايستگي اش را در زلزله شهر بم نشان داد. هادي مدالهايش را فروخت وبه مردم آسیب دیده کمک کرد.

السيد: هو أثبت كفاءته أثناء الزلزال في مدينة بم. حيث باع هادي ميدالياته وساعد الناس المتضررين.

خانم: چه جالب!

السيدة: ما أروعه!

آقا: هادي ساعي ورزشکاري جوان وخوش اخلاق ومهربان است.

السيد: هادي ساعي رياضي شاب وخلوق ورؤوف.

ندعوكم أعزائي إلي استماع الحوار باللغة الفارسية.

خانم: هادي ساعي کیست؟

آقا: او در رشته تکواندو قهرمان است. در المپیک پکن هم مدال طلا گرفته است.

خانم: آیا او در المپیکهاي قبل هم شرکت کرده است؟

آقا: بله. او در المپیک آتن در سال ۲۰۰۴ قهرمان شد. او قهرمان ایران، آسیا وجهان است.

خانم: پس او قهرمان بزرگي است!

آقا: بله. او در سه المپیک شرکت کرده است.

خانم: آیا هادي ساعي در المپیک سيدني هم شرکت داشت؟

آقا: بله. هادي ساعي در آن مسابقه، مدال برنز گرفت.

خانم: آیا او هم نشان پهلواني دارد؟

آقا: او شايستگي اش را در زلزله شهر بم نشان داد. هادي مدالهايش را فروخت وبه مردم آسیب دیده کمک کرد.

خانم: چه جالب!

آقا: هادي ساعي ورزشكاري جوان و خوش اخلاق و مهربان است.

۱۱۶

حوار حول محافظة اصفهان التي تشتهر بمناظرها الخلابة وبأماكنها ومبانيها الأثرية.
المفردات: الجزء الاول

حقيبة سفر = چمدان

لأي غرض؟ براي چيست؟

من المقرر = قرار است

هنيئاً لك = خوش به حالت

جذاب = ديدني

مناخ = آب و هوا

ربيع = بهار

ليالي = شبها

منعش = دلپذير

رحلة سياحية = تور

نهر = رود

اسم نهر كبير في مدينة اصفهان = زاينده رود

الحوار: الجزء الاول.

خانم: چه خبر شده است؟ اين چمدان براي چيست؟

السيدة: ماذا حدث؟: لأي غرض هذه الحقيبة؟

محمد: قرار است من وسعيد با تور به استان اصفهان برويم.

محمد: من المقرر أن نذهب أنا وسعيد في رحلة سياحية إلى محافظة اصفهان.

خانم: خوش به حالت. استان اصفهان يكي از ديدني ترين استانهاي ايران است وشهرهاي زيبايي دارد. به کدام مناطق ميرويد؟

السيدة: هنيئاً لك. محافظة اصفهان هي واحدة من المحافظات الإيرانية الأكثر جذباً للسياح وفيها مدن جميلة. إلى أية مناطق فيها تذهبون؟

محمد: ما به شهرهاي اصفهان، كاشان وچادگان مي رويم.

محمد: نحن نذهب إلى مدن اصفهان وكاشان وتشادكان.

خانم: عالي است. آب وهواي اصفهان خيلي خوب است. بهار اصفهان بسيار دلپذير است.

السيدة: رائع. مناخ اصفهان جيد جداً. الربيع في اصفهان منعش كثيراً.

محمد: آيا اصفهان هم از نظر آب وهوا مثل تهران است؟

محمد: هل اصفهان أيضاً مثل طهران من حيث المناخ؟

خانم: بله. آب وهواي استان اصفهان شبیه تهران است. شبها هواي اطراف زاینده رود دلپذیر است.

السيدة: نعم. مناخ محافظة اصفهان مشابه لمناخ طهران. الجو في الليل علي ضفتي زاینده رود منعش.

المفردات: الجزء الثاني

يَمُرّ = عبور مي کند

سفح = دامنه

ينبع = س ÷ شمه مي گیرد

جبلي = کوهستاني

بحر = دریا

لأنّ = چون

وسط = مرکز

لا يوجد = وجود ندارد

أنا واثق = من مطمئنم

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: زاینده رود کجاست؟

محمد: أين زاینده رود؟

خانم: زاینده رود از وسط شهر اصفهان عبور مي کند. این رود از دامنه هاي زرد کوه بختیاري س ÷ شمه مي گیرد.

السيدة: زاینده رود يَمُرّ من وسط مدينة اصفهان. هذا النهر ينبع من سفوح جبل زرد کوه بختیاري.

محمد: آيا استان اصفهان منطقه کوهستاني هم دارد؟

محمد: هل في محافظة اصفهان منطقة جبلية أيضاً؟

خانم: بله. غرب استان اصفهان منطقه اي کوهستاني است.

السيدة: نعم. غرب محافظة اصفهان منطقة جبلية.

محمد: اما بنظرم این استان دریا ندارد، چون در مرکز ایران دریایی وجود ندارد.

محمد: لكني أعتقد أنه لا يوجد بحر في هذه المحافظة، لأنه ليست في وسط إيران بحر.

نستمع الآن أعزائي إلي الحوار باللغة الفارسية.

خانم: چه خبر شده است؟ این چمدان برای چیست؟

محمد: قرار است من وسعید با تور به استان اصفهان برویم.

خانم: خوش به حالت. استان اصفهان یکی از دیدنی ترین استانهای ایران است و شهرهای زیبایی دارد. به کدام مناطق می روید؟

محمد: ما به شهرهای اصفهان، کاشان و چادگان می رویم.

خانم: عالی است. آب و هوای اصفهان خیلی خوب است. بهار اصفهان بسیار دلپذیر است.

محمد: آیا اصفهان هم از نظر آب و هوا مثل تهران است؟

خانم: بله. آب و هوای استان اصفهان شبیه تهران است. شبها هوای اطراف زاینده رود دلپذیر است.

محمد: زاینده رود کجاست؟

خانم: زاینده رود از وسط شهر اصفهان عبور می کند. این رود از دامنه های زرد کوه بختیاری س ☉ شمه می گیرد.

محمد: آیا استان اصفهان منطقه کوهستانی هم دارد؟

خانم: بله. غرب استان اصفهان منطقه ای کوهستانی است.

محمد: اما بنظرم این استان دریا ندارد، چون در مرکز ایران دریایی وجود ندارد.

۱۱۷

حوار حول محافظة اصفهان وأماكنها الخلابة والأثرية حيث وصل إليها محمد وسعيد.

المفردات: الجزء الاول

أكبر= بزرگترین

أظنّ= فکر می کنم

كنتُ أظنّ= فکر می کردم

كَمْ= چقدر

جسر= پل

عظيم= با شکوه

جسر خاجو= پل خواجه

جسر شهرستان= پل شهرستان

قديم جداً= خیلی قدیمی

أربعمئة عام تقريباً = حدود ٤٠٠ سال

قبل = پیش

مشید = ساخته شده

الحوار: الجزء الاول

محمد: واقعاً این شهر زیبا و بزرگ است. فکر می کردم اصفهان شهر کوچکی است.

محمد: حقاً هذه المدينة جميلة وكبيرة. كنتُ أظنُّ أن اصفهان مدينة صغيرة.

سعید: نه. اصفهان یکی از بزرگترین شهرهای ایران است.

سعید: لا. اصفهان هي إحدى كبريات المدن الإيرانية.

محمد: آیا این زاینده رود است؟ چقدر زیبا است!

محمد: هل هذا زاینده رود؟ کم هو جميل!

سعید: بله. این زاینده رود است. اسم آن پل زیبا هم سی و سه پل است.

سعید: نعم. هذا زاینده رود، واسم ذلك الجسر الجميل سی و سه پل.

محمد: بسیار با شکوه است. فکر می کنم این پل خیلی قدیمی است.

محمد: عظیم جداً. أظنُّ أنَّ هذا الجسر قديم جداً.

سعید: بله. این پل حدود ٤٠٠ سال پیش ساخته شده است.

سعید: نعم. لقد شيدَ هذا الجسر قبل أربعمئة عام تقريباً.

المفردات: الجزء الثاني

أقدم = قدیمی ترین

ألتقط صور = عکس می گیرم

أودَّ أن ألتقط صور = دوست دارم عکس بگیرم

كلَّ يوم = هر روز

سیاح = جهانگردان

يفعلون ذلك = این کار را می کنند

حديقة = پارک

عدسة = دوربین

أتيتُ بـ..= آورده ام

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا روی زاینده رود فقط همین پل وجود دارد؟

محمد: هل علي نهر زاینده رود هذا الجسر فقط؟

سعید: نه. پل شهرستان، قدیمی ترین پل زاینده رود است.

سعید: لا. جسر شهرستان، أقدم جسر علي زاینده رود.

محمد: پل شهرستان خراب شده یا هنوز سالم است؟

محمد: جسر شهرستان مدمّر أم ما زال سالماً؟

سعید: پل شهرستان سالم است. پل خواجه نیز پل دیگر زاینده رود است.

سعید: جسر شهرستان سالم. جسر خواجه هو جسر آخر أيضاً علي زاینده رود.

محمد: دوست دارم از زاینده رود ویلهایش عکس بگیرم.

محمد: أودّ أن ألتقط صوراً لزاینده رود وجسوره.

سعید: هر روز جهانگردان زیادی این کار را می کنند.

سعید: سیاح كثیرون يفعلون ذلك كلّ يوم.

محمد: پارک کنار رودخانه هم بسیار زیبا است. خوشحالم که دوربینم را آورده ام.

محمد: الحديقة علي ضفة النهر أيضاً جميلة جداً. أنا مسرور لأنّي أتيتُ بعدستي.

ندعوکم الآن أعزائي إلي استماع الحوار بالفارسية.

محمد: واقعاً این شهر زیبا و بزرگ است. فکر می کردم اصفهان شهر کوچکی است.

سعید: نه. اصفهان یکی از بزرگترین شهرهای ایران است.

محمد: آیا این زاینده رود است؟ چقدر زیبا است!

سعید: بله. این زاینده رود است. اسم آن پل زیبا هم سی وسه پل است.

محمد: بسیار با شکوه است. فکر می کنم این پل خیلی قدیمی است.

سعید: بله. این پل حدود ۴۰۰ سال پیش ساخته شده است.

محمد: آیا روی زاینده رود فقط همین پل وجود دارد؟

سعید: نه. پل شهرستان، قدیمی ترین پل زاینده رود است.

محمد: پل شهرستان خراب شده یا هنوز سالم است؟

سعید: پل شهرستان سالم است. پل خواجه نیز پل دیگر زاینده رود است.

محمد: دوست دارم از زاینده رود و پلهایش عکس بگیرم.

سعید: هر روز جهانگردان زیادی این کار را می کنند.

محمد: پارک کنار رودخانه هم بسیار زیبا است. خوشحالم که دوربینم را آورده ام.

۱۱۸

حوار آخر حول الأماكن والآثار الخلابة في مدينة اصفهان مع دليل الرحلة السياحية التي انطلقت إلى تلك المدينة.

المفردات: الجزء الاول

شارع= خیابان

كل مكان= همه جا

أمر= دستور

شيءوا= ساختند

قد شيءوا= ساخته اند

نهر صغير= جوي

بستان= باغ

بساتين= باغها

يسمون= می گویند

الحوار: الجزء الاول.

محمد: چه خیابان قشنگی! همه جایی اصفهان بسیار زیباست.

محمد: ما أجمل هذا الشارع! كل مكان في اصفهان جميل جداً.

راهنما: این خیابان بسیار قدیمی است، و به دستور شاه عباس صفوی ۴۰۰ سال پیش ساخته شده است.

الدليل: هذا الشارع قديم جداً، وقد شيء بأمر من الشاه عباس الصفوي قبل أربعمئة عام.

محمد: آیا در آن زمان هم این خیابان به همین شکل بوده است؟

محمد: هل كان هذا الشارع بهذا الشكل في ذلك الزمان أيضاً؟

راهنما: بله. یک جوی آب نیز در وسط خیابان بوده که آب آن به زاینده رود می ریخته است.

الدليل: نعم. كان في وسط الشارع أيضاً نهر صغير يصبّ ماؤه في نهر زاینده رود.

محمد: چرا به این خیابان، چارباغ می گویند؟ چارباغ یعنی چه؟

محمد: لماذا يسمون هذا الشارع چارباغ؟ ماذا يعني چارباغ؟

راهنما: چون در آن زمان، چهار باغ بزرگ در اینجا وجود داشته و کلمه چار مخفف چهار است.

الدليل: لأنه في ذلك الزمان كانت في هذا المكان أربعة بساتين كبيرة، و كلمة چار مخفف كلمة چهار، وتعني أربعة.

المفردات: الجزء الثاني

لا =نخير

قصر = کاخ

مبني = ساختمان

غرفة = اتاق

غرف = اتاقها

خاص = ویژه

شجرة = درخت

أشجار = درختان

يدلّ علي = نشان مي دهد

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا آن باغها هنوز هست؟

محمد: هل تلك البساتين ما زالت موجودة؟

راهنما: نخير، فقط باغ هشت بهشت باقي است.

الدليل: لا، بقي بستان هشت بهشت فقط.

محمد: در واقع، اینجا یک کاخ بزرگ است.

محمد: في الواقع، هذا المكان قصر كبير.

راهنما: بله. ساختمان این باغ، دو طبقه دارد و اتاقهاي آن خیلی مجلل هستند.

الدليل: نعم. المبني في هذا البستان، يتكوّن من طابقين و غرف فاخرة جداً.

محمد: آیا این اتاقها تزیینات ویژه اي دارد؟

محمد: هل لهذه الغرف زينة خاصة؟

راهنما: بله. این کاخ و اغلب ساختمانهاي شهر اصفهان تزیینات زیبایی دارند.

الدليل: نعم. هذا القصر و أغلب مباني مدينة اصفهان مزيّنه بشكل جميل.

محمد: اين حوض و درختان باغ، نشان مي دهد كه اينجا قديمي است.

محمد: هذا الحوض و أشجار البستان تدلّ علي أنّ هذا المكان قديم.

ندعوكم الآن أن تستمعوا للحوار باللغة الفارسية.

محمد: چه خیابان قشنگي! همه جاي اصفهان بسيار زیباست.

راهنما: این خیابان بسيار قديمي است، و به دستور شاه عباس صفوي ۴۰۰ سال پيش ساخته شده است.

محمد: آیا در آن زمان هم این خیابان به همین شکل بوده است؟

راهنما: بله. یک جوي آب نیز در وسط خیابان بوده كه آب آن به زاینده رود مي ریخته است.

محمد: چرا به این خیابان، چارباغ مي گویند؟ چارباغ یعنی چه؟

راهنما: چون در آن زمان، چهار باغ بزرگ در اینجا وجود داشته و کلمه چار مخفف چهار است.

محمد: آیا آن باغها هنوز هست؟

راهنما: نخیر، فقط باغ هشت بهشت باقي است.

محمد: در واقع، اینجا یک کاخ بزرگ است.

راهنما: بله. ساختمان این باغ، دو طبقه دارد و اتاقهاي آن خیلی مجلل هستند.

محمد: آیا این اتاقها تزیینات ویژه اي دارد؟

راهنما: بله. این کاخ و اغلب ساختمانهاي شهر اصفهان تزیینات زیبایی دارند.

محمد: این حوض و درختان باغ، نشان مي دهد كه اینجا قديمي است.

۱۱۹

مفردات و عبارات جدیدة بالفارسية سنتعلمها بحوار آخر في مدينة اصفهان وأماكنها الأثرية الجذابة.
المفردات: الجزء الاول

متحف= موزه

یرکبون= سوار مي شوند

عربة خيل= درشكه

تراث= میراث

وطني= ملي

قد سجّلت= ثبت شده است

سأنح گردشگر

سیاح = گردشگران

یترددون = تردد می کنند

یوجد = وجود دارد

الحوار: الجزء الاول.

محمد: آیا این میدان است یا موزه آثار تاریخی؟

محمد: هل هذا میدان أو متحف آثار تاریخیة؟

راهنما: اسم این میدان بزرگ، میدان امام یا نقش جهان است.

الدلیل: اسم هذا الميدان الكبير، میدان الإمام أو نقش جهان.

محمد: جالب است که مردم در این میدان، سوار درشکه می شوند.

محمد: الرائع هو أن الناس في هذا الميدان، يركبون عربات خيل.

راهنما: بله. این میدان به عنوان میراث ملی ایران و جهان ثبت شده است. گردشگران با درشکه در این میدان تردد می کنند.

الدلیل: نعم. لقد سجل هذا الميدان في التراث الوطني الإيراني والعالمي. السياح يترددون في هذا الميدان بعربات خيل.

محمد: آیا در این میدان مسجد هم وجود دارد؟

محمد: هل في هذا الميدان مسجد، أيضاً؟

راهنما: بله. مسجد امام با گنبد آبی در جهت جنوبی میدان قرار گرفته است.

الدلیل: نعم. مسجد الإمام ذو القبة الزرقاء يقع في الجهة الجنوبية من الميدان.

المفردات: الجزء الثاني

منارة = گلدسته

منارات = گلدسته ها

يبدو = به نظر می رسد

يُسمي = نام دارد

شيدوا = ساختند

قد شيدوا = ساخته اند

أشاهد= ببینم

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: گنبد وگلدسته هاي مسجد امام بسيار زيباست. به نظر مي رسد اين ميدان قديمي است.

محمد: قبة مسجد الامام ومناراته جميلة جداً. يبدو هذا الميدان قديماً.

راهنما: بله. اين ميدان را در زمان صفويه ساخته اند.

الدليل: نعم. لقد شيدوا هذا الميدان في زمن الصفويين.

محمد: آن مسجد ديگر چه نام دارد؟

محمد: ما آسم ذلك المسجد الآخر؟

راهنما: آن مسجد "شيخ لطف الله" نام دارد. گنبد آن از زيباترين گنبدهاي جهان است.

الدليل: إسمه مسجد "الشيخ لطف الله". وقبته من أجمل القباب في العالم.

محمد: دوست دارم همه جاي اين مساجد را ببينم.

محمد: أودّ أن أشاهد كل مكان في هذين المسجدين.

إذن نستمع الآن إلي الحوار باللغة الفارسية.

محمد: آیا اين ميدان است يا موزه آثار تاريخي؟

راهنما: اسم اين ميدان بزرگ، ميدان امام يا نقش جهان است.

محمد: جالب است كه مردم در اين ميدان، سوار درشكه مي شوند.

راهنما: بله. اين ميدان به عنوان ميراث ملي ايران وجهان ثبت شده است. گردشگران با درشكه در اين ميدان تردد مي كنند.

محمد: آیا در اين ميدان مسجد هم وجود دارد؟

راهنما: بله. مسجد امام با گنبد آبي در جهت جنوبي ميدان قرار گرفته است.

محمد: گنبد وگلدسته هاي مسجد امام بسيار زيباست. به نظر مي رسد اين ميدان قديمي است.

راهنما: بله. اين ميدان را در زمان صفويه ساخته اند.

محمد: آن مسجد ديگر چه نام دارد؟

راهنما: آن مسجد "شيخ لطف الله" نام دارد. گنبد آن از زيباترين گنبدهاي جهان است.

محمد: دوست دارم همه جاي اين مساجد را ببينم.

حوار آخر حول الأماكن الخلابة والأثرية في مدينة اصفهان، يمكننا من تعلم مفردات و عبارات جديدة باللغة الفارسية.

المفردات: الجزء الاول

حديقة ناجوان= پارک ناژوان

حصان= اسب

ملعب للرياضة= زمین ورزش

مسبح= استخر

مخيم للتنزه= اردوگاه تفریحی

ملعب للأطفال= زمین بازی کودکان

ركوب الخيل= اسب سواری

ركوب زوارق= قایقرانی

ركوب دراجات هوائية= دوچرخه سواری

يمكنك أن تتمتع= می توانی لذت ببری

منتزه= تفریحگاه

حديقة الطيور= باغ پرندگان

يمكنك أن تشاهد= می توانی ببینی

خمسة آلاف= پنج هزار

طير= پرنده

طيور= پرندگان- پرنده ها

محلّي= بومی

كذلك= همینطور

يحفظون= نگهداری می شوند

الحوار: الجزء الاول.

راهنما: اسم این مکان زیبا، پارک ناژوان است.

الدليل: اسم هذا المكان الجميل هو حديقة ناجوان.

محمد: پارک بسیار بزرگی است. اسب و درشکه هم در آن دیده می شود.

محمد: إنها حديقة كبيرة جداً. تشاهد فيها حصان و عربات خيل أيضاً.

راهنما: بله. این پارک دارای زمین ورزش، استخر، اردوگاه تفریحی و زمین بازی کودکان است. می توانی از اسب سواری، قایق رانی و دوچرخه سواری هم لذت ببری.

الدلیل: نعم. فی هذه الحديقة ملعب للرياضة و مسبح و مخيم للتنزه و ملعب للأطفال. يمكنك أن تتمتع فيها أيضاً بركوب الخيل و ركوب الزوارق والدراجات الهوائية.

محمد: پس اینجا یک تفریحگاه عالی است.

محمد: إذن هذا المكان هو متنزه رائع.

راهنما: می توانی بیش از پنج هزار پرنده را در این پارک ببینی.

الدلیل: يمكنك أن تشاهد في هذه الحديقة أكثر من خمسة آلاف طير.

محمد: آیا باغ پرندگان هم در اینجا است؟

محمد: هل حديقة الطيور هي هنا أيضاً؟

راهنما: بله. آن طرف پارک، باغ پرندگان است. انواع پرنده های بومی و همینطور پرنده های غیر ایرانی در این پارک نگهداری می شوند.

الدلیل: نعم. الجانب الآخر من الحديقة هو لآطيور. يحتفظ في هذه الحديقة بأنواع الطيور المحلية و كذلك الطيور غير الايرانية.

المفردات: الجزء الثاني

طليق = آزاد

صقر = شاهین

بوم = جغد

يصطادون = شکار می کنند

تنزه = تفریح

يأتون = می آیند

سيّاح = جهانگردان

يحبّون = دوست دارند

يضاعف = دو چندان می کند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا این پرندگان آزاد هستند؟

محمد: هل هذه الطيور طليقة؟

راهنما: بله. اکثر این پرندگان آزاد هستند. فقط عقابها، شاهین ها، و جغدها در قفس نگهداری می شوند. چون آنها پرندگان دیگر را شکار می کنند.

الدلیل: نعم. أغلب هذه الطيور طليقة. ويحتفظ فقط بالنسور والصقور والبوم في داخل أقفاص. لأنها تصطاد الطيور الأخرى.

محمد: آیا خانواده های زیادی برای تفریح به اینجا می آیند؟

محمد: هل تأتي أسر كثيرة إلى هذا المكان؟

راهنما: بله. هم ایرانی ها و هم جهانگردان خارجی این پارک را دوست دارند.

الدلیل: نعم. الإيرانيون والسياح الأجانب أيضاً يحبون هذه الحديقة.

محمد: آیا این رودخانه که از وسط پارک می گذرد، زاینده رود است؟

محمد: هل هذا النهر الذي يمر من وسط الحديقة هو نهر زاینده رود؟

راهنما: بله. زاینده رود از وسط پارک ناژوان می گذرد و زیبایی آن را دو چندان می کند.

الدلیل: نعم. نهر زاینده رود يمر من وسط حديقة ناجوان و يضاعف جمالها.

ندعوکم الآن أعزائي إلى الإستماع للحوار باللغة الفارسية.

راهنما: اسم این مکان زیبا، پارک ناژوان است.

محمد: پارک بسیار بزرگی است. اسب و درشکه هم در آن دیده می شود.

راهنما: بله. این پارک دارای زمین ورزش، استخر، اردوگاه تفریحی و زمین بازی کودکان است. می توانی از اسب سواری، قایق رانی و دوچرخه سواری هم لذت ببری.

محمد: پس اینجا یک تفریحگاه عالی است.

راهنما: می توانی بیش از پنج هزار پرنده را در این پارک ببینی.

محمد: آیا باغ پرندگان هم در اینجا است؟

راهنما: بله. آن طرف پارک، باغ پرندگان است. انواع پرنده های بومی و همینطور پرنده های غیر ایرانی در این پارک نگهداری می شوند.

محمد: آیا این پرندگان آزاد هستند؟

راهنما: بله. اکثر این پرندگان آزاد هستند. فقط عقابها، شاهین ها، و جغدها در قفس نگهداری می شوند. چون آنها پرندگان دیگر را شکار می کنند.

محمد: آیا خانواده های زیادی برای تفریح به اینجا می آیند؟

راهنما: بله. هم ایرانی ها و هم جهانگردان خارجی این پارک را دوست دارند.

محمد: آیا این رودخانه که از وسط پارک می گذرد، زاینده رود است؟

راهنما: بله. زاینده رود از وسط پارک ناژوان می گذرد و زیبایی آن را دو چندان می کند.

نستمع الي حوار آخر في الأماكن الأثرية والثقافية في مدينة اصفهان.
المفردات: الجزء الاول

أنا مسرور = من خوشحالم

جننا = آمديم

مشاهدة = ديدن

كتاب مخطوط = كتاب خطي

لوحة = تابلو

تحبّ = خوشت مي آيد

أية أشياء = چه چیزهايي

محطّ = تاكسيدرمي شده

يمكنك أن تشاهد = مي تواني ببيني

الحوار: الجزء الاول.

محمد: من خوشحالم كه به اين موزه بسيار زيبا آمديم.

محمد: أنا مسرور، لأننا جننا إلى هذه المتحفة الجميلة جداً.

راهنما: حتماً از دیدن کتابهای خطی موزه لذت می بری.

الدليل: تتمتع حتماً بمشاهدة الكتب المخطوطة في المتحفة.

محمد: بله. هم کتابهای خطی بسیار جالبند و هم تابلوها بسیار زیبا هستند.

محمد: نعم. الكتب المخطوطة رائعة جداً واللوحات أيضاً جميلة جداً.

راهنما: بعد از این موزه، به موزه تاریخ طبیعی می رویم. من مطمئنم که از آنجا نیز خوشت خواهد آمد.

الدليل: بعد هذه المتحفة نذهب إلى متحفة التاريخ الطبيعي. أنا واثق بأنك ستحب ذلك المكان أيضاً.

محمد: در آنجا چه چیزهایی نگهداری می شود؟

محمد: أية أشياء يُحتفظ بها في ذلك المكان؟

راهنما: در آن موزه می توانی انواع حیوانات تاكسيدرمي شده را ببینی.

الدليل: يمكنك أن تشاهد في تلك المتحفة أنواع الحيوانات المحنطة.

المفردات: الجزء الثاني

فن = هنر

صناعة= صنعت

محَلّی =بومی

نتعرف علي= آشنا مي شويم

آثار فنية= آثار هنري

تشاهد =مشاهده مي كني

يمكنك أن تشاهد= مي تواني مشاهده كني

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: اصفهان شهر عجيبى است. شهر هنر، تاريخ وصنعت. موزه تاريخ طبيعى هم دارد.

محمد: اصفهان مدينة عجيبة. مدينة الفن والتاريخ والصناعة. وفيها متحفه للتاريخ الطبيعى أيضاً.

راهنما: بله، در اين موزه با انواع حيوانات بومي ايران وحيوانات مناطق ديگر جهان آشنا مي شويم.

الدليل: أجل. في هذه المتحفه نتعرف أنواع الحيوانات المحلية الإيرانية وحيوانات مناطق أخرى من العالم.

محمد: در کدام موزه مي توانيم آثار شهر اصفهان را ببينيم؟

محمد: في أيّ متحفه يمكننا أن نشاهد آثاراً لمدينة إصفهان؟

راهنما: در موزه هنرهاي تزئيني، اشياء دوره اسلامي را مي تواني مشاهده كني.

الدليل: في متحفه فنون التزيين، يمكنك أن تشاهد أشياء من العصر الإسلامي.

محمد: آثار ما قبل تاريخ در کدام موزه است؟

محمد: آثار ما قبل التاريخ في أيّ متحفه؟

راهنما: شهر كاشان موزه اي دارد كه آثار ما قبل تاريخ در آن نگهداري مي شود.

الدليل: بمدينة كاشان متحفه يُحتفظ فيها بآثار ما قبل التاريخ.

ندعوكم الآن أعزاءنا الكرام إلي الاستماع للحوار باللغة الفارسية.

محمد: من خوشحالم كه به اين موزه بسيار زيبا آمديم.

راهنما: حتماً از ديدن كتابهاي خطي موزه لذت مي بري.

محمد: بله. هم كتابهاي خطي بسيار جالبند وهم تابلوها بسيار زيبا هستند.

راهنما: بعد از اين موزه، به موزه تاريخ طبيعى مي رويم. من مطمئنم كه از آنجا نيز خويشت خواهد آمد.

محمد: در آنجا چه چيزهايي نگهداري مي شود؟

راهنما: در آن موزه مي تواني انواع حيوانات تاكسيدرمي شده را ببيني.

محمد: اصفهان شهر عجيبى است. شهر هنر، تاريخ وصنعت. موزه تاريخ طبيعى هم دارد.

راهنما: بله، در این موزه با انواع حیوانات بومی ایران و حیوانات مناطق دیگر جهان آشنا می شویم.

محمد: در کدام موزه می توانیم آثار شهر اصفهان را ببینیم؟

راهنما: در موزه هنرهای تزئینی، اشیاء دوره اسلامی را می توانی مشاهده کنی.

محمد: آثار ما قبل تاریخ در کدام موزه است؟

راهنما: شهر کاشان موزه ای دارد که آثار ما قبل تاریخ در آن نگهداری می شود.

۱۲۲

الحوار حول الصناعة وأنواع المصانع في محافظة اصفهان.
المفردات: الجزء الاول

نعرّف = آشنا می کنیم

مع ذلك = با این حال

قطب صناعي = قطب صنعتي

مجمع صناعي = مجتمع صنعتي

صهر الحديد = ذوب آهن

علاوة علي = علاوه بر

حديد = آهن

يُنتج = تولید می شود

الحوار: الجزء الاول.

راهنما: امروز شما را با صنعت استان اصفهان آشنا می کنیم.

الدليل: نعرّفكم اليوم صناعة محافظة اصفهان.

محمد: فکر می کردم اصفهان فقط یک استان هنري و تاريخي است.

محمد: كنتُ أتصور أنّ اصفهان هي فقط محافظة فنية وتاريخية.

راهنما: این درست است. با این حال این استان یک قطب صنعتي ایران نیز هست.

الدليل: هذا صحيح. ومع ذلك فإنّ هذه المحافظة هي أيضاً أحد الأقطاب الصناعية الإيرانية.

محمد: پس امروز به یکی از کارخانه های بزرگ صنعتي می رویم!

محمد: إذن نذهب اليوم إلي أحد المصانع الكبيرة!

راهنما: بله. اکنون با هم به کارخانه ذوب آهن اصفهان می رویم.

الدليل: نعم. الآن نذهب معاً إلي مصنع اصفهان لصهر الحديد.

محمد: محصولات این کارخانه چیست؟

محمد: ما هي منتجات هذا المصنع؟

راهنما: در این کارخانه، علاوه بر آهن، فولاد و چند محصول دیگر نیز تولید می شود.

الدليل: في هذا المصنع، علاوه علي الحديد، ينتج الفولاذ و عدة منتجات أخرى أيضاً.

المفردات: الجزء الثاني

خمسة ملايين = پنج مليون

طن = تن

أكبر = بزرگترین

منتجات = تولیدات

معدن = فلز

معدني = فلزي

ينتج = تولید می کند

سنوياً = هر سال

الحوار: الجزء الثاني

محمد: آیا این مجتمع بزرگترین مجتمع صنعتي ایران است؟

محمد: هل هذا المجمع هو أكبر مجمع صناعي في ایران؟

راهنما: خير. مجتمع فولاد مبارکه، بزرگترین مجتمع صنعتي ایران است.

الدليل: لا. مجمع مبارکه للفولاذ، هو أكبر مجمع صناعي في ایران.

محمد: آیا مجتمع فولاد مبارکه هم در استان اصفهان است؟

محمد: هل مجمع مبارکه للفولاذ يقع في محافظة اصفهان؟

راهنما: بله. مجتمع فولاد مبارکه در جنوب غربي شهر اصفهان واقع است.

الدليل: نعم. يقع مجمع مبارکه للفولاذ في جنوب غربي مدينة اصفهان.

محمد: حجم تولیدات کارخانه فولاد مبارکه چه قدر است؟

محمد: كم هو حجم منتجات مصنع مبارکه للفولاذ؟

راهنما: کارخانه فولاد مبارکه، هر سال بیش از ۵ میلیون تن انواع محصولات فولادي و فلزي دیگر را تولید می کند.

الدليل: ينتج مصنع مبارکه للفولاذ أكثر من خمسة ملايين طن من أنواع المنتجات الفولاذية والمعدنية الأخرى سنوياً.

ندعوكم الآن الكرام إلي الاستماع للحوار باللغة الفارسية.

راهنما: امروز شما را با صنعت استان اصفهان آشنا می کنیم.

محمد: فکر می کردم اصفهان فقط یک استان هنری و تاریخی است.

راهنما: این درست است. با این حال این استان یک قطب صنعتی ایران نیز هست.

محمد: پس امروز به یکی از کارخانه های بزرگ صنعتی می رویم!

راهنما: بله. اکنون با هم به کارخانه ذوب آهن اصفهان می رویم.

محمد: محصولات این کارخانه چیست؟

راهنما: در این کارخانه، علاوه بر آهن، فولاد و چند محصول دیگر نیز تولید می شود.

محمد: آیا این مجتمع بزرگترین مجتمع صنعتی ایران است؟

راهنما: خیر. مجتمع فولاد مبارکه، بزرگترین مجتمع صنعتی ایران است.

محمد: آیا مجتمع فولاد مبارکه هم در استان اصفهان است؟

راهنما: بله. مجتمع فولاد مبارکه در جنوب غربی شهر اصفهان واقع است.

محمد: حجم تولیدات کارخانه فولاد مبارکه چه قدر است؟

راهنما: کارخانه فولاد مبارکه، هر سال بیش از ۵ میلیون تن انواع محصولات فولادی و فلزی دیگر را تولید می کند.

۱۲۳

وحوار آخر في شأن محافظة إصفهان وإحدى المدن التابعة لها وهي مدينة نطنز.
المفردات: الجزء الاول

مکان جمیل = جای زیبا

يقع = قرار دارد

مخضر = سر سبز

بسبب = به خاطر

منعش = مطبوع

محاصيل زراعية = محصولات کشاورزی

شهير = شهرت دارد

تخصيب = غنی سازی

يورانيوم = اورانیوم

الحوار: الجزء الاول.

محمد: نطنز جای زیبایی است. در دامنه کوه قرار دارد.

محمد: نطنز مکان جمیل. إنه يقع على سفح الجبل.

راهنما: بله. ما الآن در شمال شهر اصفهان هستیم. نطنز بین کاشان و اصفهان قرار دارد.

الدلیل: أجل. نحن الآن في شمال مدينة اصفهان. تقع نطنز بين كاشان و اصفهان.

محمد: اینجا چقدر سرسبز است. آیا نطنز هم یک شهر قدیمی است؟

محمد: کم هو مختصر هذا المكان. هل نطنز أيضاً مدينة قديمة؟

راهنما: بله. قَدِمَتِ این شهر به دوره قبل از اسلام می رسد.

الدلیل: نعم قدم هذه المدينة يعود إلى ما قبل الإسلام.

محمد: شهرت این شهر به خاطر چیست؟

محمد: ماذا تسبب في اشتهار هذه المدينة؟

راهنما: این شهر به خاطر آب و هوای مطبوع و محصولات کشاورزی شهرت پیدا کرده است.

الدلیل: اشتهرت هذه المدينة بسبب جوها المنعش ومحاصيلها الزراعية.

محمد: آیا نطنز هم مثل اصفهان یک شهر صنعتی است؟

محمد: هل نطنز أيضاً مدينة صناعية مثل إصفهان؟

راهنما: نه. اما در خارج این شهر، کارخانه غنی سازی اورانیوم وجود دارد.

الدلیل: لا. لكن يقع خارج هذه المدينة مصنع لتخصيب اليورانيوم.

المفردات: الجزء الثاني

فاكهة= میوه

ينتج = تولید می شود

بصورة عامة= به طور کلی

تفاح= سیب

خوخ= هلو

عنب= انگور

فستق= پسته

لوز= بادام

جوز= گردو

كمثرى= گلابی

قمح = گندم

شعير = جو

بطاطا = سیب زمینی

بصل = پیاز

حبوب زيتية = دانه های روغنی

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: در باغهای این شهر چه میوه هایی تولید می شود؟

محمد: ما هي الفواكه التي تنتج في بساتين هذه المدينة؟

راهنما: در نطنز و به طور کلی استان اصفهان، سیب، هلو، انگور، پسته، بادام و گردو تولید می شود. اما میوه معروف نطنز گلابی است.

الدليل: ينتج في نطنز وفي محافظة إصفهان بصورة عامة، التفاح والخوخ والعنب والفسق واللو والحبوب الزيتية. لكن فاكهة نطنز المعروفة هي الكمثرى.

محمد: پس این شهر میوه های متنوعی دارد!

محمد: إذن لهذه المدينة فواكه متنوعة.

راهنما: بله. علاوه بر میوه ها، گندم، جو، سیب زمینی، پیاز و انواع دانه های روغنی نیز در این شهر تولید می شود.

الدليل: أجل. علاوة على الفواكه، ينتج في هذه المدينة القمح والشعير والبطاطا والبصل وأنواع الحبوب الزيتية.

ندعوكم الآن أعزائي إلى الإستماع للحوار باللغة الفارسية.

محمد: نطنز جای زیبایی است. در دامنه کوه قرار دارد.

راهنما: بله. ما الآن در شمال شهر اصفهان هستیم. نطنز بین کاشان و اصفهان قرار دارد.

محمد: اینجا چقدر سرسبز است. آیا نطنز هم یک شهر قدیمی است؟

راهنما: بله. قدمت این شهر به دوره قبل از اسلام می رسد.

محمد: شهرت این شهر به خاطر چیست؟

راهنما: این شهر به خاطر آب و هوای مطبوع و محصولات کشاورزی شهرت پیدا کرده است.

محمد: آیا نطنز هم مثل اصفهان یک شهر صنعتی است؟

راهنما: نه. اما در خارج این شهر، کارخانه غنی سازی اورانیوم وجود دارد.

محمد: در باغهای این شهر چه میوه هایی تولید می شود؟

راهنما: در نطنز و به طور کلی استان اصفهان، سیب، هلو، انگور، پسته، بادام و گردو تولید می شود. اما میوه معروف نطنز گلابی است.

محمد: پس این شهر میوه های متنوعی دارد!

راهنما: بله. علاوه بر میوه ها، گندم، جو، سیب زمینی، پیاز و انواع دانه های روغنی نیز در این شهر تولید می شود.

۱۲۴

لنتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة من خلال حوار حول قرية "أبيانه" الأثرية التابعة لمدينة نطنز بمحافظة اصفهان.

المفردات: الجزء الاول

قرية= روستا

اسم= نام

بيت= خانه

العمارة= هنر معماري

باب= در

نافذة= پنجره

جدار= دیوار

خشبي= چوبي

طين أحمر= گل سرخ

مغطي پوشيده=شده است

عدة طوابق= چند طبقه

سطح= پشت بام

علوي= بالايي

الحوار: الجزء الاول.

محمد: این روستا بسیار زیبا است. نام این رودخانه چیست؟

محمد: هذه القرية جميلة جداً. ما اسم هذا النهر؟

راهنما: نام این رودخانه "برز رود" است. تمام خانه های آبیانه، در شمال این رودخانه قرار دارد.

الدليل: اسم هذا النهر "برز رود". كل بيوت أبيانه تقع في شمال هذا النهر.

محمد: خانه های این روستا، هنر معماري جالبی دارند.

محمد: لبيوت هذه القرية فنّ عمارة رائع.

راهنما: بله. درها و پنجره های چوبي این روستا معروف است. تمام دیوارها با گل سرخ پوشيده شده است.

الدليل: نعم. الأبواب والنوافذ الخشبية لهذه القرية معروفة. كل الجدران مغطاة بالطين الأحمر.

محمد: درها وپنجره ها بسيار زيبا هستند. اما مثل اينكه خانه ها چند طبقه اند.

محمد: الأبواب والنوافذ جميلة جداً. لكن البيوت تبدو وكأنها ذات عدة طوابق.

راهنما: بله. چون آبیانه در دامنه کوه واقع شده است، پشت بام هر خانه، حیاط خانه بالایی است.

الدليل: نعم. لأن آبیانه واقعة علي سفح الجبل. سطح كل بيت هو باحة للبيت العلوي.

المفردات: الجزء الثاني

تقليدي = سنتي

يبدو = به نظر مي رسد

جبلي = کوهستاني

بعيد = دور

آداب و تقاليد = آداب و سنت ها

محفوظ = حفظ شده است

يتكلمون = صحبت مي كنند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: به نظر مي رسد مردم اين روستا، سنتي تر از نطنز و اصفهان هستند.

محمد: أبناء هذه القرية يبدون تقليديين أكثر من نطنز و اصفهان.

راهنما: بله. چون اینجا کوهستاني است و از شهر دور است، آداب و سنتهاي اين روستا حفظ شده است.

الدليل: نعم. بما أنَّ هذا المكان جبلي و بعيد عن المدينة، فقد حفظت عادات و تقاليد هذه القرية.

محمد: آیا مردم این روستا به زبان فارسي صحبت مي کنند؟

محمد: هل يتكلم أبناء هذه القرية باللغة الفارسية؟

راهنما: بله. زبان مردم این روستا فارسي است، اما لهجه اي قديمي دارند.

الدليل: نعم. الفارسية هي لغة أبناء هذه القرية، لكن لهم لهجة قديمة.

ندعوكم الآن الكرام إلي الإستماع للحوار بالفارسية.

محمد: این روستا بسيار زيبا است. نام این رودخانه چیست؟

راهنما: نام این رودخانه "برز رود" است. تمام خانه هاي آبیانه، در شمال این رودخانه قرار دارد.

محمد: خانه هاي این روستا، هنر معماري جالبی دارند.

راهنما: بله. درها و پنجره هاي چوبي اين روستا معروف است. تمام ديوارها با گل سرخ پوشيده شده است.

محمد: درها و پنجره ها بسيار زيبا هستند. اما مثل اينكه خانه ها چند طبقه اند.

راهنما: بله. چون آبيانه در دامنه كوه واقع شده است، پشت بام هر خانه، حياط خانه بالايي است.

محمد: به نظر مي رسد مردم اين روستا، سنتي تر از نطنز و اصفهان هستند.

راهنما: بله. چون اينجا كوهستاني است و از شهر دور است، آداب و سنتهاي اين روستا حفظ شده است.

محمد: آيا مردم اين روستا به زبان فارسي صحبت مي كنند؟

راهنما: بله. زبان مردم اين روستا فارسي است، اما لهجه اي قديمي دارند.

۱۲۵

لنتعلم مفردات و عبارات فارسية جديدة بحوارنا في محافظة فارس التي تحتل المرتبة السادسة بين المحافظات الإيرانية من حيث الكثافة السكانية وهي ذات أماكن أثرية وولاية تستقطب السياح من شتي أرجاء المعمورة.
المفردات: الجزء الاول

قد سمعتُ = شنیده ام

ستذهبان أو ستذهبون = خواهید رفت

هذه المَرة = اين بار

أشياء كثيرة = چیزهاي زيادي

تعلّمتُ = یاد گرفتم

تعلم = مي داني

الحوار: الجزء الاول.

ناصر: شنیده ام تو و سعيد به سفر خواهید رفت. اين بار به كجا مي رويد؟

ناصر: قد سمعتُ، أنت وسعيد ستذهبان في سفرة. إلي أين ستذهبان هذه المرة؟

محمد: من از سفر به استان اصفهان، چیزهاي زيادي در مورد ايران یاد گرفتم. اين بار به استان فارس مي رويم.

محمد: أنا تعلّمتُ أشياء كثيرة عن ايران عند سفرتي إلي محافظة اصفهان. وهذه المَرة نذهب إلي محافظة فارس.

ناصر: شیراز مرکز استان فارس يکي از زیباترین شهرهاي ايران است. آيا مي داني شیراز به چه چیزی شهرت دارد؟

ناصر: شیراز عاصمة محافظة فارس، هي إحدى أجمل المدن الإيرانية. هل تعلم بماذا تشتهر شیراز؟

محمد: نه. فقط مي دانم آثار باستاني زيادي دارد.

محمد: لا. أعلم فقط بأن فيها آثاراً تاريخية كثيرة.

المفردات: الجزء الثاني

ورد = گل

لوح طيني = لوح گلي

أربعة آلاف = چهار هزار

قد جاء = آمده است

أقدم = قديمي تر

كيف؟ چگونه؟

أحرّ = گرم تر

أخميني = هخامنشي

الحوار: الجزء الثاني.

ناصر: شیراز به شهر شعر و گُل و بُلبُل معروف است. اسم این شهر در یک لوح گلي مربوط به چهار هزار سال پیش آمده است.

ناصر: شیراز معروفه بمدينه الشعر والورد والعنديل. وقد جاء اسمها علي لوح طيني يعود إلي ما قبل أربعة آلاف عام.

محمد: آیا شیراز قديمي تر از سلسله هخامنشي است؟

محمد: هل شیراز أقدم من السلالة الأخمينية؟

ناصر: بله. اما شیراز در زمان هخامنشیان شهر مهمي بود.

ناصر: لكن شیراز كانت مدينة مهمة في عهد الأخمينيين.

محمد: استان فارس در کجا واقع شده است؟

محمد: أين تقع محافظة فارس؟

ناصر: استان فارس در جنوب ایران و شیراز در جنوب اصفهان قرار دارد.

ناصر: تقع محافظة فارس جنوب إيران وتقع شیراز جنوب اصفهان.

محمد: آب وهواي این استان چگونه است؟

محمد: كيف هو جوّ هذه المحافظة؟

ناصر: آب وهواي شیراز از تهران و اصفهان گرم تر است. در بهار شیراز بهترین و زیباترین روزهاي سال را دارد.

ناصر: جوّ شیراز أحرّ من طهران و اصفهان. أيام الربيع هي أفضل وأجمل أيام السنة في شیراز.

نستمع الآن للحوار باللغة الفارسية.

ناصر: شنیده ام تو و سعید به سفر خواهید رفت. این بار به کجا می روید؟

محمد: من از سفر به استان اصفهان، چیزهای زیادی در مورد ایران یاد گرفتم. این بار به استان فارس می رویم.

ناصر: شیراز مرکز استان فارس یکی از زیباترین شهرهای ایران است. آیا می دانی شیراز به چه چیزی شهرت دارد؟

محمد: نه. فقط می دانم آثار باستانی زیادی دارد.

ناصر: شیراز به شهر شعر و گُل و بُلْبُل معروف است. اسم این شهر در یک لوح گلی مربوط به چهار هزار سال پیش آمده است.

محمد: آیا شیراز قدیمی تر از سلسله هخامنشی است؟

ناصر: بله. اما شیراز در زمان هخامنشیان شهر مهمی بود.

محمد: استان فارس در کجا واقع شده است؟

ناصر: استان فارس در جنوب ایران و شیراز در جنوب اصفهان قرار دارد.

محمد: آب و هوای این استان چگونه است؟

ناصر: آب و هوای شیراز از تهران و اصفهان گرم تر است. در بهار شیراز بهترین و زیباترین روزهای سال را دارد.

۱۲۶

حوار آخر حول المناطق والأماكن الأثرية في محافظة فارس ومنها الأطلال الباقية من مدينة تخت جمشيد الواقعة علي مقربة من مدينة شیراز عاصمة محافظة فارس، التي كانت تسمى في العهود الغابرة مدينة پارسه وپرسپوليس، التي تعني باليونانية "مدينة الفرس"، وقد سميت تخت جمشيد أي عرش جمشيد نسبة إلي الملك الإيراني الأسطوري "جمشيد".
المفردات: الجزء الاول

کنتُ قد شاهدتُ = دیده بودم

صورة = عکس

صور = عکسهایي

مجلد = با شکوه

أكثر إجلالاً = با شکوه تر

ألفان وخمس مائة ۲۵۰ = دو هزار و پانصد

قد شيدَ = ساخته شده است

سلالم = پله ها

عمود = ستون

متبقي باقي =مانده است

مفردة يونانية =واژه يوناني

الحوار: الجزء الاول.

راهنما: اینجا تخت جمشید است. نام دیگر آن پارسه است. پارسه از شهرهای باستانی ایران است.

الدلیل: هنا تخت جمشید. اسمها الآخر پارسه. پارسه هي من المدن الإيرانية التاريخية القديمة.

محمد: اینجا بسیار بزرگ و قدیمی است. من قبلاً عکسهای از تخت جمشید را دیده بودم. اما اینجا بسیار با شکوه تر از آن عکسها است.

محمد: هذا المكان وسیع و قدیم جداً. أنا كنتُ قد شاهدتُ سابقاً صوراً لتخت جمشید. لكن هذا المكان أجلّ كثيراً من تلك الصور.

راهنما: بله. این بناي با شکوه، دو هزار و پانصد سال پیش ساخته شده است.

الدلیل: أجل. هذا المبني المجلل قد شيد قبل ألفين وخمس مائة عام.

محمد: آیا اینجا یک کاخ بزرگ بوده که فقط پله ها و ستونهایش باقی مانده است؟

محمد: هل كان هنا قصر كبير، و بقيتُ منه فقط سلاله و أعمدته؟

راهنما: بله. در زمان پادشاهان هخامنشی، این منطقه پایتخت ایران و این بنا قصر آنها بوده است.

الدلیل: نعم. في عهد الملوك الإخمينيين، كانت هذه المنطقة عاصمة إيران و كان هذا المبني قصرهم.

محمد: پرسپولیس کجاست؟ آیا آنجا هم در همین نزدیکی است؟

محمد: أين پرسپولیس؟ هل هي أيضاً علي مقربة من هذا المكان؟

راهنما: پرسپولیس نام دیگر پارسه یا تخت جمشید است. پرسپولیس یک واژه یونانی است.

الدلیل: پرسپولیس اسم آخر لـ"پارسه" أو تخت جمشید. پرسپولیس مفردة يونانية.

المفردات: الجزء الثاني

مائة وعشرون عاماً = صد و بیست سال

قد استغرق = طول کشیده است

خزانة ملكية = خزانه شاهي

قطعة حراسة = دژ حفاظتي

ثلاث مائة وثلاثون = سیصد و سی

أحرق = به آتش کشید

يُصان = محافظت می شود

تراث عالمي = میراث جهانی

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: اين مجموعه بزرگ چگونه ساخته شده است؟

محمد: كيف بنيت هذه المجموعة الضخمة؟

راهنما: ساخت اين مجموعه صد و بيست سال طول کشيده و داراي چند کاخ بوده است. يك کاخ براي مراسم رسمي و چند کاخ براي زندگي خصوصي. البته خزانه شاهي و دژ حفاظتي هم داشته است.

الدليل: إستغرق بناء هذه المجموعة مائة وعشرين عاماً، وكانت فيها عدة قصور. قصر للمراسم الرسمية وعدة قصور للحياة الخاصة. وبالطبع كانت لها أيضاً خزانة ملكية وقلعة حراسة.

محمد: اين مجموعه چگونه تخریب شد؟

محمد: كيف خربت هذه المجموعة؟

راهنما: در سال سيصد و سي قبل از ميلاد، اسکندر مقدوني به ايران حمله کرد و تخت جمشيد را به آتش کشيد.

الدليل: في عام ثلاث مائة وثلاثين، هاجم اسكندر المقدوني ايران وأحرق تخت جمشيد.

محمد: اما فکر مي کنم الآن از اين مجموعه محافظت مي شود!

محمد: لكن أظن أن هذه المجموعة تصان الآن!

راهنما: بله. يونسکو، تخت جمشيد را به عنوان ميراث جهاني به ثبت رسانده است وما سعي مي کنيم از آن محافظت کنيم.

الدليل: بله. لقد سجلت اليونسكو تخت جمشيد تراثاً عالمياً ونحن نسعي أن نحفظه.

ندعوكم الآن إلي الإستماع للحوار بالفارسية.

راهنما: اینجا تخت جمشيد است. نام ديگر آن پارسه است. پارسه از شهرهاي باستاني ايران است.

محمد: اینجا بسيار بزرگ و قديمي است. من قبلاً عكسهايي از تخت جمشيد را ديده بودم. اما اینجا بسيار با شکوه تر از آن عكسها است.

راهنما: بله. اين بناي با شکوه، دو هزار و پانصد سال پيش ساخته شده است.

محمد: آیا اینجا يك کاخ بزرگ بوده که فقط پله ها وستونهايش باقي مانده است؟

راهنما: بله. در زمان پادشاهان هخامنشي، اين منطقه پايتخت ايران و اين بنا قصر آنها بوده است.

محمد: پرسپوليس كجاست؟ آیا آنجا هم در همين نزديكي است؟

راهنما: پرسپوليس نام ديگر پارسه يا تخت جمشيد است. پرسپوليس يك واژه يوناني است.

محمد: اين مجموعه بزرگ چگونه ساخته شده است؟

راهنما: ساخت اين مجموعه صد و بيست سال طول کشيده و داراي چند کاخ بوده است. يك کاخ براي مراسم رسمي و چند کاخ براي زندگي خصوصي. البته خزانه شاهي و دژ حفاظتي هم داشته است.

محمد: اين مجموعه چگونه تخریب شد؟

راهنما: در سال سیصد و سی قبل از میلاد، اسکندر مقدونی به ایران حمله کرد و تخت جمشید را به آتش کشید.

محمد: اما فکر می کنم الآن از این مجموعه محافظت می شود!

راهنما: بله. یونسکو، تخت جمشید را به عنوان میراث جهانی به ثبت رسانده است و ما سعی می کنیم از آن محافظت کنیم.

۱۲۷

مرقد الشاعر الإيراني حافظ الشيرازي
حوار آخر بخصوص الأماكن الأثرية في شیراز، ومنها هذه المرة "مجمع حافظية".
المفردات: الجزء الأول

مَجْمَع = مجموعه

قد حفظتُ = از بر کرده ام

القرن الثامن = قرن هشتم

صحيح ما تقول = درست می گویی

حوالي = حدود

سبع مائة = هفتصد

كان يعيش = زندگی می کرد

عشرون ألفا = بیست هزار

مقبرة = آرامگاه

أسري = خانواده گي

قبة = گنبد

قبالة = در مقابل

ماء ركني = آب ركني

الحوار: الجزء الأول.

راهنما: نام این مجموعه، حافظیه است، اینجا مقبره حافظ شاعر بزرگ ایران است.

الدليل: اسم هذا المجمع "حافظية". هذا المكان هو مقبرة الشاعر الإيراني الكبير "حافظ".

محمد: من چند شعر حافظ را از بر کرده ام. او شاعر قرن هشتم هجری است.

محمد: أنا قد حفظتُ بعض أشعار حافظ. هو شاعر القرن الثامن الهجري.

راهنما: درست می گویی. حافظ حدود هفتصد سال پیش در شهر شیراز زندگی می کرد.

الدليل: صحيح ما تقول. كان حافظ يعيش في مدينة شیراز قبل حوالي سبع مائة عام.

محمد: این باغ بسیار بزرگ است. مساحت این مجموعه زیبا چه قدر است؟

محمد: هذه الحديقة كبيرة جداً. كم هي مساحة هذا المجمع الجميل؟

راهنما: اینجا بیست هزار متر مربع مساحت دارد. در آن چند آرامگاه خانوادگی هم هست.

الدليل: مساحة هذا المكان عشرون ألف متر مربع. وفيه أيضاً مقابر لعدة أسر.

محمد: آیا این بنا یک بنای تاریخی است؟

محمد: هل هذا المبني هو مبني تاريخي؟

راهنما: بله. در قدیم، گنبدی روی آرامگاه حافظ بوده و حوضی در مقابل آن قرار داشته است. این حوض پر از آب رکنی بوده است.

الدليل: نعم. في القديم كانت فوق مقبرة حافظ قبة وقبالتها حوض. وهذا الحوض كان مليئاً بماء ركني.

المفردات: الجزء الثاني

أشعار رائعة = شعرهای زیبا.

هو قد أنشد = او سروده است

حالياً = اکنون

متي؟ كي؟

ثمانون = هشتاد

طريقة العمارة = سبک معماری

مواد البناء = مصالح ساختمانی

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آب رکنی چیست؟

محمد: ما هو ماء ركني؟

راهنما: رکنی از رکن آباد گرفته شده و نام نهري است که حافظ در مورد آن شعرهای زیبایی سروده است.

الدليل: ركني مأخوذ من ركن آباد، وهو اسم نهر أنشد حافظ أشعاراً رائعة بشأنه.

محمد: اما اکنون این بنا، حوض و گنبد ندارد.

محمد: لكن حالياً ليس لهذا المبني حوض وقبة.

راهنما: بله. آن بنای قدیمی خراب شده است.

الدليل: أجل. ذاك المبني القديم قد خرب.

محمد: پس بنای فعلی را کی ساخته اند؟

محمد: إذن متي بنوا المبني الحالي؟

راهنما: این بنا حدود ۸۰ سال پیش ساخته شده است که سبک معماری و مصالح ساختمانی آن قدیمی است.

الدلیل: لقد شَیّد هذا المبني قبل حوالي ثمانین عاماً، وطريقة عمارته وموادّ بنانه قديمة.

ندعوکم الآن إلی الإستماع للحوار بالفارسية.

راهنما: نام این مجموعه، حافظیه است، اینجا مقبره حافظ شاعر بزرگ ایران است.

محمد: من چند شعر حافظ را از بر کرده ام. او شاعر قرن هشتم هجری است.

راهنما: درست می گویی. حافظ حدود هفتصد سال پیش در شهر شیراز زندگی می کرد.

محمد: این باغ بسیار بزرگ است. مساحت این مجموعه زیبا چه قدر است؟

راهنما: اینجا بیست هزار متر مربع مساحت دارد. در آن چند آرامگاه خانوادگی هم هست.

محمد: آیا این بنا یک بنای تاریخی است؟

راهنما: بله. در قدیم، گنبدی روی آرامگاه حافظ بوده و حوضی در مقابل آن قرار داشته است. این حوض پر از آب رکنی بوده است.

محمد: آب رکنی چیست؟

راهنما: رکنی از رکن آباد گرفته شده و نام نهري است که حافظ در مورد آن شعرهای زیبایی سروده است.

محمد: اما اکنون این بنا، حوض و گنبد ندارد.

راهنما: بله. آن بنای قدیمی خراب شده است.

محمد: پس بنای فعلی را کی ساخته اند؟

راهنما: این بنا حدود ۸۰ سال پیش ساخته شده است که سبک معماری و مصالح ساختمانی آن قدیمی است.

۱۲۸

مرقد الشاعر الإيراني الكبير سعي الشيرازي

حوار آخر في آثار مدينة شیراز ومنها مرقد الشاعر الإيراني الكبير سعي الشيرازي، لنتعلّم مفردات وعبارات فارسية جديدة.

المفردات: الجزء الاول

مرقد= آرامگاه

جنب= کنار

یسمی= نام دارد

سنوات= سالها

کان يعيش= زندگی می کرده است

أخير = پایانی

السنوات الأخيرة = سالهای پایانی

هذه الحديقة = همین باغ

قضي = گذراند

قليلاً = کمی

قد كتب = نوشته است

الحوار: الجزء الاول.

راهنما: اینجا آرامگاه سعدي است و این باغ کنار آرامگاه، باغ دلگشا نام دارد.

الدليل: هنا مرقد سعدي وهذه الحديقة جنب المرقد تسمى "حديقة دلگشا".

محمد: بسیار زیبا است. آیا سعدي پیش از حافظ بوده است؟

محمد: جميلة جداً. هل كان سعدي قبل حافظ؟

راهنما: بله. سعدي سالها پیش از حافظ در شیراز زندگی می کرده است. او سالهای پایانی عمرش را در همین باغ گذراند.

الدليل: نعم. كان سعدي يعيش سنوات في شیراز قبل حافظ. وهو قضي السنوات الأخيرة من عمره في هذه الحديقة.

محمد: پس سعدي اینجا زندگی می کرده است.

محمد: إذن هنا كان يعيش سعدي.

راهنما: این شاعر معروف ایرانی دو کتاب گلستان و بوستان دارد که در همه جای دنیا معروف است.

الدليل: لهذا الشاعر الايراني الشهير كتابان، گلستان و بوستان وهما معروفان في كل أنحاء العالم.

محمد: من کمی از گلستان سعدي را خوانده ام. این کتاب حکایتهای جالبی دارد.

محمد: أنا قد قرأت قليلاً من گلستان سعدي. هذا الكتاب ذو حکایات جذابة.

راهنما: بله. سعدي ابتدا کتاب بوستان را نوشته است. بوستان مجموعه ای از شعرهای زیبایی سعدي است.

الدليل: أجل. لقد كتب سعدي كتاب البوستان أولاً. البوستان مجموعة من أشعار سعدي الجميلة.

المفردات: الجزء الثاني

سافر = سفر کرد

حدائق = باغها

منعش = با صفا

ربما = شاید

لهذا السبب = به همین خاطر

لهذا الحد = این قدر

حدائق الزهور = گلستان ها

قد تحدّثوا = سخن گفته اند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا درست است که سعدی همیشه در حال سفر بوده است؟

محمد: هل صحيح أن سعدی كان مسافراً دوماً؟

راهنما: بله. سعدی برای تحصیل به بغداد رفت و پس از آن به چند کشور دیگر سفر کرد.

الدلیل: نعم. ذهب سعدی إلى بغداد لتحصیل العلم. ثمّ مسافر إلى عدة بلدان أخرى.

محمد: آیا سعدی فقط همین دو کتاب گلستان و بوستان را نوشته است؟

محمد: هل كتب سعدی کتابی گلستان و بوستان فقط؟

راهنما: خیر. دیوان شعر سعدی هم موجود است. این دیوان اشعار جالبی دارد.

الدلیل: لا. دیوان اشعار سعدی موجود أيضاً. يحتوي هذا الديوان على أشعار جذابة.

محمد: شیراز چه باغهای با صفايي دارد. شاید به همین خاطر، اشعار حافظ و سعدی این قدر زیباست.

محمد: كم هي منعشة حدائق شیراز! ربّما لهذا السبب أشعار حافظ وسعدی إلى هذا الحد جميلة.

راهنما: شاید. حافظ و سعدی در شعرهای خود از آب و هوای شیراز و باغ و گلستانهای آن سخن گفته اند.

الدلیل: ربّما. لقد تحدّث حافظ وسعدی في أشعارهما جَوّ شیراز وبساتينها وحدائق زهورها.

نستمع الآن إلى الحوار بالفارسية.

راهنما: اینجا آرامگاه سعدی است و این باغ کنار آرامگاه، باغ دلگشا نام دارد.

محمد: بسیار زیبا است. آیا سعدی پیش از حافظ بوده است؟

راهنما: بله. سعدی سالها پیش از حافظ در شیراز زندگی می کرده است. او سالهای پایانی عمرش را در همین باغ گذراند.

محمد: پس سعدی اینجا زندگی می کرده است.

راهنما: این شاعر معروف ایرانی دو کتاب گلستان و بوستان دارد که در همه جای دنیا معروف است.

محمد: من کمی از گلستان سعدی را خوانده ام. این کتاب حکایتهای جالبی دارد.

راهنما: بله. سعدی ابتدا کتاب بوستان را نوشته است. بوستان مجموعه ای از شعرهای زیبای سعدی است.

محمد: آیا درست است که سعدی همیشه در حال سفر بوده است؟

راهنما: بله. سعدی برای تحصیل به بغداد رفت و پس از آن به چند کشور دیگر سفر کرد.

محمد: آیا سعدی فقط همین دو کتاب گلستان و بوستان را نوشته است؟

راهنما: خیر. دیوان شعر سعدی هم موجود است. این دیوان اشعار جالبی دارد.

محمد: شیراز چه باغهایی با صفایی دارد. شاید به همین خاطر، اشعار حافظ و سعدی این قدر زیباست.

راهنما: شاید. حافظ و سعدی در شعرهای خود از آب و هوای شیراز و باغ و گلستانهای آن سخن گفته اند.

۱۲۹

ضریح و حرم السید أحمد بن موسی الکاظم (علیه السلام)
حوار آخر حول معالم وآثار مدینة شیراز ومنها ضریح و حرم السید أحمد بن موسی الکاظم أخي الإمام علي الرضا
(علیه السلام) بن الإمام موسی الکاظم (علیه السلام).
المفردات: الجزء الاول

أظنّ فکر= می کنم

سبع مائة= عام هفتصد سال

قيشاني= کاشی

قبة= گنبد

منارة= گلدسته

ذو لون زاهي= خوشرنگ

بلون الفيروز= فیروزه ای

تلبیس بالقیشانی= کاشی کاری

باحة= حیاط

أخ= برادر

الحوار: الجزء الاول.

محمد: فکر می کنم اینجا خیلی قدیمی است.

محمد: أظنّ أنّ هذا المكان قديم جداً.

راهنما: بله. حدود هفتصد سال پیش این بنا را برای آرامگاه میر سید احمد معروف به شاهچراغ ساخته اند.

الدلیل: أجل. لقد شيدوا هذا المبني ضريحاً للسيد أحمد بن موسی الکاظم المعروف "بشاه چراغ" قبل حوالي سبع مائة عام.

محمد: کاشیهای گنبد و گلدسته ها بسیار خوشرنگ هستند.

محمد: قيشاني القبة والمنارات لها ألوان زاهية جداً.

راهنما: کاشی کاری گنبد و گلدسته، فیروزه ای است، و همین طور کاشی کاری دیوارهای داخل حرم هم خیلی زیباست.

الدلیل: قیثانی القبة والمنارة بلون الفیروز، و قیثانی جدران الحرم الداخلية جمیل جداً أيضاً.

محمد: فکر می کنم در آن طرف حیاط هم یک آرامگاه هست.

محمد: أظنّ أنّ هناك أيضاً مقبرة في الطرف الآخر من الباحة.

راهنما: بله. آن ساختمان در شمال شرقی این بنا قرار دارد و آرامگاه برادر شاهچراغ است.

الدلیل: أجل. ذلك المبنى يقع إلى الشمال الشرقي من هذا المبنى وهو ضريح أخي شاهچراغ.

المفردات: الجزء الثاني

عمود= ستون

مرتفع= بلند

قبالة= جلو

خشبي= چوبی

بالأصل= در اصل

خشب= چوب

مغطاة= پوشانده شده است

حلويات= شیرینی

يفعلون= انجام می دهند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا آن طرف بنا هم یک در وجود دارد؟

محمد: هل يوجد باب أيضاً في ذلك الطرف من المبنى؟

راهنما: بله. این بنا دو در اصلی و دو در فرعی دارد.

الدلیل: نعم. لهذا المبنى بابان رئيسان وآخران فرعيان.

محمد: آیا این ستونهای بلند که جلوی حرم قرار دارد، چوبی است؟

محمد: هل هذه الأعمدة المرتفعة قبالة الحرم خشبية؟

راهنما: نه. در اصل این ستونها آهنی است. ولی با چوب بسیار مرغوب پوشانده شده است.

الدلیل: لا. هذه الأعمدة حديدية بالأصل، لكنّها مغطاة بخشب مرغوب فيه جداً.

محمد: چرا آن خاتم به مردم شیرینی و شکلات می دهد.

محمد: لماذا تقدم تلك السيدة حلويات وشكولاته للناس؟

راهنما: این یک رسم ایرانی است. عده ای از مردم در مکانهای زیارتی آن را انجام می دهند.

الدليل: هذه عادة إيرانية، يمارسها جماعة من الناس في المزارات.

نستمع الآن إلي الحوار بالفارسية.

محمد: فکر می کنم اینجا خیلی قدیمی است.

راهنما: بله. حدود هفتصد سال پیش این بنا را برای آرامگاه میر سید احمد معروف به شاهچراغ ساخته اند.

محمد: کاشیهای گنبد و گلدسته ها بسیار خوشرنگ هستند.

راهنما: کاشی کاری گنبد و گلدسته، فیروزه ای است، و همین طور کاشی کاری دیوارهای داخل حرم هم خیلی زیباست.

محمد: فکر می کنم در آن طرف حیاط هم یک آرامگاه هست.

راهنما: بله. آن ساختمان در شمال شرقی این بنا قرار دارد و آرامگاه برادر شاهچراغ است.

محمد: آیا آن طرف بنا هم یک در وجود دارد؟

راهنما: بله. این بنا دو در اصلی و دو در فرعی دارد.

محمد: آیا این ستونهای بلند که جلوی حرم قرار دارد، چوبی است؟

راهنما: نه. در اصل این ستونها آهنی است. ولی با چوب بسیار مرغوب پوشانده شده است.

محمد: چرا آن خانم به مردم شیرینی و شکلات می دهد.

راهنما: این یک رسم ایرانی است. عده ای از مردم در مکانهای زیارتی آن را انجام می دهند.

۱۳۰

لنتعلم معاً مفردات وعبارات فارسية جديدة تأتي ضمن حوار حول مدينة شیراز.
المفردات: الجزء الاول

أسرع= زودتر

أخيراً= بالاخره

وَدَدْتُ أَنْ آتِي= دوست داشتم بیایم

منشغل= سرگرم

معلوم= معلوم است

مرّة ثانية= دوباره

هذه المرّة= این دفعه

تبقى= می مانی

عليك أن تبقي= باید بماني

زيارة أسرتك= دیدن خانواده ات

هنيئاً لك= خوش به حالت

الحوار: الجزء الاول.

علي: محمد عزيز خوش آمدي. بالآخره به شیراز آمدي.

علي: عزيزي محمد أهلاً وسهلاً. أخيراً جئت إلي شیراز.

محمد: بله. خيلي دوست داشتم زودتر به شیراز بيايم، ولي خودت مي داني كه خيلي سرگرم درس و مطالعه بودم.

محمد: أجل. وددت كثيراً أن آتي إلي شیراز أسرع من الآن، لكنك تعلم أنني كنت منشغلاً جداً بالدرس والمطالعة.

سعيد: بله. معلوم است خوب درس خوانده اي، چون خوب فارسي صحبت مي كني.

سعيد: أجل. معلوم أنك قد درست جيداً، لأنك تتكلم الفارسية بطلاقة.

علي: سعيد عزيز خوشحالم كه دوباره تو را در شیراز مي بينم. اين دفعه بايد بيشتر در شیراز بماني.

علي: عزيزي سعيد أنا سعيد برويتك في شیراز ثانية. هذه المرة عليك أن تبقي في شیراز مدة أطول.

سعيد: من هم از دیدن تو و خانواده ات خيلي خوشحالم.

سعيد: أنا أيضاً سعيد جداً برويتك أنت وأسرتك.

محمد: خوش به حالت علي. چه شهر زیباییي داريد. ما از تخت جمشيد آرامگاه هاي حافظ و سعدي و شاهچراغ بازدید كرديم.

محمد: هنيئاً لك يا علي! ما أجمل مدينتكم. نحن زرنا تخت جمشيد ومركدي حافظ وسعدي وضريح شاهچراغ.

علي: پس كمي با شیراز آشنا شده اي.

علي: إذن تعرّفت شیراز قليلاً.

المفردات: الجزء الثاني

إن أردت أن تري= اگر بخواهي ببيني

تفقدنا= بازدید كرديم

جذاب= دیدني

أماكن جذابة= جاهاي دیدني

من حيث= از نظر

متقدّم= پیشرفته

علوم الطب= علوم پزشکی

ستون = ۶۰، شصت

یَدَرَس= تدریس می شود

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: فکر می کردم خیلی از جاهای شیراز را دیده ام!

محمد: ظننتُ آئی شاهدتُ الكثير من أماكن شیراز!

علی: نه. اگر بخوای همه جاهای دیدنی شیراز را ببینی، باید مدتی در این شهر بمانی.

علی: لا، وإن أردت أن تشاهد كل الأماكن الجذابة في شیراز، وجب عليك أن تبقي مدة في هذه المدينة.

سعید: یعنی شیراز اینقدر بزرگ و دیدنی است؟!

سعید: یعنی آن شیراز کبیره و جذابة إلي هذا الحد؟!

علی: واقعاً همین طور است. استان فارس از نظر اقتصادی، علمی، تاریخی و هنر و فرهنگ در ایران بسیار مهم است.

علی: حقاً. هكذا هي. محافظة فارس مهمة جداً في إيران من الناحية الاقتصادية والعلمية والتاريخية والفنية والثقافية.

محمد: استان اصفهان از نظر علمی و صنعتی بسیار پیشرفته است، آیا استان فارس هم همین گونه است؟

محمد: محافظة اصفهان متقدمة جداً من الناحية العلمية والصناعية، فهل محافظة فارس هي كذلك أيضاً؟

علی: بله. دانشگاه علوم پزشکی شیراز ۶۰ سال قدمت دارد ورشته های بسیاری در این دانشگاه تدریس می شود.

علی: نعم. فجامعة علوم الطب في شیراز تعود إلي ما قبل ستين عاماً وتدرّس الكثير من الفروع في هذه الجامعة.

نستمع الآن إلي الحوار بالفارسية.

علی: محمد عزیز خوش آمدی. بالاخره به شیراز آمدم.

محمد: بله. خیلی دوست داشتم زودتر به شیراز بیایم، ولی خودت می دانی که خیلی سرگرم درس و مطالعه بودم.

سعید: بله. معلوم است خوب درس خوانده ای، چون خوب فارسی صحبت می کنی.

علی: سعید عزیز خوشحالم که دوباره تو را در شیراز می بینم. این دفعه باید بیشتر در شیراز بمانی.

سعید: من هم از دیدن تو و خانواده ات خیلی خوشحالم.

محمد: خوش به حالت علی. چه شهر زیبایی دارید. ما از تخت جمشید آرامگاه های حافظ و سعدی و شاهچراغ بازدید کردیم.

علی: پس کمی با شیراز آشنا شده ای.

محمد: فکر می کردم خیلی از جاهای شیراز را دیده ام!

علی: نه. اگر بخوای همه جاهای دیدنی شیراز را ببینی، باید مدتی در این شهر بمانی.

سعید: یعنی شیراز اینقدر بزرگ و دیدنی است؟!

علی: واقعاً همین طور است. استان فارس از نظر اقتصادی، علمی، تاریخی و هنر و فرهنگ در ایران بسیار مهم است.

محمد: استان اصفهان از نظر علمی و صنعتی بسیار پیشرفته است، آیا استان فارس هم همین گونه است؟

علی: بله. دانشگاه علوم پزشکی شیراز ۶۰ سال قدمت دارد ورشته های بسیاری در این دانشگاه تدریس می شود.

۱۳۱ حدیقة إرم الخلابة فی مدینة شیراز

لنتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة تأتي ضمن حوار حول حدیقة إرم الخلابة فی مدینة شیراز.
المفردات: الجزء الاول

حدیقة إرم = باغ ارم

إلی حدّ = آن قدر

فردوس = بهشت

یذکّر = به یاد می اندازد

نصوص = متون

قول = سخن

قد قیل = گفته شده است

بالضبط = دقیقاً

لیس معروفاً = مشخص نیست

ثمان مائة = هشتصد

علم النبات = گیاه شناسی

یُعتبر = محسوب می شود

نباتات = گیاهان

یترائی = به چشم می خورد

الحوار: الجزء الاول.

محمد: شنیده ام که باغ ارم آن قدر زیباست که انسان را به یاد بهشت می اندازد.

محمد: لقد سمعتُ أنّ حدیقة "إرم" جميلة إلی حدّیذکّر الإنسان بالفردوس.

علی: بله. در شعرها و متونهای زیادی درباره این باغ سخن گفته شده است.

علی: نعم. لقد قیل من هذه الحدیقة أشعار ونصوص كثيرة.

سعید: این باغ قدیمی کی ساخته شده است؟

سعید: متی آنشئت هذه الحديقة القديمة؟

علی: دقیقاً مشخص نیست. اما از حدود ۸۰۰ سال پیش، باغ ارم در شیراز وجود داشته است.

علی: ليس معروفًا بالضبط. لكن حديقة إرم موجودة في شیراز منذ حوالي ثمان مائة عام.

محمد: پس خیلی قدیمی است!

محمد: إذن قديمة جدًا!

سعید: اکنون از این باغ و عمارت زیبا چه استفاده ای می شود؟

سعید: ماذا يستفاد الآن من هذه الحديقة والعمارة الجميلة؟

علی: اینجا الآن متعلق به دانشگاه شیراز است و یک باغ گیاه شناسی محسوب می شود.

علی: هذا المكان عائد الآن لجامعة شیراز ويعتبر حديقة لعلم النبات.

سعید: بله. گیاهان بسیار متنوعی در اینجا به چشم می خورد.

سعید: أجل. تتراخي في هذا المكان نباتات منوعة جدًا.

المفردات: الجزء الثاني

علامة= نشانه

ثلاثة طوابق= سه طبقه

حكاية الشهنامه= داستان شاهنامه

معركة= نبرد

ملوك= شاهان

بضع ساعات= چند ساعت

لدينا من الوقت= وقت داریم

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: چه عمارت زیبایی و چه حوض بزرگ و جالبی! وجود حوض در جلوی عمارت، از نشانه های ساختمانهای ایرانی است.

محمد: ما أجمل هذه العمارة، وما أروع هذا الحوض الكبير! وجود الحوض قبالة العمارة، من علائم المباني الإيرانية.

علی: این ساختمان سه طبقه دارد. آیا آن نقاشیهای بزرگ بالای عمارت را می بینی؟

علی: هذا المبني ذو ثلاثة طوابق. هل تشاهد تلك الرسوم الكبيرة أعلي العمارة؟

محمد: بله. خیلی جالب و زیباست. آن تصاویر چیست؟

محمد: نعم. رائعة وجميلة جداً. ما تلك الصور؟

علي: آن تصاویر بر اساس داستانهای شاهنامه ونبرد شاهان قاجار، بر روی کاشی نقاشی شده است.

علي: تلك الصور مرسومة علي القيشاني علي أساس حكايات الشهنامة ومعارك ملوك الفجر.

محمد: خوب است که چند ساعت وقت داریم. دوست دارم همه جای این باغ را با دقت ببینم.

محمد: جيد. لدينا من الوقت بضع ساعات. أود أن أشاهد كل مكان في هذه الحديقة بدقة.

الآن نستمع أعزائي إلي الحوار بالفارسية.

محمد: شنیده ام که باغ ارم آن قدر زیباست که انسان را به یاد بهشت می اندازد.

علي: بله، در شعرها ومتونهای زیادی درباره این باغ سخن گفته شده است.

سعيد: این باغ قدیمی کی ساخته شده است؟

علي: دقیقاً مشخص نیست. اما از حدود ۸۰۰ سال پیش، باغ ارم در شیراز وجود داشته است.

محمد: پس خیلی قدیمی است!

سعيد: اکنون از این باغ و عمارت زیبا چه استفاده ای می شود؟

علي: اینجا الآن متعلق به دانشگاه شیراز است ویک باغ گیاه شناسی محسوب می شود.

سعيد: بله. گیاهان بسیار متنوعی در اینجا به چشم می خورد.

محمد: چه عمارت زیبایی وچه حوض بزرگ و جالبی! وجود حوض در جلوی عمارت، از نشانه های ساختمانهای ایرانی است.

علي: این ساختمان سه طبقه دارد. آیا آن نقاشیهای بزرگ بالای عمارت را می بینی؟

محمد: بله. خیلی جالب و زیباست. آن تصاویر چیست؟

علي: آن تصاویر بر اساس داستانهای شاهنامه ونبرد شاهان قاجار، بر روی کاشی نقاشی شده است.

محمد: خوب است که چند ساعت وقت داریم. دوست دارم همه جای این باغ را با دقت ببینم.

۱۳۲

الأماكن الأثرية والجذابة في مدينة شیراز

حوار آخر حول الأماكن الأثرية والجذابة في مدينة شیراز، ولنتعلّم مفردات وعبارات فارسية جديدة والحوار في سوق "وكيل" التي أنشئت في عهد "السلالة الزندية" التي أسسها "كريم خان زند" عام ألف وسبع مائة وخمسين وإتخذ شیراز عاصمة لإيران آنذاك.
المفردات: الجزء الاول

عبرنا ومررنا = عبور کردیم

سوق = بازار

تقليدي = سنتی

قبو = طاق

مكتظ = شلوغ

مثل هذا اليوم = مثل امروز

كان مزدهراً = رونق داشت

شؤون تجارية = امور بازرگانی

كان وما زال يُنجز = انجام می شده است

الحوار: الجزء الاول.

محمد: ما قبلاً چند بار از این میدان عبور کردیم.

محمد: نحن مررنا من هذا الميدان عدة مرّات.

علي: اینجا، میدان شهدا نام دارد که نزدیک بازار است.

علي: هذا المكان يسمى ساحة الشهداء وهو قريب من السوق.

محمد: چه قدر این بازار بزرگ و زیباست! بازارهای سنتی ایران، همه دارای سقف های بلند و طاق های زیبا هستند.

محمد: كم هي كبيرة وجميلة هذه السوق! الأسواق التقليدية الإيرانية، كلها ذات سقوف عالية وقبوات جميلة.

علي: درست می گویی. این بازار را شبیه بازار قیصریه شهر لار ساخته اند.

علي: صحيح ما تقول. إنهم أنشأوا هذه السوق شبيهة بسوق قيصريّة في مدينة لار.

محمد: خیلی هم شلوغ است! آیا در گذشته نیز این بازار مثل امروز رونق داشته است؟

محمد: وإنها مكتظة جداً! هل كانت هذه السوق مزدهرة في السابق أيضاً كما هي عليها في يومنا هذا؟

علي: البته. در گذشته اینجا قلب واقعی شیراز بوده و تمام امور بازرگانی در اینجا انجام می شده است.

علي: طبعاً. فهذا المكان كان في السابق، القلب الحقيقي لشيراز. كل الشؤون التجارية كانت وما زالت تنجز فيه.

المفردات: الجزء الثاني

متجر = مغازه

متاجر = مغازه ها

مصطبة = سکو

مئات = صدها

معاملة = داد و ستد

سوق الخياطين = بازار خیاطها

كلّ ما = هر چه

توّد آن تشتری = دوست داری بخري

تشتری = بخري

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: چه مغازه هاي زیبایی! دو طرف آن سکو ساخته اند.

محمد: یالها من متاجر جمیلة! لقد أنشأوا مصطبات علي جانبیها.

علي: محمد جان! به مغازه هاي داخل بازار هاي سنتي، حجره مي گویند. بازار وکیل صدها حجره دارد.

علي: عزيزي محمد! یسمون المتجر داخل الأسواق التقليدية، حجره. لسوق وکیل منات الحجرات.

محمد: تقریباً در اینجا همه چیز داد و ستد مي شود. درست است؟

محمد: يعامل كل شيء تقريباً في هذا المكان. صحيح؟

علي: بله. درست است. این بازار چند بازار فرعي دارد. مثل بازار بزرگ، بازار خیاطها و چند بازار دیگر.

علي: أجل. صحيح. لهذه السوق عدة أسواق فرعية، مثل السوق الكبيرة، وسوق الخياطين، و عدة أسواق أخرى.

محمد: آیا مسجد و حمام وکیل هم در همین نزدیکی است؟

محمد: هل مسجد وحمام وکیل أيضاً علي مقربة من هنا؟

علي: بله. هر چه دوست داری از این بازار بخر، تا با هم به مسجد و حمام وکیل برویم.

علي: نعم. إشتري كل ما تحب من هذه السوق، لكي نذهب معاً إلي مسجد وحمام وکیل.

الآن نستمع أعزائي إلي الحوار بالفارسية.

محمد: ما قبلاً چند بار از این میدان عبور کردیم.

علي: اینجا، میدان شهدا نام دارد که نزدیک بازار است.

محمد: چه قدر این بازار بزرگ و زیباست! بازار هاي سنتي ایران، همه داراي سقف هاي بلند و طاق هاي زیبا هستند.

علي: درست مي گویی. این بازار را شبیه بازار قیصریه شهر لار ساخته اند.

محمد: خیلی هم شلوغ است! آیا در گذشته نیز این بازار مثل امروز رونق داشته است؟

علي: البته. در گذشته اینجا قلب واقعي شیراز بوده و تمام امور بازرگاني در اینجا انجام مي شده است.

محمد: چه مغازه هاي زیبایی! دو طرف آن سکو ساخته اند.

علي: محمد جان! به مغازه هاي داخل بازار هاي سنتي، حجره مي گویند. بازار وکیل صدها حجره دارد.

محمد: تقریباً در اینجا همه چیز داد و ستد مي شود. درست است؟

علي: بله. درست است. این بازار چند بازار فرعی دارد. مثل بازار بزرگ، بازار خیاطها و چند بازار دیگر.

محمد: آیا مسجد و حمام وکیل هم در همین نزدیکی است؟

علي: بله. هر چه دوست داری از این بازار بخر، تا با هم به مسجد و حمام وکیل برویم.

۱۳۳ المرحوم "آیه الله محمد حسین الطباطبائي"

لنتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة بحوارنا في شأن المرحوم "آية الله محمد حسين الطباطبائي" المعروف بالعلامة الطباطبائي ومؤلفاته ومنها أثره الرائع "تفسير الميزان".
المفردات: الجزء الاول

كتب = کتابها

رف = قفسه

قد كتب = نوشته است

مكتوب = نوشته شده است

توفي = فوت کرد

ألف وتسع مائة وواحد ثمانون (١٩٨١) = هزار و نهصد و هشتاد و يك

الحوار: الجزء الاول.

محمد: آیا از کتابهای این مجموعه بزرگ که در قفسه است، خوانده ای؟

محمد: هل قرأت من كتب هذه المجموعة الكبيرة الموجودة علي الرف؟

سعيد: بله. این مجموعه بزرگ، تفسیر المیزان است که علامه طباطبائی آن را نوشته است.

سعيد: نعم. هذه المجموعة الكبيرة هي تفسير الميزان الذي ألفه "العلامة الطباطبائي".

محمد: فكر مي كنم موضوع آن، تفسير قرآن است.

محمد: أظن أن موضوعه هو تفسير القرآن.

سعيد: بله. این مجموعه، تفسیر قرآن است و به زبان عربی نوشته شده است.

سعيد: أجل. هذه المجموعة هي تفسير القرآن ومكتوبة باللغة العربية.

محمد: به زبان عربی! اما فكر مي كنم علامه طباطبائي يك ايراني است.

محمد: باللغة العربية! لكن أظن أن العلامة الطباطبائي ايراني.

سعيد: بله. او اهل تبريز بود و در سال ۱۹۸۱ فوت کرد.

سعيد: أجل. هو كان من أهالي تبريز، و توفي عام ألف وتسع مائة وواحد وثمانين.

المفردات: الجزء الثاني

قائد= رهبر

قادة= رهبران

كبار= بزرگان

الثورة الإسلامية=انقلاب اسلامي

قد كانوا=بوده اند

مترجم= ترجمه شده است

علاوة علي ذلك=علاوه بر آن

مؤلفات= نوشته ها

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آيا علامه طباطبايي يك عالم و روحاني مهم بوده است؟

محمد: هل كان العلامة الطباطبائي عالماً وشیخاً مهمّاً؟

سعيد: بله. بسياري از رهبران و بزرگان انقلاب اسلامي، شاگرد او و امام خميني (ره) بوده اند.

سعيد: نعم. لقد كان الكثير من قادة الثورة الإسلامية وكبارها تلاميذه هو والإمام الخميني رضوان الله عليهما.

محمد: آيا تفسير الميزان به زبان فارسي هم ترجمه شده است؟

محمد: هل تفسير الميزان مترجم للفارسية أيضاً؟

سعيد: بله. علاوه بر آن، او چندين كتاب به عربي و نيز تعدادي كتاب به فارسي نوشته است.

سعيد: نعم. علاوة علي ذلك كَتَبَ العديد من الكتب بالعربية وكذلك عدداً من الكتب بالفارسية.

محمد: آيا همه كتابهاي او در مورد علوم اسلامي است؟

محمد: هل جميع كتبه في العلوم الإسلامية؟

سعيد: نوشته هاي او درباره موضوعات مختلف اسلامي و نيز مباحث فلسفي است.

سعيد: مؤلفاته في موضوعات إسلامية مختلفة وبحوث فلسفية أيضاً.

محمد: پس او فيلسوف هم بوده است. ايرانيان فلاسفه بزرگي دارند.

محمد: إذن هو كان فيلسوفاً أيضاً. للإيرانيين فلاسفة كبار.

نستمع الآن للحوار بالفارسية.

محمد: آيا از كتابهاي اين مجموعه بزرگ كه در قفسه است، خوانده اي؟

سعيد: بله. اين مجموعه بزرگ، تفسير الميزان است كه علامه طباطبايي آن را نوشته است.

محمد: فكر مي كنم موضوع آن، تفسير قرآن است.

سعید: بله. این مجموعه، تفسیر قرآن است و به زبان عربی نوشته شده است.

محمد: به زبان عربی! اما فکر می کنم علامه طباطبائی یک ایرانی است.

سعید: بله. او اهل تبریز بود و در سال ۱۹۸۱ فوت کرد.

محمد: آیا علامه طباطبائی یک عالم و روحانی مهم بوده است؟

سعید: بله. بسیاری از رهبران و بزرگان انقلاب اسلامی، شاگرد او و امام خمینی (ره) بوده اند.

محمد: آیا تفسیر المیزان به زبان فارسی هم ترجمه شده است؟

سعید: بله. علاوه بر آن، او چندین کتاب به عربی و نیز تعدادی کتاب به فارسی نوشته است.

محمد: آیا همه کتابهای او در مورد علوم اسلامی است؟

سعید: نوشته های او درباره موضوعات مختلف اسلامی و نیز مباحث فلسفی است.

محمد: پس او فیلسوف هم بوده است. ایرانیان فلاسفه بزرگی دارند.

۱۳۴

الدكتور "محمد قریب"، أحد أشهر الأطباء الإيرانيين

لنتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة بحوارنا حول أحد أشهر الأطباء الإيرانيين وهو الدكتور "محمد قریب"
المفردات: الجزء الأول

مسلسل = سریال

أیام قریب = روزگار قریب

لم أشاهد = ندیده ام

حياة = زندگی

طبيب = پزشک

ليس حياً = زنده نیست

ألف وتسع مائة وأربعة وسبعون = (۱۹۷۴) هزار و نهصد و هفتاد و چهار

متخصصون = متخصصان

طبّ = پزشکی

أطفال = کودکان

قد درس = تحصیل کرده است

شهادة الثانوية = دیپلم

نال = گرفت

الحوار: الجزء الأول.

علي: این سریال خیلی جالب است! آیا سریال "روزگار قریب" را می بینی؟

علي: هذا المسلسل رائع جداً! هل تشاهد مسلسل "أيام قریب"؟

محمد: نه. تا کنون این سریال را ندیده ام. موضوعش چیست؟

محمد: لا. لم أشاهد هذا المسلسل حتي الآن. ما هو موضوعه؟

علي: زندگی دکتر "محمد قریب". او یکی از پزشکان معاصر ایرانی بود.

علي: حياة الدكتور "محمد قریب". كان أحد الأطباء المعاصرين الإيرانيين.

محمد: گفתי او پزشك معاصر بود، يعني اكنون دیگر زنده نیست؟

محمد: قلت إنه كان طبيباً معاصراً، يعني أنه ليس حياً الآن؟

علي: بله. او در سال ۱۹۷۴ فوت کرده است. قریب، متخصص پزشکی کودکان بود.

علي: بلي، هو قد توفي عام ألف وتسع مائة وأربعة وسبعين. قریب، كان متخصصاً في طبّ الأطفال.

محمد: آیا او در خارج از ایران تحصیل کرده بود؟

محمد: هل درس خارج ایران؟

علي: بله. او در تهران دیپلم گرفت و برای تحصیل در رشته پزشکی به فرانسه رفت.

علي: نعم. إنه نال شهادة الثانوية في طهران وذهب إلي فرنسا للدراسة في الطب.

المفردات: الجزء الثاني

مرّة أخرى = دوباره

عاد = بازگشت

بقي = ماند

ملتزم = متعهد

أعمال كبيرة = کارهای بزرگ

وضع الأساس = پایه گذاری کرد

كان يمتلك = داشت

كان يدرس = تدریس می کرد

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا دکتر قریب دوباره به ایران بازگشت یا در فرانسه ماند؟

محمد: هل عاد الدكتور قریب إلي ایران مرّة أخرى، أو بقي في فرنسا؟

علي: البته كه به ايران بازگشت. او پزشكي متعهد و دانشمند بود.

علي: ائّه عاد إلی ایران بالطبع. فهو كان طبيباً ملتزماً وعالماً.

محمد: او چه کارهاي بزرگي انجام داد؟

محمد: أیة أعمال كبيرة أنجز؟

علي: او پزشكي کودکان در ايران را پایه گزاري کرد و يك بیمارستان خصوصي هم داشت.

علي: وضع الأساس لطبّ الأطفال في ایران، وكان يمتلك مشفى خاصاً أيضاً.

محمد: آیا دکتر قریب در دانشگاه هم تدریس می کرد؟

محمد: هل كان الدكتور قریب يدرّس في الجامعة أيضاً؟

علي: بله. بسیاری از متخصصان کودکان در ایران از شاگردان دکتر محمد قریب هستند.

علي: نعم. الكثير من متخصصي الأطفال في ایران هم من تلامذة الدكتور محمد قریب.

نستمع الآن للحوار بالفارسية.

علي: این سریال خیلی جالب است! آیا سریال "روزگار قریب" را می بینی؟

محمد: نه. تا كنون این سریال را ندیده ام. موضوعش چیست؟

علي: زندگی دکتر "محمد قریب". او یکی از پزشکان معاصر ایرانی بود.

محمد: گفתי او پزشك معاصر بود، یعنی اکنون دیگر زنده نیست؟

علي: بله. او در سال ۱۹۷۴ فوت کرده است. قریب، متخصص پزشكي کودکان بود.

محمد: آیا او در خارج از ایران تحصیل کرده بود؟

علي: بله. او در تهران دیپلم گرفت و برای تحصیل در رشته پزشكي به فرانسه رفت.

محمد: آیا دکتر قریب دوباره به ایران بازگشت یا در فرانسه ماند؟

علي: البته كه به ايران بازگشت. او پزشكي متعهد و دانشمند بود.

محمد: او چه کارهاي بزرگي انجام داد؟

علي: او پزشكي کودکان در ايران را پایه گزاري کرد و يك بیمارستان خصوصي هم داشت.

محمد: آیا دکتر قریب در دانشگاه هم تدریس می کرد؟

علي: بله. بسیاری از متخصصان کودکان در ایران از شاگردان دکتر محمد قریب هستند.

۱۳۵

الطبيب والفيلسوف الإيراني الشهير "ابن سينا"
حوار حول الطبيب والفيلسوف الإيراني الشهير "ابن سينا" ولنتعلم من خلاله مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الاول

قبل ألف سنة = هزار سال پیش

وُلد= به دنیا آمد

قد سمعت، أو سمعت= شنیده ای

علاوة علي= علاوه بر اینکه

له= دارد

أشهر= معروفترین

مسلسل= سریال

حكاية= داستان

حكايات= داستانها

قد شاهدت= دیده ام

قد شاهدت= دیده ای

ملوك= پادشاهان

الحوار: الجزء الاول.

استاد: ابن سینا هزار سال پیش در بخارا به دنیا آمد. حتماً نام او و کتابهایش را شنیده ای.

الاستاذ: ولد ابن سینا في بخاري قبل ألف عام. قد سمعت حتماً اسمه وكتبه.

دانشجو: بله. او کتاب "شفا" را در مورد فلسفه و منطق نوشته است.

الطالب: أجل. هو قد كتب كتاب "الشفا" في الفلسفة والمنطق.

استاد: درست است. اما ابن سینا علاوه بر اینکه فیلسوف بزرگی بود، پزشک مشهوری نیز بوده است.

الاستاذ: صحيح. لكن ابن سینا علاوة علي كونه فيلسوفاً كبيراً، كان طبيباً شهيراً أيضاً.

دانشجو: پس حتماً در مورد پزشکی نیز کتابهایی دارد.

الطالب: إذن له حتماً كتب في الطب أيضاً.

استاد: بله. او در مورد پزشکی چند کتاب نوشته که معروفترین آنها کتاب قانون است.

الاستاذ: أجل. هو كتاب عدة كتب في الطب وأشهرها كتاب "القانون".

دانشجو: در سریال تلوزیونی ابن سینا، داستانهای معالجات پزشکی او را دیده ایم.

الطالب: في مسلسل ابن سینا التلفزيوني، شاهدنا حكايات معالجاته الطبية.

استاد: خوب است که این سریال را دیده اید، او پزشک فقرا و پادشاهان بود.

الاستاذ: جيد أنكم شاهدتم هذا المسلسل، فهو كان طبيباً للفقراء والملوك.

المفردات: الجزء الثاني

عيادة= مطب

الأكثر بيعاً= پرفروشترین

مائتان= دویست

كان يدرّس= تدریس می شد

معك حق= حق با شماست

ماهر= زیر دست

ياليت= ای کاش

أربع مئة وخمسون (٤٥٠)= چهارصد و پنجاه

كان لدينا= در دست داشتیم

الحوار: الجزء الثاني.

دانشجو: من شنیده ام کتاب "قانون" پرفروشترین کتابها در دنیا بوده است.

الطالب: أنا قد سمعتُ أنّ كتاب "القانون" كان من أكثر الكتب مبيعاً في العالم.

استاد: بله. این کتاب، از منابع مهم علم پزشکی در دنیا بوده است.

الاستاذ: أجل. هذا الكتاب كان من المراجع المهمة في علم الطب بالعالم.

دانشجو: پس کتاب "قانون" ابن سینا، کتابی درسی و آموزشی است؟

الطالب: إذن كتاب "القانون" لابن سینا، كتاب دراسي وتعليمي؟

استاد: بله. تا دویست سال پیش این کتاب در دانشگاه های مهم اروپا تدریس می شد.

الاستاذ: أجل. حتي ما قبل مائتي عام كان هذا الكتاب يدرّس في الجامعات الأوروبية المهمة.

دانشجو: در مورد فلسفه و ادبیات ابن سینا چیزی نگفتی.

الطالب: لم تقل شيئاً عن فلسفة ابن سینا وأدبياته.

استاد: حق با شماست. ابن سینا فیلسوف بسیار بزرگی بود و حتی شاعری زیر دست نیز بود. ای کاش تمام ٤٥٠ اثر ابن سینا را در دست داشتیم.

الاستاذ: معك حق. ابن سینا كان فيلسوفاً كبيراً جداً حتي إنه كان شاعراً ماهراً أيضاً. ليت مؤلفاته الأربع مائة وخمسين بأيدينا.

نستمع الآن للحوار بالفارسية.

استاد: ابن سینا هزار سال پیش در بخارا به دنیا آمد. حتماً نام او و کتابهایش را شنیده ای.

دانشجو: بله. او کتاب "شفا" را در مورد فلسفه و منطق نوشته است.

استاد: درست است. اما ابن سینا علاوه بر اینکه فیلسوف بزرگی بود، پزشک مشهوری نیز بوده است.

دانشجو: پس حتماً در مورد پزشکی نیز کتابهایی دارد.

استاد: بله. او در مورد پزشکی چند کتاب نوشته که معروفترین آنها کتاب قانون است.

دانشجو: در سریال تلویزیونی ابن سینا، داستانهای معالجات پزشکی او را دیده ایم.

استاد: خوب است که این سریال را دیده اید، او پزشک فقرا و پادشاهان بود.

دانشجو: من شنیده ام کتاب "قانون" پرفروشترین کتابها در دنیا بوده است.

استاد: بله. این کتاب، از منابع مهم علم پزشکی در دنیا بوده است.

دانشجو: پس کتاب "قانون" ابن سینا، کتابی درسی و آموزشی است؟

استاد: بله. تا دویست سال پیش این کتاب در دانشگاه های مهم اروپا تدریس می شد.

دانشجو: در مورد فلسفه و ادبیات ابن سینا چیزی نگفتی.

استاد: حق با شماست. ابن سینا فیلسوف بسیار بزرگی بود و حتی شاعری زیر دست نیز بود. ای کاش تمام ۵۰ اثر ابن سینا را در دست داشتیم.

۱۳۶

خواجة نصیر الدین الطوسی، أحد المشاهیر الاِیرانیین فی علم الریاضیات والنجوم، ...
حوار حول الخواجة نصیر الدین الطوسی الذی کان أحد المشاهیر الاِیرانیین فی علم الریاضیات والنجوم والفقه
والفلسفة، ولنتعذّم به مفردات وعبارات فارسیة جدیدة.
المفردات: الجزء الاول

القرن الثالث = عشر قرن سیزدهم

عالم = دانشمند

عالم ریاضیات = ریاضیدان

نعرف = می شناسیم

من این؟ اهل کجا؟

قد قالوا = گفته اند

المسلم به = بطور مسلم

الحوار: الجزء الاول.

استاد: خواجة نصیر الدین طوسی یکی از فقهای اسلامی قرن سیزدهم میلادی است.

الاستاذ: الخواجة نصیر الدین الطوسی هو أحد الفقهاء الإسلامیین فی القرن الثالث عشر المیلادی.

دانشجو: اما ما او را به عنوان دانشمند و ریاضی دان می شناسیم.

الطالب: أمّا نحن، فنعرّفه بصفة عالم وعالم ریاضیات.

استاد: بله. او فیلسوف و ریاضیدان بزرگی نیز بوده است.

الاستاذ: أجل. هو كان فيلسوفاً وعالم رياضيات كبيراً أيضاً.

دانشجو: مدفن خواجه نصیر در کاظمین عراق است. او اهل کجا بود؟

الطالب: مدفن الخواجه نصیر في الكاظمين بالعراق. من أين كان هو؟

استاد: گفته اند او اهل طوس بوده است. بطور مسلم او اهل خراسان است.

الاستاذ: قد قالوا هو كان من طوس. المسلم به هو من خراسان.

المفردات: الجزء الثاني

أعمال مهمة= کارهای مهم

قد أنجز= انجام داده است

مرصد= رصد خانه

أربعون ألفاً= چهل هزار

في متناول اليد= در دست است

كان ينجز= انجام می داد

الحوار: الجزء الثاني.

دانشجو: خواجه نصیر الدین طوسی چه کارهای مهمی انجام داده است؟

الطالب: أية أعمال مهمة قد أنجزها الخواجه نصیر الدین الطوسی؟

استاد: او در شهر مراغه یک رصدخانه بنا کرد و کتابخانه ای داشت که چهل هزار کتاب در آن بوده است.

الاستاذ: هو أنشأ مرصداً في مدينة مراغه، وكانت له مكتبة فيها أربعون ألف كتاب.

دانشجو: پس حتماً شاگردان زیادی هم داشته است.

الطالب: إذن كان له حتماً تلاميذ كثير أيضاً.

استاد: بله. دانشمندان بزرگی مثل قطب الدین شیرازی، شاگرد خواجه نصیر الدین بوده اند.

الاستاذ: أجل. علماء كبار مثل قطب الدين الشيرازي كانوا من تلامذة الخواجه نصیر الدین الطوسی.

دانشجو: آیا کتابهایی از او در دست است؟

الطالب: هل من كتب له في متناول اليد؟

استاد: بله. کتابهای علمی، اسلامی و فلسفی زیادی از خواجه نصیر در دست است.

الاستاذ: نعم للخواجه نصیر الدین كتب علمية وإسلامية وفلسفية في متناول اليد.

دانشجو: شغل خواجه نصیر الدین چه بوده است؟

الطالب: ماذا كان شغل (عمل) الخواجه نصیر الدین؟

استاد: او کارهای علمی انجام می داد و وزیر هولاکوخان نیز بوده است.

الاستاذ: هو كان ينجز أعمالاً علمية وكان أيضاً وزيراً لهولاکوخان.

نستمع الآن إلي الحوار بالفارسية.

استاد: خواجه نصیر الدین طوسی یکی از فقهای اسلامی قرن سیزدهم میلادی است.

دانشجو: اما ما او را به عنوان دانشمند و ریاضی دان می شناسیم.

استاد: بله. او فیلسوف و ریاضیدان بزرگی نیز بوده است.

دانشجو: مدفن خواجه نصیر در کاظمین عراق است. او اهل کجا بود؟

استاد: گفته اند او اهل طوس بوده است. بطور مسلم او اهل خراسان است.

دانشجو: خواجه نصیر الدین طوسی چه کارهای مهمی انجام داده است؟

استاد: او در شهر مراغه یک رصدخانه بنا کرد و کتابخانه ای داشت که چهل هزار کتاب در آن بوده است.

دانشجو: پس حتماً شاگردان زیادی هم داشته است.

استاد: بله. دانشمندان بزرگی مثل قطب الدین شیرازی، شاگرد خواجه نصیر الدین بوده اند.

دانشجو: آیا کتابهایی از او در دست است؟

استاد: بله. کتابهای علمی، اسلامی و فلسفی زیادی از خواجه نصیر در دست است.

دانشجو: شغل خواجه نصیر الدین چه بوده است؟

استاد: او کارهای علمی انجام می داد و وزیر هولاکوخان نیز بوده است.

۱۳۷

عالم الفیزياء والرياضيات الإيراني البروفسور محمود حسابي

"تعلّم الفارسية" لتتعلّم مفردات و عبارات أخرى فارسية بحوارنا، حول عالم الفيزياء والرياضيات الإيراني البروفسور محمود حسابي.
المفردات: الجزء الاول

منزل= خانه

علي شكل، في صورة= به صورت

قد تحوّل= در آمده است

الفيزياء= فیزیک

هندسي= مهندسي

قد درس= تحصیل کرده است

علم النجوم= ستاره شناسي

الحوار: الجزء الاول.

محمد: سلام، حالت چطور است؟

محمد: مرحبا، كيف حالک؟

فرزند حسابي: خوبم. خوش آمدي. بفرما.

ابن الدكتور حسابي: أنا بخير. أهلاً وسهلاً. تفضل.

محمد: چه خانه زیبایی! اینجا یک باغ قدیمی است.

محمد: ما أجمل هذا المنزل! هذا المكان حديقة قديمة.

فرزند حسابي: این خانه قدیمی دکتر حسابي است که امروز به صورت موزه در آمده است و مي توانيم همه جاي آن را ببينيم.

ابن الدكتور حسابي: هذا منزل الدكتور حسابي القديم الذي تحوّل اليوم إلي متحفة يمكننا مشاهدة كل أجزاءه.

محمد: دکتر حسابي دانشمند بزرگي بوده است. دوست دارم درباره او بیشتر بدانم.

محمد: الدكتور حسابي كان عالماً كبيراً. أودّ أن أعرف الكثير عنه.

فرزند حسابي: پدر علم فیزیک و مهندسي ايران است.

ابن الدكتور حسابي: هو أبو علم الفيزياء والهندسة في ايران.

محمد: اما من شنیده ام که او در چند رشته دانشگاهي تحصیل کرده است.

محمد: لكن أنا سمعتُ أنّه قد درس عدة فروع جامعية.

فرزند حسابي: بله. او در رشته هاي رياضيات، ستاره شناسي، پزشکي، بيولوژي و فیزیک تحصیل کرده است.

ابن الدكتور حسابي: أجل. هو قد درس في فرع الرياضيات وعلم النجوم والطب والأحياء والفيزياء.

المفردات: الجزء الثاني

لا يصدق = باور کردني نیست

منظمة الطاقة الذرية = سازمان انرژی اتمی

يفخرون = افتخار می کنند

سنة ألف وتسع مائة وتسعين = سال هزار ونهصد ونود (۱۹۹۰)

وطن = سرزمین

حقاً = به راستي

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: باور کردني نيست. دکتور حسابي یک نابغه بوده است.

محمد: لا يَصَدِّق. الدكتور حسابي كان نابغة.

فرزند حسابي: بله. او در سازمان انرژی اتمی ایران نیز فعالیت‌هایی داشته است.

ابن الدكتور حسابي: أجل. هو كانت له أيضاً أنشطة في منظمة الطاقة الذرية الإيرانية.

محمد: پس همه ایرانی‌ها به دکتور حسابی افتخار می‌کنند.

محمد: إذن كل الإيرانيين يفخرون بالدكتور حسابي.

فرزند حسابي: بله. همه او را دوست دارند. وی در سال ۱۹۹۰ به عنوان مرد اول علمی جهانی معرفی شد.

ابن الدكتور حسابي: أجل. الكل يحبونه. فهو عرّف عام ألف وتسع مائة وتسعين بأنه رجل العلم الأول في العالم.
محمد: به راستی ایران، سرزمین دانشمندان بزرگ است. محمد: حقاً، ایران وطن العلماء الكبار.
ندعوكم الآن الكرام إلي الإستماع للحوار بالفارسية.

محمد: سلام، حالت چطور است؟

فرزند حسابي: خوبم. خوش آمدي. بفرما.

محمد: چه خانه زیبایی! اینجا یک باغ قدیمی است.

فرزند حسابي: این خانه قدیمی دکتور حسابی است که امروز به صورت موزه در آمده است و می‌توانیم همه جای آن را ببینیم.

محمد: دکتور حسابی دانشمند بزرگی بوده است. دوست دارم درباره او بیشتر بدانم.

فرزند حسابي: پدر علم فیزیک و مهندسی ایران است.

محمد: اما من شنیده‌ام که او در چند رشته دانشگاهی تحصیل کرده است.

فرزند حسابي: بله. او در رشته‌های ریاضیات، ستاره‌شناسی، پزشکی، بیولوژی و فیزیک تحصیل کرده است.

محمد: باور کردني نيست. دکتور حسابی یک نابغه بوده است.

فرزند حسابي: بله. او در سازمان انرژی اتمی ایران نیز فعالیت‌هایی داشته است.

محمد: پس همه ایرانی‌ها به دکتور حسابی افتخار می‌کنند.

فرزند حسابي: بله. همه او را دوست دارند. وی در سال ۱۹۹۰ به عنوان مرد اول علمی جهانی معرفی شد.

محمد: به راستی ایران، سرزمین دانشمندان بزرگ است.

۱۳۸

البرنامج النووي الإيراني

حوار حول البرنامج النووي الإيراني ولنتعلّم من خلاله مفردات و عبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الأول

ماذا تقرأ؟ چه می‌خوانی؟

كأنّ = مثل اینکه

طاقة = انرژي

نووي = هسته اي

ذري = اتمي

في هذا المجال = در اين مورد

سنة ألف وتسع مائة وخمس وسبعين = سال هزار و نهصد و هفتاد و پنج (۱۹۷۵)

وكالة = آژانس

شكل = تشكيل شد

كانوا يفكرون = به فكر بوده اند

الحوار: الجزء الاول.

محمد: چه مي خواني؟ مثل اينكه موضوع جالبی است!

محمد: ماذا تقرأ؟ كأنه موضوع رائع!

علي: بله. اين مقاله در مورد انرژي هسته اي در ايران است.

علي: أجل. هذا المقال حول الطاقة النووية في ايران.

محمد: خوب. چه نوشته است؟ دوست دارم چیزهایی در اين مورد بدانم.

محمد: حسناً. ماذا قد كتب؟ أود أن أعرف أشياء في هذا المجال

علي: در سال ۱۹۷۵ آژانس بين المللي انرژي اتمي تشكيل شد. جالب است كه يك سال بعد، ايران عضو اين آژانس شد.

علي: في عام ألف وتسع مائة وخمس وسبعين شكّلت الوكالة الدولية للطاقة الذرية. واللافت أنّ ايران، وبعد عام، أصبحت عضواً في هذه الوكالة.

محمد: پس ايراني ها سال ها قبل به فكر استفاده از انرژي هسته اي بوده اند.

محمد: إذن الايرانيون كانوا يفكرون قبل سنوات في الإستفادة من الطاقة النووية.

علي: بله. ايران در زمينه تحقيقات هسته اي، سابقه اي طولاني دارد.

علي: أجل. لإيران سابقه طويلة في مجال الأبحاث النووية.

المفردات: الجزء الثاني

مفاعل ذري = نيروگاه اتمي

إنشاء = ساخت

بدأ = شروع شد

بضع سنوات = چند سال

ينشطون = فعاليت مي کنند

إلي جانب = در کنار

هات = به

جريدة = روزنامه

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آيا ايران نيروگاه اتمي دارد؟

محمد: هل لإيران مفاعل ذري؟

علي: بله. در بندر بوشهر در جنوب ايران، ساخت اين نيروگاه در سال ۱۹۷۵ شروع شد.

علي: نعم. بدأ إنشاء هذا المفاعل سنة ألف وتسع مائة وخمس وسبعين في ميناء بوشهر جنوب ايران.

محمد: پس اين نيروگاه قديمي است!

محمد: إذن هذا مفاعل قديم!

علي: بله. البته در زمان جنگ صدام عليه ايران، چند سال ساخت آن متوقف شد.

علي: أجل. لكن بالطبع توقف إنشاءه لبضع سنوات في زمن حرب صدام علي ايران.

محمد: الآن در اين نيروگاه چه كساني فعاليت مي کنند؟ ايراني ها يا خارجي ها؟

محمد: من هم الذين ينشطون في هذا المفاعل الآن؟ الايرانيون أم الأجانب؟

علي: دانشمندان ايراني در کنار متخصصان خارجي در اين نيروگاه مشغول كار هستند.

علي: العلماء الايرانيون مشغولون بالعمل في هذا المفاعل إلي جانب المتخصصين الأجانب.

محمد: وقتي مقاله را خواندي، روزنامه را به من بده. من نيز دوست دارم آن را بخوانم.

محمد: عندما قرأت المقال، هاتني الجريدة. أنا أيضاً أود أن أقرأها.

ندعوكم إلي الإستماع للحوار بالفارسية.

محمد: چه مي خواني؟ مثل اينكه موضوع جالبي است!

علي: بله. اين مقاله در مورد انرژی هسته اي در ايران است.

محمد: خوب. چه نوشته است؟ دوست دارم چيزهايي در اين مورد بدانم.

علي: در سال ۱۹۷۵ آژانس بين المللي انرژی اتمي تشكيل شد. جالب است كه يك سال بعد، ايران عضو اين آژانس شد.

محمد: پس ايراني ها سال ها قبل به فكر استفاده از انرژی هسته اي بوده اند.

علي: بله. ايران در زمينه تحقيقات هسته اي، سابقه اي طولاني دارد.

محمد: آيا ايران نيروگاه اتمي دارد؟

علي: بله. در بندر بوشهر در جنوب ايران، ساخت اين نيروگاه در سال ۱۹۷۵ شروع شد.

محمد: پس اين نيروگاه قديمي است!

علي: بله. البته در زمان جنگ صدام عليه ايران، چند سال ساخت آن متوقف شد.

محمد: الان در اين نيروگاه چه كساني فعاليت مي كنند؟ ايراني ها يا خارجي ها؟

علي: دانشمندان ايراني در كنار متخصصان خارجي در اين نيروگاه مشغول كار هستند.

محمد: وقتي مقاله را خواندي، روزنامه را به من بده. من نيز دوست دارم آن را بخوانم.

۱۳۹

الطاقة الذرية في ايران

حوار آخر حول الطاقة الذرية في ايران، وتتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.

المفردات: الجزء الاول

أنتم لديكم= شما داريد

تستفيدون= استفاده مي كنيد

يمكنكم أن تستفيدوا= مي توانيد استفاده كنيد

أنت أو أنت= خودت

نافد= تمام شدني

مصادر الوقود= منابع سوختي

يتسبب في= موجب مي شود

تلوث= آلودگي

البيئة= محيط زيست

الحوار: الجزء الاول.

محمد: چرا ايران اصرار به استفاده از انرژي هسته اي براي توليد برق دارد؟

محمد: لماذا تصرّ ايران علي الاستفادة من الطاقة الذرية لتوليد الكهرباء؟

علي: امروز استفاده از انرژي هسته اي يك ضرورت است.

علي: اليوم، الاستفادة من الطاقة النووية ضرورة.

محمد: اما شما نفت و گاز داريد. مي توانيد از آنها استفاده كنيد.

محمد: لكن أنتم لديكم النفط والغاز، يمكنكم أن تستفيدوا منهما.

علي: محمد جان، خودت خوب مي داني كه منابع نفت و گاز تمام شدن است. در ضمن استفاده از اين منابع سوختي، موجب آلودگي هوا و محيط زيست مي شود.

علي: عزيزي محمد، أنت تعلم جيداً أنّ مصادر النفط والغاز نافده. ثم إنّ الإستفادة من مصادر الوقود هذه، تتسبب تلوث الجو والبيئة.

محمد: درست است. اما مشکل آلودگي همه جا وجود دارد.

محمد: صحيح. لكن مشكلة التلوث موجودة في كل مكان.

المفردات: الجزء الثاني

خفض = کاهش

يساعد = کمک مي کند

ثمانية = هشت

عشرة = ده

في المائة = درصد.

يخفض = کاهش مي دهد

تقنية = فناوري

مجال = مورد

مجالات = موارد

في أية مجالات؟ در چه مواردی؟

دور = نقش

الحوار: الجزء الثاني.

علي: آيا مي داني انرژي اتمي به کاهش آلودگي هوا کمک مي کند؟

علي: أتعلم أنّ الطاقة الذرية تساعد علي خفض تلوث الجو؟

محمد: نه. نمي دانم.

محمد: لا. لا أعلم.

علي: استفاده از انرژي اتمي حدود ۸ تا ۱۰ درصد آلودگي هوا را کاهش مي دهد.

علي: الإستفادة من الطاقة الذرية تخفض تلوث الجو بحوالي ۸ إلي عشرة بالمئة.

محمد: پس استفاده از انرژي اتمي براي همه کشورها لازم است.

محمد: إذن الإستفادة من الطاقة الذرية لازمة لجميع الدول.

علي: البته، از فناوري هسته اي در موارد ديگر هم استفاده مي كنيم.

علي: طبعاً، نحن نستفيد من التقنية النووية في مجالات أخرى أيضاً.

محمد: مثلاً در چه مواردی؟

محمد: في أية مجالات مثلاً؟

علي: در پزشکی، داروسازی، کشاورزی، آموزش و تحقیقات علمی.

علي: في الطب وصناعة الأدوية والزراعة والتعليم والأبحاث العلمية.

محمد: پس انرژی اتمی می تواند نقش مهمی در زندگی، داشته باشد.

محمد: إذن يمكن أن يكون للطاقة الذرية دور مهم في حياتنا.

نستمع الآن إلي الحوار بالفارسية.

محمد: چرا ایران اصرار به استفاده از انرژی هسته ای برای تولید برق دارد؟

علي: امروز استفاده از انرژی هسته ای یک ضرورت است.

محمد: اما شما نفت و گاز دارید. می توانید از آنها استفاده کنید.

علي: محمد جان، خودت خوب می دانی که منابع نفت و گاز تمام شدنی است. در ضمن استفاده از این منابع سوختی، موجب آلودگی هوا و محیط زیست می شود.

محمد: درست است. اما مشکل آلودگی همه جا وجود دارد.

علي: آیا می دانی انرژی اتمی به کاهش آلودگی هوا کمک می کند؟

محمد: نه. نمی دانم.

علي: استفاده از انرژی اتمی حدود ۸ تا ۱۰ درصد آلودگی هوا را کاهش می دهد.

محمد: پس استفاده از انرژی اتمی برای همه کشورها لازم است.

علي: البته، از فناوری هسته ای در موارد دیگر هم استفاده می کنیم.

محمد: مثلاً در چه مواردی؟

علي: در پزشکی، داروسازی، کشاورزی، آموزش و تحقیقات علمی.

محمد: پس انرژی اتمی می تواند نقش مهمی در زندگی، داشته باشد.

۱۴۰

محافظة لرستان ذات المعالم الأثرية المميزة

حوار حول محافظة لرستان ذات المعالم الأثرية المميزة ولنتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الأول

عذراً= ببخشید

حتي الآن= تا به حال

لَمَّا = هنوز

لَمَّا أَر = هنوز ندیده ام

من الناحية = به لحاظ

الحوار: الجزء الاول.

محمد: ببخشید! شما به چه زبانی صحبت می کنید؟ آیا شما ترک هستید؟

محمد: عذراً! أنتم بأية لغة تتكلمون؟ هل أنتم أتراك؟

مسعود: نه ما لِر هستيم و به زبان لري صحبت مي كنيم.

مسعود: لا نحن لِر، ونتكلم باللغة اللّرية.

محمد: زبان لري؟

محمد: اللغة اللّرية؟

مسعود: ما اهل لرستان هستيم، و من اهل خرم آباد هستم.

مسعود: نحن أهالي لرستان، وأنا من أهل خرم آباد.

محمد: لرستان! بله، مي دانم كه لرستان در غرب ايران است.

محمد: لرستان! أجل، أعلم أنّ لرستان هي في غرب ايران.

مسعود: آیا تا به حال به لرستان رفته اي؟

مسعود: هل ذهبت حتي الآن إلي لرستان؟

محمد: نه. متأسفانه من خيلي از استانهاي ايران را هنوز ندیده ام.

محمد: لا. للأسف أنا لَمَّا أَر الكثير من محافظات ايران.

مسعود: لرستان در منطقه اي کوهستاني قرار دارد. اين منطقه هم به لحاظ تاريخي و هم به لحاظ طبيعي، جاذبه هاي زيادي دارد.

مسعود: تقع لرستان في منطقة جبلية. لهذه المنطقة آثار جَدابة من الناحية التاريخية ومن الناحية الطبيعية أيضاً.

المفردات: الجزء الثاني

الأجدي أن تعلم = خوب است بداني

يعود إلي = مربوط به

أربعون ألفاً = ٤٠ هزار

خمسون ألفاً = ٥٠ هزار

عصر ما قبل التاريخ = دوره پيش از تاريخ

عجیب = شگفت آور

مکتشف = کشف شده است

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: کشور شما بسیار قدیمی است و می توانیم در هر شهری، آثار تاریخی متعددی را ببینیم.

محمد: بلدکم قدیم جداً، ونستطيع أن نشاهد في كل مدينة آثار تاريخية متعدّدة.

مسعود: اما خوب است بدانی که آثار باستانی لرستان مربوط به ۴۰ تا ۵۰ هزار سال پیش است. یعنی دوره پیش از تاریخ.

مسعود: لكنّ الأجدى أن تعلم بأن الآثار التاريخية في لرستان تعود إلي ما قبل أربعين ألف أو خمسين ألف سنة. أي عصر ما قبل التاريخ.

محمد: شگفت آور است.

محمد: عجیب!

مسعود: قدیمی ترین وسایل برنزی در استان لرستان کشف شده است.

مسعود: أقدم الأدوات البرنزية قد اکتشفت في محافظة لرستان.

محمد: پس حتماً در این استان موزه های بسیاری هم وجود دارد.

محمد: إذن توجد حتماً متاحف كثيرة أيضاً في هذه المحافظة.

مسعود: بله. البته.

مسعود: أجل. بالطبع.

أما الآن فنستمع إلي الحوار بالفارسية.

محمد: ببخشید! شما به چه زبانی صحبت می کنید؟ آیا شما ترک هستید؟

مسعود: نه ما لر هستیم و به زبان لری صحبت می کنیم.

محمد: زبان لری؟

مسعود: ما اهل لرستان هستیم، و من اهل خرم آباد هستم.

محمد: لرستان! بله، می دانم که لرستان در غرب ایران است.

مسعود: آیا تا به حال به لرستان رفته ای؟

محمد: نه. متأسفانه من خیلی از استانهای ایران را هنوز ندیده ام.

مسعود: لرستان در منطقه ای کوهستانی قرار دارد. این منطقه هم به لحاظ تاریخی و هم به لحاظ طبیعی، جاذبه های زیادی دارد.

محمد: کشور شما بسیار قدیمی است و می توانیم در هر شهری، آثار تاریخی متعددی را ببینیم.

مسعود: اما خوب است بداني كه آثار باستانی لرستان مربوط به ۴۰ تا ۵۰ هزار سال پیش است. يعني دوره پیش از تاریخ.

محمد: شگفت آور است.

مسعود: قدیمی ترین وسایل برنزی در استان لرستان كشف شده است.

محمد: پس حتماً در این استان موزه هاي بسياري هم وجود دارد.

مسعود: بله. البته.

۱۴۱

المناطق الأثرية والطبيعية في محافظة لرستان

حوار آخر حول المناطق الأثرية والطبيعية في محافظة لرستان، ولنتعلّم مفردات وعبارات فارسية جديدة.

المفردات: الجزء الاول

أي= کدام

عهد السّلالة الساسانية= دوره ساساني

مرّات= بارها

تمّ ترميمه= مرمت شده است

استعمال= کاربرد

عسكري= نظامي

حكومي= حكومتي

الحوار: الجزء الاول.

محمد: آثار تاریخي خرم آباد کدامند؟

محمد: ما هي آثار خرم آباد التاريخية؟

مسعود: شهر خرم آباد را با قلعه تاریخي فلک الأفلاک مي شناسند.

مسعود: الكل يعرف مدينة خرم آباد بقلعتها التاريخية فلک الأفلاک.

محمد: اين قلعه مربوط به چه زماني است؟

محمد: إلي أي زمن تعود هذه القلعة؟

مسعود: اين قلعه پیش از اسلام، در دوره ساساني ساخته شده و بارها مرمت شده است.

مسعود: هذه القلعة بُنيت قبل الإسلام في العهد الساساني، وقد تمّ ترميمها عدة مرّات.

محمد: قلعه فلک الأفلاک چه کاربردي داشته است؟

محمد: ماذا كانت استعمالات قلعة فلک الأفلاک؟

مسعود: فکر مي کنم کاربرد نظامي و حکومتي داشته است.

مسعود: أَظَنُّ أَنَّهُ كَانَ لَهَا اسْتِعْمَالَاتٌ عَسْكَرِيَّةٌ وَحُكُومِيَّةٌ.

المفردات: الجزء الثاني

تَفَقَّدَ = بازديد

تَنَزَّهَ = تفريح

شَلال = آبشار

شَلالات = آبشارها

غابات = جنگلها

طَبِيعَةٌ = طبيعت

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: اكنون از قلعه فلک الأفلاک چه استفاده اي مي شود؟

محمد: ما هي استعمالات قلعة فلک الأفلاک حالياً؟

مسعود: اين قلعه اكنون موزه و محل تفريح و بازديد گردشگران ايراني و خارجي است.

مسعود: هذه القلعة حالياً متحفة ومكان للتَنَزُّه، ولتَفَقُّد السَّيَّاحِ الْإِيرَانِيِّينَ وَالْأَجَانِبِ.

محمد: چه مكانهاي جالب و دیدني ديگري در استان لرستان وجود دارد؟

محمد: أية أماكن جَدَّابة وخَلابة أخرى في محافظة لرستان؟

مسعود: آبشارها، جنگلها و رودخانه هاي زيادي در لرستان هست.

مسعود: في لرستان شَلالات وغابات وأنهار كثيرة.

ندعوكم إلى الإستماع للحوار بالفارسية.

محمد: آثار تاريخي خرم آباد کدامند؟

مسعود: شهر خرم آباد را با قلعه تاريخي فلک الأفلاک مي شناسند.

محمد: اين قلعه مربوط به چه زماني است؟

مسعود: اين قلعه پيش از اسلام، در دوره ساساني ساخته شده و بارها مرمت شده است.

محمد: قلعه فلک الأفلاک چه کاربردي داشته است؟

مسعود: فکر مي کنم کاربرد نظامي و حکومتي داشته است.

محمد: اكنون از قلعه فلک الأفلاک چه استفاده اي مي شود؟

مسعود: این قلعه اکنون موزه و محل تفریح و بازدید گردشگران ایرانی و خارجی است.

محمد: چه مکانهای جالب و دیدنی دیگری در استان لرستان وجود دارد؟

مسعود: آبشارها، جنگلها و رودخانه های زیادی در لرستان هست.

۱۴۲

الفواكه المجففة

حوار آخر في الفواكه المجففة، لنتعلّم مفردات وعبارات فارسية جديدة فإلي هذا الجديد:
المفردات: الجزء الاول

فاكهة= میوه

فواكه= میوه ها

لذيذ= خوشمزه

هنيئاً مريئاً=نوش جان

منتج=تولید کننده

مصدّر= صادر کننده

مجفّف= خشك شده

يحضّر= تهیه می کند

يُحضّر= تهیه می شود

يجفّف=خشك می کند

الحوار: الجزء الاول.

محمد: چه میوه های خوشمزه ای!

محمد: ما آلدّ هذه الفواكه!

علي: هديه ای است از یکی از دوستان.

علي: هي هدية من أحد الأصدقاء.

محمد: شغل او چیست؟

محمد: ما هي مهنته؟

علي: توليد کننده و صادر کننده میوه های خشك شده.

علي: منتج ومصدّر للفواكه المجفّفة.

محمد: چگونه این میوه های خشك شده تهیه می شود؟

محمد: كيف تُحضّر هذه الفواكه المجفّفة؟

علي: او ميوه هاي مختلف را از کشاورزان مي خرد و در كارخانه اش خشك مي كند.

علي: هو يبتاع الفواكه المختلفة من المزارعين ويجففها في معمله.

المفردات: الجزء الثاني

يصدّر = صادر مي كند

محاصيل = محصولات

تين = انجير

تفاح = سيب

إجاص = گلابي

قوطة = خرما

كرز، حبّ الملوك = گيلاس

يبتاعون = مي خردند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آيا او ميوه هاي خشك شده را به كشورهاي ديگر صادر مي كند؟

محمد: هل هو يصدّر الفواكه المجففة للبلدان الأخرى؟

علي: بله. هر چند او كارخانه بزرگي ندارد، ولي با كمك كشاورزان، محصولات خوبي را توليد مي كند.

علي: نعم. ومع أنّه ليس له معمل ضخّم، ينتج محاصيل جيّدة بمساعدة المزارعين.

محمد: ظاهراً محصولاتش متنوع است. انجير، سيب، گلابي، خرما، گيلاس و پرتقال.

محمد: يبدو أنّ محاصيله منوّعة: التين والتفاح والإجاص والقوطة والكرز والبرتقال.

علي: درست است. او از شهرهاي اردبيل، مشهد، اصفهان و ورامين ميوه مي خرد.

علي: صحيح. هو يبتاع الفواكه من مدينة اردبيل ومشهد واصفهان وورامين.

محمد: اين محصولات خوشمزه را به کدام كشورها صادر مي كند؟

محمد: إلي أيّ بلدان يصدّر هذه المحاصيل اللذيذة؟

علي: به كشورهاي عربي حاشيه خليج فارس و چند كشور اروپايي.

علي: إلي البلدان العربية أطراف الخليج الفارسي وبعض دول اوروپية.

نستمع الآن للحوار بالفارسية.

محمد: چه ميوه هاي خوشمزه اي!

علي: هديه اي است از يكي از دوستان.

محمد: شغل او چيست؟

علي: توليد كننده و صادر كننده ميوه هاي خشك شده.

محمد: چگونه اين ميوه هاي خشك شده تهيه مي شود؟

علي: او ميوه هاي مختلف را از كشاورزان مي خرد و در كارخانه اش خشك مي كند.

محمد: آيا او ميوه هاي خشك شده را به كشورهاي ديگر صادر مي كند؟

علي: بله. هر چند او كارخانه بزرگي ندارد، ولي با كمك كشاورزان، محصولات خوبي را توليد مي كند.

محمد: ظاهراً محصولاتش متنوع است. انجير، سيب، گلابي، خرما، گيلاس و پرتقال.

علي: درست است. او از شهرهاي اردبيل، مشهد، اصفهان و ورامين ميوه مي خرد.

محمد: اين محصولات خوشمزه را به کدام كشورها صادر مي كند؟

علي: به كشورهاي عربي حاشيه خليج فارس و چند كشور اروپايي.

۱۴۳

الطريق الحريري التاريخي

حوار في شأن الطريق الحريري التاريخي، لنتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الاول

الطريق الحريري = جاده ابريشم

ينوي = قصد دارد

يعيد إعمار = بازسازي مي كند

أجزاء = بخشهايي

يعاد إعمار = بازسازي مي شود

كان يوصل = وصل مي کرده است

كان يبدأ = شروع مي شده است

كان يمتد = امتداد مي يافته است

إلى هذا الحد = اين قدر

الحوار: الجزء الاول.

محمد: شنیده ام ايران قصد دارد بخشهايي از جاده ابريشم را در مرزهاي جغرافيايي خود بازسازي كند.

محمد: قد سمعت أنّ ايران تنوي إعادة إعمار أجزاء من الطريق الحريري في حدودها الجغرافية.

سعيد: بله. مسير جاده ابريشم در ايران دوباره بازسازي مي شود.

سعید: أجل. یعاد اعمار مسیر الطريق الحریری فی ایران ثانیة.

محمد: آیا درست است این جاده، چین را به ایران وصل می کرده است؟

محمد: هل صحیح أن هذا الطريق كان یصل الصين بإیران؟

سعید: این جاده از چین شروع می شده و تا شرق اروپا امتداد می یافته است.

سعید: هذا الطريق كان یبدأ من الصين ویمتد حتی شرق اوروبا.

محمد: آیا می دانی قدمت آن به قرنهای قبل از میلاد باز می گردد؟

محمد: هل تعلم أن قدمها یعود إلی قرون ما قبل المیلاد؟

سعید: فکر نمی کردم این قدر قدمت داشته باشد.

سعید: ما كنتُ أتصور أن یكون قديماً إلی هذا الحد.

المفردات: الجزء الثاني

العهد العتیق= دوران باستان

علاقات= ارتباطات

بضائع= کالاها

كانوا یبیعون= می فروختند

كانوا یشترون= می خریدند

شیئاً= چیزی

لم أسمع حتی الآن= نشنیده ام

عالم جغرافية= جغرافی دان

مائة وخمسون= صد و پنجاه (۱۵۰)

قد اختار= انتخاب کرده است

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: ارتباط مثل مختلف، قدیمی تر از آن است که ما فکر می کردیم.

محمد: الإرتباط بین الملل المختلفة أقدم مما كنا نتصور.

سعید: بله. چین، ایران، رم و مصر با هم ارتباطات تجاری داشته اند.

سعید: أجل: كانت للصين وإیران وتركيا ورومة ومصر علاقات تجارية مع بعضها.

محمد: درست است. روزنامه ها هم به این مسئله اشاره کرده اند.

محمد: صحیح. الصحف أيضاً قد أشارت إلی هذه المسألة.

سعید: ایرانی ها، ابریشم چینی ها را می خریدند و کالاهای خود را به آنان می فروختند.

سعید: ایرانیون كانوا يشترون الحرير من الصينيين، ويبيعونهم بضائعهم.

محمد: آیا می دانی نام این جاده قبلاً جاده ابریشم نبوده است؟

محمد: هل تعلم أنّ اسم هذا الطريق لم يكن سابقاً الطريق الحريري؟

سعید: نه. در مورد نام آن چیزی نشنیده ام.

سعید: لا. لم أسمع شيئاً عن اسمه حتي الآن.

محمد: يك جغرافي دان آلماني حدود ١٥٠ سال پیش، این نام را برای آن انتخاب کرده است.

محمد: عالم جغرافي آلماني اختار له هذا الاسم قبل حوالي مائة وخمسين سنة.

ندعوكم الآن أعزائي إلي الإستماع للحوار بالفارسية.

محمد: شنیده ام ایران قصد دارد بخشهایی از جاده ابریشم را در مرزهای جغرافیایی خود بازسازی کند.

سعید: بله. مسیر جاده ابریشم در ایران دوباره بازسازی می شود.

محمد: آیا درست است این جاده، چین را به ایران وصل می کرده است؟

سعید: این جاده از چین شروع می شده و تا شرق اروپا امتداد می یافته است.

محمد: آیا می دانی قدمت آن به قرنهای قبل از میلاد باز می گردد؟

سعید: فکر نمی کردم این قدر قدمت داشته باشد.

محمد: ارتباط ملل مختلف، قدیمی تر از آن است که ما فکر می کردیم.

سعید: بله. چین، ایران، رم و مصر با هم ارتباطات تجاری داشته اند.

محمد: درست است. روزنامه ها هم به این مسئله اشاره کرده اند.

سعید: ایرانی ها، ابریشم چینی ها را می خریدند و کالاهای خود را به آنان می فروختند.

محمد: آیا می دانی نام این جاده قبلاً جاده ابریشم نبوده است؟

سعید: نه. در مورد نام آن چیزی نشنیده ام.

محمد: يك جغرافي دان آلماني حدود ١٥٠ سال پیش، این نام را برای آن انتخاب کرده است.

١٤٤

"الطريق الحريري"

حوار آخر حول "الطريق الحريري" ونتعلّم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الاول

منزل القوافل= کاروانسرا

حالياً= امروز

مسافرون = مسافران

ليالي = شبها

كانوا يستريحون = استراحت مي کردند

قد بقيت = برجاي مانده است

صحراء = کویر

الحوار: الجزء الاول.

سعيد: آيا مي داني در اطراف جاده ابريشم، کاروانسراهاي زيادي وجود داشته است؟

سعيد: هل تعلم أنه كانت في أطراف الطريق الحريري منازل كثيرة للقوافل؟

محمد: کاروانسرا چيست؟

محمد: ما هو المنزل؟

سعيد: کاروانسرا مثل هتل هاي امروز است. مسافران جاده ابريشم، شبها در کاروانسراها استراحت مي کردند.

سعيد: المنزل هو مثل الفنادق الحالية. مسافرو الطريق الحريري كانوا يستريحون ليلاً في المنزل.

محمد: آيا آثاري از اين کاروانسراها بر جاي مانده است؟

محمد: هل بقيت آثار لهذه المنازل؟

سعيد: بله. در کویر ايران چند کاروانسرا قديمي وجود دارد که مربوط به جاده ابريشم است.

سعيد: نعم. توجد في الصحراء الايرانية عدة منازل قديمة متعلقة بالطريق الحريري.

المفردات: الجزء الثاني

منعش = دلپذير

يكون قد بقي = مانده باشد

صحراوي = کويري

كانوا يقيمون = اقامت مي کردند

بسهولة = به راحتي

ماء عذب = آب شيرين

يجذب إلي هناك = به آنجا مي کشاند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: فکر مي کنم گردشگران خارجي بسيار دوست دارند اين کاروانسراها را ببينند.

محمد: أَظَنُّ أَنَّ السِّيَاحَ الْأَجَانِبَ يُوَدُّونَ مُشَاهَدَةَ هَذِهِ الْمَنَازِلِ.

سعید: بَلَه. حَتَّى أَقَامَتِ فِي هَذِهِ الْكَارَوَانَسِرَاهَايِ قَدِيمِي، خِيَلِي دَلِيلِيَرِ اسْت.

سعید: أَجَل. حَتَّى الْإِقَامَةُ فِي هَذِهِ الْمَنَازِلِ الْقَدِيمَةِ مَنَعَشَهُ.

محمد: أَيَا الْكَارَوَانَسِرَايِي رَا مِي شَنَاسِي كِه اَز اَن دُورَانِ مَانَدِه بَاشَد؟

محمد: هَلْ تَعْرِفُ مَنَزَلًا يَكُونُ قَدْ بَقِيَ مِنْ ذَاكَ الْعَهْدِ؟

سعید: بَلَه. الْكَارَوَانَسِرَايِ مَرْنَجَابِ فِي مَنَاطِقَةِ كَوِيرِي رَا مِي شَنَاسِم. مَسَافِرَانِي كِه اَز خِرَاسَانِ بَه رِي وَ اَصْفَهَانِ مِي رَفْتَنَد، فِي هَذِهِ الْكَارَوَانَسِرَايِ أَقَامَتِ مِي كَرَدَنَد.

سعید: نَعَمْ. أَعْرِفُ مَنَزَلًا مَرْنَجَابِ فِي الْمَنَاطِقَةِ الصَّحْرَاوِيَةِ. الْمَسَافِرُونَ الَّذِينَ كَانُوا يَذْهَبُونَ مِنْ خِرَاسَانِ إِلَى رِي وَ اَصْفَهَانِ، كَانُوا يَقِيمُونَ فِي هَذَا الْمَنَزْلِ.

محمد: أَيَا كَرْدَشْكَرَانِ مِي تَوَانَنَدُ بَه رَاحَتِي بَه اَنجَا بَرُونَد؟

محمد: هَلْ يَسْتَطِيعُ السِّيَاحُ أَنْ يَذْهَبُوا بِسَهُولَةٍ إِلَى هُنَاكَ؟

سعید: الْبَتَّه. آبُ وَ هَوَايِ كَوِيرِي، زَيَّابِي وَ قَدَمَتِ الْكَارَوَانَسِرَايِ وَ آبُ شِيرِينِ اَن، مَسَافِرَانِ وَ كَرْدَشْكَرَانِ زَيَّادِي رَا بَه اَنجَا مِي كَشَانَد.

سعید: طَبَعًا. فَالْجَوَّ الصَّحْرَاوِيِ وَجَمَالُ الْمَنَزْلِ وَ قَدَمُهُ وَ مَآوُهِ الْعَذْبِ، يَجْذِبُ مَسَافِرِينَ وَ سَيَّاحًا كَثِيرِينَ إِلَى هُنَاكَ.

نَدْعُوكُمْ الْآنَ مُسْتَمْعِنِينَ الْأَعْزَاءَ لِلِاسْتِمَاعِ إِلَى الْحَوَارِ بِالْفَارْسِيَةِ.

سعید: أَيَا مِي دَانِي فِي اطْرَافِ جَادِهِ اِبْرِيشْمِ، الْكَارَوَانَسِرَاهَايِ زَيَّادِي وَجُودِ دَاشْتِه اسْت؟

محمد: الْكَارَوَانَسِرَايِ چَيْسْت؟

سعید: الْكَارَوَانَسِرَايِ مِثْلُ هَتَلِ هَايِ امْرُوزِ اسْت. مَسَافِرَانِ جَادِهِ اِبْرِيشْمِ، شَبَهَا فِي الْكَارَوَانَسِرَاهَايِ اسْتِرَاحَتِ مِي كَرَدَنَد.

محمد: أَيَا آثَارِي اَز اَيْنِ الْكَارَوَانَسِرَاهَايِ بَرِ جَايِ مَانَدِه اسْت؟

سعید: بَلَه. فِي كَوِيرِ اِيْرَانِ چَنْدِ الْكَارَوَانَسِرَايِ قَدِيمِي وَجُودِ دَارْدُ كِه مُرَبُوطٌ بَه جَادِهِ اِبْرِيشْمِ اسْت.

محمد: فِكْرُ مِي كَنَمُ كَرْدَشْكَرَانِ خَارْجِي بَسِيَّارِ دُوسْتِ دَارَنَدِ اَيْنِ الْكَارَوَانَسِرَاهَايِ رَا بَبِينَنَد.

سعید: بَلَه. حَتَّى أَقَامَتِ فِي هَذِهِ الْكَارَوَانَسِرَاهَايِ قَدِيمِي، خِيَلِي دَلِيلِيَرِ اسْت.

محمد: أَيَا الْكَارَوَانَسِرَايِي رَا مِي شَنَاسِي كِه اَز اَن دُورَانِ مَانَدِه بَاشَد؟

سعید: بَلَه. الْكَارَوَانَسِرَايِ مَرْنَجَابِ فِي مَنَاطِقَةِ كَوِيرِي رَا مِي شَنَاسِم. مَسَافِرَانِي كِه اَز خِرَاسَانِ بَه رِي وَ اَصْفَهَانِ مِي رَفْتَنَد، فِي هَذِهِ الْكَارَوَانَسِرَايِ أَقَامَتِ مِي كَرَدَنَد.

محمد: أَيَا كَرْدَشْكَرَانِ مِي تَوَانَنَدُ بَه رَاحَتِي بَه اَنجَا بَرُونَد؟

سعید: الْبَتَّه. آبُ وَ هَوَايِ كَوِيرِي، زَيَّابِي وَ قَدَمَتِ الْكَارَوَانَسِرَايِ وَ آبُ شِيرِينِ اَن، مَسَافِرَانِ وَ كَرْدَشْكَرَانِ زَيَّادِي رَا بَه اَنجَا مِي كَشَانَد.

حوار حول طريق آخر قديم يسمى "جاده شاهي" أي: الجادة الملكية "الطريق الملكي"، ونتعلّم مفردات وعبارات فارسية.

المفردات: الجزء الاول

وضع = وضعت

هل لديك معلومات؟ آیا اطلاع داري؟

ألفان وخمس مائة سنة = دو هزار و پانصد سال

كانوا يحكمون = حكومت مي كردند

أشهر = معروفترین

نمط = شیوه

كان رائجاً = رایج بوده است

رزمة = بسته

كان قد أحدث = ایجاد کرده بود

شبكة بریدية = شبکه پستی

آمن = ایمن

الحوار: الجزء الاول.

سعید: آیا در مورد حکومت هخامنشیان و وضعیت ایران در آن زمان، اطلاعي داري؟

سعید: هل لديك معلومات حول حكومة الإخمينيين ووضع إيران في ذلك الزمان؟

محمد: بله. مي دانم كه هخامنشیان دو هزار و پانصد سال پیش بر ایران حكومت مي كردند.

محمد: نعم. أعلم أن الإخمينيين كانوا يحكمون إيران قبل ألفين وخمس مئة سنة.

سعید: كوروش، معروف ترین پادشاه آن دوره است. در زمان او، پست به شیوه امروزي رایج بوده است.

سعید: كورش، أشهر ملوك ذلك العصر. في عصره كان البريد رائجاً علي نمط يومنا هذا.

محمد: چگونه؟

محمد: كيف؟

سعید: مي داني كه ایران در زمان هخامنشیان بسیار بزرگتر از ایران امروز بوده است.

سعید: تعلم أن إيران في زمن الإخمينيين كانت أكبر بكثير من إيران اليوم.

محمد: پس براي ارسال نامه ها وبسته ها، شبکه پستي ایجاد کرده بودند؟

محمد: إذن لأجل إرسال الرسائل والبرم، كانوا قد أحدثوا شبكة بریدية؟

سعید: بله. مهمتر از همه، نامه های اداری و حکومتی بود. برای ارسال نامه ها، راههای ایمن و مناسب، لازم بود.

سعید: أجل. أهم من كل شيء، الرسائل الإدارية والحكومية. ولأجل إرسال الرسائل، كانت هناك حاجة إلى طرق آمنة ومناسبة.

المفردات: الجزء الثاني

تريد أن تتحدث = می خواهی صحبت کنی

الطريق الملكي = جاده شاهي

أمر = فرمان

ألفان وأربعمائة كيلومتر = دو هزار و چهارصد كيلومتر

كان طويلاً = طولاني بود

لا عجب فيه = تعجبي ندارد

كان يصل = متصل می کرده است

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: فهميدم، می خواهی درباره راه های ایران حرف بزنی.

محمد: فهمتُ، اُنْكَ تريد أن تتحدث عن الطرق الإيرانية.

سعید: بله. مهمترین و معروف ترین راه باستانی ایران، جاده شاهي نام دارد.

سعید: أجل. أهم وأشهر الطرق الإيرانية القديمة، هو الجادة الملكية.

محمد: آیا این جاده مخصوص پادشاهان هخامنشی بوده است؟

محمد: هل هذه الجادة كانت خاصة بملوك الإخمينيين؟

سعید: نه. شاید به این دلیل به آن جاده شاهي می گفتند که به فرمان کوروش ساخته شده است. طول این جاده ۲۴۰۰ کیلومتر بوده است.

سعید: لا. ربّما كانوا يطلقون علي هذه الجادة اسم الجادة الملكية، لأنها أنشئت بأمر من كورش. كان طول هذه الجادة ألفين وأربعمائة كيلومتر.

محمد: این راه چقدر طولانی بوده! البته تعجبی ندارد، چون ایران در آن زمان بسیار بزرگ بوده است.

محمد: کم كان طويلاً هذا الطريق! طبعاً لا عجب في ذلك، لأنّ إيران كانت وسيعاً جداً في ذلك الزمن.

سعید: بله. این راه یکی از بندرهای یونان را به شهر سارد در ایران متصل می کرده است.

سعید: أجل. هذا الطريق كان يصل أحد الموانئ اليونانية بمدينة سارد الإيرانية.

ندعوكم الآن مستمعينا الأعزاء للاستماع إلي الحوار بالفارسية.

سعید: آیا در مورد حکومت هخامنشیان وضعیت ایران در آن زمان، اطلاعی داری؟

محمد: بله. می دانم که هخامنشیان دو هزار و پانصد سال پیش بر ایران حکومت می کردند.

سعید: کوروش، معروف ترین پادشاه آن دوره است. در زمان او، پست به شیوه امروزی رایج بوده است.

محمد: چگونه؟

سعید: می دانی که ایران در زمان هخامنشیان بسیار بزرگتر از ایران امروز بوده است.

محمد: پس برای ارسال نامه ها وبسته ها، شبکه پستی ایجاد کرده بودند؟

سعید: بله. مهمتر از همه، نامه های اداری و حکومتی بود. برای ارسال نامه ها، راههای ایمن و مناسب، لازم بود.

محمد: فهمیدم، می خواهی درباره راه های ایران حرف بزنی.

سعید: بله. مهمترین و معروف ترین راه باستانی ایران، جاده شاهی نام دارد.

محمد: آیا این جاده مخصوص پادشاهان هخامنشی بوده است؟

سعید: نه. شاید به این دلیل به آن جاده شاهی می گفتند که به فرمان کوروش ساخته شده است. طول این جاده ۲۴۰۰ کیلومتر بوده است.

محمد: این راه چقدر طولانی بوده! البته تعجبی ندارد، چون ایران در آن زمان بسیار بزرگ بوده است.

سعید: بله. این راه یکی از بندرهای یونان را به شهر سارد در ایران متصل می کرده است.

۱۴۶

الطرق الحديثة والسريعة في إيران

حوار حول الطرق الحديثة والسريعة في إيران ولنتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.

المفردات: الجزء الاول

برأي= به نظر من

الطريق السريع= آزاد راه

حافلة= اتوبوس

استمتعت= لذت بردم

سيارة خصوصية= خودروی شخصی

لحسن الحظ= خوشبختانه

متوفر= فراهم شده است

أنا أتذكر= من یادم هست

جنباً إلى جنب= کنار هم

توفير= فراهم شدن

راحة= آسایش

الحوار: الجزء الاول

محمد: وضعت كنوني جاده هاي ايران چگونه است؟

محمد: كيف هو وضع الطرق في إيران حالياً؟

سعيد: به نظر من وضعیت جاده هاي ايران مناسب است.

سعيد: برآيي وضع الطرق في إيران مناسب.

محمد: من چند بار با اتوبوس به شهرهاي مختلف ايران سفر كردم و بسيار لذت بردم.

محمد: أنا سافرت بالحافلة عدة مرات إلى مدن إيرانية مختلفة، واستمتعت كثيراً.

سعيد: من هم سفر با اتوبوس و خودروی شخصی را بسیار دوست دارم. خوشبختانه در طول جاده ها، امکانات رفاهي خوبی فراهم است.

سعيد: أنا أيضاً أحب السفر كثيراً بالحافلة والسيارة الخصوصية. لحسن الحظ هناك إمكانيات رفاهية جيدة متوفرة على طول الطرق.

محمد: راست است. من در چندین نقطه مسیر، مسجد، رستوران و مسافرخانه را در کنار هم دیدم.

محمد: صحيح. أنا شاهدت في العديد من نقاط المسير، مساجد ومطاعم وفنادق جنباً إلى جنب.

سعيد: برای فراهم شدن آسایش بیشتر مسافران، این خدمات در نظر گرفته شده است.

سعيد: لقد أخذت هذه الخدمات بعين الاعتبار لأجل توفير راحة أكثر للمسافرين.

المفردات: الجزء الثاني

إلى حدّما= تا حدی

مبلّط، معبّد= آسفالتنه

سنة ألف وتسع مئة وإحدى عشرة.= سال ۱۹۱۱

عريض= پهن

إزدیاد= زیاد شدن

كان يستوجب= ايجاب می کرد

الطريق السريع= بزرگراه

جزء صغير= بخش کوچکی

نساfer= سفر کنیم

الحوار: الجزء الثاني

محمد: آيا جاده هاى كنونى در همان مسير جاده هاى قديمى است؟

محمد: هل الطرق الحالية تقع على نفس مسير الطرق القديمة؟

سعيد: تا حدى. اولين جاده آسفالته در سال ۱۹۱۱ در ايران ساخته شد كه در واقع همان مسير عبور كاروان ها را پهن و نوسازي كردند.

سعيد: الى حذما. فتح اول طريق مبلط في ايران عام ألف وتسع مئة وأحد عشر، هو في الواقع مسير القوافل الذي وسعوه وجددوه.

محمد: مسلماً زياد شدن اتومبيلها و نياز به راه هاي ماشين رو، اين را ايجاب مى كرد.

محمد: المسلم به هو أن ازدياد السيارات والحاجة إلى طرق خاصة بها كان يستوجب ذلك.

سعيد: اكنون حتى روستاهای ايران، جاده هاى مناسب دارند و آزاد راه هاى زيادى نيز در ايران وجود دارد.

سعيد: حتى القرى الإيرانية لها حالياً طرق مناسبة. في ايران طرق سريعة كثيرة أيضاً.

محمد: مثل بزرگراه تهران- قم.

محمد: مثل الطريق السريع بين طهران و قم.

سعيد: بزرگراه تهران- قم، بخش کوچکی از آزاد راه هاى ايران است.

سعيد: الطريق السريع بين طهران و قم جزء صغير من الطرق السريعة في ايران.

محمد: بله. شنیده ام كه از تهران مى توانيم با آزاد راه هاى ايمن و جديد به مشهد، اصفهان و يا تبريز سفر كنيم.

محمد: أجل. قد سمعت أننا نستطيع السفر في الطرق السريعة الآمنة والحديثة من طهران إلى مشهد أو إصفهان أو تبريز.

ندعوكم الآن للإستماع للحوار بالفارسية.

محمد: وضعیت كنوني جاده هاي ايران چگونه است؟

سعيد: به نظر من وضعیت جاده هاي ايران مناسب است.

محمد: من چند بار با اتوبوس به شهرهاي مختلف ايران سفر كردم و بسيار لذت بردم.

سعيد: من هم سفر با اتوبوس و خودروى شخصى را بسيار دوست دارم. خوشبختانه در طول جاده ها، امكانات رفاهي خوبى فراهم است.

محمد: راست است. من در چندين نقطه مسير، مسجد، رستوران و مسافرخانه را در كنار هم ديدم.

سعيد: برای فراهم شدن آسائش بيشتر مسافران، اين خدمات در نظر گرفته شده است.

محمد: آيا جاده هاى كنونى در همان مسير جاده هاى قديمى است؟

سعيد: تا حدى. اولين جاده آسفالته در سال ۱۹۱۱ در ايران ساخته شد كه در واقع همان مسير عبور كاروان ها را پهن و نوسازي كردند.

محمد: مسلماً زیاد شدن اتومبیلها و نیاز به راه های ماشین رو، این را ایجاب می کرد.
سعید: اکنون حتی روستاهای ایران، جاده های مناسب دارند و آزاد راه های زیادی نیز در ایران وجود دارد.
محمد: مثل بزرگراه تهران- قم.
سعید: بزرگراه تهران- قم، بخش کوچکی از آزاد راه های ایران است.
محمد: بله. شنیده ام که از تهران می توانیم با آزاد راه های ایمن و جدید به مشهد، اصفهان و یا تبریز سفر کنیم.

۱۴۷

السکک الحديدية في ايران
حوار حول السکک الحديدية في ايران ونتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.

المفردات: الجزء الاول

السکک الحديدية= راه هن

وافي= چندان

مائة وعشرون= یکصد و بیست (۱۲۰)

مدينة ري= شهر ري

مدينة كبيرة= کلان شهر

ثمانية لاف وسبع مائة = هشت هزار و هفتصد (۸۷۰۰) متر

الحوار: الجزء الاول

محمد: يا در راه هن تهران کار مي کنی؟

محمد: هل تعمل في سکک حديدية طهران؟

مسعود: بله. من کارمند راه هن هستم.

مسعود: نعم. أنا موظف في السکک الحديد.

محمد: من در مورد راه هن ايران چندان اطلاع ندارم.

محمد: أنا ليست لديّ معلومات وافية عن السکک الحديدية في ايران.

مسعود: راه هن ايران حدود ۱۲۰ سال قدمت دارد. قديمي ترين راه هن ايران، بين تهران و شهر ري ساخته شد.

مسعود: قدم السکک الحديد في ايران هو مائة وعشرون عاماً. أقدم السکک الحديد في ايران أنشئ بين طهران ومدينة ري.

محمد: أما اکنون شهر ري، بخشي از کلان شهر تهران است.

محمد: لكن مدينة ري الن، جزء من مدينة طهران الكبيرة.

مسعود: بله. اما ن زمان، طول اين راه هن ۸۷۰۰ متر بود.

مسعود: أجل. لكن في ذلك الزمن، كان طول هذه السكك الحديدية ثمانية لاف وسبع مائة متر.

المفردات: الجزء الثاني

عام = سراسري

لم ينشأ = ساخته نشده بود

سنة ألف وتسع مائة وثمان وثلاثين = سال ۱۹۳۸

ألف وأربع مائة كيلومتر = يك هزار وچهارصد (۱۴۰۰) كيلومتر

متناول = دسترسي

قطار كهربائي = قطار برقي

يعمل = فعاليت مي كند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: اين راه هن خيلي طولاني نبود!

محمد: السكك الحديد هذه لم تكن طويلة جداً!

مسعود: نه. پس از ن نیز بين چند شهر ديگر خطوط راه هن ساخته شد.

مسعود: لا. بعد ذلك أيضاً أنشئت خطوط للسكك الحديدية بين عدة مدن أخرى.

محمد: راه هن سراسري ايران كي ساخته شد؟

محمد: متي أنشئت السكك الحديدية الايرانية العامة؟

مسعود: در سال ۱۹۳۸ راه هن سراسري افتتاح شد.

مسعود: في عام ألف وتسع مائة وثمان وثلاثين افتتحت السكك الحديد العامة.

محمد: يا طول ن خيلي زياد است؟

محمد: هل طولها مديد جداً؟

مسعود: بله. حدود ۱۴۰۰ كيلومتر است.

مسعود: نعم. طولها حوالي ألف وأربع مائة كيلومتر.

محمد: يا شهرهاي مختلفي به راه هن دسترسي دارند؟

محمد: هل السكك الحديدية في تناول المدن المختلفة؟

مسعود: بله. حتي در چند مسير، قطار برقي فعاليت مي كند.

مسعود: نعم، حتي هناك قطار كهربائي يعمل في عدة مسارات.

نستمع الن للحوار بالفارسية.

محمد: يا در راه هن تهران كار مي كني؟

مسعود: بله. من كارمند راه هن هستم.

محمد: من در مورد راه هن ايران چندان اطلاع ندارم.

مسعود: راه هن ايران حدود ۱۲۰ سال قدمت دارد. قديمي ترين راه هن ايران، بين تهران و شهر ري ساخته شد.

محمد: اما اكنون شهر ري، بخشي از كلان شهر تهران است.

مسعود: بله. اما ن زمان، طول اين راه هن ۸۷۰۰ متر بود.

محمد: اين راه هن خيلي طولاني نبود!

مسعود: نه. پس از ن نيز بين چند شهر ديگر خطوط راه هن ساخته شد.

محمد: راه هن سراسري ايران كي ساخته شد؟

مسعود: در سال ۱۹۳۸ راه هن سراسري افتتاح شد.

محمد: يا طول ن خيلي زياد است؟

مسعود: بله. حدود ۱۴۰۰ كيلومتر است.

محمد: يا شهرهاي مختلفي به راه هن دسترسي دارند؟

مسعود: بله. حتي در چند مسير، قطار برقي فعاليت مي كند.

۱۴۸

جسر تاريخي خاص بالسكك الحديدية في ايران

حول جسر تاريخي خاص بالسكك الحديدية في ايران ونتعلّم مفردات وعبارات فارسية جديدة.

المفردات: الجزء الاول

جسر فرسك= پل ورسك

مأثرة= شاهكار

فجوة= شكاف

سلسلة جبال= رشته كوه

بعيد= دور

مئتان وخمسون كيلومتراً= دويست وپنجاه كيلومتر

في أي زمن= در چه زماني

سنة ألف وتسع مائة وست وثلاثين= سال هزار و نهصد و سي و شش

مهندسون = مهندسان

الحوار: الجزء الاول

مسعود: يكي از شاهكارهاي راه آهن ايران، پل ورسك است.

مسعود: إحدى مآثر السكك الحديدية الإيرانية هي جسر فرسك.

محمد: پل ورسك؟ اين پل كجاست؟

محمد: جسر فرسك؟ أين هو هذا الجسر؟

مسعود: اين پل در شكاف بين دو كوه از رشته كوه هاي البرز ساخته شده است.

مسعود: هذا الجسر مبني في شعب بين جبلين من سلسلة جبال البرز.

محمد: آیا اين پل از تهران خيلي دور است؟

محمد: هل هذا الجسر بعيد جداً عن طهران؟

مسعود: نه خيلي. حدود ٢٥٠ كيلومتر.

مسعود: ليس كثيراً. حوالي مائتين وخمسين كيلومتراً.

محمد: اين پل در چه زماني ساخته شده است؟

محمد: في أي زمن بني هذا الجسر؟

مسعود: اين پل در سال ١٩٣٦ توسط مهندسان خارجي و ايراني ساخته شده است.

مسعود: هذا الجسر مبني في عام ألف وتسع مائة وستة وثلاثين، بيد مهندسين أجانب وايرانيين.

المفردات: الجزء الثاني

جنب = کنار

مواد بناء معتادة = مصالح معمولي

رمل = شن

إسمنت = سیمان

مائة وعشرة أمتار = ١١٠ متر

أعلي = بالاتر

قاع = كف

وادي = دره

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: چرا به این پل ورسك مي گویند؟

محمد: لماذا يسمون هذا الجسر فرسك؟

مسعود: ورسك نام روستايي است كه در کنار پل قرار دارد.

مسعود: فرسك اسم قرية تقع إلي جانب الجسر.

محمد: چرا به نظر شما این پل يك شاهكار است؟

محمد: لماذا هذا الجسر برأيكم ماثرة؟

مسعود: چون از مصالح معمولي مثل سیمان و شن و آجر ساخته شده و ۱۱۰ متر بالاتر از كف دره است.

مسعود: لأنه مبني بمواد البناء المعتادة مثل الإسمنت والرمل والأجر ويعلو مئة وعشرة أمتار عن قاع الوادي.

محمد: آیا هنوز هم قطاري از روي این پل عبور مي کند؟

محمد: هل ما زال يمر قطار من علي هذا الجسر؟

مسعود: البته. اگر دوست داري، رويي از این پل بازدید مي كنيم.

مسعود: طبعاً. إن أحببت، زرنا هذا الجسر يوماً.

ندعوكم الآن أعزائي إلي الإستماع للحوار بالفارسية.

مسعود: يكي از شاهكارهاي راه آهن ايران، پل ورسك است.

محمد: پل ورسك؟ این پل كجاست؟

مسعود: این پل در شكاف بين دو كوه از رشته كوه هاي البرز ساخته شده است.

محمد: آیا این پل از تهران خيلي دور است؟

مسعود: نه خيلي. حدود ۲۵۰ كيلومتر.

محمد: این پل در چه زماني ساخته شده است؟

مسعود: این پل در سال ۱۹۳۶ توسط مهندسان خارجي و ايراني ساخته شده است.

محمد: چرا به این پل ورسك مي گویند؟

مسعود: ورسك نام روستايي است كه در کنار پل قرار دارد.

محمد: چرا به نظر شما این پل يك شاهكار است؟

مسعود: چون از مصالح معمولي مثل سیمان و شن و آجر ساخته شده و ۱۱۰ متر بالاتر از كف دره است.

محمد: آیا هنوز هم قطاري از روي این پل عبور مي کند؟

مسعود: البته. اگر دوست داري، روزي از اين پل بازديد مي كنيم.

۱۴۹

تاريخ الطيران في ايران

حوار حول تاريخ الطيران في ايران، ونتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الاول

مطار = فرودگاه

سنة ألف وتسع مئة وثمان وثلاثين = سال ۱۹۸۳ (هزار ونهصد و هشتاد و نه)

قبل سنوات = سالها قبل

طيران = پرواز

كانوا يطيرون = پرواز می کردند

كانوا يهبطون = می نشستند

مسطح = صاف

مستو = هموار

كانوا يهبطون = فرود می مدند

سنة ألف وتسع مئة وثلاث وعشرين = سال ۱۹۲۳ (هزار ونهصد و بيست و سه)

مجموعة من الشباب = گروهی از جوانان

طيار = خلبان

قيادة طائرات = خلبانی

قضوا = طی کردند

الحوار: الجزء الاول.

محمد: يا فرودگاه مهرباد قديمی ترين فرودگاه ايران است؟

محمد: هل مطار مهرباد أقدم مطار في ايران؟

حميد: فرودگاه مهرباد در سال ۱۹۳۸ افتتاح شد. قبل از ن هم هواپيماها در ايران پرواز می کردند.

حميد: مطار مهرباد دشن في عام ألف وتسع مئة وثمانية وثلاثين. قبل ذلك أيضاً كانت الطائرات تطير في ايران.

محمد: اين هواپيماها كجا مي نشستند؟

محمد: اين كانت هذه الطائرات تهبط؟

حميد: اين هواپيماها در زمين صاف و همواري در اطراف تهران فرود می مدند.

حميد: كانت هذه الطائرات تهبط على أرض مسطحة ومستوية في أطراف طهران.

محمد: اولین پرواز ایرانیان کی انجام شد؟

محمد: متی نفذ أول طيران للإيرانيين؟

حمید: در سال ۱۹۲۳ و بعد از اینکه گروهی از جوانان ایرانی دوره آموزشی خلبانی را در روسیه و فرانسه طی کردند.

حمید: في عام ألف وتسع مئة وثلاثة وعشرين، وبعد أن قضى مجموعة من الشباب الإيرانيين دورة قيادة الطائرات في روسيا وفرنسا.

المفردات: الجزء الثاني

بخصوص = در خصوص

صنع = ساخت

صناعة = صنعت

نسبياً = نسبتاً

سنة ألف وتسع مئة وخمس وثلاثين = سال ۱۹۳۵ (هزار و نهصد و سی و پنج)

قبل بضع سنوات = چند سال پیش

أربعون كيلومتراً = چهل کیلومتر

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: یا در خصوص ساخت هواپیما و قطعات ن، کارخانه ای در ایران وجود دارد؟

محمد: هل يوجد في إيران مصنع خاص بصناعة الطائرات وقطعها؟

حمید: بله. این صنعت در ایران نسبتاً قدیمی است و از سال ۱۹۳۵ وجود داشته است.

حمید: نعم. هذه الصناعة قديمة نسبياً في إيران وكانت موجودة من عام ألف وتسعمئة وخمسة وثلاثين.

محمد: شهر تهران چند فرودگاه بین المللی وجود دارد؟

محمد: كم مطاراً دولياً في مدينة طهران؟

حمید: دو فرودگاه. فرودگاه مهرباد و فرودگاه امام خمینی که چند سال پیش افتتاح شد.

حمید: مطاران. مطار مهرباد، ومطار الإمام الخميني الذي دشن قبل بضع سنوات.

محمد: فرودگاه امام خمینی کجاست؟

محمد: أين هو مطار الإمام الخميني؟

حمید: فرودگاه در چهل کیلومتری غرب تهران واقع شده است.

حمید: هذا المطار على بعد أربعين كيلومتراً جنوب طهران.

ندعوكم الن إلى الإستماع للحوار بالفارسية.

محمد: یا فرودگاه مهرباد قدیمی ترین فرودگاه ایران است؟

حمید: فرودگاه مهرباد در سال ۱۹۳۸ افتتاح شد. قبل از ن هم هواپیماها در ایران پرواز می کردند.

محمد: این هواپیماها کجا می نشستند؟

حمید: این هواپیماها در زمین صاف و همواری در اطراف تهران فرود می آمدند.

محمد: اولین پرواز ایرانیان کی انجام شد؟

حمید: در سال ۱۹۲۳ و بعد از اینکه گروهی از جوانان ایرانی دوره آموزشی خلبانی را در روسیه و فرانسه طی کردند.

محمد: یا در خصوص ساخت هواپیما و قطعات ن، کارخانه ای در ایران وجود دارد؟

حمید: بله. این صنعت در ایران نسبتاً قدیمی است و از سال ۱۹۳۵ وجود داشته است.

محمد: شهر تهران چند فرودگاه بین المللی وجود دارد؟

حمید: دو فرودگاه. فرودگاه مهرباد و فرودگاه امام خمینی که چند سال پیش افتتاح شد.

محمد: فرودگاه امام خمینی کجاست؟

حمید: فرودگاه در چهل کیلومتری غرب تهران واقع شده است.

۱۵۰

الطيران في ايران

حوار حول الطيران في ايران ولنتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الاول

مضيف = مهماندار

برأبي = به نظرم

مهنتي = شغلم

الخطوط الجوية الإيرانية = ایران ایر

مثير = هیجان آور

إلي جانب = در کنار

أجلس = می نشینم

حتي الآن = تا به حال

حيناً = گاه

مكتبة = کتابخانه

أكتب= مي نویسم

الحوار: الجزء الاول.

محمد: شنيدم كه تو مهماندار هواپيما هستي. به نظرم شغل جالبی است.

محمد: سمعت أنك مضيضة في الطائرات. إنها برأبي مهنة رائعة.

خانم احمدي: بله. من مهماندار شركة ايران ایر هستم و شغلم را دوست دارم.

السيدة أحمدي: أجل أنا مضيضة في شركة الخطوط الجوية الايرانية وأحب مهنتي.

محمد: بيشتر مردم نیز شغل تو را جالب، متنوع و هیجان آور می دانند.

محمد: أغلب الناس يعتبرون مهنتك رائعة ومنوعة ومثيرة.

خانم احمدي: من در کنار این شغل، دوست دارم گاه در کتابخانه ای بنشینم و مقالات علمی بنویسم.

السيدة أحمدي: أنا إلي جانب هذه المهنة، أود أن أجلس حيناً في مكتبة وأكتب مقالات علمية.

محمد: آیا تا به حال این کار را کرده ای؟

محمد: هل فعلت ذلك حتي الآن؟

خانم احمدي: بله. هر وقت فرصت پیدا می کنم، در مورد شغل خودم مطالبی را می نویسم.

السيدة أحمدي: نعم. كلما سنحت لي الفرصة، أكتب معلومات عن مهنتي.

المفردات: الجزء الثاني

مانه = صد

ستة وثلاثون= سي و شش (٣٦)

إثنا عشر= دوازده (١٢)

ضخم= پهن پیکر

إلي أي حد= تا چه اندازه

آلاف = هزاران

سنوياً، علي مدار سنة= در طول سال

ملايين= میلیونها

مولع = علاقمند هستي

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: معلوم است اطلاعات کاملی در مورد فرودگاه های ایران داری!

محمد: معلوم آنّ لديك معلومات كاملة عن المطارات الإيرانية!

خانم احمدي: بله. ایران بیش از صد فرودگاه دارد که ۳۶ فرودگاه آن بین المللی است.

السيدة أحمدي: أجل. لإيران أكثر من مائة مطار، وستة وثلاثون منها دولية.

محمد: آیا همه این فرودگاه های بین المللی بزرگ هستند؟

محمد: هل كل هذه المطارات الدولية كبيرة؟

خانم احمدي: نه همه. فقط در ۱۲ فرودگاه، هواپیماهای پهن پیکر می توانند بنشینند.

السيدة أحمدي: ليس كلها. الطائرات الضخمة تستطيع أن تهبط في إثني عشر مطاراً فقط.

محمد: مردم ایران تا چه اندازه سفر با هواپیما را دوست دارند؟

محمد: إلي أي حدّ يحب ناس ایران السفر بالطائرات؟

خانم احمدي: در ایران هزاران پرواز در طول سال انجام می شود و میلیونها نفر با هواپیما سفر می کنند.

السيدة أحمدي: آلاف الرحلات الجوية تتم في ایران علي مدار السنة وملايين الانفس يسافرون بالطائرات.

نستمع الآن إلي الحوار بالفارسية.

محمد: شنیدم که تو مهماندار هواپیما هستی. به نظرم شغل جالبی است.

خانم احمدي: بله. من مهماندار شرکت ایران ایر هستم و شغلم را دوست دارم.

محمد: بیشتر مردم نیز شغل تو را جالب، متنوع و هیجان آور می دانند.

خانم احمدي: من در کنار این شغل، دوست دارم گاه در کتابخانه ای بنشینم و مقالات علمی بنویسم.

محمد: آیا تا به حال این کار را کرده ای؟

خانم احمدي: بله. هر وقت فرصت پیدا می کنم، در مورد شغل خودم مطالبی را می نویسم.

محمد: معلوم است اطلاعات کاملی در مورد فرودگاه های ایران داری!

خانم احمدي: بله. ایران بیش از صد فرودگاه دارد که ۳۶ فرودگاه آن بین المللی است.

محمد: آیا همه این فرودگاه های بین المللی بزرگ هستند؟

خانم احمدي: نه همه. فقط در ۱۲ فرودگاه، هواپیماهای پهن پیکر می توانند بنشینند.

محمد: مردم ایران تا چه اندازه سفر با هواپیما را دوست دارند؟

خانم احمدي: در ایران هزاران پرواز در طول سال انجام می شود و میلیونها نفر با هواپیما سفر می کنند.

حوار حول الملاحة البحرية في إيران، ونتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الاول

يا ليت = ای کاش

هلم = بيايي

سنذهب = خواهيم رفت

أنت تعلم = تو می دانی

سفرتکم = سمرتان

يستغرق = طول می کشد

سبعة ايام = ۷ روز

نسافر = سفر مي كنيم

تقضون وقتاً ممتعاً = به شما خوش مي گذرد

تضعون = مي گذاريد

نأخذ = مي بريم

الحوار: الجزء الاول.

علي: ای کاش با ما به بندر لنگه بيايي. از آنجا به جزيره کيش خواهيم رفت.

علي: ياليتك تأتي معنا الى ميناء لنكه. سنذهب من هناك الى جزيرة كيش.

محمد: تو می دانی من وقت کافی ندارم. سمرتان چند روز طول مي کشد؟

محمد: أنت تعلم أنا ليس لدي وقت كاف. كم يوماً تستغرق سمرتكم؟

علي: حدود ۷ روز. ما با ماشين به بندر لنگه می رويم و از آنجا با کشتی به جزيره کيش سفر می كنيم.

علي: حوالي سبعة أيام. نحن نذهب الى ميناء لنكه بالسيارة ومن هناك نسافر الى جزيرة كيش بالباخرة.

محمد: مطمئنم به شما خوش می گذرد.

محمد: أنا واثق من بأنكم تقضون وقتاً ممتعاً.

علي: من سفر با کشتی را خیلی دوست دارم. اين اولین تجربه من است.

علي: أنا أحب السفر بالباخرة كثيراً. هذه أول تجربة لي.

محمد: بله سفر با کشتی عالی است. ماشينتان را کجا می گذاريد؟

محمد: أجل. السفر بالباخرة رائع. أين تضعون سيارتكم؟

علي: ماشين را هم با همان کشتی به جزيره کيش می بريم.

علي: نأخذ السيارة أيضاً في نفس الباخرة الى جزيرة كيش.

المفردات: الجزء الثاني

الملاحة البحرية = كشتيرانى

باخرة سفر = كشتى مسافرتى

بحر الخزر = درياى خزر

يمكن السفر = مي توان سفر كرد

شحن = حمل بار

يترددون = تردد مى كنند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آيا با كشتى بزرگي به جزيره كيش مى رويد؟

محمد: هل تذهبون الى جزيرة كيش بباخرة كبيرة؟

علي: بله. با كشتى شركت والفجر. اين شركت كشتيهائى بزرگي دارد.

علي: نعم. بباخرة شركة والفجر. لهذه الشركة بواخر كبيرة.

محمد: آيا با اين كشتيها به سفرهاي خارجي هم مي توان رفت؟

محمد: هل يمكن السفر الى الخارج أيضاً بهذه البواخر؟

علي: بله. ولى فقط به كشورهاي خليج فارس.

علي: نعم. لكن فقط الى دول الخليج الفارسي.

محمد: آيا از درياى خزر هم مى توان با كشتى به روسيه سفر كرد؟

محمد: هل يمكن السفر بالباخرة الى روسيا أيضاً عبر بحر الخزر؟

علي: نه. متأسفانه فقط كشتيهاى حمل بار بين ايران وروسيا تردد مى كنند.

علي: لا. للأسف أن بواخر الشحن فقط تتردد بين ايران وروسيا.

نستمع الآن اعزائي الى الحوار باللغة الفارسية.

علي: اى كاش با ما به بندر لنگه بيايي. از آنجا به جزيره كيش خواهيم رفت.

محمد: تو مى داني من وقت كافى ندارم. سَفَرَتان چند روز طول مي كشد؟

علي: حدود ۷ روز. ما با ماشين به بندر لنگه مى رويم و از آنجا با كشتى به جزيره كيش سفر مى كنيم.

محمد: مطمئنم به شما خوش می گذرد.

علی: من سفر با کشتی را خیلی دوست دارم. این اولین تجربه من است.

محمد: بله سفر با کشتی عالی است. ماشینتان را کجا می گذارید؟

علی: ماشین را هم با همان کشتی به جزیره کیش می بریم.

محمد: آیا با کشتی بزرگی به جزیره کیش می روید؟

علی: بله. با کشتی شرکت والفجر. این شرکت کشتیهای بزرگی دارد.

محمد: آیا با این کشتیها به سفرهای خارجی هم می توان رفت؟

علی: بله. ولی فقط به کشورهای خلیج فارس.

محمد: آیا از دریای خزر هم می توان با کشتی به روسیه سفر کرد؟

علی: نه. متأسفانه فقط کشتیهای حمل بار بین ایران و روسیه تردد می کنند.

۱۵۲

سيرة حياة الامام الخميني (رضوان الله عليه)

حوار عن سيرة حياة الامام الخميني (رضوان الله عليه) ونتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الاول

أي كتاب؟= چه کتابی؟

قد أنشد= سروده است

خمسون= پنجاه

شخصية بارزة= چهره ای برجسته

كان ملماً= آشنا بود

الحوار: الجزء الاول.

محمد: امروز يك كتاب بسيار جالب در كتابخانه دانشكده ديدم.

محمد: رأيتُ اليوم كتاباً رائعاً جداً في مكتبة الكلية.

علی: چه کتابی؟

علی: أي كتاب؟

محمد: ديوان أشعار امام خمینی.

محمد: ديوان أشعار الإمام الخميني.

علی: امام خمینی غیر از اشعار عرفانی، بیش از پنجاه رساله و کتاب در موضوعات مختلف دارد.

علی: عدا الأشعار العرفانية للإمام الخميني أكثر من خمسين رسالة وكتاب في موضوعات مختلفة.

محمد: امام خمینی در علوم دینی ومذهبی، شخصیتی بسیار برجسته است.

محمد: الامام الخميني شخصية بارزة جداً في العلوم الدينية والمذهبية.

علي: بله، امام خمینی به مسائل سیاسی جهان نیز آشنا بود.

علي: أجل، الامام الخميني كان ملماً بقضايا العالم السياسية أيضاً.

المفردات: الجزء الثاني

طفولة = کودکی

شبيبة = جوانی

فقد = از دست داد

تعلم = فراگیری

عند = نزد

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: آیا امام خمینی در يك خانواده روحانی به دنیا آمده است؟

محمد: هل ولد الامام الخميني في أسرة روحانية؟

علي: بله. پدر امام وبرادرش روحانی بودند.

علي: نعم. فقد كان أبوه وأخوه روحانيين.

محمد: دوست دارم درباره کودکی وجوانی امام خمینی بیشتر بدانم.

محمد: أود أن أعرف أكثر عن طفولة وشبيبة الامام الخميني.

علي: امام خمینی در سال ۱۹۰۲ در شهر خمین به دنیا آمد. و در کودکی پدر خود را از دست داد.

علي: ولد الامام الخميني في عام ألف وتسع مائة واثنين، وفي الطفولة فقد والده.

محمد: امام خمینی علوم اسلامی را در کجا آموخت؟

محمد: أين تعلم الامام الخميني العلوم الاسلامية؟

علي: امام خمینی علوم اسلامی را نزد اساتید بزرگ در شهرهای اراك و قم فرا گرفت.

علي: تعلم الامام الخميني العلوم الاسلامية عند أساتذة كبار في مدينتي اراك و قم.

نستمع الآن الى الحوار بالفارسية.

محمد: امروز يك كتاب بسيار جالب در كتابخانه دانشكده ديدم.

علی: چه كتابی؟

محمد: ديوان اشعار امام خمینی.

علی: امام خمینی غير از اشعار عرفانی، بيش از پنجاه رساله و كتاب در موضوعات مختلف دارد.

محمد: امام خمینی در علوم دينی و مذهبی، شخصیتی بسيار برجسته است.

علی: بله، امام خمینی به مسائل سياسی جهان نیز آشنا بود.

محمد: آيا امام خمینی در يك خانواده روحانی به دنيا آمده است؟

علی: بله. پدر امام و برادرش روحاني بودند.

محمد: دوست دارم درباره کودکی و جوانی امام خمینی بيشتر بدانم.

علی: امام خمینی در سال ۱۹۰۲ در شهر خمين به دنيا آمد. و در کودکی پدر خود را از دست داد.

محمد: امام خمینی علوم اسلامی را در كجا آموخت؟

علی: امام خمینی علوم اسلامی را نزد اساتيد بزرگ در شهرهای اراك و قم فرا گرفت.

۱۵۳

سيرة حياة مؤسس الجمهورية الإسلامية في ايران "الإمام الخميني (ره)"

حوار آخر عن سيرة حياة قائد الثورة الإسلامية / مؤسس الجمهورية الإسلامية في ايران "الإمام الخميني (رضوان الله تعالى عليه)"، وتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الاول

ناشط=فَعَال

ذو ذوق سليم، سليم الذوق= خوش ذوق

عهد= دوران

نال درجة الاجتهاد= به درجه اجتهاد رسيد

مارس الضغط=تَحْتِ فِشارِگُ داشت

عطل=تَعْطيل کرد

منع=مَمْنُوع کرد

إطلاع كثير= آگاهی زياد

توضيح= روشن شْدَن

سعوا= تلاش کردند

الحوار: الجزء الاول.

محمد: امام خميني از روحانيون فعال و خوش ذوق حوزه علميه قم بود.

محمد: كان الإمام الخميني من الروحانيين الناشطين وذوي الذوق السليم في الحوزة العلمية في قم.

علي: بله. او نزد اساتيد بزرگ علوم اسلامي را فرا گرفت و در دوره جواني به درجه اجتهاد رسيد.

علي: أجل فهو تعلم العلوم الإسلامية عند كبار الأساتذة ونال درجة الإجتهد في عهد الشبيبة.

محمد: در آن زمان، وضعیت ايران چگونه بود؟

محمد: كيف كان وضع ايران في ذلك الزمان؟

علي: در آن زمان، رضا خان بر ايران حاكم بود. او روحانيون را تحت فشار گذاشت، مجالس مذهبي را تعطيل و تدريس امور ديني را در مدارس ممنوع كرد.

علي: في ذلك الزمان كان رضاخان حاكماً علي ايران. ومارس الضغط علي الروحانيين وعطل المجالس الدينية ومنع تدريس الشؤون الدينية في المدارس.

محمد: پس لابد مردم ايران آگاهي زيادي درباره اسلام نداشتند.

محمد: إذن ما كان لدي الشعب الايراني معلومات كثيرة عن الإسلام!

علي: البته روحانيون بزرگي مثل آيت الله مدرس و امام خميني (رضوان الله عليه) براي روشن شدن حقايق، بسيار تلاش كردند.

علي: طبعاً سعي الروحانيون الكبار مثل آية الله المدرس والامام الخميني (رضوان الله عليهم) سعوا كثيراً لتوضيح الحقائق.

المفردات: الجزء الثاني

مولفات = آثار

قِيم = ارزشمند

في مجال = در زمینه

فضح = افشا كرد

أَلَف = تأليف كرد

نهضة = قيام

الخامس عشر من خرداد = ۱۵ خرداد

تبلور = شكل گرفت

قمعي = سرکوبگرانه

أعتقل = بازداشت شد

إثر ذلك = در پي آن

أعداء= دشمنان

وقع= به وقوع پیوست

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: امام خميني چه تلاشهايي كرد؟

محمد: ما هي المساعي التي قام بها الإمام الخميني؟

علي: امام خميني علاوه بر سخنراني، آثار ارزشمندی را در زمینه معرفي اسلام و افشاي سياستهاي رضا خان تأليف كرد.

علي: علاوة علي الخطب، ألّف الإمام الخميني مؤلّفات قيمة في مجال تعريف الاسلام وفضح سياسات رضاخان.

محمد: قیام ۱۵ خرداد چگونه شكل گرفت؟

محمد: كيف تبلورت نهضة الخامس عشر من خرداد؟

علي: اين قیام در پی سخنرانيهاي امام خميني درباره سياستهاي سرکوبگرانه رژیم محمد رضا شاه و بازداشت او به وقوع پیوست.

علي: وقعت هذه النهضة إثر خطب الإمام الخميني في فضح سياسات نظام محمد رضا شاه القمعية واعتقال الامام الخميني.

محمد: چرا امام با سياستهاي شاه مخالف بود؟

محمد: لماذا كان الإمام معارضاً لسياسات الملك؟

علي: چون اين سياستها، راه را براي سلطه دشمنان بر ايران باز مي كرد.

علي: لأنّ هذه السياسات كانت تفتح الطريق لهيمنة الأعداء علي ايران.

الآن نستمع إلي الحوار بالفارسية.

محمد: امام خميني از روحانيون فعال و خوش ذوق حوزه علميه قم بود.

علي: بله. او نزد اساتيد بزرگ علوم اسلامي را فرا گرفت و در دوره جواني به درجه اجتهاد رسيد.

محمد: در آن زمان، وضعيت ايران چگونه بود؟

علي: در آن زمان، رضا خان بر ايران حاکم بود. او روحانيون را تحت فشار گذاشت، مجالس مذهبي را تعطيل و تدريس امور ديني را در مدارس ممنوع كرد.

محمد: پس لابد مردم ايران آگاهي زيادي درباره اسلام نداشتند.

علي: البته روحانيون بزرگي مثل آيت الله مدرس و امام خميني (رضوان الله عليه) براي روشن شدن حقايق، بسيار تلاش کردند.

محمد: امام خميني چه تلاشهايي كرد؟

علي: امام خميني علاوه بر سخنراني، آثار ارزشمندی را در زمینه معرفي اسلام و افشاي سياستهاي رضا خان تاليف کرد.

محمد: قيام ۱۵ خرداد چگونه شكل گرفت؟

علي: اين قيام در پي سخنرانيهاي امام خميني درباره سياستهاي سرکوبگرانه رژيم محمد رضا شاه و بازداشت او به وقوع پيوست.

محمد: چرا امام با سياستهاي شاه مخالف بود؟

علي: چون اين سياستها، راه را براي سلطه دشمنان بر ايران باز مي کرد.

۱۵۴ سيرة حياة الإمام الخميني الدينية والسياسية

حوار آخر عن سيرة حياة الإمام الخميني الدينية والسياسية، ونتعلّم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الاول

عام ألف وثلاث مائة وإثنين وأربعين هجري شمسي = سال هزار و سيصد و چهل و دوهـش

إعتقل = دستگیر کرد

أطلق سراحه = آزاد شد

سجن = زندان

ماذا فعل؟ = چه کرد؟

ثانيةً = باز هم

نضال = مبارزه

واصل = ادامه داد

نَفِي = تبعید کرد

نُفِي = تبعید شد

الحوار: الجزء الاول.

علي: رژيم شاه امام را در خرداد سال ۱۳۴۲ هـ.ش دستگیر کرد، ولي پس از مدتي از زندان آزاد شد.

علي: إعتقل نظام الشاه الإمام في خرداد عام ألف وثلاث مائة وإثنين وأربعين، لكن أطلق سراحه من السجن بعد مدة.

محمد: امام بعد از آزاد شدن چه کرد؟

محمد: ماذا فعل الإمام بعد اطلاق سراحه؟

علي: باز هم با سياستهاي ضد اسلامي رژيم شاه، مخالفت کرد.

علي: واصل ثانيةً معارضة سياسات نظام الشاه المعادية للإسلام.

محمد: پس امام خميني، به مبارزات خود ادامه داد.

محمد: إذن واصل الإمام الخميني نضاله.

علي: بله. به همین خاطر، رژیم شاه امام را در آبان سال ۱۳۴۳ به ترکیه تبعید کرد.

علي: أجل. ولهذا السبب، نفي نظام الشاه الإمام إلي تركيا في شهر آبان، عام ألف وثلاث مائة وثلاثة وأربعين.

محمد: امام چه مدت در ترکیه بود؟

محمد: كم مدة كان الإمام في تركيا؟

علي: امام خميني حدود يك سال در ترکیه بود و سپس به عراق تبعید شد.

علي: كان الإمام الخميني في تركيا حوالي سنة ثم نفي إلي العراق.

المفردات: الجزء الثاني

كان علي صلة= ارتباط داشت

بيانات= اعلاميه ها

نص= متن

كان يورع = پخش مي شد

أي عمل؟= چه كاري؟

كان يقوم= انجام مي داد

ثلاث عشرة سنة= سیزده سال

أضطر= مجبور شد

يغادر = ترك كند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: امام در زمان تبعید، چگونه با مردم ایران ارتباط داشت؟

محمد: كيف كان الإمام علي صلة بالشعب الإيراني في زمن النفي؟

علي: نامه ها، اعلاميه ها و متن سخنرانيهاي امام در ایران پخش مي شد.

علي: كانت رسائل وبيانات ونص خطابات الإمام تُورع في ایران.

محمد: امام چند سال در عراق ماند و در آنجا چه كاري انجام مي داد؟

محمد: كم سنة بقي الامام في العراق وأي عمل كان يقوم به هناك؟

علي: امام ۱۳ سال در عراق بود و در حوزه علميه نجف، فقه و علوم اسلامي را تدریس مي کرد.

علي: كان الإمام في العراق ثلاث عشرة سنة وكان يدرس الفقه والعلوم الإسلامية في حوزة النجف العلمية.

محمد: آیا پس از پایان تبعید در عراق، امام به ایران آمد؟

محمد: هل جاء الإمام إلي إيران بعد انتهاء النفي في العراق؟

علي: نه. امام براي ادامه مبارزه خود، مجبور شد به فرانسه برود.

علي: لا. أضطرّ الإمام إلي الذهاب إلي فرنسا لمواصلة نضاله.

نستمع الآن إلي الحوار بالفارسية.

علي: رژیم شاه امام را در خرداد سال ۱۳۴۲ ه.ش دستگیر کرد، ولي پس از مدتي از زندان آزاد شد.

محمد: امام بعد از آزاد شدن چه کرد؟

علي: باز هم با سياستهاي ضد اسلامي رژيم شاه، مخالفت کرد.

محمد: پس امام خميني، به مبارزات خود ادامه داد.

علي: بله. به همین خاطر، رژیم شاه امام را در آبان سال ۱۳۴۳ به ترکیه تبعید کرد.

محمد: امام چه مدت در ترکیه بود؟

علي: امام خميني حدود يك سال در ترکیه بود و سپس به عراق تبعید شد.

محمد: امام در زمان تبعید، چگونه با مردم ایران ارتباط داشت؟

علي: نامه ها، اعلاميه ها و متن سخنرانيهاي امام در ایران پخش مي شد.

محمد: امام چند سال در عراق ماند و در آنجا چه کاري انجام مي داد؟

علي: امام ۱۳ سال در عراق بود و در حوزه علميه نجف، فقه و علوم اسلامي را تدریس مي کرد.

محمد: آیا پس از پایان تبعید در عراق، امام به ایران آمد؟

علي: نه. امام براي ادامه مبارزه خود، مجبور شد به فرانسه برود.

۱۵۵

سيرة الإمام الخميني قدس سرّه العلمية والسياسية

حوار آخر في سيرة الإمام الخميني قدس سرّه العلمية والسياسية.

المفردات: الجزء الاول

بعيد= دور

كان يواصل= ادامه مي داد

أربع عشرة سنة= ۱۴ سال

حينما= وقتي كه

بلغ ذروته= به اوج رسيد

فرّ= فرار کرد

عاد= بازگشت

مجيء = آمدن

منقطع النظر، عديم النظر، لا نظيره = بي نظير

والدي = پدرم

كان قد جاء = آمده بود

الحوار: الجزء الاول.

محمد: چند سال امام خميني از ايران دور بود و به مبارزات خود ادامه مي داد؟

محمد: كم سنة كان الإمام الخميني بعيداً عن إيران، وكان يواصل كفاحه؟

علي: امام حدود ۱۴ سال از ايران دور بود. اما همواره مردم را آگاه مي كرد.

علي: كان الإمام بعيداً عن إيران حوالي أربع عشرة سنة. لكنّه كان يبصّر الناس دوماً.

محمد: امام خميني كي به ايران بازگشت؟

محمد: متي عاد الإمام الخميني إلى ايران؟

علي: وقتي كه مبارزات مردم به اوج خود رسيد و شاه از ايران فرار كرد.

علي: عند ما بلغ كفاح الشعب ذروته وفرّ الشاه من ايران.

محمد: هنگام آمدن امام خميني، استقبال مردم از او بي نظير بود.

محمد: عند مجيء الإمام الخميني، كان استقبال الناس له منقطع النظر.

علي: بله. پدرم هم از شيراز براي استقبال از امام خميني به تهران آمده بود.

علي: أجل. كان والدي أيضاً قد جاء من شیراز إلى طهران لإستقبال الإمام الخميني.

المفردات: الجزء الثاني

أكبر = بزرگترین

حدث = رویداد

القرن العشرون = قرن بیستم

قد سموا = خوانده اند

أحي = زنده كرد

أثر في .. = تحت تأثیر قرار داد

حدّد = تعیین شد

إقترح = پیشنهاد کرد

خلال = طی

استفتاء = همه پرسى

صوتوا = رأی دادند

ثمان وتسعون بالمائة = ۹۸ درصد

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: چرا انقلاب اسلامي را بزرگترین رویداد قرن بیستم خوانده اند؟

محمد: لماذا سمّوا الثورة الإسلامية أكبر حدث في القرن العشرين؟

علي: برای اینکه انقلاب، دین را زنده کرد و جهان را نیز تحت تأثیر قرار داد.

علي: لأنّ الثورة أحييت الدين وأثّرت في العالم أيضاً.

محمد: پس از پیروزی انقلاب، چگونه نوع حکومت در ایران تعیین شد؟

محمد: بعد انتصار الثورة، كيف حدّد نوع الحكومة في ایران؟

علي: امام خميني، نظام جمهوري اسلامي را پیشنهاد کرد و مردم طی يك همه پرسى به آن رأی دادند.

علي: إقترح الإمام الخميني نظام الجمهورية الإسلامية، وصوّت إلي جانبه الناس باستفتاء عام.

محمد: چند درصد از مردم ایران به نظام جمهوري اسلامي رأی دادند؟

محمد: كم بالمائة صوّت الشعب الإيراني إلي جانب نظام الجمهورية الإسلامية؟

علي: بیش از ۹۸ درصد.

علي: أكثر من ثمانية وتسعين بالمائة.

نستمع الآن للحوار بالفارسية.

محمد: چند سال امام خميني از ایران دور بود و به مبارزات خود ادامه مي داد؟

علي: امام حدود ۱۴ سال از ایران دور بود. اما همواره مردم را آگاه مي کرد.

محمد: امام خميني كي به ایران بازگشت؟

علي: وقتي كه مبارزات مردم به اوج خود رسید و شاه از ایران فرار کرد.

محمد: هنگام آمدن امام خميني، استقبال مردم از او بي نظير بود.

علي: بله. پدرم هم از شیراز برای استقبال از امام خميني به تهران آمده بود.

محمد: چرا انقلاب اسلامي را بزرگترین رویداد قرن بیستم خوانده اند؟

علي: برای اینکه انقلاب، دین را زنده کرد و جهان را نیز تحت تأثیر قرار داد.

محمد: پس از پیروزی انقلاب، چگونه نوع حکومت در ایران تعیین شد؟

علی: امام خمینی، نظام جمهوری اسلامی را پیشنهاد کرد و مردم طی یک همه پرسی به آن رأی دادند.

محمد: چند درصد از مردم ایران به نظام جمهوری اسلامی رأی دادند؟

علی: بیش از ۹۸ درصد.

۱۵۶

سيرة حياة الإمام الخميني العقيدية والسياسية

إلى حوار آخر حول سيرة حياة الإمام الخميني العقيدية والسياسية ، ونتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الاول

رحیل = رَحَلْتُ

مثیر للحنن = غَمَّ اُنْگِيز

حزن = اَنْدُوِه

أدرك = دَرَكْتُ مِی كُنَم

فقد = اَزْ دَسْتُ دَادَنْ

كان صعباً = سَخْتُ بُود

قيادة = رَهْبَرِي

مرّ، مرير = تَلَخ

حلو = شيرين

إلى جانب البعض = دَر كِنَار هَم

قضوا = كُتْرَانْدَنْدُ

عقد = دَهه

تغيّر من حال إلى حال = مُتَحَوِّلٌ شُدُّ

بدهاء = باهُوشْمَنْدِي

تبعية = وابِسْتِگِي

أجانب = بیگانگان

حرّ = آزاد

وضع الأساس = پایه ريزي كَرْدُ

الحوار: الجزء الاول.

علی: رَحَلْتُ اِمَامَ خُمَيْنِي بَرای مَرْدُمِ ايران بِرَسِيانِ غَمَّ اُنْگِيز بُود.

علي: رحيل الامام الخميني كان مثيراً جداً لحزن الشعب الايراني.

محمد: مَنْ هَمْ دَرَكِ مي كُنْ كه اَز دَسْتِ دادنِ اِمَامِ خُمِينِي بَرايِ مَرْدُمِ ايرانِ سَخْتِ بُوَد.

محمد: اَنَا اَيْضاً اَدْرَكِ اَنْ فَقَدِ اِلِمَامِ الخميني كان صعباً علي الشعب الايراني.

علي: پَسِ اَزْ اِنْقِلَابِ، مَرْدُمُ وِ اِمَامِ خُمِينِي با عِشْقِ وِ اِيْمَانِ، رُوزْهايِ تَلُخِ وِ شِيرِيْنِ را دَرِ كِنَارِ هَمْ كُفَرَانْدَنْدُ.

علي: بَعْدِ اِنْتِصَارِ الثَّوْرَةِ قُضِيَ الشَّعْبِ وِ اِلِمَامِ الخميني معاً اَياماً مَرِيْرَةً وِ حُلُوَّةِ بِالْعِشْقِ وِ اِلِاِيْمَانِ.

محمد: مَنْ مي دَائِمِ اِمَامِيكَ ذَهَبِ پَسِ اَزْ پِيْرُوْزِيِ اِنْقِلَابِ نِيَزْ دَرِ كِنَارِ مَرْدُمِ بُوَد.

محمد: اَنَا اَعْلَمُ اَنْ اِلِمَامِ كان اِلَيِ جَانِبِ الشَّعْبِ عَقْداً بَعْدِ اِنْتِصَارِ الثَّوْرَةِ اَيْضاً.

علي: بَلَه. با وُجُوْدِ او، جَامِعِهِ يِ اِيرانِ بِسِيَارِ مُتَحَوِّلُ شُدُ.

علي: اَجَلْ، فَقَدِ تَغْيِرِ المَجْتَمَعِ اِلِاِيرانِي كَثِيْراً مِنْ حَالِ اِلَيِ حَالِ بُوْجُوْدِهِ.

محمد: حُكُوْمَتِ ايرانِ دَرِ زَمَانِ او چَگُوْنِهْ بُوَد؟

محمد: كَيْفِ كَانَتِ الحُكُوْمَةُ اِلِاِيرانِيَّةِ فِي عَهْدِهِ؟

علي: اِمَامِ با هُوشْمَنْدِي، وِابَسْتِيْگِيِ ايرانِ بِه بِيْگَانِيْگَانِ را قَطْعِ كَرْدُ وِ حُكُوْمَتِيْ مُسْتَقِلْ وِ اَزادِپايِهْ رِيْزِيِ كَرْدُ.

علي: قَطْعِ اِلِمَامِ بَدِها، تَبْعِيَّةِ ايرانِ لِلْاُجَانِبِ وِ وُضْعِ اِلِاسَاسِ لِحُكُوْمَةِ مُسْتَقَلَّةِ وِ حُرَّةِ.

المفردات: الجزء الثاني

صعب= دُشْوَارْ

سنة ونصف= يَرِكِ سَالِ وِ نِيْمِ

جيش= اَرْتِشْ

فرض= غَحْمِيْلْ كَرْدُ

قيم جديدة= اَرْزَشْهايِ جَدِيْدُ

أحوال صعبة= شَرَايِطِ سَخْتِ

ثماني سنوات= هَشْتِ سَالِهْ

أدار= اِدَارَةُ كَرْدُ

بشكل جيد= بِه خُوْبِيِ

راسخ= اُسْتَوَارْ

صاروا حزينين= اُنْدُوْهُنَاكَ شُدْدَنْدُ

ملايين الأشخاص= مِيْلْيُونْها نَفَرِ

دمع = شَكْ

واروه الثري = او رابه خاك سپردند

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: تغييريك حُكومت و ايجاد نظامي با ارزشهاي جديد، بسيار دشوار است.

محمد: تغيير حُكومة و ايجاد نظام بقيم جديدة، صعب جداً.

علي: خُديك سال و نيم پس از پيروزي انقلاب، ارتش صدام جنگ ۸ ساليه اي رابه ايران تحميل كرد.

علي: بعد نحو سنة ونصف من انتصار الثورة، فرض جيش صدام حرباً علي ايران ثماني سنوات.

محمد: امام خميني رهبري بزرگ و شجاع بود كه در آن شرايط سخت، ايران رابه خوبي اداره كرد.

محمد: كان الامام الخميني قائداً كبيراً وشجاعاً ادار ايران بشكل جيد في تلك الأحوال الصعبة.

علي: آلتبه، او رهبري هوشيار و مائند كوه استوار بود.

علي: بالطبع، فهو كان قائداً يقظاً وراسخاً كالجبل.

محمد: بيه همين دليل، مردم ايران از رخت اويسيار اندوهگين شدند.

محمد: لهذا السبب، صار الشعب الإيراني حزيناً جداً لرحيله.

علي: بله. مليونها نفر در تشييع او شركت كردند و با اشك و اندوه، امام رابه خاك سپردند.

علي: أجل. فقد شارك ملايين الأشخاص في تشييعه وواروه الثري بالدموع والأحزان.

ندعوكم الآن للإستماع للحوار بالفارسية.

علي: رخت امام خميني براي مردم ايران بسيار عم انگيز بود.

محمد: من هم درك مي كنم كه از دست دادن امام خميني براي مردم ايران سخت بود.

علي: پس از انقلاب، مردم و امام خميني با عشق و ايمان، روزهاي تلخ و شيرين را در کنار هم گذراندند.

محمد: من مي دانم اماميك دهه پس از پيروزي انقلاب نيز در کنار مردم بود.

علي: بله. با وجود او، جامعه ي ايران بسيار متحول شد.

محمد: حُومت ايران در زمان او چگونه بود؟

علي: امام با هوشمندي، وابستگي ايران بيه بيگانگان را قطع كرد و حُومتي مستقل و آزاديابه ريزي كرد.

محمد: تغييريك حُومت و ايجاد نظامي با ارزشهاي جديد، بسيار دشوار است.

علي: خُديك سال و نيم پس از پيروزي انقلاب، ارتش صدام جنگ ۸ ساليه اي رابه ايران تحميل كرد.

محمد: امام خميني رهبري بزرگ و شجاع بود كه در آن شرايط سخت، ايران رابه خوبي اداره كرد.

علي: آلبته، او رهبري هوشيار و مائند كوه استوار بوذ.

محمد: بيه همين دليل، مردم ايران از رخت اويسيار اندوهگين شدند.

علي: بليه. مليونها نفر در تشييع او شركت كردند و با اشك و اندوه، امام رابره خاك سپردند.

۱۵۷

جزيرة قشم من الجزر الايرانية في الخليج الفارسي

حوار حول الجزر الايرانية في الخليج الفارسي ومنها تحديداً جزيرة قشم لتتعلم مفردات وعبارات فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الاول

أذهب في سفرة بيه سقربروم

الحقيقة! = راستش!

إلي أين نذهب؟ = بيه كجابرويم؟

لم لا نذهب؟ = چرا نرويم؟

جو ربيعي = هواي بهاري

ما رأيك؟ = نظرت چيست؟

تقترح = پيشنهاده مي كني

أنا موافق = من موافقم

ثلاثون = (۳۰) سي

أنسب = مناسب تر

الحوار: الجزء الاول.

محمد: دوست دارم بعد از امتحانات بيه سقربروم. تو برنامه اي نداري؟

محمد: اود ان اذهب في سفرة بعد الإمتحانات. أليس لديك برنامج؟

علي: راستش نه! در اين هواي سرد بيه كجابرويم؟

علي: الحقيقة.. لا! إلي أين نذهب في هذا الجو البارد؟

محمد: چرا بيه جذوب ايران و خليج فارس نرويم؟

محمد: لم لا نذهب إلي جنوب ايران والخليج الفارسي؟

علي: خوب است. الآن در جنوب ايران، هوامعتدل و بهاري است.

علي: جيد. الآن، الجو معتدل وربيعي في جنوب ايران.

محمد: پس مي توانيم بيه خليج فارس و جزاير آن برويم. نظرت چيست؟

محمد: إذن نستطيع أن نذهب إلي الخليج الفارسي وجزره. ما رأيك؟

علي: مَنْ بَا پِيشْنَهَادِ تُو مُوَافِقَم.

علي: أَنَا مُوَافِقُ عَلِي رَأْيِكَ.

محمد: كَدَام جَزِيرَه رَا بَرَايِ سَفَرِ پِيشْنَهَادِ مِي كُنِي؟

محمد: أَيْة جَزِيرَة تَقْتَرَحُ لِلسَّفَرِ؟

علي: دَرِ خَلِيجِ فَارَسْ، حُدُودِ ٣٠ جَزِيرَه مُتَعَلِّقٌ بِهِ اِيرانُ اَسْتُ. اَمَّا قِشْمُ وَ كِيشُ بَرَايِ سَفَرِ مُنَاسِبُ تَرُ هَسُنْتُ.

علي: فِي الْخَلِيجِ الْفَارَسِيِّ، حَوَالِي ثَلَاثِينَ جَزِيرَة عَائِدَة لِإِيرانِ. لَكِنْ قِشْمُ وَ كِيشُ اُنْسَبُ لِلسَّفَرِ.

المفردات: الجزء الثاني

أماكن = جاها

كثير = قَراوان

كذلك = دَرِ ضِمْنِ

منطقة تجارية حرّة = مَنطَقَه ي آزادِ تِجاري

إقتراح = پِيشْنَهَاد

يرحب = اِسْتِقبالُ مِي كُنْ

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: جَزِيرَه ي قِشْمُ چِه جَاهايِ دِيدَنِي اِي دَارَدُ؟

محمد: أَيْة أَمَاكُنْ جَذَابَة لِجَزِيرَة قِشْمِ؟

علي: اَيْنَ جَزِيرَة، هُمْ اَزْ نَظَرِ تَارِيخِي مُهِمُ اَسْتُ وَ هُمْ جاذِبَة هَايِ طَبِيعِي اَنْ قَراوانُ اَسْتُ. دَرِ ضِمْنِ يَكْ مَنطَقَه ي آزادِ تِجاري هُمْ دَرِ اُنْجَا وُجُودُ دَارَدُ.

علي: هَذِهِ الْجَزِيرَة مُهِمَة مِنْ الناحية التاريخية وجاذبها الطبيعية أيضاً كثيرة. كذلك توجد هناك منطقة تجارية حرّة.

محمد: بَسْ حَتْمًا اَيْنَ جَزِيرَة اِمْكَانَاتِ مُنَاسِبِي بَرَايِ سَفَرِ دَارَدُ.

محمد: اِذَنْ لِهَذِهِ الْجَزِيرَة حَتْمًا أَمَاكُنْ مُنَاسِبَة لِلسَّفَرِ.

علي: بَلَى. دَرِ سَأَلْهَائِي آخِرِ، هُتَلُ هَايِ يَزُرْكَ وَ زِيْبَا وَ بَازار هَايِ مُتَعَدِدِي دَرِ قِشْمِ سَاخْتَه شَدَه اَسْتُ.

علي: أَجَل. فَقَدْ اُنْشِئَتْ فِي قِشْمِ فِي السَّنَوَاتِ الْآخِرَةِ، فَنَادِقُ كَبِيرَة وَجَمِيلَة وَأَسْوَاقُ عَدِيدَة.

محمد: فِكْرُ مِي كُنْ سَعِيدُ هُمْ اَزْ اَيْنِ پِيشْنَهَادِ اِسْتِقبالُ مِي كُنْ.

محمد: أَظُنُّ اَنْ سَعِيدًا اَيْضًا يَرْحَبُ بِهَذَا الْإِقْتِرَاحِ.

الآن ندعوكم إلى الإستماع للحوار بالفارسية.

محمد: دوست دارم بعد از امتحانات به سفر بروم. تو برنامه ای نداری؟

علي: راستش نه! در این هوای سرد به کجا برویم؟

محمد: چرا به جنوب ایران و خلیج فارس نرویم؟

علي: خوب است. الآن در جنوب ایران، هوای معتدل و بهاری است.

محمد: پس می توانیم به خلیج فارس و جزایر آن برویم. نظرت چیست؟

علي: من با پیشنهاد تو موافقم.

محمد: کدام جزیره را برای سفر پیشنهاد می کنی؟

علي: در خلیج فارس، حدود ۳۰ جزیره متعلق به ایران است. اما قشم و کیش برای سفر مناسب تر هستند.

محمد: جزیره ی قشم چه جاهای دیدنی ای دارد؟

علي: این جزیره، هم از نظر تاریخی مهم است و هم جاذبه های طبیعی آن فراوان است. در ضمن یک منطقه ی آزاد تجاری هم در آنجا وجود دارد.

محمد: پس حتماً این جزیره امکانات مناسبی برای سفر دارد.

علي: بله. در سالهای اخیر، هتل های بزرگ و زیبا و بازارهای متعددی در قشم ساخته شده است.

محمد: فکر می کنم سعید هم از این پیشنهاد استقبال می کند.

۱۵۸

جزیره کیش من الجزر الايرانية في الخليج الفارسي
حوار حول جزيرة أخرى من الجزر الايرانية في الخليج الفارسي وهي (جزيرة كيش). ولنتعلم مفردات وعبارات
فارسية جديدة.
المفردات: الجزء الاول

ممارسة الغوص = غواصي

التزلج علي الماء = إسكي روي آب

مهیج = هیجان انگیز

أسماك = ماهیها

نادر = کمیاب

الحوار: الجزء الاول.

محمد: جزیره ی کیش واقعاً زیباست. به نظرم حتی از جزیره ی قشم هم زیباتر است.

محمد: جزیره کیش جویله حقاً. برآیی هی آجل حتی من جزیره قشم.

علي: بله. منظره ی غروب آفتاب در ساحل جزیره ی کیش یکی از زیباترین منظره ها در سواحل دنیاست.

علي: أجل منظر غروب الشمس في ساحل جزيرة كيش هو أحد أجمل المناظر في سواحل العالم.

محمد: آیا در این جزیره، غواصي هم می توان کرد؟

محمد: هل يمكن ممارسة الغوص أيضاً في هذه الجزيرة؟
علي: بَلِه. إِسْكِي روي آبْ هَمْ دَر اين جَزيره هَيَجَانْ اَلْكِيزْ اَسْت.
علي: نعم التزلج علي الماء أيضاً في هذه الجزيرة مهَيِّج.
محمد: اِمُرُوژ چِه بَرْنَامِه اِي داريم؟ مَن دوسْت نَدَارَمْ دَر هَتِلْ يَرَمَانَم.
محمد: ماذا لدينا من برنامج، اليوم؟ أنا لا أودّ البقاء في الفندق.
علي: بَرِه نَظَر مَن يَهْتَر اَسْتْ به اَكواريوم كيش يَرَويم وَ اَنُوع ماهي هاي كَمِيَابْ رَا اَز نَرْدِيكْ بَرِينيم.
علي: الأفضل برأيي هو أن نذهب إلي اَكواريوم كيش ونشاهد عن كثب اَنُوع اَلْأَسْمَاك النادرة.

المفردات: الجزء الثاني

شراء = خَرِيدْ

بيع = فُرُوشْ

سوق تقليدية = بازار سُنْتِي

بضاعة = كَالَا

نستقل سيارة أجرة = تَاكْسِي يَرِگِيرِيمْ

الأفضل أن نتجول = بَرِهْتَر اَسْتْ گَرْدِشْ كُنِيمْ

يخت سياحي = كِشْتِي نَقْرِيحِي

معلومات = اِطْلَاعَاتْ

نحصل علي = بَرِه دَسْتْ اَوْرِيمْ

الحوار: الجزء الثاني.

محمد: بازارهاي سُنْتِي وَ جَدِيد كِشْ هَمْ جَالِبْ وَ دِيدَنِي اَسْت.
محمد: اَسْوَاق كِشْ التقلّدية والحديثه أيضاً رائعة وجَدَابَة.
علي: جَزيره ي كِشْ يَكْ مَنطَقَه ي اَزَادِ تِجَارِي بَرَاي خَرِيدْ وَ فُرُوش اَنُوع كَالَاهَا سْت.
علي: جَزيره كِشْ مَنطَقَة تجارّية حرة لشراء وبيع اَنُوع البضائع.
محمد: هوا هَمْ خِيلِي لَطِيفْ اَسْت. زَمِسْتَان كِشْ مِثْل بَهَار تِهْرَانْ اَسْت.
محمد: الجوّ أيضاً لطيف جداً. شتاء كِشْ هو مِثْل ربيع طِهْرَان.
علي: بَرِهْتَر اَسْتْ يَكْ تَاكْسِي يَرِگِيرِيمْ وَ دَر اَطْرَافِ جَزيره ي كِشْ گَرْدِشْ كُنِيمْ.
علي: الأفضل هو أن نستقل سيارة أجرة، ونتجول في اَطْرَافِ جَزيره كِشْ.

محمد: فِكر خوبي آسْت. مي توانيم به ساحل مَرَجاني و يا ساحل شِنِي جَزيره بر رويم.

محمد: فِكرة جَيده. نستطيع اَن نذهب اِلي الساحل المِرجاني او الساحل الرملي للجَزيرة.

علي: مَن دوست دارم اِطلاعاتي دَر مُوردِ كِشتي تَقْريحي و اِسْكي روي آبِ به دَسْت آورم.

علي: انا اود اَن اُحصل علي معلومات حول اليخت السياحي والتزّج علي الماء.

محمد: يادْت نروذ كه اَز باغ پَرندگان و ساير جاهاي تاريخي و طَبيعي كِش هَم ديدن كنيم.

محمد: لا تنس اَن نزور حديقه الطيور و سائر اماكن كِش التاريخيه والطبيعيه.

ندعوكم الان للاستماع اِلي الحوار بالفارسيه.

محمد: جَزيره ي كِش واقعا زيباست. به نَظَرَم حَتِي اَز جَزيره ي قِشَم هَم زيباتر است.

علي: بَلِه. مَنظَره ي غُروب آفتاب دَر ساحل جَزيره ي كِش يَكِي اَز زيباترين مَنظَره ها دَر سواحل دُنياست.

محمد: آيا دَر اين جَزيره، عواصي هَم مي توان كُرد؟

علي: بَلِه. اِسْكي روي آب هَم دَر اين جَزيره هَيجان اَنگيز است.

محمد: اِمروز چه بَرنامِه اي داريم؟ مَن دوست ندارم دَرهُتِل بَرمانم.

علي: بَرِه نَظَر مَن بَرهُتَر است به اكواريوم كِش بر رويم و اَنواع ماهي هاي كَمياب را اَز نَزديك بَر بينيم.

محمد: بازارهاي سُنْتي و جَدِيد كِش هَم جالب و ديدني است.

علي: جَزيره ي كِش يَكِ مَنطِقَه ي آزاد تجاري بَراي خُريد و فروش اَنواع كالاهاست.

محمد: هوا هَم خيلي لطيف است. زمستان كِش مِثْل بَهار تَهران است.

علي: بَرهُتَر است يَكِ تاكسي بَرگيريم و دَر اطراف جَزيره ي كِش كُردش كنيم.

محمد: فِكر خوبي است. مي توانيم به ساحل مَرَجاني و يا ساحل شِنِي جَزيره بر رويم.

علي: مَن دوست دارم اِطلاعاتي دَر مُوردِ كِشتي تَقْريحي و اِسْكي روي آبِ به دَسْت آورم.

محمد: يادْت نروذ كه اَز باغ پَرندگان و ساير جاهاي تاريخي و طَبيعي كِش هَم ديدن كنيم.